



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# تفسیر الحج

نیدعلی کربسری

جلد ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر احسن الحدیث

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

نوید اسلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	تفسیر احسن الحدیث جلد ۶
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	سوره بنی اسرائیل
۱۴	اشاره
۱۴	نظری به کلیات سوره مبارکه
۱۵	غرض سوره
۱۶	[سوره الإسراء (۱۷): آیه ۱]
۱۶	اشاره
۱۶	کلمه‌ها
۱۶	شرحها
۱۷	نکته‌ها
۲۶	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]
۲۷	اشاره
۲۷	کلمه‌ها
۲۸	شرحها
۳۰	نکته‌ها
۳۱	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۲۲]
۳۱	اشاره
۳۲	کلمه‌ها
۳۲	شرحها
۳۸	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۳۹]
۳۸	اشاره

۳۹ ..... کلمه‌ها

۴۰ ..... شرحها

۴۶ ..... [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۲]

۴۶ ..... اشاره

۴۷ ..... کلمه‌ها

۴۸ ..... شرحها

۵۳ ..... [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۶۵]

۵۳ ..... اشاره

۵۴ ..... کلمه‌ها

۵۵ ..... شرحها

۶۱ ..... نکته‌ها

۶۲ ..... [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۶ تا ۷۷]

۶۲ ..... اشاره

۶۳ ..... کلمه‌ها

۶۴ ..... شرحها

۶۹ ..... نکته‌ها

۷۰ ..... [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۹]

۷۰ ..... اشاره

۷۱ ..... کلمه‌ها

۷۱ ..... شرحها

۷۶ ..... نکته‌ها

۷۶ ..... اشاره

۷۸ ..... روح نبوت و روح ایمان:

۸۰ ..... [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]

۸۰	.....	اشاره
۸۱	.....	کلمه‌ها
۸۱	.....	شرحها
۸۵	.....	[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱]
۸۵	.....	اشاره
۸۵	.....	کلمه‌ها
۸۶	.....	شرحها
۹۰	.....	نکته‌ها
۹۰	.....	سوره کهف
۹۱	.....	اشاره
۹۱	.....	نظری به سوره مبارکه
۹۲	.....	[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]
۹۲	.....	اشاره
۹۳	.....	کلمه‌ها
۹۳	.....	شرحها
۹۵	.....	[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹ تا ۲۶]
۹۵	.....	اشاره
۹۷	.....	کلمه‌ها
۹۸	.....	شرحها
۱۰۶	.....	نکته‌ها
۱۰۷	.....	[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۳۱]
۱۰۷	.....	اشاره
۱۰۸	.....	کلمه‌ها
۱۰۹	.....	شرحها

۱۱۰ ..... [سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۴۶]

۱۱۰ ..... اشاره

۱۱۱ ..... کلمه‌ها

۱۱۲ ..... شرحها

۱۱۶ ..... [سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۷ تا ۵۹]

۱۱۶ ..... اشاره

۱۱۷ ..... کلمه‌ها

۱۱۸ ..... شرحها:

۱۲۱ ..... [سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲]

۱۲۱ ..... اشاره

۱۲۳ ..... کلمه‌ها:

۱۲۴ ..... شرحها

۱۳۱ ..... نکته‌ها

۱۳۱ ..... [سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۰۲]

۱۳۱ ..... اشاره

۱۳۲ ..... کلمه‌ها

۱۳۴ ..... شرحها

۱۳۷ ..... نکته‌ها

۱۴۰ ..... [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۰]

۱۴۰ ..... اشاره

۱۴۱ ..... کلمه‌ها

۱۴۱ ..... شرحها

۱۴۵ ..... سوره مریم

۱۴۵ ..... اشاره



۱۴۵	نظری به کلیات سوره
۱۴۶	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]
۱۴۶	اشاره
۱۴۷	کلمه‌ها
۱۴۸	شرحها
۱۵۲	نکته‌ها
۱۵۳	[سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۴۰]
۱۵۳	اشاره
۱۵۵	کلمه‌ها
۱۵۵	شرحها
۱۶۰	نکته‌ها
۱۶۱	[سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]
۱۶۱	اشاره
۱۶۱	کلمه‌ها
۱۶۲	شرحها
۱۶۴	[سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۶۵]
۱۶۴	اشاره
۱۶۵	کلمه‌ها
۱۶۵	شرحها
۱۶۹	نکته‌ها
۱۷۰	[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۸۰]
۱۷۰	اشاره
۱۷۱	کلمه‌ها
۱۷۲	شرحها

۱۷۵	[سوره مریم (۱۹): آیات ۸۱ تا ۹۸]
۱۷۵	اشاره
۱۷۶	کلمه‌ها
۱۷۶	شرحها
۱۷۹	سوره طه
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	نظری به سوره مبارکه
۱۸۰	غرض سوره
۱۸۱	[سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸]
۱۸۱	اشاره
۱۸۱	کلمه‌ها
۱۸۱	شرحها
۱۸۴	[سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۳۵]
۱۸۴	اشاره
۱۸۵	کلمه‌ها
۱۸۶	شرحها
۱۹۰	[سوره طه (۲۰): آیات ۳۶ تا ۴۸]
۱۹۰	اشاره
۱۹۱	کلمه‌ها
۱۹۲	شرحها
۱۹۵	[سوره طه (۲۰): آیات ۴۹ تا ۶۴]
۱۹۵	اشاره
۱۹۶	کلمه‌ها
۱۹۷	شرحها

- ۲۰۱ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۷۹] .....  
 اشاره ..... ۲۰۱ .....  
 کلمه‌ها ..... ۲۰۲ .....  
 شرحها ..... ۲۰۲ .....  
 ۲۰۵ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۸۰ تا ۹۸] .....  
 اشاره ..... ۲۰۵ .....  
 کلمه‌ها ..... ۲۰۷ .....  
 شرحها ..... ۲۰۸ .....  
 ۲۱۳ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۴] .....  
 اشاره ..... ۲۱۳ .....  
 کلمه‌ها ..... ۲۱۴ .....  
 شرحها ..... ۲۱۵ .....  
 نکته‌ها ..... ۲۱۸ .....  
 ۲۱۸ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۶] .....  
 اشاره ..... ۲۱۸ .....  
 کلمه‌ها ..... ۲۱۹ .....  
 شرحها ..... ۲۲۰ .....  
 ۲۲۳ ..... [سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۵] .....  
 اشاره ..... ۲۲۳ .....  
 کلمه‌ها ..... ۲۲۴ .....  
 شرحها ..... ۲۲۴ .....  
 ۲۲۷ ..... سوره انبیاء .....  
 اشاره ..... ۲۲۷ .....  
 نظری به کلیات سوره مبارکه ..... ۲۲۷ .....

- ۲۲۷ ..... غرض و مطالب سوره
- ۲۲۸ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۲۲۸ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... کلمه‌ها
- ۲۲۹ ..... شرحها
- ۲۳۲ ..... نکته‌ها
- ۲۳۳ ..... ذکر محدث:
- ۲۳۳ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۶ تا ۲۹]
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... کلمه‌ها
- ۲۳۵ ..... شرحها
- ۲۳۹ ..... نکته‌ها
- ۲۴۰ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۷]
- ۲۴۰ ..... اشاره
- ۲۴۱ ..... کلمه‌ها
- ۲۴۱ ..... شرحها
- ۲۴۴ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۸ تا ۴۷]
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۴ ..... کلمه‌ها
- ۲۴۵ ..... شرحها
- ۲۴۷ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۸ تا ۷۳]
- ۲۴۷ ..... اشاره
- ۲۴۸ ..... کلمه‌ها
- ۲۴۹ ..... شرحها

- ۲۵۲ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۹۱] .....  
۲۵۲ ..... اشاره .....  
۲۵۳ ..... کلمه‌ها .....  
۲۵۴ ..... شرحها .....  
۲۵۹ ..... [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۱۲] .....  
۲۵۹ ..... اشاره .....  
۲۶۰ ..... کلمه‌ها .....  
۲۶۱ ..... شرحها .....  
۲۶۵ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تفسیر احسن الحدیث جلد ۶

## مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی بنابی، علی اکبر، - ۱۳۰۷  
 عنوان و نام پدید آور: تفسیر احسن الحدیث / مولف علی اکبر قرشی  
 مشخصات نشر: تهران: بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر، - ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری: ج ۱۲

شابک: ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴ (ج.۱): (دوره)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۲۱-۳ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹-۱۰ (ج.۲)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۵۵-۸ (ج.۴)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۴-۵ (ج.۱۱)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۵-۳ (ج.۱۲)  
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ قبلی: بنیاد بعثت، واحد تحقیقات اسلامی ۱۳۶۶

یادداشت: هر یک از جلدها به تفسیر سور و آیات خاصی اختصاص دارد

یادداشت: ج. ۶-۵ (چاپ سوم: ۱۳۷۸) (دوره)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴ (ج. ۱)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۸-۰؛ ISBN: (ج. ۲)؛ ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۹-۹

یادداشت: ج. ۲ (چاپ سوم: ۱۳۷۷)؛ ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۷۷)؛ ج. ۷-۱۰ (چاپ سوم: ۱۳۷۸) (دوره)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۶-۴؛ (ج. ۱)؛ (ج. ۲)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۰-۲؛ (ج. ۳)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۸۷-۲؛ (ج. ۴)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۲-۹؛ (ج. ۵)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۳-۷؛ (ج. ۶)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۱-۰؛ (ج. ۷)؛ ISBN ۹۶۴-۳۰۹-۱۹۴-۵؛ (ج. ۸)

یادداشت: ج. ۴ (چاپ سوم: ۱۳۷۸)

یادداشت: کتابنامه

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره: BP۹۸/ق۴ت۷ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۵۸۴۵

## سوره بنی اسرائیل

## اشاره

در مکه نازل شده و صد و یازده آیه است

## نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره بنی اسرائیل پنجاهمین سوره است که در مکه بعد از سوره قصص نازل گردید در ترتیب فعلی قرآن مجید سوره هفدهم است، اگر ترتیب نزول قطعی باشد، می شود گفت که حدود سالهای ششم و هفتم بعثت نازل شده است.

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و یازده و در قرائت دیگران صد و ده است زیرا که در قرائت کوفی آیه صد و هفت در لِلَّذِينَ سُبْحَانَ رَبِّنَا لَمَقُولًا ادامه پیدا می‌کند، قرائت کوفی از طریق عاصم به حضرت ولی ذوالجلال امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد.

مرحوم سید صدر در کتاب تأسیس الشیعه لفنون الاسلام فرموده: «عاصم ابن ابی النجود قرء علی ابی عبد الرحمن السلمی صاحب امیر المؤمنین و هو قرء علی امیر المؤمنین علیه السلام».

در تفسیر خازن نقل شده: این سوره دارای پانصد و سی و سه کلمه و سه هزار و چهارصد و شصت حرف است.

۳- تسمیه آن به «بنی اسرائیل» به علت آمدن قصه بنی اسرائیل در اول آنست، بعضی آن را «سوره اسراء» نامیده‌اند به علت آمدن

جریان اسراء در اولین آیه آن، به هر حال تسمیه کل باسم الجزء است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴

۴- امین الاسلام رحمه الله فرموده: همه این سوره مکی است «هی مکیه کلها» آن گاه از حسن مفسر نقل کرده که آیات وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ... وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَى... و آیات: وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ... / ۲۶ / أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ... / ۵۷ / أَقِمِ الصَّلَاةَ... / ۷۸ در مدینه نازل گشته است.

از ابن عباس و قتاده نقل کرده: همه اش مکی است مگر هشت آیه از آیه ۷۳ به بعد وَ إِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ... ولی همه اینها استحسان است، نمی‌شود به آنها اعتماد نمود.

آیات سوره مبارکه با سوره‌هایی که در اول بعثت نازل شده فرق دارد، به نظر می‌آید که این سوره در نزدیکیهای هجرت نازل شده باشد، موید این سخن آنست که: اسراء و معراج یک سال قبل از هجرت بوده است.

از علامه مجلسی رحمه الله نقل است که آن در سال ۱۲ بعثت اتفاق افتاده مجمع البیان نیز همین نظر را دارد و در جوامع الجامع فرموده: «قيل أنه كان قبل الهجرة بسنة».

## غرض سوره

: به نظر می‌آید غرض سوره اثبات پاکی و سبوحیت خدا از راه نظام اتم و اکمل جهان است یعنی نظامات کون، خلقت انسان، آمدن پیامبران، جریان عدالت در تمام شئون عالم و اسباب و علل و کرامت انسان همه حاکی از پاکی و قدرت و علم کامل خداست.

توضیح اینکه این سوره با کلمه «سبحان» شروع می‌شود و از سیر شبانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد اقصی خبر می‌دهد که از شواهد سبحان و پاک بودن خدا از عجز است، سپس سخن از ماجرای بنی اسرائیل است که هر وقت از خدا اطاعت کردند موفق شدند و هر وقت عصیان کردند ذلیل گردیدند (آیه ۲-۸). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵

آن گاه گوشه‌ای از نظامات حاکم بر زندگی و اعمال خوب که سبب سعادت هستند، و نیز از اعمال شرک آمیز، یاد شده است که یعنی شما اهل اسلام نیز از قانونی که بر بنی اسرائیل جاری شد مستثنی نیستید، اطاعت، عزت را به دنبال دارد و شرک ذلت را (آیات ۲۲-۴۴) از آن به بعد مطالبی در زمینه توحید، محکوم کردن مشرکان، تسلط شیطان بر انسان از اول خلقت، قسمتی از اعمال عبادی، موقعیت قرآن و معجزه بودن آن، خوارق عاداتی که مشرکان از آن حضرت خواسته‌اند و مقایسه جریان اسلامی با جریان حضرت موسی علیه السلام، آمده است.

پس فشرده مطالب آن، عنوان کردن مسأله توحید و نفوذ قدرت خدا در اداره جهان و نداشتن شریک است، لفظ سبحان که حکایت از تنزیه و پاکی و بی‌نیازی خدا و شریک نداشتن، دارد در این سوره مکرر شده است مانند سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى / ۱، قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي / ۹۲. يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا / ۱۰۸ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى / ۴۳، حَتَّىٰ فِي آخِرِهِ، حمد خدا در اثر پاک و منزّه بودن او است وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّ... / ۱۱۱.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۶

سورة الاسراء مكيه و آياتها ۱۱۱ نزلت بعد سورة القصص

### [سورة الإسراء (۱۷): آیه ۱]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

بنام الله که رحمتش همگانی و همیشگی است

۱- منزله است خدایی که بنده‌اش را در یک شب از مسجد حرام به مسجد اقصی برد مسجدی که اطراف آن را با برکت کرده‌ایم تا از آیات خود بر او بنمایانیم که او شنوا و بیناست.

#### کلمه‌ها

سبحان: تسیح: تنزیه خدا از هر بدی و نقص و نیاز و نالایقی، سبحان مصدر است مثل غفران، طبرسی آن را اسم مصدر گفته است، در هر حال به معنی تسیح است، نصب آن برای مفعول مطلق است، «اسبح الله تسیحا».

اسری: سری و اسری: رفتن در شب. طبرسی ذیل آیه ۶۵ سوره حجر فرموده: هر دو به یک معنی است اسری بِعَبْدِهِ: شب هنگام برد بنده‌اش را، تعدیه به واسطه «باء» است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۷

اقصی: قصو (بر وزن عقل): دوری. قصی: دور. «اقصی»: دورتر طبرسی فرماید: به علت بعد مسافت ما بین آن و مکه، مسجد اقصی (مسجد دورتر) نامیده شده است.

المسجد: اسم مکان است به معنی محلّ سجده، قاعده‌اش آن بود که به فتح جیم باشد ولی آن بر خلاف قاعده به کار رفته است، شاید علت آن سهولت تلفظ باشد، ناگفته نماند: در قرآن کریم در سه جا به معبد اهل کتاب لفظ مسجد اطلاق شده است یکی در این آیه که مسجد اقصی در وقت نزول آیه کلیسا بود، دوّم:

لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا كَهْفٍ / ۲۱ درباره اصحاب كهف، سوّم: وَ لَيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ اسراء / ۷ که منظور معبد یهود است.

#### شرحها

در این آیه، سیر شبانه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام به مسجد اقصی یاد شده است که یکی از معجزات آن حضرت بود، فاصله ما بین مکه و مسجد اقصی حدود هزار و دویست کیلومتر است، در کشاف فاصله آن دو را مدتّ چهل شبانه روز راه گفته است.

ناگفته نماند: معراج و اسراء دو مطلب جداگانه‌اند، اسراء که رفتن آن حضرت از مکه به بیت المقدّس باشد صریح قرآن مجید است ولی رفتن آن- حضرت از بیت المقدّس به آسمانها که معراج نامیده می‌شود، مدلول روایات بی‌شماری از طریق شیعه و اهل سنت است که مقداری از آنها در «نکته‌ها» خواهد آمد، علت اسراء دیدن مقداری از آیات خدا بود. لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا. تفسیر أحسن

الحديث، ج ۶، ص: ۸



۱- سُبحَانَ الَّذِي أُسْرِيَ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.  
آمدن «سبحان» دلالت بر پاکی خدا از عجز و ناتوانی دارد که توانست بنده خود را چنان سیری بدهد «لیلاً» حاکی است که آن سیر در یک شب اتفاق افتاده است و گر نه قید شب بودن در «اسری» وجود دارد، بنا بر قول اکثر، اسراء از خانه «ام هانی» شروع شده که حضرت آن شب در آنجا خوابیده بود در اینصورت مراد مسجد الحرام مکه است، ولی ظهور آیه آنست که از مسجد الحرام شروع شده است.

غرض از مسجد اقصی، بیت المقدس است که نسبت به آن حضرت و مخاطبین دورترین مسجد بود و معبد سلیمان در آن قرار داشت بَارَكْنَا حَوْلَهُ در بیان آنست که اطراف زمینهای پربرکت و حاصلخیز است، این مطلب در آیات اعراف ۱۳۷، انبیاء ۷۱ و ۸۱ نیز آمده است، لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا تعلیل اسراء است.

یعنی اسراء برای آن بود که بعضی از آیات قدرت خود را به او نشان دهیم، قهرا این نشان دادن برای تکامل بینش آن حضرت ضرورت داشته است. این آیات اگر آنها باشد که در ضمن اسراء دیده شد، عبارت‌اند از خود اسراء و آثار انبیاء بنی اسرائیل در بیت المقدس. و اگر مراد آیه‌ای باشد که در معراج دیده شد همانست که در سوره نجم آمده: لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى / ۱۳، «سمیع بصیر» تعلیل اسراء و ارائه آیات است که خدا درخواست را می‌شنود و بی‌نیاز بیناست.

و سمیع و بصیر بودن، لازمه‌اش آن بود که خدا چنین اسراء و ارائه آیات برای آن حضرت پیش آورد. این آیه یکی از سه محلی است که قرآن به معبد اهل کتاب لفظ مسجد را اطلاق کرده است که آن روز کلیسا بود.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۹

#### نکته‌ها

اسراء و معراج: گفتیم که اسراء و معراج دو چیز جداگانه هستند، اسراء از مسجد الحرام شروع شده و در مسجد اقصی ختم می‌گردد، ولی معراج از مسجد اقصی شروع گشته و بسوی آسمانها ادامه پیدا می‌کند اسراء، صریح آیه قرآن است اما معراج به موجب روایات کثیری است که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده است، بعضی از آیات سوره نجم نیز شاهد آن هستند «۱» در زمینه اسراء از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: چون رسول الله صلی الله علیه و آله به بیت المقدس برده شد، جبرئیل او را بر «براق» سوار کرد تا به بیت المقدس آمدند، جبرئیل محرابهای انبیاء را بر آن حضرت نشان داد، حضرت در آنها نماز خواند، وقت برگشتن به کاروان قریش برخورد که آبی در ظرفی داشتند، حضرت از آن آب خورد، بقیه‌اش را به زمین ریخت.

وقت صبح به قریش فرمودند: خدای جل جلاله مرا به بیت المقدس برد، آثار انبیاء و منازلشان را به من نشان داد، من در فلان محل به کاروان قریش رسیدم که یکی از شتران خود را گم کرده بودند از آبشان خوردم، بقیه آن را به زمین ریختم، ابو جهل از شنیدن این سخن گفت: فرصت خوبی به دست آمده است، پیرسید ستونهای مسجد اقصی و قندیلهای آن چقدر بود، گفتند: یا محمد در اینجا بعضی هستند که داخل بیت المقدس شده‌اند، ستونها، قندیلهای و محرابهای آن

(۱) در بحار فرموده:

«اعلم ان عروجه (ص) الی بیت المقدس ثم الی السماء فی لیلۃ واحده بجسده الشریف مما دلت علیه الآیات و الروایات المتواتره من طرق الخاصه و العامه».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۰

را برای ما توصیف کن، جبرئیل آمده شکل مسجد اقصی را در برابر چشمان آن حضرت قرار داد، هر چه سؤال می‌کردند، حضرت

جواب می‌داد.

گفتند: منتظر هستیم که کاروان بیاید تا از آنچه خبر دادی بپرسیم حضرت فرمود: وقت طلوع آفتاب کاروان شما وارد مکه خواهد شد که شتری خاکستری رنگ در جلو آنست، فردای آن مردم به طرف گردنه نگاه کرده و می‌گفتند این آفتاب است که طلوع می‌کند در همان وقت که خورشید طلوع می‌کرد، کاروان قریش از دور نمودار شد که شتر خاکستری رنگ در پیشاپیش آن بود از کاروان آنچه را که از آن حضرت شنیده بودند پرسیدند؟

آنها گفتند: قضیه همانست در فلان محل شتری از ما گم شد، آسمان را در فلان محل گذاشته بودیم، وقت برگشتن دیدیم که آب به زمین ریخته است، این سخن بر کفار جز طغیان نیافزود (المیزان از امالی صدوق) آنچه گفته شد درباره اسراء آن حضرت است، اما معراج از بیت المقدس از روی صخره مسجد شروع می‌شود و آن حضرت به آسمانها می‌رود.

معراج: بنا بر روایات، عروج آن حضرت به آسمانها از بیت المقدس شروع می‌شود «۱» لازم است در این زمینه مطالبی و لو به اختصار گفته شود، قبلا- باید بدانیم که معراج آن حضرت به علت تکامل معلومات او بوده تا چیزهایی که لازم بود به مردم بیان فرماید از روی بصیرت باشد، در علل الشرائع از ثابت بن دینار نقل شده که به امام سجاد علیه السلام گفت: آیا خدا بامکان وصف می‌شود؟ امام فرمود: خدا از مکان برتر است، ثابت گفت: پس چرا رسولش را به آسمانها برد؟ حضرت فرمود: تا ملکوت آسمانها و آنچه را که از

(۱) در مجمع البیان در روایات نبوی آمده:

«ثم اخذ جبرائیل بیدی الی الصخره فاقعدنی علیها فاذا معراج الی السماء.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱

عجائب صنع و بدایع خلقت در آنهاست، به وی نشان دهد «۱».

۱- عقیده داریم که معراج آن حضرت جسمانی بوده است، معراج روحانی معنایی ندارد، زیرا اگر روح آن حضرت به آسمانها رفته و بدنش در زمین مانده باشد، این عبارت اخراج مردن است و اگر منظور معراج خیالی است، آن فضیلت نمی‌تواند باشد، زیرا خواب و خیال برای هر کس میسر است.

۲- در سوره نجم می‌خوانیم: وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا. جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ، إِذْ يَعْشَىٰ السِّدْرَةَ مَا يَعْشَىٰ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ نجم/ ۱۳-۱۸.

یعنی: پیامبر بار دیگر جبرئیل را دید، در نزد سدره المنتهی، که بهشت جایگاه در نزد آن است، آن رؤیت موقعی که سدره را می‌پوشانید آنچه می‌پوشانید، چشم پیامبر در آن رؤیت به خطا و اشتباه نرفت (آنچه دید حقیقت بود نه خیال) حقا که مقداری از آیات بزرگ پروردگارش را دید. این آیات را گر چه می‌شود حمل بر آن کرد که به چشم آن حضرت چنان قدرت داده که جبرئیل را از آن مکان به وقت نازل شدن دیده است ولی بنا بر روایات، آن به وقت معراج آن حضرت بوده است.

به هر حال جز این آیات، آیات دیگری در زمینه معراج نداریم، لازم است به روایات اشاره کنیم.

۳- روایات معراج از طریق شیعه و اهل سنت بقدری زیاد است که نمی‌شود وقوع آن را فی الجمله انکار نمود و باید به آن اذعان کرد، بزرگان اسلامی در عقیده به مطلق معراج متفق القول هستند، برای نمونه به تفسیر مجمع البیان،

(۱) المیزان از علل الشرائع.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲

صافی، برهان، المیزان، درّ منثور و مانند آن ذیل آیه اول سوره اسراء رجوع شود، در بحار الانوار ج ۱۸ طبع جدید، حدود صد و بیست هشت (۱۲۸) صفحه را به این مطلب و نقل روایات آن اختصاص داده است.

۴- در مجمع البیان فرموده: درباره معراج پیامبر ما روایات زیادی نقل شده و بسیاری از صحابه مثل ابن عباس، ابن مسعود، انس، جابر بن عبد الله، حذیفه، عایشه، امّ هانی و غیرهم آن را از آن حضرت نقل کرده‌اند، مجموع آنها به چهار قسم منقسم می‌شود. اول: آنچه یقینی است چون اخبار درباره آن متواتر و علم به صحبت آن حاصل است و آن اینکه آن حضرت فی الجمله معراج کرده است.

دوم: آنچه در این باره نقل شده از چیزهایی است که عقل جایز می‌داند و اصول اسلامی از آن ابا ندارد ما نیز آن را جایز دانسته و قطع می‌کنیم که آن در بیداری آن حضرت بوده نه در خوابش و آن اینکه روایت شده آن بزرگوار در آسمانها گردش کرد و پیامبران و سدره المنتهی و بهشت و جهنم و امثال آن را دید.

سوم: آنچه ظاهرش مخالف اصول است ولی می‌شود طوری توجیه کرد که مخالف عقل نباشد بهتر آنست که مطابق حق و دلیل، تأویل شود مانند آنچه نقل شده: آن حضرت مردمانی را در بهشت دید که متنعم بودند و از اهل آتش کسانی را دید که در عذاب به سر می‌بردند بر آن حمل می‌شود که صفت و یا نامهای آنها را دیده است، المیزان در زمینه وجه دوم و سوم فرموده: در این چیزها اشکالی نیست و بعید نیستند بلکه آنها تمثیلات برزخی و یا روحی هستند ... که احادیث معراج از این قسم تمثیلات مملو است.

چهارم: آنچه ظاهرش صحیح نیست و تأویل آن بسیار بعید است بهتر آن تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۳ است که آن را قبول نکنیم مانند آنچه نقل شده: آن حضرت با خدا آشکار سخن گفت و او را دید و یا خدا در تخت نشست و نحو ذلك، از چیزهایی که دلالت بر تشبیه دارد.

علامه مجلسی و علامه طباطبائی در بحار و المیزان این تقسیم را از طبرسی نقل کرده و قبول فرموده‌اند.

۵- مفصل‌ترین روایت درباره معراج روایت علی بن ابراهیم است از پدرش ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام، رجال این روایت همه موثق و قابل اعتمادند، و ابراهیم بن هاشم از بزرگان می‌باشد که نقل او را تلقی به قبول کرده‌اند. این روایت در تفسیر برهان، صافی، المیزان نقل شده و علامه مجلسی آن را در بحار از تفسیر فرات نقل کرده است، ما برای تحقیق و استفاده اهل تحقیق آن را از المیزان ترجمه می‌کنیم گرچه مفصل است و وقت بیشتر می‌برد.

در تفسیر قمی از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق صلوات الله علیه نقل شده که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل «براق» را محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، یکی لگام آن را گرفت، دیگری رکاب آن را سومی زین آن را مرتب کرد، براق نافرمانی کرد، جبرئیل بر صورت او نواخت و گفت: آرام باش، مانند این حضرت، پیامبری بر تو سوار نشده و نخواهد شد.

براق آرام شد، آن حضرت را بلند کرد ولی نه بسیار، جبرئیل با او بود آیات آسمان و زمین را به آن حضرت نشان می‌داد.

آن حضرت می‌فرماید: من هم چنان می‌رفتم که از سمت راست کسی مرا ندا کرد: یا محمد، من به او جواب ندادم و به طرف او متوجه نشدم، آن گاه منادی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۴

دیگری از طرف چپ ندا کرد یا محمد، جواب ندادم و رو نکردم، سپس از مقابلم زنی که بازوانش را باز کرده بود و دارای همه گونه زینت بود ندا می‌کرد: یا محمد صبر کن تا با تو سخن گویم، متوجه او نشدم، به رفتن ادامه دادم، صدایی شنیدم که مرا ترسانید ولی گذشتم.

جبرئیل مرا پیاده کرد و گفت؟ نماز بخوان، من نماز خواندم، گفت:

میدانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: در طور سینا نماز خواندی، آنجا که خدا با موسی سخن گفت بعد سوار شدم، آنچه خدا می‌خواست راه رفتیم، تا جبرئیل گفت: پیاده شو و نماز بخوان، پیاده شدم، نماز خواندم، گفت می‌دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: در بیت لحم نماز خواندی (محل ولادت عیسی).

آن گاه سوار شده رفتیم تا به بیت المقدس رسیدیم، براق را به حلقه‌ای که پیامبران مرکب خویش را می‌بستند، بست. داخل مسجد شدم، جبرئیل در جانب من بود، ابراهیم، موسی، عیسی را در میان پیغمبران خدا دیدم که به جهت من جمع شده بودند نماز حاضر شد، شک نداشتم که امامت آن با جبرئیل است، چون به صف ایستادند جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد، من بر آنها امامت کردم در این خود بینی نیست.

سپس خازن (ظاهر خازن بهشت) سه ظرف پیش من آورد، در یکی شیر بود، در دیگری آبی و در سومی شرابی (مست کننده) شنیدم قائل می‌گوید:

اگر آب را بگیرد خودش و امتش غرق می‌شوند و اگر شراب را بگیرد خودش و امتش گمراه می‌شوند و اگر شیر را بگیرد خودش و قومش هدایت می‌شوند، من ظرف شیر را گرفتم و نوشیدم، جبرئیل گفت: هدایت یافتی و امت هدایت یافت. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵

آن گاه جبرئیل گفت: در مسیرت چه دیدی؟ گفتم: ندا کننده‌ای از جانب راست ندایم کرد، گفت: جوابش دادی؟ گفتم: نه، به او توجه هم نکردم، گفت: او داعی یهود بود اگر جوابش داده بودی امت بعد از تو یهودی می‌شدند بعد گفت: دیگر چه دیدی؟ گفتم: از جانب چپ کسی ندایم کرد. گفت: آیا جواب دادی؟ گفتم: نه، حتی به طرف او نگاه هم نکردم، گفت: او منادی نصاری بود اگر جوابش می‌دادی امت بعد از تو نصرانی می‌شدند.

گفت: از پیش رویت کدام بود چه کسی آمد؟ گفتم: زنی بود که بازوان خود را باز کرده و همه گونه زینت داشت، بمن گفت یا محمّد صبر کن تا با تو سخن گویم، جبرئیل گفت: آیا جوابش دادی؟ گفتم: نه به او توجه هم نکردم، گفت: آن دنیا بود اگر با او سخن گفته بودی امت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌داد درباره صدایی که مرا ترسانید جبرئیل گفت: یا محمّد می‌شنوی؟ گفتم: آری، گفت: آن سنگی بود که از حاشیه جهنم انداختم، بعد از هفتاد سال در قعر آن قرار گرفت، گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر عمر نخندید.

آن حضرت فرمود: آن گاه جبرئیل بالا رفت، من با او بالا رفتم به آسمان دنیا رسیدم در آن فرشته‌ای بود به نام اسماعیل، او مأمور آن خطفه و استراق سمع شیاطین بود خدا فرموده: «الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب»، تحت فرمان او هفتاد هزار فرشته و زیر فرمان هر یک هفتاد هزار فرشته بود.

او به جبرئیل گفت: این کیست با تو؟ گفتم: محمّد رسول خدا، گفت: آیا مبعوث شده است؟ جبرئیل گفت: آری، اسماعیل درب آسمان را باز کرد، به او سلام کردم، او هم بر من سلام کرد، برای او استغفار کردم، او هم برای من استغفار نمود و گفت: برادر نیکوکار، پیامبر نیکوکار خوش آمدی، ملائکه مرا ملاقات کردند تا به آسمان دنیا داخل شدم هیچ فرشته‌ای ملاقاتم نکرد مگر تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶

خندان و شادان.

ولی فرشته‌ای به ملاقات من آمد که بزرگتر از آن مخلوقی ندیده بودم، بدقیافه و خشمگین بود، او هم مانند دیگران بر من دعا کرد ولی نخندید گفتم یا جبرئیل این کیست که از او به هراس افتادم؟ جبرئیل گفت: رواست که از او بترسی، ما همه از او می‌ترسیم، این «مالک» خازن و متصدی آتش است، اصلاً نخندیده است و از روزی که خدا کار جهنم را به او وا گذاشته است پیوسته و هر روز غیظ و غضبش بر دشمنان خدا و اهل گناه زیادتر می‌شود، خدا به وسیله او از آنها انتقام خواهد گرفت، اگر به کسی پیش از تو

خندیده بود و یا به کسی بعد از تو می‌خندید، حتماً بخاطر تو می‌خندید، من به او سلام کردم، او به من جواب داد و مرا بشارت بهشت داد.

به جبرئیل که به حکم مطاعِ نَمَّ أَمینِ مطاعِ ملائکه است، گفتم: آیا امر نمی‌کنی که آتش را به من نشان بدهد؟ جبرئیل گفت: یا مالک آتش را به محمد نشان بده، پرده آتش را برداشت و دری از آن را باز کرد، شعله‌ای از آن به آسمان بالا رفت و فوران کرد و بالا آمد تا گمان کردم مرا خواهد گرفت، گفتم یا جبرئیل بگو: پرده‌اش را باز گرداند، به فرمان جبرئیل، مالک به شعله آتش گفت: برگرد. آن به محلی که از آن خارج شده بود برگشت.

آن گاه رفتم، مردی بزرگ و گندمگونی را دیدم گفتم: جبرئیل این کیست؟ گفت: این پدرت آدم است، دیدم که فرزندان او را به او نشان می‌دهند (فرزندانش که مرده بودند) بعد از دیدن آنها می‌گفت: روح پاک، بوی پاک است آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره مطفین را تا هفده آیه خواند: **كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ** تا آخر ... فرمود به پدرم آدم سلام کردم، او بر من سلام کرد، برای او استغفار تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۷ کردم، او هم برای من استغفار نمود گفت: آفرین بر پسر نیکو، پیامبر نیکو، مبعوث شده در زمان نیکو.

حضرت فرمود: آن گاه به ملکی از ملائکه گذشتم که در محلی نشسته بود دیدم تمام دنیا میان دو زانوی او بود در دستش لوحی از نور بود که به آن نگاه می‌کرد و در آن نوشته‌هایی بود، او به راست و چپ نگاه نمی‌کرد، مانند یک آدم محزون به آن لوح متوجه بود، گفتم: یا جبرئیل این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، مشغول قبض ارواح است.

گفتم: مرا به او نزدیک کن تا با او سخن گویم. جبرئیل مرا با او نزدیک کرد به او سلام کردم، جبرئیل گفت: این محمد پیغمبر رحمت است که خدا بر بندگانش فرستاده، ملک الموت بر من سلام کرد و آفرین گفت و اضافه کرد: یا محمد من همه خیر را در امت تو می‌بینم گفتم: حمد بر خدای مَنان، صاحب نعمتها بر بندگان، این از فضل و رحمت پروردگار بر من.

جبرئیل گفت: این از محکم‌کارترین ملائکه است. گفتم: آیا هر که تا به حال مرده یا خواهد مرد او قبض روح می‌کند؟ گفت: آری.

به ملک الموت گفتم: مردم را در هر کجا هستند می‌بینی و خودت مشاهده می‌کنی؟ گفت: دنیا همه‌اش پیش من با امکانی که خدا داده مانند دره‌می در دست یک شخص است که آن را هر طور بخواهد می‌گرداند، خانه‌ای نیست مگر آنکه روزی پنج بار آن را زیر نظر می‌گیرم و چون یکی از خانواده میت بر مرده خودشان گریه کند گویم: بر او گریه مکنید که من به سوی شما مکرر بر خواهم گشت تا کسی از شما در دنیا نماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل مرگ واقعه هولناکی است جبرئیل گفت: بعد از مرگ، از مرگ هولناکتر است. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۸

فرمود: سپس رفتم تا به قومی رسیدم که در جلوشان مائده‌هایی از گوشت پاکیزه و گوشت پلید بود، آنها از گوشت کثیف می‌خوردند و گوشت پاکیزه را کنار می‌کردند، گفتم: جبرئیل اینها کیستند؟ گفت: اینان کسانی هستند که حرام را می‌خورند، حلال را ترک می‌کنند، آنها از امت تو هستند یا محمد صلی الله علیه و آله فرمود: سپس ملکی از ملائکه را دیدم که خدا او را عجیب آفریده است، نصف بدنش از آتش و نصف دیگرش از یخ بود، نه آتش را ذوب می‌کرد و نه یخ آتش را خاموش می‌نمود، او با صدای بلند فریاد می‌کرد: پاک و منزّه است خدایی که این آتش را از ذوب کردن این یخ مانع شده که آن را ذوب نمی‌کند و سردی این یخ را نگاه داشته که آتش را خاموش نمی‌کند ای خدایی که میان یخ و آتش را تألیف کرده‌ای میان قلوب بندگان مؤمن خود الفت برقرار فرما. گفتم: یا جبرئیل این کیست؟ جواب داد: او فرشته‌ای است خدا بر اکناف آسمان و اطراف

زمین موکل کرده او خیرخواه‌ترین ملائکه خدا برای اهل زمین است، نسبت به مؤمنان، از وقتی که خدا خلقش کرده برای آنها دعا می‌کند.

در آسمان دو نفر فرشته دیدم که هر دو به صدای بلند فریاد می‌کردند، یکی می‌گفت: خدا به همه انفاق کنندگان عوض بده

اللهم اعط كل منفق خلقا

دیگری می‌گفت: خدایا به هر ممسک تلف نصیب کن

اللهم اعط كل ممسك تلفا.

آن‌گاه رفتم، باقوامی رسیدم که مانند شتران لبه‌های بزرگی داشتند، گوشت از پهلوهایشان بریده و بدھانشان انداخته می‌شد، گفتم:

یا جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینان عیب‌جویان و طعنه‌زنانند

هؤلاء الهمازون اللمازون

سپس رفتم ناگاه به اقوامی رسیدم که سرهایشان را با سنگ می‌شکستند گفتم: یا جبرئیل اینها کیانند؟ گفت: اینها کسانی هستند که

بدون نماز عشاء تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۹

می‌خوابند. بعد رفتم ناگاه به جماعتی رسیدم که به دهانشان آتش می‌انداختند و از سوراخ پائین خارج می‌شد از جبرئیل پرسیدم؟

گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند إِنَّ الدِّينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا.

سپس رفتم و ناگاه به جماعتی برخوردم که چون یکی می‌خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی‌توانست برخیزد، گفتم: جبرئیل

اینها کدام کسانند؟

گفت: اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند، زندگی نمی‌کنند مگر مانند کسی که شیطان او را دیوانه کرده است، آن‌گاه دیدم که

آنها مانند آل فرعون هستند، صبح و شام به آتش عرضه می‌شوند، می‌گویند: پروردگارا قیامت چه زمانی خواهد بود؟

فرمود: سپس به رفتن ادامه دادم ناگاه به زنانی رسیدم که از پستانشان آویزان بودند، از جبرئیل پرسیدم، گفت اینها زنانی هستند که

بر اموال شوهران اولاد دیگران را وارث می‌کنند، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

غضب خدا شدید است بر زنی که در نسب قومی کسی را که از آنها نیست، داخل کند، پس بر خلوات وارد شود و انبارشان را

بخورد (از آنها سهم بگیرد).

سپس فرمود: گذر کردیم بر ملائکه‌ای از ملائکه خدا که خدا هر طور خواسته بود آنها را آفریده بود، چهره‌شان را هر طور که اراده

فرموده بود قرار داده بود، تمام اعضاء آنها مشغول تسبیح و حمد بود و از هر ناحیه بدنشان صدای حمد و گریه از ترس خدا بلند بود

با صداهای مختلف، از جبرئیل سؤال کردم؟ گفت همانطور که می‌بینی آفریده شده‌اند. هر یک از آنها در کنار رفیق خود است

ولی با او ابداء کلمه‌ای نگفته است از خوف خدا و به علت اینکه به خدا متواضع تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۰

هستند سرهایشان را بلند نکرده و از حد فعلی پائین نیاورده‌اند من به آنها سلام کردم با اشاره سر به من جواب دادند و از خشوع

خدا به من نگاه نمی‌کردند جبرئیل به آنها گفت: این محمّد نبی رحمت است، خدا او را به سوی بندگانش رسول و نبی فرستاده

است، او خاتم پیامبران و آقای آنهاست آیا با او سخن نمی‌گوئید؟ چون این را از جبرئیل شنیدند، بر من با سلام رو کردند، و احترام

نمودند و برای من و امت من خوبی را مژده دادند.

فرمود: سپس به آسمان دوم بالا رفتیم ناگاه در آن دو مرد را دیدم که شبیه هم بودند، از جبرئیل پرسیدم؟ گفت: دو پسر خاله‌اند

یحیی و عیسی علیهما السّلام به آن دو سلام کردم، آن دو بر من سلام کردند، برای آنها استغفار کردم، برای من استغفار کردند و

گفتند



«مرحبا بالاخ الصالح و النبی الصالح»

ناگاه دیدم در آن آسمان ملائکه‌ای هستند که خاشع می‌باشند، چهره آنها را هر طور که خواسته بود قرار داده بود، همه آنها خدا را با صداهای مختلف تسبیح و حمد می‌کردند.

آن گاه به آسمان سوم بالا- رفتیم، ناگاه در آنجا مرد بزرگواری دیدم، که زیبایی‌اش نسبت به دیگران مانند ماه چهارده شبه بود نسبت به ستارگان دیگر، گفتم: جبرئیل این کیست؟ گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم، او بر من سلام کرد، بر او استغفار کردم، او بر من استغفار کرد، و گفت

مرحبا بالنبی الصالح و الاخ الصالح، المبعوث فی الزمن الصالح

در آنجا نیز مانند آسمان اول و دوم ملائکه‌ای بود که همه به خدا خاشع بودند چنان که وصف کردم، جبرئیل درباره من همان گفت که به آنها گفته بود، آنها با من آن طور رفتار کردند که دیگران کرده بودند.

سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، ناگاه در آنجا مردی دیدم گفتم: یا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱

جبرئیل این کیست؟ گفت این ادريس است که خدا او را به مکان بالایی بلند کرده است

رفعه الله مکانا علیا

به ادريس سلام کردم، او بر من سلام کرد، برای او استغفار کردم، او برای من استغفار نمود، در آن آسمان ملائکه‌ای بودند، مانند ملائکه آسمانهای دیگر، به خدا خاشع بودند، آنها برای من و امت من خیر را بشارت دادند.

آن گاه فرشته‌ای دیدم که بر تختی نشسته بود، زیر فرمانش هفتاد هزار فرشته و زیر فرمان هر یک هفتاد هزار فرشته بودند، به فکر رسول خدا صلی الله علیه و آله که تدبیر کننده جهان این فرشته است (و خدا این منصب را باو داده است) جبرئیل به آن فرشته فریاد زد و گفت: پاشو، او پا شد و تا قیامت سر پا خواهد بود.

بعد از آن به آسمان پنجم بالا رفتیم، در آن مردی بود، بسیار پیر که پیرتر از او ندیده بودم، در اطراف او جماعت کثیری از امتش بود که از کثرت آنها تعجب کردم گفتم: جبرئیل این کیست؟ گفت: این محبوب قوم خویش هارون پسر عمران (برادر موسی) است، به او سلام کردم، او بر من سلام کرد برای او استغفار کردم، او برای من استغفار کرد، در آنجا ملائکه‌ای بودند مانند آسمانهای دیگر.

پس از آن به آسمان ششم بالا رفتیم، در آنجا مرد بلند قامتی بود، گویی در قد بلندی از قبیله «شوه» بود و اگر دو تا پیراهن داشت موهایش از آنها بیرون می‌آمد، شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کنند من پیش خدا محترمترین فرزندان آدم هستم حال آنکه این مردی است (اشاره به رسول خدا) که پیش خدا از من عزیزتر است گفتم: جبرئیل این کیست؟ این برادر موسی بن عمران است به او سلام کردم، او بر من سلام کرد، برای او استغفار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲ نمودم، او برای من استغفار نمود، در آنجا ملائکه‌ای بودند همه خاشع مانند ملائکه دیگر آسمانها.

فرمود: بعد از آن به آسمان هفتم بالا رفتیم، به هیچ فرشته‌ای نگذشتم مگر آنکه گفتند: یا محمد حجامت بگیر و امت خود را امر کن حجامت بگیرند، در آنجا مردی بود موی سر و ریشش سیاه و سفید، روی تختی نشسته بود، گفتم: یا جبرئیل این کیست، در باب بیت المأمور در جوار خدا؟ گفت: این پدرت ابراهیم و این محل تو و محل متقیان امت تو است آن گاه آن حضرت این آیه را خواند:

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ.

به ابراهیم علیه السلام سلام کردم، او بر من سلام کردم و فرمود:

«مرحبا بالنبی الصالح و الابن الصالح و المبعوث فی الزمن الصالح»

در آسمان هفتم مانند آسمانهای دیگر، ملائکه بودند که برای من و امت من، خیر را بشارت دادند.

فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم که نورشان چشمان را خیره می‌کرد و دریاهایی از ظلمت و دریاهایی از برف که صدای رعد می‌دادند، هر وقت از دیدن آنها به وحشت می‌افزادم از جبرئیل می‌پرسیدم، در جواب می‌گفت یا محمد بشارت باد بر تو، شکر خدا کن که اینهمه کرامت به تو داده، خدا را شکر کن برای اینکار، فرمود: خدا با قوه و یاری خود مرا ثابت کرد تا سخنم به جبرئیل و تعجبم زیاد شد.

جبرئیل گفت: یا محمد آیا آنچه می‌بینی به نظرت بزرگ می‌آید؟ حال آنکه اینها آفریده‌ای است از آفریده‌های خدا، چطور است عظمت خدا که اینها را آفریده است آنچه ندیده‌ای از آنچه دیدی بزرگتر است، بین خدا و خلق هفتاد هزار حجاب هست نزدیکترین خلق به خدا من و اسرافیل است، میان ما تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳

و خدا چهار حجاب هست:

حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابر و حجابی از آب.

فرمود: از جمله عجائب خلق خدا که مسخر کرده بود، خروسی دیدم، پاهایش در ریشه‌های طبقه هفتم زمین و سرش نزد عرش خدا بود، او ملکی است از ملائکه که خدا مطابق اراده خود خلق کرده است، پاهایش در قعر زمینهای هفتم است، آن گاه بالا رفت تا در هوا خارج شد و به آسمان هفتم بالا رفت تا کاکلش به نزدیکی عرش رسید، او می‌گفت: پروردگرم هر جا که باشم، نمی‌دانی خدایت در کجاست از عظمت شأن او.

آن خروس دو تا بال در شانهاش داشت، چون بالهای خود را می‌گشاد، از شرق و غرب می‌گذشت، چون وقت سحر باشد بالهای خود را باز می‌کند و آنها را به هم می‌زند و فریاد تسبیح بلند می‌کند و می‌گوید:

سبحان الله الملك القدوس، سبحان الله الكبير المتعال، لا اله الا الله الحي القيوم

و چون این تسبیح را گفت، خروسهای زمین بالهای خود را بهم زده بانگ می‌کنند، وقتی که او ساکت شد، خروسهای زمین ساکت می‌شوند.

ریشه‌های کوچک او سبز و ریشه‌های دیگرش بسیار سفید بود، ریشه‌های سبز او به شدت سبز رنگ می‌باشند.

فرمود: سپس با جبرئیل به بیت المعمور رفتم و در آن داخل شده و نماز خواندم و با من جمعی از امتم بودند که لباس تازه داشتند و جمعی لباس کهنه پوشیده بودند آنها که لباس تازه پوشیده بودند، داخل بیت المعمور شدند، کهنه لباسان در همانجا نشستند آن گاه از آنجا خارج شدم، دو تا نهر مطیع من شدند یکی بنام کوثر دیگری بنام رحمت، از کوثر نوشیدم و در آن رحمت غسل کردم سپس هر دو مطیع من شدند و راه در امتداد آن دو واضح شد تا داخل بهشت گشتم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴

در دو طرف بهشت خانه‌های من و خانواده‌ام بود، خاک بهشت مانند مشک بود، دختر جوانی دیدم در نهرهای بهشت غوطه می‌خورد گفتم: برای کدام کس هستی؟ گفت: برای زید بن حارثه (پسر خوانده حضرت) وقت صبح این مطلب را به زید بن حارثه خبر دادم.

پرنده‌گان بهشت را دیدم که به بزرگی شتر خراسانی بودند، انارهایش به اندازه دلوهای بزرگ بود، درختی دیدم ضخامت تنه آن به حدی بود که پرنده در هفتصد سال نمی‌توانست آن را دور بزند، در بهشت منزلی نبود مگر آنکه در آن شاخه‌ای از آن درخت بود، گفتم: جبرئیل این درخت چیست؟

گفت: این درخت طوبی است، خدا فرموده: طُوبَى لَهُمْ وَ حَسُنَ مَا ب.

آن حضرت فرمود: چون داخل بهشت شدم به فکرم رسید، که از جبرئیل از آن دریاها و عجائب آنها سؤال کردم گفت: آنها خیمه‌های حجابات خدا هستند که اگر نبودند نور عرش همه آنچه را که در عرش بود آشکار می‌کرد.





کرده‌ام، بر تو و امت تو نیز واجب کردم، برخیز تو در امت خود هستی.

آن حضرت فرمود از آن محل پائین آمدم تا به ابراهیم رسیدم، چیزی از من نپرسید تا به موسی رسیدم، موسی گفت: یا محمد چه کار کردی؟ گفتم: پروردگام فرمود: بر هر پیامبر پیش از تو پنجاه نماز واجب کرده‌ام، بر تو و امت تو نیز واجب کردم موسی گفت: ای محمد امت تو آخرین و ضعیفترین امتهاست، خدایت چیزی او را زیاد نمی‌کند (بر عزت او نمی‌افزاید) امت تو قدرت چنین تکلیفی ندارند به سوی پروردگارت برگرد و تخفیف بخواه.

من به سوی پروردگام برگشتم تا به سدره المنتهی رسیدم، به سجده افتادم آن گاه گفتم: بر من و امت من پنجاه نماز واجب کردی نه من طاقت آن را دارم و نه امت من، تخفیف فرما. خدا ده رکعت تخفیف داد، پیش موسی برگشتم به او خبر دادم، گفت: برگرد قدرت آن را نداری، به سوی خدایم بازگشتم، باز ده رکعت تخفیف داد.

به نزد موسی آمده خبر کردم، گفت: برگرد، در هر برگشتن به سجده می‌افتادم، خدایم تخفیف می‌داد تا به ده نماز رسید، به موسی خبر کردم گفت:

طاقت آن را نداری، به سوی پروردگام بازگشتم، پنج نماز تخفیف داد، به سوی موسی برگشتم و خبر دادم، گفت طاقت نمی‌آوری، گفتم از پروردگام حیا می‌کنم، بر پنج نماز صبر می‌کنم. نداکننده‌ای ندایم کرد، در اثر صبوری که کردی این پنج نماز برابر پنجاه

(۱) عبارت عربی «صبابه» است آن با صاد بمعنی عشق و شوق و با ضاد نقطه‌دار بمعنی ابر رقیق است. [.....]

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۷

نماز است، هر یک مقابل ده نماز، هر که از امت تو قصد کار خوبی کند و آن را انجام دهد، ده برابر خواهم نوشت و اگر قصد کند و عمل نکند یک حسنه خواهم نوشت، هر که از امت تو قصد کار بدی کند و آن را انجام دهد یک گناه بر او خواهم نوشت و اگر قصد کند و عمل نکند چیز برای او نخواهم نوشت.

امام صادق فرمود خدا از این امت به موسی جزای خیر بدهد، این تفسیر قول خداست که فرموده: **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِرَبِّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.**

ناگفته نماند: این حدیث که با این تفصیل نوشته شد، برای آنست که آن از حالات عروج و برزخی آن حضرت است که خدا پشت پرده را به او نشان داده است و آن سبب استفاده‌های بیشتر است، نظیر این روایت در جاهای دیگر نیز آمده است، از جمله در کتاب دارالسلام محدث نوری در ضمن نقل خوابهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا حقائق اعمال بد و خوب را به آن حضرت نشان داده است اینها نمونه‌هایی از عالم غیب و مکونات این جهان می‌باشد.

ناگفته نماند: روایات معراج بسیار زیاد است، طالبان تفضیل به کتابهای مفصل رجوع فرمایند، آنچه در اینجا آوردیم به عنوان نمونه است، لفظ «لیلا» در آیه شریفه دلالت دارد که اسراء در یک شب واقع شده است، به موجب روایات آن حضرت در همان شب به مکه برگشته و نماز صبح را در مکه خوانده است.

در تفسیر عیاشی از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«قال ان رسول صلی الله علیه و آله صَلَّى العشاء الاخرة و صَلَّى الفجر في الليلة التي اسرى به فيها بمكة».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۸

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]

## اشاره

وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتَقْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ آمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶)

إِنْ أَحْسَنَ نَسَبُكُمْ أَحْسَنَ نَسَبٍ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَرَّلُوا تَتْبِيرًا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَزَحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

۲- به موسی کتاب تورات را دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت قرار دادیم که جز من (خدا) کارساز مگیرید.

۳- شما نسل کسانی هستید که با نوح در کشتی حمل کردیم نوح بنده‌ای شکر گزار بود.

۴- به بنی اسرائیل در تورات اعلام کردیم که در زمین (فلسطین) دو بار فساد خواهید کرد و طغیان بزرگی به وجود خواهید آورد.

۵- پس چون وعده انتقام اولی برسد بندگان که بسیار نیرومند هستند بر شما خواهیم فرستاد که خانه‌های شما را (تفتیش) کنند و این وعده عملی است.

۶- سپس دولت و قدرت را به شما برمی گردانیم و شما را با اموال و اولاد و اقوام نیرومند می گردانیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۲۹

۷- اگر نیکی کنید برای خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید برای خود کرده‌اید و چون وعده طغیان دوم در رسد (آنها را می فرستیم) تا چهره شما را غمگین کنند، و مانند دفعه اول داخل مسجد شما شوند و بر هر چه دست یافتند تباه و نابود کنند.

۸- شاید پروردگارتان به شما رحم کند، و اگر به طغیان بازگشتید به انتقام بازمی گردیم و جهنم را برای کافران مجلس قرار داده‌ایم.

## کلمه‌ها

ذریه: نسل و فرزند. ذرء: آفریدن. جمع آن ذریّات است.

قضینا: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن به امر است، به معنای حکم حتم، بیان و مانند آن نیز آید، آن در آیه به معنی بیان و اعلام است.

لتعلن: علو: در آیه به معنی غلبه و تکبر و طغیان است «لتعلن» حتما تجاوز می کنید «علوا»: غلبه کردند.

اولاهما: اولی (بضم همزه) مؤنث اول است.

بأس: باس در اصل به معنی سختی و شدت است در اینجا منظور نیرومندی است.

جاسوا: جوس: جستجوی شدید (تفتیش). «الجوس: طلب الشيء بالاستقصاء»، «جاسوا»: جستجو کردند.

خلال: خلل (بر وزن شرف): گشادگی و فاصله میان دو چیز، جمع آن، خلال (بکسر - خ) است خلال الدیّار: درونهای خانه‌ها.

کرء: کرء: رجوع و برگشتن. منظور از آن در آیه دولت و اقتدار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰

است، مصدر به معنی مفعول است «دولت باز گشته».

امددناکم: مد در اصل به معنی زیادت و به قول راغب به معنی کشیدن است، در اینجا به معنای فزونی دادن و نیرومند کردن است.

نفیرا: نفر (بر وزن شرف): گروه و دسته. نفیر مثل نفر جماعتی از مردان را گویند، نفیر و نفر: عشیره انسان که یاریش کرده و با او کوچ می کنند.

لیسوا: اسائه: محزون کردن لیسوؤا و جوهکم: تا محزون کنند چهره‌های شما را (شما را محزون کنند تا اثر حزن در قیافه شما پدیدار شود).

تتیر: تبر (بر وزن عقل و شرف): هلاک شدن و نابود گشتن. تتیر: هلاک کردن لیسوؤا ما علوا تتیرا: تا هر چه غلبه کردند به طوری کامل نابود کنند.

حصیرا: حصیر: تنگ گرفتن. حبس «حصیر»: سجن و زندان که شخص را تنگ می‌گیرد و از حرکت منع می‌کند فعل به معنای فاعل است.

## شرحها

آیات هفتگانه یکی از نظامات و سنت‌های خدایی را بیان می‌کند و آن اینکه عدالت و انصاف و ظلم و طغیان در زندگی جوامع بشری اثر مستقیم دارد، جامعه‌ای که مردم آن با عدالت و توحید و ایمان عمل صالح زندگی می‌کنند. در سعادت و رفاه و تکامل خواهند بود، ولی جامعه‌ای که افراد آن اهل طغیان باشند رو به سقوط و زوال می‌رود و انگهی خدا به وسیله رسولان خود این سنت و طریقه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱

را به مردم رسانده و آنها را در اختیار یکی از این دو راه مخیر کرده است.

اینکه گفته شده در آیه زیر به نحو احسن مجسم شده است: وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اعراف/ ۹۶، علی هذا به نظر می‌آید ارتباط آیات هفتگانه با آیه اول آنست که: جریان اسراء آن حضرت برای تکمیل ایشان بود تا بتواند این حقائق را به طور کامل و از روی آشنایی کامل بیان فرماید.

المیزان عقیده دارد که آیات هفتگانه مانند جمله معتزله است میان آیه اول و آیه نهم.

به هر حال در این آیات آمده: ما به موسی کتاب دادیم که هدایت کننده بنی اسرائیل بود و به آنها اعلام کردیم که دو دفعه طغیان خواهید کرد و انتقام هر دو از شما گرفته خواهد شد، به وقت انتقام اول مردانی قدرتمند شما را تار و مار می‌کنند و شما را در میان خانه تعقیب می‌نمایند، سپس عوامل رفاه بر شما بازمی‌گردد، از لحاظ نفرات و اموال، کثرت پیدا می‌کنید، باز طغیان سر می‌دهید این دفعه انتقام را شدیدتر می‌بینید، سپس ممکن است خدا به شما رحم کند ولی اگر باز به طغیان آئید به انتقام بر می‌گردیم، که این سنت خدایی، در عزت و ذلت جوامع بشری است.

۲- وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا.

منظور از کتاب، تورات است، شاید به علت حاوی بودن به احکام و وظائف به جای تورات، کتاب گفته شده است. وَجَعَلْنَاهُ ... توضیح و تفسیر «الکتاب» است جمله أَلَّا يَتَّخِذُوا ... نشان می‌دهد که خلاصه کتاب نهی از شرک بود که جز خدا وکیل و کارسازی نگیرند و در تمام شئون زندگی رو به خدا آورند، تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲

خلاصه همه شریعتها همین است. لفظ «ان» در أَلَّا يَتَّخِذُوا تفسیریه است. بعضی آن را به صیغه غائب «یتخذوا» خوانده است. در اینصورت تقدیر آن «و قلنا لهم لا یتخذوا ...» است.

۳- ذُرِّيَّةً مِنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا گفته‌اند «ذریه» منصوب است برای اختصاص یعنی خطاب أَلَّا يَتَّخِذُوا ...

مخصوص بود به فرزندان آنان که با نوح در کشتی بودند و گویند: در آن یاء ندا مقدر است یعنی: «یا ذریه من حملنا مع نوح».

به هر حال معنی آیه آنست که: جز خدا وکیل نگیرید که شما فرزندان کسانی هستید که با نوح در کشتی بودند و مورد عنایت خدا قرار گرفتند و جز خدا کارسازی نمی‌گرفتند و انگهی نوح بنده‌ای موحد بود و جز خدا وکیل نمی‌گرفت شکور بودن لازمه‌اش توحید است، جمله إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا تعلیل أَلَّا يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا است.

در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده نوح چون صبح و شام می‌کرد می‌گفت: خدا من تو را گواه می‌گیرم هر نعمتی که صبح و شام در آن هستم خواه نعمت دین باشد یا دنیا، همه از تو است  
«وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها حتی ترضی و بعد الرضا و هذا کان شکره»

این مخالف آن نیست که درباره «شکور» گفته شد، زیرا این الفاظ نیز حکایت از توحید دارند و گوشه‌ای از آن می‌باشند.

۴- وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا منظور از «قضینا» اعلام و از کتاب، تورات، است لازم و نون تأکید در دو فعل «لتفسدن»- «لتعلن» برای حتمی بودن خبر است، یعنی در تورات به اسرائیل اعلام کردیم که در زمین فلسطین و اطراف آن، حتما دو دفعه فساد و طغیان تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳

خواهید کرد، ظاهراً منظور فساد و طغیان میان خودشان است مانند يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ.

۵- فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا.

این آیه روشن می‌کند که چون وقت انتقام طغیان اول برسد لشکریانی که بسیار نیرومند هستند بر آنها می‌تازند و در میان خانه‌هایشان آنها را تعقیب می‌کنند تا آنها را پیدا کرده و به قتل رسانند.

این وعده حتمی است و تخلف ندارد. منظور از عباداً لنا شاید «بخت نصر» و لشکریان او باشد چنان که خواهد آمد، لازم نگرفته که آنها نیکوکاران باشند، در قرآن به جمادات نیز «عباد» اطلاق شده است إِنَّ الدِّينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ اعراف / ۱۹۴ «۱».

۶- ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا مراد از «کره» دولت و اقتدار است منظور از «عليهم» شاید مطلق دشمنان باشد نه همانهایی که بر بنی اسرائیل تاختند، جمله إِنَّ أَحْسَنَ ثَمَمٌ ... در آیه بعدی نشان می‌دهد که این رسیدن به دولت و شوکت در اثر نیکوکاری خواهد بود که بنی اسرائیل بعد از ذلت اول، در پیش خواهند گرفت.

به هر حال مضمون آیه آنست که: پس از ذلت نخستین، دولت و شوکت را بر شما بر می‌گردانیم و شما را به وسیله اموال و فرزندان و کثرت مردم، نیرومند می‌کنیم.

۷- إِنَّ أَحْسَنَ ثَمَمٌ أَحْسَنَتْكُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

(۱) در تفسیر عیاشی از حضرت باقر (ع) در تفسیر «عباداً» نقل شده:

قال و هو القائم و اصحابه اولی باس شدید

ظاهراً این فرموده از باب تطبیق است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴

این قسمت از آیه رمز عزت و ذلت بنی اسرائیل و همه است، یعنی: اگر به احسان و نیکوکاری ادامه بدهید، نعمت و شوکت ادامه پیدا خواهد کرد (ولی اینکار را نخواهید کرد بلکه طغیان را سر خواهید داد تا نوبت انتقام دوم برسد).

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْأَجْرَةِ لِيَسْوُوا وَ جُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلُوا تَبِيراً جملة «ليسووا» متعلق است به بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا یعنی: آنها را بر می‌انگیزیم که شما را محزون کنند و آثار ذلت در قیافه شما ظاهر شود، آنها به معبد و هیكل سلیمان داخل می‌شوند و بر هر چه دست یافتند به طور کامل نابود می‌کنند «تتبعوا» دلالت بر شدت تار و مار شدن دارد، معلوم است که این انتقام شدیدتر از اولی خواهد بود.

چنان که در آیه گذشته گفته شد: افعال پنجگانه در این آیه لازم نگرفته که دشمنان دوم همان دشمنان اولی باشند بلکه ظاهراً منظور مطلق دشمن است مشکل است اثبات نمود که حمله کنندگان به بنی اسرائیل در دو زمان یکی باشند.

۸- عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا یعنی جریان عزت و ذلت ادامه خواهد داشت و هر وقت

عَلَّتْ یکی را به وجود آوردید معلولش موجود خواهد شد، به عبارت دیگر: ممکن است خدا پس از انتقام دیدن باز به شما رحم کند ولی اگر به طغیان باز گشتید، به انتقام باز خواهیم گشت تنها انتقام دنیا نخواهد بود، بلکه در آخرت نیز جهنم در کمین کافران است.

از وَ اِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا فهمیده می‌شود که یهود و رژیم اشغالگر قدس به زودی منقرض خواهد شد زیرا که طغیان و تجاوز آنها از حد گذشته است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵

### نکته‌ها

دو انتقام کدام است؟

ناگفته نماند: تاریخ یهود پر است از نکبت و بدبختی و تار مار شدن بدست خدا و انسانها، این قوم در اثر لجاجت و عصیان و طغیان و ماده‌گرایی که دارند از بدو پیدایش نه خود روی راحتی را دیده‌اند و نه دیگران را راحت گذارده‌اند، اکنون نیز خودشان ذلیل و ناراحت و ممالک اسلامی را نیز ناراحت کرده‌اند.

قرآن مجید درباره آنها فرموده: ... ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَأُوْءُ بَعْضِ مِنَ اللّٰهِ ذَلِكُمْ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوْنَ النَّبِيِّنَ ... بقره/ ۶۱ عَلَّتْ ذَلَّتْ وَ مَسْكَنَتْ همان کفر بآیات خدا و قتل رسولان خدا ... بود.

در جای دیگر آمده: ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةَ اَیْنَ مَا تُقْفُوْا اِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللّٰهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَ بَأُوْءُ بَعْضِ مِنَ اللّٰهِ وَ ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكُمْ بِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ يَقْتُلُوْنَ الْاَنْبِیَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ... آل عمران/ ۱۱۲، بنی اسرائیل وقتی که از پیغمبر خود سرپرست جنگ می‌خواهند می‌گویند: چرا در راه خدا پیکار نمی‌کنیم حال آنکه دشمنان ما را از دیار خود بیرون کرده و فرزندانمان را به اسارت گرفته‌اند: وَ مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِیْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَ اَبْنَاؤُنَا ... بقره/ ۲۴۶، در اینصورت، خود به ذلت اعتراف کرده‌اند.

اگر حالات یهود را، بعد از اسلام هم بررسی کنیم خواهیم دید که آنها قوم غضب شده و از رحمت حق رانده شده‌اند، حساب کنید از آن وقتی که یهود بنی قریظه، بنی نضیر، بنی قینقاع و یهود خیبر به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله تار و مار شدند، تا زمان «هیتلر» که ریشه آنها را از اروپا کند و دویست هزار نفر اعدام شد و در کوره‌های آدم سوزی خاکستر شدند و ... تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶

در این صورت منظور قرآن مجید در آیات گذشته دو انتقام بزرگ از انتقامهای الهی است، می‌شود یکی از آنها حمله «بخت نصر» پادشاه بابل باشد که به فلسطین حمله نمود، یهود را تار و مار کرد، هیکل سلیمان را خراب نمود، تورات در آن فتنه از بین رفت، عده زیادی از یهود را اسیر کرده و به فلسطین آورد، حدود هفتاد سال بیت المقدس در حال ویرانی بود و یهود در اسارت بابل، آن گاه کوروش پادشاه هخامنشی ایران به بابل حمله کرد، یهود را از اسارت نجات داد و اجازه داد که به فلسطین بازگردند، این حدود پانصد سال قبل از میلاد بود، در قاموس کتاب مقدس زیر لفظ «اورشلیم» گفته نوکد نصر در سال ۵۸۶ قبل از میلاد بیت المقدس را فتح کرد.

دیگری شاید حمله اسپیانوس قیصر روم باشد که رومیان به فرماندهی طوطوز، وزیر قیصر، به فلسطین حمله آورده و یهود را تار و مار کرد و آن حدود صد سال قبل از میلاد بود «۱».

درباره دو تا انتقام که در آیات وعده شده چنین گفته‌اند، اما در این صورت باید گفت لفظ وَ قَصَّيْنَا اِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِی الْكِتَابِ نشان می‌دهد که همه این پیشامدها در تورات به آنها خبر داده شده زیرا علی الظاهر مراد از «الکتاب» تورات است، آیا در تورات از

هیکل سلیمان که هزاران سال از موسی، بنا شد خیر داده شده بود؟ و الله اعلم. این حقیقت درباره همه اقوام صادق است، یهود برای مثال ذکر شده است.

(۱) مستر هاکس در قاموس کتاب مقدس زیر لفظ اورشلیم چند رقم از هجومهای همگانی را نقل کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷

### [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۲۲]

#### اشاره

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (۹) وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ  
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۰) وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ  
وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا (۱۲) وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ  
طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا (۱۳)

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱۴) مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ  
أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا (۱۵) وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمْزَنَّا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَدْمِيرًا  
(۱۶) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۱۷) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ  
لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (۱۸)

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كَلَّا نُمَدِّدُ هُوَلاءِ وَهُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ  
عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (۲۰) انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْصِيلًا (۲۱) لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ  
فَتَقَعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸

۹- این قرآن به استوارترین راه هدایت می‌کند و مؤمنان را که عمل صالح می‌کنند مژده می‌دهد که آنها راست پاداشی بزرگ.

۱۰- کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند برای آنها عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.

۱۱- انسان ضرر را می‌طلبد چنان که خیر را جستجو می‌کند که انسان موجودی عجول است.

۱۲- شب و روز را دو آیت قرار داده‌ایم آیتی را که شب باشد ناپیدا و آیتی را که روز باشد روشن کرده‌ایم تا از فضل خدا بطلبید و عدد سالها و حساب را بدانید و هر چیز را به طور کامل روشن کرده‌ایم.

۱۳- هر انسان عملش را در گردنش ملازم کرده‌ایم و روز قیامت برای او کتابی خارج می‌کنیم که آن را باز شده می‌بیند.

۱۴- بخوان کتابت را امروز خودت برای خودت در حسابگری کافی هستی.

۱۵- هر که هدایت شود برای خودش هدایت می‌شود و هر که گمراه شود به ضرر خود گمراه می‌شود و هیچ نفسی گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، ما عذاب کننده نبوده‌ایم مگر پس از آنکه پیامبری مبعوث کنیم.

۱۶- و چون بخواهیم شهری هلاک کنیم به عیاشان آن وسعت می‌دهیم تا در آن عسیان کنند، وعده عذاب بر آنها حتمی می‌شود، هلاکش می‌کنیم.

۱۷- چه بسا مردمان را که بعد از نوح هلاک کردیم و همین بس که خدایت به گناه بندگان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹



آگاه و بیناست.

۱۸- هر که زندگی زودگذر را بخواهد به زودی آنچه بخواهیم باو می‌دهیم، آن گاه جهنم را برای او قرار می‌دهیم که مذموم و مطرود داخل آن می‌شود.

۱۹- و هر که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش بکند حال آنکه مؤمن است تلاش آنها مورد پاداش است.

۲۰- همه اینها و اینها را با عطای خدایت مدد می‌دهیم که عطای خدای تو به کسی ممنوع نیست.

۲۱- بنگر چطور بعضی را بر بعضی فضیلت داده‌ایم البته آخرت دارای درجات بزرگتر و برتری بزرگتر است.

۲۲- با الله معبود دیگری قرین مکن تا ملامت شده و ذلیل بنشینی.

### کلمه‌ها

اقوم: قیام: برخاستن، ایستادن. قائم: ایستاده. اقوم: ایستاده‌تر منظور از اقوم در آیه، استوارتر، پایدار و محکمتر است. اعتدنا: عتاد: آماده شدن. اعتاد: آماده کردن «اعتدنا» آماده کرده‌ایم. «عتید»: آماده.

محو: از بین بردن. زایل کردن «محو»: زایل کرده‌ایم.

عجول: عجله: شتاب کردن و آن طلب چیزی است پیش از رسیدن وقت آن. و از مقتضیات شهوت است «عجول»: شتابگر. مبصره: مبصر و مبصره را گاهی لازم گفته‌اند به معنی روشن و آشکار و گاهی متعدی، به معنی روشنی دهنده، در آیه فوق هر دو معنی ممکن است.

تفصیلاً: فصل: بریدن و جدا کردن «فصل الشیء فصلاً: قطعه و ابانه» تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰  
تفصیل: روشن کردن و بیان کردن. که بریدن از اجمال است.

الزمناء: لزوم، لزوم و لزام: ثبوت و دوام. الزام: ثابت کردن و ملازم نمودن «الزمناء»: ملازم و ثابت کرده‌ایم آن را.

طائره: طیر: پریدن. و نیز جمع طائر است، به نظر طبرسی طیر اسم جمع است در مفرد و جمع به کار می‌رود، طائر در آیه به معنای عمل است، اعم از عمل خوب و بد، چنان که مفسران آن را عمل گفته‌اند، در علت آن، سخن بسیار گفته شده که در قاموس قرآن (طیر) گفته‌ام، به نظر می‌آید که علت این استعمال آنست که: عمل، پرنده به خصوصی است که به صورت نیرو از انسان می‌پرد و کنار می‌شود ولی از انسان قابل انفکاک نیست، از انسان ناشی می‌شود ولی در اطراف او است راغب در مفردات گوید: «ای عمله الذی طار عنه من خیر او شر» منشورا: نشر: گسترده شدن، لازم و متعدی هر دو آمده است «نشر» الثوب و الکتاب نشر: بسطه»، «منشور»: گسترده شده و باز شده.

مترفها: ترفه: وسعت یافتن در نعمت. ترف: نعمت، ابن عرفه گوید:

مترف کسی است که به سر خود رها شود تا هر چه بخواهد بکند به هر حال، مترف یعنی قدرتمند و ثروتمند و بی‌بندوبار، جمع آن مترفون است. «الجبار المتعتم الذی یفعل ما یشاء» دمرنا: دمار: هلاکت. تدمیر: هلاک کردن «دمرنا»: هلاک کردیم.

عاجله: منظور از عاجله، زندگی دنیا است که به عجله می‌گذرد «الحیاء العاجله» عَجَلْنَا لَهُ: تعجیل کردیم برای او: تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱

مدحورا: دحر: طرد و راندن به قهر. «دحره: طرده و ابعده و دفعه» «مدحور»: طرد شده از رحمت خدا.

محظور: حظر: منع و حبس «محظور» ممنوع.



آیات هفتگانه گذشته، بیان سنت کلی الهی بود و حالات بنی اسرائیل مصداقی از مصادیق آن، سنت الهی آنست که: خدا مردم را به وسیله انبیاء به دین توحید و عدل و حق، هدایت می‌کند، هر کس و هر ملتی که آن را پذیرفت در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌شود و هر که نپذیرفت ذلیل می‌گردد، چنان که بنی اسرائیل هر وقت رو به توحید آوردند عزیز شدند و هر وقت اعراض کردند تار و مار گشتند.

این آیات می‌گویند: سنتی که بر بنی اسرائیل گذشت در امت اسلام نیز جریان خواهد داشت، شما هم اگر به طرف دین حق و توحید رو آورید، سعادت هر دو جهان نصیب شما خواهد شد، و اگر طغیان کردید گرفتار خواهید شد، این مطلب در دو آیه اولی به طور خلاصه بیان شده و در آیات بعدی با تعبیرات مختلف از قبیل جدا نشدن عمل از انسان، فراوانی اسباب هدایت، بودن انسان در گرو اعمال خویش، و امثال آن، تکمیل شده است به همین مناسبت حقائق از نظامات جهان ذکر گردیده است.

۹- إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا این آیه شق اول از سنت الهی است که می‌گوید: آنان که ایمان آورند و نیکوکاری پیشه کنند پاداشی بزرگ و سعادت عظیمی در دنیا و آخرت خواهند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲

داشت، منظور از راه استوارتر همان راه توحید است، جمله وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ...

بیان «هی اقوم» می‌باشد و لفظ «هی» راجع است به «طریقه» در جای دیگر به جای «هی اقوم» لفظ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ آمده است: قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا انعام / ۱۶۱ و در تعبیر دیگر در بیان «هی اقوم- دین قیمة» چنین آمده است: وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ بینه ۵ از امام باقر علیه السلام در عیاشی نقل شده: که در تفسیر يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ فرموده است «

یهدی الی الامام

و در روایت دیگری

«یهدی الی الولاية»

ظاهرا آن بیان مصداق است.

۱۰- وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا شق دوم سنت الهی است درباره آنهايي که طغیان می‌کنند و به حق بی‌اعتنا می‌شوند، بنا بر آنکه گذشت «عذاب الیم» شامل عذاب دنیا و آخرت هر دو است کسی که اعتقاد به قیامت و حساب و کتاب ندارد مسئولیتی در مقابل اعمال خود نمی‌بیند، لذا به هر کار خلافی دست زدن برای او آسان است، اینهمه انسانها و مخصوصا ابرقدرتها، که این همه ظلم و طغیان می‌کنند در اثر آنست که به قیامت و مسئولیت عقیده ندارند، در بسیاری از آیات قرآن فقط عدم ایمان به آخرت را ملاک طغیان و تجاوز شمرده است، علی هذا عدم ایمان به آخرت عدم توحید را هم لازم گرفته است، این است عَلَتْ عنوان کردن عدم ایمان به قیامت.

آیه نشان می‌دهد که اگر کسی به وجود خدا و توحید عقیده داشته ولی منکر معاد باشد این عقیده بر او فائده‌ای نخواهد داشت، اصل ضلالت، انکار آخرت و بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ص / ۲۶، است.

۱۱- وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالْشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳

این آیه و چند آیه بعدی استنتاجی است از يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ و آن اینکه: خدا انسان را به راه مستقیم هدایت کرده و از راه ضلالت نهی فرموده است ولی انسان به عَلَتْ خوی شتابزدگی که دارد، حق را از باطل جدا نمی‌کند و بدون فکر، به طرف باطل همانطور می‌رود که به طرف حق قدم بر می‌دارد، منظور از «یدع» طلب و خواستن است یعنی شر را مانند خیر می‌طلبد عَلَتْ این کار

عجول بودن انسان است.

در عین حال آیه انسان را بر چنین کارش توییح می‌کند که چرا انسان باید چنین باشد، این روز و شب است که خدا به حکمت چنین کرده است ولی نباید هر دو را یکی شمرد و نور و ظلمت را یکسان به حساب آورد، جمله وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا در عین استدلال. به صدر آیه، حاکی از یک خصیصه ذاتی انسان است و آن اینکه: انسان چون چیزی را بخواهد در رسیدن به آن عجله میکند تا جایی که مجال اندیشیدن عواقب و نتایج آن را از دست می‌دهد، در آیه دیگر، مطلب به قدری حاد عنوان شده که گویی انسان از عجله آفریده شده است: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ أَنْبَاءَ / ۳۴، عجله یکی از موارد سقوط انسان است، لذا در روایات از آن نهی شده است.

۱۲- وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَضْلُنَاهُ تُفْصِيحًا لِّمَنْ يَشَاءُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قُلْ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ كُنْتُ مِنَ الْمُنذِرِينَ

که میان شب و روز فرقی نمی‌گذارند، انسان نباید چنین باشد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴

منظور از لیل و نهار، ظلمت و نور است در وقت معین و محدود. این هر دو از آیات توحید و نفوذ اراده حق تعالی در تدبیر جهان هستند، چنان که از لَتَبْتَغُوا فَضْلًا ... فهمیده می‌شود، اضافه «آیه» به اللیل و النهار برای بیان است و تقدیر آن «فمحونا اللیل و جعلنا النهار مبصره» است نه اینکه اضافه را لامیه گرفته و بگوئیم آیت شب ماه و آیت روز آفتاب است، زیرا صدر آیه می‌گوید: خود شب و روز آیت هستند نه آیت و علامت آن دو.

منظور از محو شب، بی‌علامت و ظلمانی قرار دادن آنست که یک پارچه ظلمت است و چیزی در آن محسوس نیست، مانند: وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا لِّمَنْ يَشَاءُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قُلْ إِنِّي أَخَذْتُ الذِّكْرَ مِنْ رَبِّي وَ كُنْتُ مِنَ الْمُنذِرِينَ

این نتایج متفرع بر ظلمانی بودن شب و روشن بودن روز هر دو است به نظر بعضی:

آنها متفرع بر روشنی روز است زیرا به ظلمت که عدم است حکمی بار نمی‌شود و الله العالم «۱».

مراد از «کل شیء» هر چیزی است که مورد احتیاج باشد، یعنی کلیت نسبی است یعنی: قطع نظر از آنچه در این آیه گفته شد، هر چیز مورد نیاز را به طور کامل برای شما روشن و بیان کرده‌ایم، مسئله شب و روز و دخالت آن دو در تدبیر جهان و ادامه حیات در بسیاری از آیات با تعبیرهای گوناگون مطرح شده است.

۱۳- وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَةً فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا

(۱) اگر جهان پیوسته ظلمت یا نور بود، حسابی و عددی و ماه و سالی در میان نبود

. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵

این آیه در رابطه با آیه وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ ... است یعنی: خیر و شر را یکسان ندانند زیرا که عمل هر کس که باعث شقاوت و سعادت اوست از او قابل انفکاک نیست و طبق آن سعادت‌مند و شقاوت‌مند خواهد شد، قطع نظر از این ارتباط، این آیه یک واقعیت بخصوصی را روشن می‌کند و آن ملازم بودن عمل به انسان و نمودار شدن آن در روز قیامت است.

منظور از طائر چنان که گفته شد عمل انسان است، علت این اطلاق علاوه از آنچه گفته شد آنست که: عرب با طیر و پرندگی اگر از طرف چپ به راست می‌پرید فال نیک می‌زد و اگر از طرف راست به چپ می‌پرید فال بد می‌زد از اینرو به عمل طائر گفته‌اند سبب شومی یا مبارکی انسان است (از کشف ذیل آیه ۴۷ نمل).

مراد از «الزمناء» ملازم بودن عمل به انسان است، چنان ملازمتی که حتی در قلب زنگار می‌گذارد: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ مطففین / ۱۴ به نظر المیزان: الزام در عنق برای آنست که عنق از اعضاء رئیسه است که انسان بدون آن و آن بدون انسان نمی‌شود باشد، به خلاف دست و پا، در این صورت آمدن «عنق» حکایت از عدم انفکاک می‌کند، به هر حال عملی که نتیجه‌اش سعادت یا شقاوت انسان است با خود او است.

منظور از «کتابا» ظاهراً همان طائر و عمل است یعنی: این اعمال فعلاً مخفی و از نظر انسان پوشیده است و در قیامت کتابی برای او خارج می‌کنم که همان اعمال اوست و آن را باز شده و خوانا خواهد دید، از آیات دیگر معلوم می‌شود که این کتاب از نفس اعمال تشکیل خواهد یافت نه اینکه آمار اعمال در آن نوشته خواهد شد، در آیه دیگر می‌خوانیم که با دیدن آن کتاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶

خواهند گفت: مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا كَهْف / ۴۹.

و به عبارت دیگر: بحکم أَلْزَمْنَا طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ و به حکم مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيبَتُهُ بقره / ۸۱ عمل با انسان و در اطراف انسان است ولی آن را نمی‌بیند و روز قیامت آن اعمال ظاهر خواهند شد و انسان آنها را خواهد دید.

در المیزان فرموده: اگر به جای وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا می‌فرمود: «و نخرجه کتاباً» در این صورت ضمیر به «طائر» بر می‌گشت و خواننده تصور می‌کرد که عمل به صورت کتابی در خواهد آمد، حال آنکه خود اعمال ظاهر می‌شوند، لذا عبارت وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا آمده است.

۱۴- أَفْرَأُ كِتَابِيكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا چون اعمال خودش ظاهر می‌شود و انسان آنها را می‌بیند و بیاد می‌آورد، دیگر قدرت انکار نخواهد داشت و خودش حسابگر خود خواهد بود.

بنا به روایت امام صادق علیه السلام: بنده همه اعمال خود و آنچه نوشته شده است را به یاد می‌آورد، گویی الان آن را کرده است (مجمع البیان) ارباب تحقیق گفته‌اند: «بنفسک» فاعل «کفی» است و اصل آن «کفت نفسک» و باء زائد است به علت مؤنث مجازی بودن نفس، جایز است که فعل آن مذکر آید، راغب عقیده دارد که آن اسم فعل است به معنای «اکتف بنفسک» در این صورت باء زائد نیست.

۱۵- مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا این آیه نتیجه‌ای است برای وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ، یعنی چون عمل هر کس ملازم اوست، پس هر که هدایت شود به نفع خودش است و هر که گمراه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷

گردد به ضرر خودش تمام می‌شود، وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ ... تکمیل صدر آیه است.

وزر به معنی بار و سنگینی است، اغلب در بار گناه به کار می‌رود، مؤنث بودن «وازره» برای آنست که وصف «نفس» است یعنی هیچ نفسی گناه نفس دیگر را به عهده نمی‌گیرد، ولی پیشوایان ضلالت به علت اضلال دیگران، گناهشان بیشتر خواهد بود، این مطلب در سوره نحل آیه بیست و پنج آمده است.

این آیه سه واقعیت بزرگ را به ما می‌فهماند اول: آنکه هدایت و گمراهی شخص مربوط به خودش می‌باشد، فرعون جایی دارد، زنش آسیه که به موسی ایمان آورد، جای دیگری.

دوم: هر کس مسئول عمل خودش است، هیچ کس بار گناه دیگری را متحمل نمی‌شود.

سوم: عذاب و مسئولیت در پیشگاه خدا مشروط به اعلام تکلیف از جانب خداست، تا مطلب اعلام نشده باشد تکلیفی نیست، عقاب بلا بیان عقلاً قبیح است، آری: خدا عذاب کننده نیست مگر پس از آنکه پیامبری مبعوث گرداند و دستورات را بیان فرماید، در اینجا چند مطلب هست:

۱- جمله وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا جواب اشکالی است که به نظر می‌آید و آن اینکه: ممکن است کسی از آیات گذشته چنین فکر کند که اثر اعمال زشت بدون قید و شرط گریبانگیر انسانها خواهد بود؟ در جواب آمده: چنین نیست بلکه گرفتاری عذاب بعد از ارسال رسل و اعلام دستور است.

۲- وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ... حاکی است که مراد از عذاب، هلاکت و استیصال دنیوی است، زیرا «کُنَّا» ماضی است و معنی جمله چنین است که طریقه ما آن است که عذاب کننده نبوده‌ایم مگر بعد از مبعوث کردن رسولان، نظیر آیه:

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۴۸  
 كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ  
 قصص / ۵۹، آیات وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ ... که خواهد آمد، نیز در زمینه عذاب دنیوی است.

۳- می‌شود از وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ... استفاده کرد که عذاب دنیا و آخرت هر دو مشروط به بیان از جانب خداست، این مطلب در تکالیف حتمی است، نمی‌شود قبول کرد که خدا کسی را در مقابل ترک نماز مثلاً عذاب کند با آنکه به هیچ وسیله‌ای وجوب نماز به او نرسیده است اما در عقوبات می‌شود گفت: که انسان بدون ارسال رسل نیز مسئول است، مثلاً کسی که از راه عقل خدا را شناخته است، اگر در زبان منکر باشد پیش خدا مسئول است و لو پیغمبری هم او را انذار نکرده است. در صافی از کافی از حضرت صادق صلوات الله علیه در زمینه تکالیف روایتی نقل شده است (۱).

تمه این بحث را میتوانید در مجمع البیان و المیزان مطالعه فرمائید.

۱۶- وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا

این آیه در بیان مهیا شدن اسباب عذاب و استیصال است که در آیه قبل گفته شد. و آن اینکه: چون خدا بخواهد شهری را هلاک کند، به مردان بی‌بندوبار نعمت و قدرت فراوان می‌دهد، آنها از میزان عدل و انصاف خارج می‌شوند، در این صورت وعده عذاب بر آنها حتمی می‌شود، آن‌گاه خدا هلاکشان می‌کند، این خلاصه آیه است، اما باید جملات آن را بررسی کنیم.

(۱)

«عن الصادق (ع) انه سئل هل جعل في الناس اداة ينالون بها المعرفة؟ قال:

لا. قيل فهل كلفوا المعرفة؟ قال: لا على الله البيان لا يكلف الله نفسا الا وسعها و لا يكلف الله نفسا الا ما آتاها»

. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹

منظور از اراده، تحقق اسباب و علل هلاکت است، یعنی کار ما در هلاک کردن امتهای چنین است، کشف و المیزان اراده را نزدیک شدن، معنی کرده‌اند و گفته‌اند: «اذا دنا وقت هلاكهم» مانند «اراد المریض ان يموت» که به معنی نزدیک شدن مرگ است در آیه: فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ كَهْفُ / ۷۷ به معنی نزدیک شدن است.

اما جمله: أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا

این امر نمی‌تواند امر به فسق باشد زیرا: إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اعراف / ۲۸ پس نمی‌شود گفت: امر به فسق می‌کنیم آنها نیز فاسق می‌شوند، پس متعلق آن باید طاعت باشد، یعنی مترفین را امر به طاعت می‌کنیم ولی آنها از اطاعت خارج می‌شوند در این صورت وعده عذاب حتمی می‌گردد.

المیزان و کشف ترجیح می‌دهند که مراد از «امرنا» اکتار نعمت و فراوان کردن وسائل زندگی باشد یعنی: نعمت و وسائل معیشت آنها را زیاد میکنیم، در کشف می‌گوید: امر مجاز است زیرا حقیقت امر که امر کند فاسق شوید ناممکن است، وجه مجاز آنست

که نعمت آنها را فراوان کند و آن را وسیله معاصی و شهوات گردانند، نگارنده گوید: نظیر این است آیه: فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً أَنْعَامٍ / ۴۴ «۱».

ناگفته نماند بعضی آن را «امرنا» بکسر میم خوانده‌اند که به معنی اکثر فراوان کردن است یعنی: مال و اولاد مترفین را زیاد می‌کنیم و در قرائت علی علیه السّلام و حسن و ابی‌عالیه و دیگران «آمرنا» است با مدّ همزه، آنهم به معنی تکثیر و زیاد کردن است و در قرائتی که به امام باقر علیه السّلام و ابن‌عباس نسبت داده شده «امرنا»

(۱) المیزان و کشف این وجه را در صورتی می‌گویند که متعلق «امرنا» فسق باشد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۰

با تشدید به معنی امیر و سرپرست کردن است.

منظور از قول در فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ

وعده عذاب است.

۱۷- وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا این آیه شواهدی است در زمینه فدم‌زناها تدمیراً ، معلوم می‌شود که هلاک امتها فقط بعد از نوح بوده و جوامع بشری، پیش از او تشکیل نشده بود، منظور از قرون، مردمان و امتهاست، قرن همانطور که به صد سال یا صد و بیست سال یا هشتاد سال یا چهل سال گفته می‌شود، همانطور که در یک زمان نزدیک به هم زندگی می‌کنند گفته می‌شود «۱» اصل آن به معنی جمع کردن است، جمله کَفَىٰ بِرَبِّكَ ... در بیان آنست که: عُلَّتْ هَلَاكُ گناهان آنها بوده است، خدا به ذنوب همه بندگان آگاه و بیناست، با گناهکاران همان را کرده و خواهد کرد. دانایی خدا بر گناهان در سقوط مردمان کافی است.

۱۸- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْطَلَاها مَذْمُومًا مَدْحُورًا پس از آنکه سنت خدا و نظام خلقت در استیصال دنیوی در آیات قبل بیان شد، در این آیه و دو آیه بعدی عذاب و نعمت آخرت و ملاک آن دو بیان می‌شود و آن خواستن عذاب و نعمت و عمل کردن مطابق خواستن است.

این آیه می‌گوید: هر کس زندگی دنیا را و نعمت آن را بخواهد، اگر بخواهیم او را به آرزویش می‌رسانیم، ولی در آخرت جایش جهنم خواهد بود، منظور از خواستن دنیا آن است که: راجع به توحید و معاد بی‌اعتنا باشد و فقط دنیا را بخواهد و کار برای دنیا بکند مانند:

(۱) در مفردات راغب آمده: «القوم المقترنون فی زمن واحد، جمعه قرون»

. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۱

مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ بقره / ۲۰۰ قید مَذْمُومًا مَدْحُورًا حاکی است که تقصیر از خودش است که از رحمت خدا مطرود گردیده است.

ناگفته نماند: آیه شامل کافرانی است که قولاً و عملاً معاد را انکار می‌کنند و نیز کسانی که در زبان اقرار دارند ولی عملاً انکار می‌کنند مانند مسلمانان فاسق.

۱۹- وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَ سَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا اینها به عکس گروه اول هستند، یعنی آخرت را می‌خواهند و برای آن کار می‌کنند، کار مطابق ایمان و عمل می‌کنند که آخرت را نیز به دست آورند، مشکور بودن تلاش آنها همان دارای پاداش بودن است، قید «هو مؤمن» می‌رساند که توأم با تلاش باید ایمان به خدا و معاد و نبوت داشته باشد شکر انسان

عکس العملی است در مقابل نعمت خدا و شکر خدا پاداشی است که به بنده عطا می‌فرماید در مقابل عمل.

۲۰- كَلَّا نَمِتُّ هَوْلًا ۚ وَ هَوْلًا ۚ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۚ یعنی: هر دو از این گروه را از عطاء و مواهب خود مدد می‌دهیم و عطیه خدا از هیچ یک ممنوع نیست، النهایه گروه اول از آن سوء استفاده کرده و در راههای حرام مصرف می‌کند ولی گروه دوم در راههای حلال و رضای خدا بهره می‌برد، و چون نسبت به هر دو عطا است به خدا فقط حمد می‌رسد که عطا می‌کند آن وقت ضرر و نفع عاید دو گروه است که در استفاده از آن راه صحیح یا ناصحیح را انتخاب می‌کنند.

منظور از «هؤلاء» در اول، اهل دنیا هستند که با لفظ مَنْ كَانَ يُرِيدُ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲ «العاجله» تعبیر آورده شد و از دومی، گروه و مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ می‌باشند.

۲۱- انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفَضُّلاً ۚ این آیه ظاهراً در بیان آنست که: باید اهل آخرت سعی کنند تا به درجات بالای آخرت برسند، به آن حضرت دستور می‌دهد که نگاه کند، چگونه مردم در دنیا از حیث جاه و مال و وسائل زندگی بر یکدیگر برتری دارند و بدانند که درجات و مقامات آخرت بیشتر از دنیا متفاوت است، پس مردم بدانند که مقامات آخرت یکسان نخواهد بود، بلکه مطابق اعمال متفاوت خواهند بود و نیز باید عمل بیشتر کنند تا از مواهب خدایی بیشتر بهره‌مند شوند این درجات و اختلاف آنها ناشی از اعمال است چنان که فرموده: وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا ... انعام/ ۱۳۲ از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«أَمَا يَرْتَفِعُ الْعِبَادُ غَدَا فِي الدَّرَجَاتِ وَ يَنَالُونَ الزُّلْفَى مِنْ رَبِّهِمْ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ»

به نظرم این برای آنست که عقل در خالص و عالی شدن عمل کاملاً دخیل است.

۲۲- لا- تَجْعَلُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا آیه شریفه مانند نتیجه به آیات گذشته است، یعنی مشرک مباش و گر نه ملامت شده و خوار می‌مانی و نمی‌توانی به درجات آخرت برسی، علی هذا قعود به معنی ماندن و عدم ترقی است، خوار می‌شوی زیرا که شرک نتیجه‌اش خواری است و مذموم می‌مانی که خودت باعث شده‌ای، خطاب است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا به هر کسی که آن را بخواند در برهان از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«ان الله بعث نبیه بایاک اعنی و اسمعی یا جاره».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳

### [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۳ تا ۳۹]

#### اشاره

وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٌ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵) وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنْ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷)

وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸) وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹) إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِبَائَكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خَطَاً كَبِيرًا (۳۱) وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا (۳۲) وَ لَا- تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا- بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِجِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳) وَ لَا



تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا- بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا- (۳۴) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَ زَنُوا بِالْقَيْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵) وَ لَا- تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَةَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷)  
 كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۴

۲۳- خدایت حکم کرده که عبادت نکنید مگر او را و به والدین نیکی کنید، اگر یکی از والدین یا هر دو، نزد تو به پیری رسند، به آنها مگو ملول شدم و تندیشان مکن و با آنها سخن ملایم گوی.  
 ۲۴- برای آنها تواضع کن که حاکی از مهربانی باشد و بگو: خدایا بر آن دو رحمت کن چنان که مرا در کودکی تربیت کرده‌اند.  
 ۲۵- خدایتان بر ضمیر شما آگاهتر است، اگر اهل صلاح باشید، او نسبت به تائین آمرزنده است.  
 ۲۶- حق خویشاوند و فقیر و درمانده را بده و مال را به اسراف خرج مکن.  
 ۲۷- که اسرافگران برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش کفران پیشه است.  
 ۲۸- اگر به انتظار رحمت پروردگارت از آنها روی بگردانی با ایشان سخنی نرم گوی.  
 ۲۹- دستت را به گردنت بسته مدار و آن را به تمامی مگشای که ملامت شده و بریده از معاش بنشینی.  
 ۳۰- پروردگار تو به هر که خواهد رزق را وسعت دهد و تنگ گیرد، او به بندگان خود تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۵ دانا و بیناست.

۳۱- فرزندان خویش را از ترس فقر نکشید، مائیم که به آنها و به شما روزی می‌دهیم، کشتن آنها گناه بزرگی است.  
 ۳۲- به زنا نزدیک نشوید که آن کاری زشت و روشی بد است.  
 ۳۳- انسانی را که خدا محترم داشته جز به حق مکشید هر که مظلوم کشته شود ولی او را تسلط بر قصاص داده‌ایم در انتقام اسراف نکند که او از جانب ما یاری شده است.  
 ۳۴- به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به طریقی که نیکوتر است تا به رشد رسد، به پیمان وفا کنید که از پیمان بازخواست می‌شود.  
 ۳۵- چون پیمانه کردید پیمانه را تمام دهید و با ترازوی راست وزن کنید، این بهتر است و عاقبتش نیکوتر است.  
 ۳۶- چیزی را که به آن علم نداری پیروی مکن که گوش و چشم و قلب همه آنها مسئول هستند.  
 ۳۷- در زمین به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نتوانی شکافت و هرگز به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید.  
 ۳۸- همه اینها بدهایش نزد پروردگارت ناپسند است.  
 ۳۹- این از حکمتهاست که پروردگارت بر تو وحی کرده، با خدا معبود دیگری مگیر که نکوهیده مطرود در جهنم افکنده شوی.

### کلمه‌ها

قضی: قضاء در اصل به معنی فیصله دادن و محکم کردن است. به معنی حکم و بیان و مانند آن نیز آید، آن در آیه به معنی حکم کردن است.

کبر: (بر وزن عنب): پیری. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۶

اف: کلمه‌ای است که با آن اظهار تنفر و انزجار می‌شود. چون انسان چیزی را مکروه دارد در مقام اظهار کراهت می‌گوید:  
 افّ. راغب گوید: آن در اصل هر چیز تنفر آور است مانند چرک و ناخن گرفته شده و در مقام اظهار تنفر به کار رود. آن فقط سه

بار در قرآن مجید آمده است اسراء/ ۲۳، انبیاء/ ۶۷ احقاف/ ۱۷.

تنه‌رهما: نهر (بر وزن عقل): راغب، شدت را در آن قید کرده است لا تَنْهَرُهُمَا: با آنها تندی مکن و با فریاد مران. طبرسی فرماید: «لا تزجرهما باغلاظ و صیاح».

اخفض: خفض: فرود آوردن: «الخفض: ضد الرفع»، «اخفض»: فرود آور و بخوابان منظور از آن تواضع است «جناح»: بال و طرف. اوابین: اوب: بازگشتن راغب گوید: اوب رجوع با اختیار است ولی رجوع اعم است «آب»: توبه کننده. «اواب»: بسیار توبه کننده جمع آن اوابون است.

تبدیرا: بذر: تخم و پاشیدن تخم، به شخص اسرافکار از آن «مبذر» می‌گویند که مال را می‌پاشد و بیهوده مصرف می‌کند و لا تُبذَرُ تُبذِرًا بیهوده مصرف مکن. «مبذَرین» اسرافکاران.

کفورا: بفتح کاف، مبالغه در کفران نعمت است یعنی: بسیار ناسپاس بنا بر استعمال قرآن به معنی بسیار کافر نیز آید. میسور: یسر: آسانی. میسور: آسان قول میسور: سخن ملایم.

محسورا: حسر: کشف و انکشاف «حسرت العمامة عن رأسی» عمامه را از سرم کنار کردم، به شخص خسته حاسر و محسور گویند به تصور تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۷

اینکه نیروی خود را از خویش کنار کرده است، منظور از محسور در آیه کنار شده از مردم یا از معاش است.

یقدر: قدر (بر وزن عقل): توانایی. به معنی تنگ گرفتن نیز آید، در آیه به معنی تنگ گرفتن است.

املاق: ملق (بر وزن عقل) فقر و بی چیز بودن. اصل آن نرمی است که فقر انسان را نرم و ذلیل می‌کند، املاق نیز به معنی فقر و بی چیزی است.

خطأ: (بکسر - خ) آن در آیه به فتح و کسر خاء هر دو خوانده شده است. آن بکسر اول به معنی گناه است در قاموس، گناه یا گناه عمدی گفته است، در مجمع فرموده: «خطأ یخطأ خطأ» آن وقت گویند که گناه از روی عمد باشد.

فاحشة: فحش و فحشاء: بسیار قبیح. این لفظ در قرآن در زنا و لواط و گرفتن نامادری به کار رفته است.

اشده: اشد: نیرومندی. شد: قوه. در جوامع الجوامع فرموده: اشدّ حال اجتماع عقل و کمال خلق و نیرو و تمیز است، اقرب الموارد آن را از هیجده سالگی گفته است.

کیل: کیل: پیمانانه و پیمانانه کردن «کلتم»: پیمانانه کردید.

قسطاس: ترازو. فیومی در مصباح گفته: به قولی آن عربی است و از قسط اشتقاق یافته و به قولی لفظ رومی است که معرب شده است.

تأویل: تأویل در آیه به معنی عاقبت و نتیجه است.

لا تقف: قفو (بر وزن عقل): پی گیری و در پی آمدن. «لا تقف»: پیروی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۸

مکن و در پی آن میا و پیگیری مکن «۱» «فؤاد»: قلب.

مرحاً: مرح: تکبر و خودپسندی، آن در اصل به معنی فرح شدید است که عبارت اخرای خودپسندی است، آن در آیه به معنی «ذا مرح» است.

لن تحرق: حرق: شکافتن. «لن تحرق»: هرگز شکافتن نتوانی.

مدحورا: دحر: طرد و راندن «مدحور»: رانده شده.



آیات هفده گانه ظاهراً در زمینه این هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ است و مصادیقی از راه استوارتر را بیان می‌کند، این آیات خودسازی عجیبی را بیان می‌دارد که در صورت متّصف بودن با آنها، می‌توان به صورت انسان کامل درآمد، آری انسان کامل کسی است که خدا را عبادت کند، به پدر و مادر نیکی نماید، حق خویشان و مساکین را بدهد، از اسراف مال پرهیزد، در انفاق میانه‌رو باشد، به گناه نزدیک نشود، در کارها امین باشد و از تکبر پرهیزد، این آیات در بیان این حقائق است.

۲۳- وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا مطلب از عبادت خدا شروع می‌شود که در رأس همه کارهاست، منظور از عبادت چنان که مکرر گفته‌ایم فقط کارهای عبادی از قبیل نماز و روزه نیست بلکه مطلق پیروی از فرمانهای خداست، چه کارهای عبادی و چه غیر عبادی، علی‌هذا همه دستورهای دیگر در این آیات، مصداق عبادت و بندگی خداست از اینکه

(۱) در مجمع‌البیان فرموده: «القنوق: اتباع الاثر و منه القیافه فکانه یتبع قفا المتقدم».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۹

نیکی به پدر و مادر پی عبادت خدا آمده، شاهد اهمیت حقوق پدر و مادر است که از وظائف مهم می‌باشد، تعبیر: لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا در سوره بقره/ ۸۳، نساء/ ۳۶، انعام/ ۱۵۱، لقمان/ ۱۴ نیز آمده است، وَبِالْوَالِدَيْنِ ... متعلق است به «قضی» و تقدیر آن «و قضی بالوالدین احساناً» است «۱».

إِمَّا يَنْتُلِعَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا این قسمت از آیه در تکمیل وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا است، قید پیر شدن برای آنست که پدران و مادران در حال پیری احتیاج بیشتر به کمک فرزندان دارند. «اما» ان شرطیه با «ماء» تأکید است، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده کمترین عقوق آنست که به پدر یا مادر بگویی: ناراحتم کردی، از دست تو به تنگ آمدم، اگر چیزی از آن کمتر بود، خدا از آن نهی می‌کرد: «عن حریر قال سمعت ابا عبد الله يقول ادنی العقوق افّ، و لو علم الله شیئا اھون منه لنهی عنه» «۲» منظور از قول کریم، سخن ملایم و خوشایند است در مقابل نهر و زجر که فریاد کشیدن و از خود راندن است.

۲۴- وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا.

تمه بیان نیکی به والدین است، یعنی برای آن دو تواضع کن، تواضعی که ناشی از رحمت و مهربانی تو است نسبت به آنها، معنای تحت‌اللفظی آنست که: بال‌ملايتم را که ناشی از مهربانی است برای آنها بخوابان.

(۱) و گویند: تقدیر آن «و قضی ربک بان تحسنوا بالوالدین احساناً- احسنوا بالوالدین احساناً» است

(۲) تفسیر عیاشی

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۶۰

در مجمع‌البیان فرموده: آن از «خفض الطائر جناحه» است که پرنده بچه‌های خود را زیر بال خود می‌گیرد، «ذل» در اینجا به معنی ملايتم است نه ذلت، وظیفه دیگر آنست که به آنها دعا بکند خواه زنده باشند یا مرده.

در تفسیر جلالین «کما» را اشاره به رحمت گرفته است یعنی: بگو خدایا به آنها رحمت کن چنان که بر من رحم کردند وقتی که در صغیر بودن تربیت نمودند.

رحمت برای والدین در صورتی است که مؤمن از دنیا رفته باشند و گر نه نمی‌شود رحمت کرد ما كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ توبه/ ۱۱۳ ناگفته نماند بزرگترین گناهان شرک و پس از آن ظاهراً عقوق والدین است، وانگهی اولین و بهترین عمل، توحید و اولین پیوند اجتماعی از خانواده و پدر و مادر شروع

می‌شود که در آیه شریفه مطرح گردیده است.

روایات درباره عقوق والدین و مراعات حقوق آنها بسیار است که باید به کتب اخبار رجوع شود. در نهج البلاغه آمده است: «حق الوالد علی الولدان یطیعه فی کل شیء الا فی معصیة الله و حق الولد علی الوالدان یحسن اسمه و یحسن ادبه و یعلمه القرآن».

۲۵- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا.

این آیه بحکم استثنایی است نسبت به وجوب احسان والدین و حرمت عقوق آنها، یعنی اگر اشتباهی از شما واقع شد و پدر و مادر اذیت دیدند، در صورتی که آن، از عقوق قلبی نباشد و شما بعد از به خود آمدن توبه کنید، خدا شما را می‌آمرزد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۱

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ ... یعنی خدا به مکنونات شما از شما داناتر است، اگر شما صالح باشید و ضمیرتان خالی از عقوق باشد و در صورت اشتباه توبه کنید خدا می‌آمرزد زیرا که او رجوع کنندگان و توبه‌گران را می‌بخشاید، علی هذا جمله رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ مقدمه ذیل آیه است.

در تفسیر عیاشی از ابو بصیر نقل شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:

فی قوله فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا

قال: هم التوابون المتعبدون.

باز ابو بصیر از آن حضرت نقل کرده:

«قال يا ابا محمد عليكم بالورع والاجتهاد و اداء الامانة و صدق الحديث و حسن الصحبة لمن صحبتكم و طول السجود كان ذلك من سنن الاوابين»

ایضا هشام بن سالم از آن حضرت نقل کرده که فرمود: هر که چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند آن نماز فاطمه علیها السلام و نماز اوابین است، این روایات یک نوع استفاده است از کلمه اوابین که در آیه واقع شده است.

۲۶- وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ائِنَّ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا.

سومین دستور از دستورهای آیات، راجع به انفاق در راه خداست، این آیه برای اقربا و فقراء و درماندگان، حق جعل می‌کند، آیه مکی است آن موقع هنوز زکات واجب نشده بود علی هذا این یک نوع حقی است که در مکه واجب شده و آن اینکه فقراء و اقربا و درماندگان در مال انسان حق دارند، اندازه‌اش شاید آن روز حد وسط بود چنان که در آیه وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً خواهی آمد و شاید اینها در آن روز به طور اجمال بوده و بعدا آیات زکاة و خمس برای آنها اندازه معین کرده است.

ناگفته نماند: روایات بسیاری وارد شده که چون آیه: وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۶۲

«حقه ...» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله «فدک» را به حضرت فاطمه علیها السلام دادند، حدود بیست روایت در این زمینه در تفسیر برهان نقل شده است، و نیز مقداری از آنها در مجمع البیان و تفسیر صافی و تفسیر عیاشی و غیره آمده، آیه شریفه مکی است و ماجرای فدک در سال فتح خیبر در مدینه بوده است در این صورت یا آیه بار دوم نازل گردیده و یا آن حضرت در دادن فدک به فاطمه علیها السلام از دستور آیه استفاده کرده است.

۲۷- إِنْ الْمَيْدَنِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا إِنْ آتَىٰ فِيهِ تَبْدِيرًا وَ لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا است، تبذیر و اسراف آن است که مال را در کارهای بیهوده خرج کنند و یا بیش از اندازه خرج نمایند در مجمع البیان فرموده: اسراف مخصوص است به آنچه در راه فساد خرج شود و آنچه برای اصلاح باشد اسراف نیست هر چند که بیشتر باشد «۱» عبد الرحمن بن حجاج گوید: از امام صادق علیه السلام از وَ لَا تُبَدِّرْ تَبْدِيرًا سؤال کردم فرمود:

هر که چیزی در غیر طاعت خدا خرج کند او اسرافکار است و هر که در راه خدا انفاق کند، او مقتصد است (تفسیر عیاشی). در

زمینه مذموم بودن اسراف و بیهوده خرج کردن روایاتی هست که در کتابها نقل شده است.

جمله إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ... حاکی است که اسرافکاران از افکار شیطانی پیروی می‌کنند، برادر بودن برای شیاطین ظاهراً بدان علت است که هر انسان شیطانی دارد که او را اضلال می‌کند قرآن فرماید: وَمَنْ يَعْتَشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِئْضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ زَخْرَفَ / ۳۶ و نیز آیه

(۱) علی هذا می‌شود گفت که «تبذیرا» مفعول مطلق نوعی است و تقدیر آن «و لا تبذر تبذیرا باطلا تعلم انه خلاف الحق» است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۶۳

وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ فَصَلَّتْ / ۲۵، علی هذا جمع آن شیاطین برای آن است که با هر یک از بدکاران یک شیطان است، منظور از وَكَانَ الشَّيْطَانُ ...

ابلیس و بزرگ شیاطین است که نسبت به خدا بسیار کفران نعمت کرده و از مواهب خدا سوء استفاده نموده است (استفاده از المیزان).

۲۸- وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا إِنَّ آيَةَ تَكْمِيلِ آيَةٍ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ ... است یعنی اگر در موقع سؤال ذی‌القربی و مساکین چیزی نداشتی و از آنها اعراض کردی تا رزق خدا را که امید داری به طلبی، با آنها به نرمی سخن گوی و با کلام ملایم جوابشان بده، روایت شده: پس از نزول این آیه هر گاه چیزی از آن حضرت می‌خواستند و چیزی نداشت می‌گفت: خدا به ما و شما رزق عطا فرماید. «ابتغاء» مفعول له است برای «تعرضن»، معلوم می‌شود که اعراض همیشگی نیست بلکه به خاطر انتظار رسیدن رزق است، منظور از «رحمه» رزق است، در آیه دیگر آمد:

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَو.

۲۹- وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا دستور دیگری است از دستوره‌های آیات فوق و آن اینکه در انفاق چنان که نباشد که هیچ انفاق نکند و کسی از او خیر نیند مانند کسی که دستش بگردنش بسته شده و کاری از دست او ساخته نیست و نیز در وقت انفاق طوری نباشد که هر چه دارد بدهد و خودش آواره بماند مانند کسی که دستش را به طور کامل باز کرده و هر چه در آن بود ریخته است، بلکه لازم است حد وسط را در نظر داشته باشد. چنان که در آیه دیگر آمده: وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۶۴

وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

فرقان / ۶۷.

ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام در زمینه وَ لَا تُبْدِرْ تَبْدِيرًا می‌پرسد که آیا مرد همه مال خود را بذل کرده و فقیر بماند آیا این اسراف در حلال است؟

فرمود: آری فَتَقْعُدَ ... مربوط است به لَا تَبْسُطْهَا یعنی هر چه داری انفاق مکن تا ملامت شده و منقطع از معاش و مال بمانی ابن‌سنان از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که امام در معنای مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ دست خود را بست و به صورت مشت در آورد و در معنای لَا تَبْسُطْهَا ... دستش را باز کرد و فرمود: این چنین (تفسیر عیاشی) از امام صادق علیه‌السلام در صافی نقل شده که محسور را عریان معنی کرده است، در مجمع‌البیان روایت احسان کردن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌پیراهن خود را نقل شده است.

۳۰- إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا آیه شریفه تکمیل مطلب آیه سابق است یعنی: تو با انفاق کردن همه مال خود نمی‌توانی مردم را از فقر نجات دهی بلکه وسعت و تنگ گرفتن رزق در دست خداست، آنهم روی علت و حکمت، زیرا که خدا به بندگان خود آگاه و بیناست و می‌داند کدام مستحق وسعت روزی و کدام سزاوار تنگ گرفتن است.

تو فقط می‌توانی در حد وسط انفاق کنی، نه افراط و نه تفریط.

۳۱- وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَزَرُفُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانِ خِطَاءً كَبِيرًا.

در سوره انعام ۱۳۷ گفته شد که قرآن درباره اولاد دو نوع قتل نقل می‌کند، یکی کشتن دختران، دیگری کشتن فرزندان اعم از پسر و دختر از ترس گرسنگی، نقل شده: چون محصول کم می‌آمد فرزندان خود را می‌کشتند تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۶۵ که از رنج گرسنگی آسوده باشند، جمله وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ ...

در سوره انعام / ۱۵۱ نیز آمده است، اینگونه کارها از انسان جاهل و بی‌فرهنگ بعید نیست.

۳۲- وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْنِي إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا نَهَى است از زنا که قرآن آن را کار بسیار قبیح می‌داند و بدراهی است که به فساد جامعه و از بین رفتن نسلها می‌انجامد، ولی تمدن غلط غرب در آن منعی نمی‌بیند.

۳۳- وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَصَدِّقْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُشِيرُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا دستور دیگری است راجع به اجتناب از قتل نفس، البته نفسی که محترم است و قتل آن حرام می‌باشد ولی می‌شود کسی را به حق کشت و آن اینکه قاتل باشد یا محارب و مانند آن. حکم دیگر در این آیه آن است که اگر کسی بی‌گناه کشته شود، ولی او حق دارد که قاتل را قصاص بکند ولی حق ندارد اسراف کند، فقط می‌تواند به جای یک نفر، یک نفر را بکشد، نقل شده: در جاهلیت گاهی به عوض یک نفر، ده نفر را می‌کشتند و آن بسته به قدرت اولیاء مقتول بود، منظور از «سلطانا» تسلط بر قصاص است، در فقه معین شده که قدرت دارد قصاص کند یا عفو کرده خوبها بگیرد و یا آن را نیز عفو کند. منظور از منصور بودن همان تسلط بر قصاص یا دیه یا عفو است یعنی در انتقام اسراف نکنند که او از جانب شریعت یاری شده است تا به حق خود برسد.

در کافی از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده که به حضرتش گفتند: این اسراف چیست؟ فرمود: خدا نهی کرده که غیر از قاتل را بکشد و یا قاتل را مثله (تکه پاره) کند سؤال شد منصور بودن یعنی چه؟ فرمود کدام نصر از این بزرگتر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۶۶

است که قاتل به دست اولیاء مقتول سپرده شود و آنها در قتل او نه بازخواست دنیا داشته باشند و نه بازخواست آخرت (از صافی).

۳۴- وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا يَكُ دستور درباره اموال یتیم است که در سوره نساء، آیات ۲-۱۰ گذشت إِلَّا بِالَّتِي ... استثناء است از لَا تَقْرَبُوا یعنی برای حفظ و تأمین یتیم می‌شود به مال او دست زد و تصرف کرد، حَتَّىٰ يَبْلُغَ مربوط است به مضمون دو جمله فوق، که از آن دو، حفظ مال یتیم استفاده می‌شود، یعنی مال او را حفظ کنید تا به حد کمال و توانایی برسد و بتواند مال خود را در دست بگیرد، قسمت اول آیه در سوره انعام آیه ۱۵۲ نیز آمده است باید دانست که اکل مال یتیم از گناهان کبیره است که خدا در آن وعده آتش داده است: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ... انعام / ۱۰.

دستور دوم درباره عهد و پیمان است، ظاهراً مراد از آن هر پیمانی است که انسان با دیگران می‌بندد که باید به پیمان خود عمل نماید، وفا به عهد و وفا به وعده از چیزهایی است که سعادت جامعه انسانی به آن نیاز دارد و سبب اطمینان افراد به یکدیگر می‌شود و از مصادیق «اللتی هی احسن» است.

در تفسیر صافی نقل شده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: سه چیز است که خدا در آنها بکسی رخصت نداده است، از جمله آنهاست وفا بعهده (۱).

«مسئولا» تقدیرش «مسئولا عنه» است یعنی انسان روز قیامت از نقض عهد مسئول است، بعضی‌ها احتمال داده‌اند که خود عهد روز قیامت مسئول خواهد

(۱)

«فی الخصال عن الصادق (ع) ثلاثة لم يجعل الله لاحد من الناس فيهن رخصة وعد منها الوفاء بالعهد».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۶۷

بود، بنا بر تجسم اعمال در روز قیامت، خدا از عهد مجسم شده می پرسد: چرا تو را نقض کردند؟

۳۵- وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُنْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ طَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا آیه درباره امانت در خرید و فروش است که در صورت فروختن با پیمانانه، پیمانانه را تمام بدهند و در صورت توزین، با ترازوی صحیح وزن کنند. این خوب است از ناقص کردن و خیانت و دزدی، باید خوب را اختیار کرد، و بهتر است از حیث نتیجه و عاقبت کار، که مردم به یکدیگر اطمینان پیدا می کنند و امانت که بهترین پایگاه جامعه است عملی می شود، صدی نود کارهای اجتماع با خرید و فروش است، خیانت در آن اساس جامعه را بهم می زند، تهدیدی که در سوره مطفین آمده نمایانگر این واقعیت است، در سفارش پیامبران دیگر نیز این سفارش آمده است. ۳۶- وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمان دیگری از فرمانهای این آیات است و آن اینکه باید از علم پیروی کرد و روی یقین ایستاد.

به هر حال جمله وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ مضمونش آنست که انسان باید هر عقیده و عمل و عزمش از روی علم باشد و تا علم به واقع پیدا نکرده چیزی درباره آن نگوید و نکند و تصمیم نگیرد.

ولی بسیاری از کارهای ما فاقد یقین و از روی ظن می باشد مانند اطاعت از طیب و تقلید از مجتهدان و قبول گفته متخصیصان در محصولات صنعتی و قبول سخن راهنماها در نشان دادن راهها و امثال آن. اما باید دانست که اینها هم تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۶۸

پیروی از علم به واسطه است، یعنی تا به طیب و مجتهد و دیگران اطمینان نداشته باشیم نمی توانیم از سخن آنها اطاعت بکنیم، سپس در آنچه راسا یقین داریم از علم پیروی می کنیم و در آنچه یقین نداریم اطاعت از علم بالواسطه است، اینکه از فخر رازی نقل شده: آیه، عام تخصیص یافته است چون عمل به ظن در شریعت حتمی است، صحیح نیست، چون ما بظن از روی دلیل علمی عمل می کنیم ناگفته نماند:

این آیه یک مطلب فطری را بیان می کند که فطرت انسان اقتضا می کند از یقین پیروی نماید، اطاعت از موهومات و مشکوکات و امثال آن، بر خلاف فطرت انسان است.

جمله: إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا تعلیل صدر آیه است، گوش و چشم و قلب وسائل تحصیل یقین هستند، انسان به وسیله آنها به یقین می رسد، منظور از مسئول بودن آنها ظاهرا شاهد بودن آنها بر انسان است، یعنی فقط از علم پیروی کن زیرا گوش و چشم و قلب که وسیله یقین می باشند، شاهد تو هستند و خدا از آنها خواهد پرسید که آیا تو از علم پیروی کردی یا نه در این صورت این آیه نظیر آیه: حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فصلت/ ۳۰ و آیه يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نور/ ۲۴، است، اضافه «فؤاد» در این آیه برای آنست که در تحصیل علم دخالت مستقیم دارد.

ممکن است گفته شود: گوش و چشم و قلب روز قیامت مسئول خواهند بود، خدا از گوش می پرسد آیا آنچه شنیدی یقینی بود، از چشم سؤال می کند آیا آنچه دیدی حتمی و آشکار بود، به قلب می گوید: آیا آنچه باور کردی حتمی و بدون شک بود؟ آنها هم جواب حق می دهند، انسان اگر از روی یقین عمل نکرده باشد مسئول می شود، این وجه به وجه سابق بر می گردد. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۶۹

ناگفته نماند: ضمیر «عنه» ظاهرا راجع است به «کل» و آن نائب فاعل «مسئولا» می باشد که بر آن مقدم شده و یا به وسیله آن از نائب

فاعل مستغنی گردیده است. «اولئک» اشاره است به سمع و بصر و فؤاد. و چون اعضاء در عقلا است لذا با «اولئک» تعبیر آمده است. به قولی آن در اولواالعقل و غیر آن به کار می‌رود.

در تفسیر این آیه از المیزان استفاده شده است. در زمینه آیه روایاتی وارد شده که در تفاسیر آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام درباره آیه نقل شده که فرمود:

يسئل السمع عما يسمع و البصر عما يطرف و الفؤاد عما يعقد عليه.

باز در آن کتاب آمده: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد من به مستراح می‌روم و می‌نشینم و بساز و آواز کنیزان همسایه‌ام گوش می‌دهم و گاهی بدین علت به جلوس خود طول می‌دهم، حضرت فرمود: این کار را نکن، گفت: به خدا برای آنها نمی‌روم بلکه غرض اصلی قضای حاجت است، آن صداها را نیز ضمناً می‌شنوم امام فرمود: آیا نشنیده‌ای که خدا فرموده:

إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً آن مرد گفت بلی و الله گویی: من این آیه را نه از عجم شنیده بودم و نه از عرب دیگر اینکار را نمی‌کنم از خدا آمرزش می‌خواهم امام فرمود پاشو غسل کن آنچه می‌خواهی نماز بخوان که بر گناه بزرگی بود، چه بد بود حالت اگر در آن حال می‌مردی، خدا را حمد کن و از هر چه ناپسند دارد به او توجه کن، خدا فقط قبیح را ناپسند دارد، قبیح را به اهل آن واگذار کرده که هر چیز اهلی دارد.

۳۷- وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۷۰

آیه نهی می‌کند از اینکه انسان متکبرانه رفتار کند و خود بزرگ بین باشد، اینکه فرموده: تو هرگز با متکبرانه قدم زدن نمی‌توانی زمین را بشکافی و هر قدر سرت را بلند بگیری از کوه‌ها بلندتر نخواهی بود، اشاره به عدم توانایی انسان و اینکه تکبر را بیخود پیشه می‌کند است، انسانهای کامل پیوسته متواضع و فروتن هستند، ظاهراً مراد تکبر در مقابل مردم است، مضمون آیه در زمینه راه رفتن با تکبر است ولی ظاهراً مراد از آن مطلق است، نظیر: وَلَا تَصِيْرُ مَعْرُودًا لِنَاسٍ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ لقمان / ۱۸ ۳۸- كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا سَيِّئٌ به معنی بد است مانند الْمَكْرُوهِ السَّيِّئِ ضمیر آن راجع است به «کل ذلك» و آن اشاره است به همه واجبات و محرمات که در آیات گذشته گفته شد، یعنی از همه اینها ممنوع شده‌هایش و بد‌هایش در پیش خدا ناپسند است، نباید به آنها نزدیک شد بعضی‌ها آن را «سئئه» به معنی گناه خوانده‌اند، در این صورت آن خبر «کان» است، این آیه و آیه بعدی مانند نتیجه‌گیری از آیه گذشته است.

۳۹- ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْقَلِي فِي جَهَنَّمَ مُلُومًا مَيْدُحُورًا یعنی این مذکورات از حکمت‌ها و مصلحت‌ها است که خدا بر تو وحی کرده، مشرک مباش و گر نه اهل جهنم خواهی بود، ذیل آیه در آیه بیست دوم گذشت تکرار آن ظاهراً به علت اهمیت آن می‌باشد و یا منظور آنست که اینکارها را بکن و گر نه مشرک و اهل جهنم می‌شوی حکمت به معنی درک و معرفت است در اینجا به احکام فرعی اطلاق گردیده، که احکام سبب معرفت و درک هستند و یا منظور از آن مصلحت است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۷۱

[سوره‌الاسراء (۱۷): آیات ۴۰ تا ۵۲]

اشاره

أَفَاصِفًاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰) وَ لَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ



إِلَّا نُفُوراً (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا (۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴) وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخِذَهُ وَلَوْ أَعْلَىٰ أَذْبَارِهِمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸) وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنْآ لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹)

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۲

۴۰- آیا خدایان شما را با پسران برگزید و از ملائکه برای خود دختران گرفت، شما سخنی بس ناهنجار می گوئید.

۴۱- در این قرآن سخنان را گونه گون بیان کردیم تا پند گیرند ولی بر آنها جز نفرت نمی افزاید.

۴۲- آن وقت به سوی خدای صاحب عرش راه می جستند.

۴۳- پاک و برتر است از آنچه می گویند برتری بسیار.

۴۴- آسمانهای هفتگانه و زمین و هر چه در آنهاست خدا را تسبیح می گویند و همه چیز او را تسبیح و حمد می گویند ولی تسبیح آنها را نمی فهمید، خدا بردبار و آمرزنده است.

۴۵- و چون قرآن را بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، پرده‌ای نامرئی قرار می دهیم.

۴۶- بر قلوب آنها غلافهایی قرار داده‌ایم از اینکه آن را بفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم چون خدایت را در قرآن به تنهایی یاد کنی، گریزان و پشت بگردانند.

۴۷- ما می توانیم آن گاه که به تو گوش می دهند با کدام گوش استماع می کنند و آن گاه که نجوی می کنند و آن گاه که ظالمان به یکدیگر می گویند فقط از مردی جادو شده پیروی می کنید.

۴۸- بنگر چطور بر تو اوصافی (بد) نسبت می دهند گمراه شده‌اند، قدرت راه یافتن ندارند.

۴۹- گفتند: وقتی که استخوانها و خاک گشتیم آیا در خلقت تازه‌ای بر انگیخته خواهیم بود.

۵۰- بگو: سنگها باشید یا آهن. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۳

۵۱- یا مخلوقی از آنچه در نظرتان بزرگ است، خواهند گفت چه کس ما را عودت می دهد؟ بگو آنست که در نوبت اول آفریده است، سر را تکان داده و خواهند گفت: آن چه زمانی است بگو شاید نزدیک باشد.

۵۲- روزی شما را می خواند، فرمان او را با حمد اجابت می کنید و گمان می برید که جز اندکی توقف نکرده‌اید.

### کلمه‌ها

اصفاکم: صفو: خالص شدن. اصفاء: خالص کردن و آن معنی اختیار و اختصاص می دهد «اصفاکم»: برگزید شما را.

اناثا: انثی: ماده مقابل نر، خواه انسان باشد یا غیر انسان، جمع آن اناث است (بکسر اول).

صرفنا: صرف: برگرداندن. خواه برگرداندن از جایی به جایی یا از حالی به حالی باشد. تصریف: برگرداندن، در آن مبالغه است. راغب گوید: تصریف مثل صرف است مگر در مبالغه و اغلب در برگرداندن از حالی به حالی از کاری به کاری گفته می شود، منظور از تصریف در آیه ظاهرا ادا کردن مطالب در قالبهای گوناگون است.

یذکروا: آن در اصل «یتذکروا» است تذکر: یادآوری و بیدار شدن.

نفورا: نفر (بر وزن عقل) اگر با «من» و «عن» باشد به معنی دوری است «نفر عنه و منه» یعنی از او دور شد «نفور» بر وزن عقول به معنی دور شدن و کنار شدن است.

حجابا: حجب و حجاب: پنهان کردن و منع از دخول. حجاب به معنی پرده نیز آید، ظاهراً در این صورت مصدر برای فاعل است یعنی پنهان کننده «حجاب مستور» پرده نامرئی. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۷۴

اکنه: کن (بفتح اول): پوشاندن و محفوظ داشتن کن بکسر اول:

غلاف یا ظرفی است که چیزی در آن پوشانده شود، جمع آن اکنه و اکنان است یعنی غلافها و مخفی گاهها.

وقرا: وقر (بر وزن عقل) ثقل سامعه. منظور از آن بی‌اعتنایی و ثقل معنوی است.

نجوی: نجوی: راز و راز گفتن. مصدر و اسم هر دو آمده است، آن در آیه مصدر به معنی فاعل است یعنی: نجوی کنندگان، واحد و جمع را در آن یکسان گویند: واحد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث با آن توصیف می‌شود بی‌آنکه تغییر کند. به قول بعضی تقدیر آن «إذ هم ذو نجوی» است.

رفاتا: رفت در اصل به معنی شکستن و کوبیدن است «رفته رفتا: کسره و ذقه» رفات هر چیز شکسته و پوسیده است، منظور از آن در آیه استخوانهای خاک شده است.

ینغضون: نغض: حرکت کردن و حرکت دادن. نغض رأس حرکت دادن آن یا بالا و پائین بردن آن است، در آیه ظاهراً به معنی جلو آوردن یا حرکت دادن به عنوان بی‌اعتنایی است. آن در قرآن فقط یک بار آمده است.

لبثم: لبث: توقف کردن و درنگ کردن «لبث بالمکان لبثا: مکث و اقام».

## شرحها

پس از بیان مصداقهای لَتِي هِيَ أَقْوَمُ در این آیات مسئله توحید مطرح شده و روی سخن با مشرکان است و در واقع مسئله به این شکل طرح می‌شود: تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۷۵

حالا که قرآن به استوارترین راه هدایت می‌کند و سعادت انسانها را نشان می‌دهد چرا از آن روی می‌گردانید و به افسانه ملائکه دختران هستند و جز خدایانی است پابند می‌شوید.

در این آیات به عدم خدایان باطل استدلال شده و خضوع مخلوقات به خدای واحد بیان گردیده است و به بی‌اعتنایی مشرکان نسبت به قرآن اشاره شده است و اشکالی که بر معاد وارد می‌کردند طرح و جواب داده شده است.

۴۰- أَفَأَصِيهَ فَاكُم رَّبُّكُمْ بِالْبَيْنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا این یکی از افسانه‌های مشرکان است که ملائکه را دختران خدا می‌دانستند و آن در سوره صافات آیه ۱۵۰ و در سوره زخرف آیه ۱۹ نیز آمده است و در جای دیگر فرموده: وَ خَزَقُوا لَهُ بَيْنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ انعام/ ۱۰۰ «اناثا» در جای «بناتا» است، استدلال به این طرز است که داعی ندارد خدا به شما پسران بدهد و به خود دختران را اختصاص دهد، این کار حکیمانه نیست، پس از اول چنین کاری نبوده است، شما گناه بزرگی مرتکب می‌شوید که حرف بی‌مدرک می‌زنید قرآن مجید ناچار بود که این افسانه‌ها را بگوید و توحید و استوارترین راه را بیان دارد. افسانه‌هایی که به صورت حقائق در آمده بودند. لفظ «من» در مِنَ الْمَلَائِكَةِ برای بیان است نه بعضیت».

۴۱- لَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا مَفْعُول «صرفنا» عبارت است از آیات توحید و مطالب حق مانند وَ صَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ احقاف/ ۲۷ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ انعام/ ۴۶ یعنی آیات توحید و مطالب حقه را در این قرآن در قالبهای گوناگون و با عبارات متفاوت بیان می‌کنیم تا مردم بیدار شوند ولی برای مشرکان جز تفسیر أحسن‌الحدیث،



ج ۶، ص: ۷۶

نفرت و دوری از حق نمی‌افزاید. در نتیجه آنها که اهل حق و انصاف هستند هدایت می‌شوند و بر اهل باطل حجت تمام می‌شود و گر نه در روز قیامت حق داشتند که بگویند: ... رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَدَلَّ وَ نَحْزَى طه / ۱۳۴.

۴۲ و ۴۳- قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتِغَوْا إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا در زمینه این نوع استدلال بر نفی معبودهای باطل، در قرآن مجید سه نوع تعبیر آمده است، یکی در سوره مؤمنون آیه ۹۱ که فرموده: مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ دوم در سوره انبیاء آیه ۲۲ که فرموده: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يُصِفُونَ.

سوم: آیه مورد تفسیر. ناگفته نماند: آیه انبیاء برهان تمناع است که در جای خود خواهد آمد، آیه مؤمنون برهان استقلال و برهان تفوق و برتری جویی است و در حقیقت دو برهان است، آیه ما نحن فیه برهان حب ریاست و برتری جویی است و خلاصه آن چنین است: اگر خدایان دیگر با خدا بود روی حب حکومت و سلطه که داشتند می‌خواستند به طرف خدا راه یابند و او را از عرش خود ساقط کنند و به جای او نشینند و چون چنین چیزی نشده پس با خدا خدایان دیگری نیست و خدا برتر و والا تر است از آنچه مشرکان می‌گویند «۱» این دو آیه یک قیاس استثنایی را تشکیل می‌دهند.

علی علیه السلام در نهج البلاغه در وصیت خود به امام حسن علیه السلام می‌گوید:

(۱) بعضی گفته‌اند: اگر چنین بود خدایان دیگر به طرف خدا می‌رفتند تا پیش او مقرب باشند و این دلیل نقص آنها بود لذا نمی‌توانند معبود باشند چون ناقص هستند، ولی این بعید است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۷۷

و اعلم یا بنی انه لو كان لربك شريك لأتتك رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه و لعرفت افعاله و صفاته و لکنه اله واحد كما وصف نفسه لا يضاده شيء

بدان پسر من اگر برای پروردگارت شریکی می‌بود، پیامبرانش حتماً می‌آمدند به علاوه آثار حکومت و تسلط او را می‌دیدید و افعال و صفات او را می‌شناختی، لکن او خدای یگانه است آن چنان که خود، خود را به یگانگی وصف کرده است کسی معارض حکومت او نیست.

۴۴- تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا این آیه در توجیه آیه سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ ... است یعنی خدا از توصیف مشرکان و صاحب شریک بودن منزّه است، خدا آن ذات نامحدودی که آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در زمین است او را تسبیح می‌کنند و همه اشیاء بدون استثناء خدا را تسبیح می‌گویند اما شما تسبیح گفتن آنها را نمی‌فهمید.

در اینجا چند مسأله هست.

اول: دو آیه گذشته چنان که گفته شد یک قیاس استثنایی تشکیل می‌دهند به این صورت: اگر با خدا، خدایان دیگر می‌بود، حتماً به سوی خدا می‌رفتند تا او را ساقط کنند و در جای او نشینند، اما چنین نشده است و خدا از آنچه می‌گویند برتر است، سپس با خدا، خدایان دیگری نیست، آیه تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ ... استثناء قیاس را توجیه می‌کنند یعنی چگونه می‌شود و با خدا خدایانی باشد و به سوی او روند حال آنکه همه چیز مسخر خدا هستند و به جلال و جمال او گواهی می‌دهند.

دوم: تسبیح موجودات در مقابل صفات جلال و کمال است از قبیل ازلیت ابدیت، بی‌نیازی و مانند آن ولی حمد در مقابل نعمتهای

خدا می‌باشد. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۷۸

سوم: منظور از این تسبیح و حمد یک نوع تسبیح ارادی و از روی قصد است که انسانها آن را نمی‌فهمند و اگر صرف دلالت ذاتی اشیاء بود آن را بشر می‌فهمد مانند دلالت صنعت بر صنعتگر، ولی لفظ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ مانع از آن است و در عین حال نشان می‌دهد که همه موجودات نسبت به خدا، زنده و دارای شعور می‌باشند گرچه نسبت به ما به دو قسمت زنده و مرده تقسیم می‌شوند، فقط این اشکال به نظر می‌رسد که وقتی که انسانها تسبیح آنها را نفهمند، این چگونه استدلال بر مطلب می‌شود؟ ممکن است بگوئیم مراد از تسبیح سماوات و ارض همان دلالت ذاتی است که می‌فهمیم و همه نشان می‌دهند که یک پارچه احتیاجند و بر خدای بی‌نیاز محتاج، و وجود آنها نشان می‌دهد که پروردگار پاک و مقتدری آنها را به وجود آورده و اداره می‌کند، این سخن بی‌شک استدلال به مطلب است.

و مراد از تسبیح دوم همان تسبیح اختیاری و ارادی است که ما نمی‌فهمیم و الله العالم ولی سیاق آیه نشان می‌دهد که هر دو تسبیح یکی است.

چهارم: با هر یک از موجودات گوشه از نعمت و موهبت خدا موجود است و آن منشأ حمد خداست، خواه با دلالت ذاتی باشد یا از روی قصد و اراده.

پنجم: راجع به آسمانهای هفتگانه ذیل آیه فَسَوَّاهُنَّ سَبَّعَ سَمَاوَاتٍ بقره/ ۲۹ سخن گفته شد و در ذیل کَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبَّعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا نُوحٍ/ ۱۵ خواهد آمد.

ششم: جمله إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا حاکی از آنست که خدا با این همه توانایی و تسلط، بردبار است و در مؤاخذه بدکاران عجله نمی‌کند و آمرزنده است توبه کاران را می‌بخشاید.

هفتم: در زمینه تسبیح موجودات روایاتی نقل شده بهتر است به بعضی از آنها تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۷۹ آنها اشاره شود.

- ۱- امام صادق علیه السلام فرماید: من می‌بینم که دیوارها شکاف برداشته و صدا می‌کنند آن تسبیح آنهاست.
- ۲- امام باقر علیه السلام فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه به صورت چهارپایان داغ نهند و یا از صورت آنها بزنند که آنها به پروردگار خود تسبیح و حمد می‌کنند.
- ۳- امام صادق علیه السلام فرماید: هیچ پرنده‌ای در خشکی یا دریا و هیچ حیوان وحشی شکار نمی‌شود مگر در اثر ضایع کردن (ترک کردن) تسبیح.
- ۴- راوی از امام باقر علیه السلام می‌پرسد آیا چوب خشک تسبیح می‌کند؟ امام فرمود: آری آیا تیرهای اطاق را نشنیده‌ای چطور صدا می‌کنند، آن تسبیح آنهاست فسبحان الله علی کل حال. این چهار روایت از تفسیر عیاشی است.
- ۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشتن قورباغه نهی کرد، فرمود: صدای او تسبیح است «نعیقها تسبیح».
- ۶- آن حضرت فرمود: مورچگان تسبیح می‌کنند «

ان النمل یسبحن

۷- امام باقر علیه السلام چون صدای گنجشکان را شنید بر او فرمود: میدانی چه می‌گویند؟ گفت: نه فرمود خدای خود را تسبیح می‌کنند و قوت روز خود را می‌خواهند.

۸- رسول خدا صلی الله علیه و آله دو تا لباس به عایشه داد فرمود آنها را بشوی، گفت: یا رسول الله دیروز آنها را شستم، فرمود: آیا ندانسته‌ای که لباس تسبیح می‌کند، چون چرکین شود تسبیح او قطع می‌گردد این سه روایت از میزان از در منثور نقل شده است.

۹- در مناقب ابن شهر آشوب است: ابن مسعود گوید: مکرز عامری محضر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۸۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و دلیلی بر نبوت آن حضرت خواست، حضرت ۹ عدد سنگریزه در دست گرفت که در دست آن حضرت تسبیح کردند، در روایت ابو ذر است، چون: آنها را به زمین گذاشت ساکت شدند و چون دوباره به دست گرفت شروع به تسبیح کردند، ابن عباس گوید شاهان حضرموت محضر آن حضرت آمده گفتند:

از کجا بدانیم که رسول خدا هستی؟ آن حضرت مثنی سنگریزه به دست گرفت و فرمود: اینها بر رسالت من گواهی می‌دهند، آن سنگریزه‌ها در دست آن حضرت تسبیح کردند و بر رسالت او گواهی دادند.

۱۰- امام زین العابدین علیه السلام فرموده: آن حضرت در مدینه به وقت خطبه خواندن به بعضی از تنه درختان تکیه می‌فرمود، چون مردم زیاد شدند، برای آن حضرت منبری تهیه کردند، حضرت روی منبر نشست، تنه درخت در فراق آن حضرت مانند ناقه نالید، چون حضرت نزد او برگشت و او را نوازش کرد آن، مانند بچه‌ای که می‌خواست ساکت شود ناله می‌کرد، این روایت از المیزان از مناقب نقل شده است.

۴۵- وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشْتُورًا إِنَّ آيَةَ بَعْدِي فِي صَدَدِ بَيَانِ الْمَطْلَبِ هَسْتَنْدَ كِه مِيَان مَرْدَانِ خِدا وَ كِفَارِ از لِحَاظِ دَرِكِ وَ فِهْمِ تَفَاوُتِ هَسْتِ، هَر يَكِ دَرِ عَالَمِي دِيكِرِ مِي‌باشند، گر چه کنار هم هستند، مؤمن در دریای نور است ولی قلب کافر در غلافی قرار گرفته که مانع نفوذ نور است، بنا بر این، آنچه درباره تو می‌گویند عجبت نیاید، وصف حجاب با کلمه «مستور» نشان می‌دهد که آن حجاب معنوی است و آیه بعدی آن را توضیح می‌دهد، یعنی چون قرآن را بخوانی به دریای حقائق راه می‌یابی ولی مشرکان چون بدان راه ندارند از تو فاصله می‌گیرند و میان تو و آنها حجابی نامرئی به وجود می‌آوریم. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۱

اینکه به جای کفار، کلمه الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ آمده است به نظرم برای آنست که: این وصف مستلزم انکار توحید و نبوت نیز هست اینکه در مجمع البیان و غیر نقل شده: ابو سفیان، نضر بن حارث و ام جمیل نتوانستند به وقت خواندن قرآن آن حضرت را ببینند، با ظهور آیه مغایر است، این آیه به لفظ دیگری در سوره فصلت آمده که بعداً نقل خواهد شد.

۴۶- وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرَتْ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَهُ وَلَوْ أَعْلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا لَفِظَ وَفِي آذَانِهِمْ عَطْفٌ اسْتِ بِرِ عَلى قُلُوبِهِمْ يَعْنِي بِرِ قُلُوبِشَانِ غِلافِها وَ بِرِ گُوشِهايشانِ سَنگينِي گِذاشته‌ايم از اينکه قرآن را بفهمند يا بشنوند لذا چون خديت را با توحيد ياد کنی در حال دور شدن اعراض می‌کنند.

أَنْ يَفْقَهُوهُ تَقْدِيرِش «من ان يفقهوه» است «وحده» وصف ذکر است یعنی «ذکرته على نعت التوحيد»، جمله وَلَوْ أَعْلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا یعنی بجهت کنار شدن از قرآن به عقب بر می‌گردند، منظور از آن اعراض از حق است ناگفته نماند:

۱- گرفتار شدن به این حالت در اثر گناهان و طغیان و عصیان در مقابل حق است و گرنه، خدا بی‌جهت کسی را به چنین حالت گرفتار نمی‌کند، مثلاً در آیه: فَبِمَا نَقَضَتْهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَانَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ... مائده/ ۱۳، عَلَتْ لَعْنُ وَ قَسَى الْقَلْبُ كَرْدن، همان نقض پیمان است، و در آیه: فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ صَف/ ۵، روشن شده که اول آنها منحرف شده‌اند، سپس خدا قلوبشان را منحرف کرده است.

۲- مطلب این دو آیه در جای دیگر چنین آمده است: وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ حِجَابٌ فَاغْمَلْ إِنَّا نَحْمِلُونَ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۲

فصلت/ ۵، در مقدمه تفسیر گفته شد که سوره اسراء پنجاهمین و سوره فصلت شصت یکمین سوره است که در مکه نازل شده‌اند، علی‌هذا باحتمال قوی، مشرکان این سخن را از کلام خدا در سوره اسراء یاد گرفته و در مقام عدم قبول قرآن، با آن استدلال کرده‌اند، ولی این عذر پذیرفته نیست آیه بعدی جواب می‌دهد که اگر قدری به خود آئید می‌توانید حق را قبول کنید زیرا من به کاری غیر قابل درک دعوت نمی‌کنم بلکه می‌گویم: من مثل شما بشرم و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است آیا این غیر

قابل درک است؟ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ....

۴۷- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَشْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسِيحُورًا این دلیل و توجیه آیه سابق است و روشن می‌کند که چون به قصد فهمیدن گوش نمی‌دهند لذا در گوششان سنگینی گذاشته‌ایم و چون به جای تصدیق کردن، با هم برای رد قرآن نجوی می‌کنند لذا در قلوبشان غلاف قرار داده‌ایم مراد از «بما» گوشهای آنهاست یعنی: آن گاه که به سخن تو گوش فرا می‌دهند، ما می‌دانیم که با کدام گوش استماع می‌کنند (یعنی به فکر قبول گوش فرا نمی‌دهند) و ما به آنها و به قلوبشان داناتریم وقتی که با هم نجوی می‌کنند و به یکدیگر می‌گویند: شما جز به انسان سحر شده گوش فرا نمی‌دهید. آنها ظالمند و با این سخن به خود و به دیگران ظلم می‌کنند.

از این معلوم می‌شود که مشرکان برای شنیدن سخنان آن حضرت می‌آمدند ولی نه برای قبول کردن، بلکه برای شنیدن و رد کردن آن و پس از شنیدن با هم بیخ گوش می‌گفتند: این مرد جادو شده است، مشاعرش درست کار نمی‌کند و او جادو شده‌ای بیش نیست. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۸۳

چنان که در تفاسیر آمده است، ذیل آیه در سوره فرقان / ۸ نیز مطرح شده است، ممکن است مراد از «مسحور» مجنون باشد.

۴۸- انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً منظور از امثال، اوصاف است یعنی بنگر بجای اندیشیدن و قبول کردن، چه اوصافی بر تو نسبت می‌دهند، اینها در اثر عناد و لجاجتشان گمراه شده‌اند، مجال اندیشیدن و قبول کردن از دستشان رفته است، دیگر امیدی به هدایتشان نیست سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، کسی که تصمیم به عدم قبول دارد نمی‌داند قبول کند.

۴۹- وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا به دنبال انکار نبوت، معاد را نیز انکار کرده‌اند که در این آیه و آیات بعدی، نقل و رد شده است سخنشان فقط یک استبعاد است و می‌گویند: این چگونه خواهد بود آیا وقتی که گوشتهای بدنمان ریخت و فقط استخوان ماندیم و آن گاه استخوانها پوسیده و به صورت خاک در آمدم دوباره در خلقت جدیدی خواهیم بود؟ و از قبرها خواهیم برخاست؟

۵۰ و ۵۱- قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ.

در جواب اشکال گذشته می‌فرماید: استخوان و خاک بودن سهل است سنگها باشید یا آهن یا چیز دیگری که در نظرتان بزرگ و زنده شدنش مشکل است، باز خدا شما را می‌تواند زنده کند، فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ.

این قسمت استدلال به معاد است یعنی خواهند گفت: کدام کس ما را به خلقت اولی بر می‌گرداند؟ بگو: آن کس که اول بار آفریده است، این یک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۸۴

استدلال بسیار قوی است کسی که کاری را انجام داده است می‌تواند بار دیگر آن را انجام دهد، و اگر قدرت نداشت بار اول هم نمی‌توانست.

خدایی که مخلوق را ابتدا از خاک و مواد آفریده است، می‌تواند بار دیگر عمل را از سر گیرد، این استدلال در جاهای دیگر نیز آمده است و نقضی بر آن نمی‌تواند وارد کرد و این همان است که در ذیل آیه ۸۵ از سوره حجر در نکته‌ها در وجه سوم از راههای استدلال به قیامت گفته شد.

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا.

یعنی وقتی که این استدلال قوی را کردی و نتوانستند آن را رد کنند، سرشان را از روی استهزاء تکان داده و خواهند گفت: آن چه زمانی خواهد آمد اما چون علم آن مخصوص به خداوند است لذا در جواب بگو: شاید نزدیک باشد، آن وقت در تقریب نزدیک بودن در آیه بعدی فرموده است:

۵۲- یَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا.

این آیه هم جواب استهزاء و سر تکان دادن و هم تقریب نزدیک بودن قیامت است، یعنی: حالا از روی مسخره سر تکان داده و قیامت را مسخره می‌کنند اما آن روز که زنده شدید حقائق چنان روشن خواهد شد که در برخاستن، خدا را حمد خواهید کرد، و خواهید گفت که مقتضای عدالت و حکمت خدا وجود معاد بوده است، و اگر معاد نبود بر خلاف عدالت و حکمت بود و خلقت ناقص می‌شد.

و نیز آن وقت گمان خواهید کرد که در برزخ جز اندکی توقف نکرده‌اید آن وقت خواهید دید که آخرت نزدیک بوده است. زیرا در دنیا جز چند صباحی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۵ زندگی نکردید و برزخ هم به نظر تان کم آمد، آخرت نزدیک بوده است.

ناگفته نماند اگر «لبث» را راجع به دنیا بگیریم با «تظنون» درست نخواهد آمد زیرا نسبت به کم بودن آن یقین خواهند داشت. بنا بر آیاتی که در سوره‌های متعدّد آمده است، کفار در عالم برزخ معذب خواهند بود، اما ظاهر آیه آنست که روز قیامت آن را کم حساب خواهند کرد. بقیه بحث در ذیل آیه ۵۶- سوره روم دیده شود.

«یوم» مفعول فعل مضمّر است و تقدیر آن «تبعثون یوم یدعوکم» می‌باشد منظور از «یدعوکم» فرمان خداوند در زمینه زنده شدن مردگان است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۶

### [سوره‌الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۶۵]

#### اشاره

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عِدُوًّا مُّبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْحَمَكُم أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبِكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا (۵۴) وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا (۵۵) قُلْ اذْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶) أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)

وَ إِن مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا- أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹) وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوَفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا (۶۰) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ اسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَكِنَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲)

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِن جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳) وَ اسْتَفْزَرْنَا مِنْ أَسِيتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصُوتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَ عَدُّهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (۶۵)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۸۷

۵۳- به بندگان من بگو: نیکوترین سخن را گویند که شیطان میان آنها تباهی می‌آورد که شیطان بر انسان دشمن آشکاری است.

۵۴- خدای شما به حال شما داناست، اگر بخواهد رحمتتان می‌کند و اگر بخواهد عذابتان می‌کند، ما تو را بر آنان وکیل

نفرستاده‌ایم.

۵۵- پروردگار تو به آنچه در آسمانها و زمین هست داناتر است، حقا که بعضی از پیغمبران را بر بعضی برتری داده‌ایم و به داود زبور را عطا کرده‌ایم.

۵۶- بگو: بخوانید خدایانی را که جز خدا گمان کرده‌اید، قادر نیستند که ضرر را از شما ببرند و یا به دیگری منتقل کنند.

۵۷- خدایانی که مشرکان می‌خوانند خود به سوی خدایشان وسیله می‌جویند که کدامشان به خدا نزدیکتر است و رحمت خدا را امید می‌دارند و از عذابش خائف هستند که عذاب خدا حذر کردنی است.

۵۸- هیچ آبادی نیست که ما پیش از روز قیامت آن را به طور کلی نابود خواهیم کرد و یا به شدت عذاب خواهیم نمود، این در کتاب نوشته شده است.

۵۹- ما را مانع نشد از فرستادن معجزات مگر آنچه گذشتگان آنها را تکذیب کردند، به قوم ثمود ناقة را آشکارا دادیم به آن ظلم کردند، ما آیات را فقط برای تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۸۸ بیم دادن می‌فرستیم.

۶۰- و چون بتو گفتیم: پروردگارت به حال مردم داناست، و خوابی را که بر تو نمودار کردیم و نیز درخت لعنت شده در قرآن را فقط برای مردم امتحان قرار داده‌ایم، آنها را بیم می‌دهیم ولی جز طغیان بزرگی برایشان نمی‌افزاید.

۶۱- یاد کن آن دم که به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس، گفت: آیا به کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟

۶۲- گفت: به من بگو آیا این همان است که بر من برتری دادی؟ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، فرزندان او را جز اندکی اغواء می‌کنم.

۶۳- خدا گفت: دور شو، هر که از مردم اطاعت تو کند، جهنم سزای اوست، سزایی کامل.

۶۴- هر که از آنها را توانستی با صدایت برخیزان و با سواران و پیادگان بر آنها بخروش و در اموال و اولاد شریکشان باش، و آنها را وعده کن، شیطان به آنها جز فریفتن را وعده نمی‌دهد.

۶۵- حقا که تو را بر بندگان من تسلطی نیست و خدایت در کارسازی بس است.

## کلمه‌ها

ینزغ: نزغ دخول: دخول در امری برای فساد. به وسوسه شیطان نزغه گویند که افساد بخصوصی است الشَّيْطَانُ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ: شیطان میان آنها فساد به بار می‌آورد.

زبور: از قرآن مجید معلوم می‌شود که آن نام کتاب داود است، آن فقط دو بار در قرآن آمده یکی در این آیه، دیگری در وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ ... انبیاء/ ۱۰۵، در میان کتب فعلی تورات کتابی بنام مزامیر یا زبور داود موجود است که یهود آن را به داود نسبت می‌دهند (قرآن: زبور). تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۸۹

زعمتم: زعم: قول باطل و دروغ در اقرب الموارد گوید: از عادت عرب است، هر دروغگو که پیششان سخنی گوید: فلانی زعم کرد و در قرآن همه جا در ذم قائلین آمده است. اهل لغت درباره این کلمه گفته‌اند: «و اکثر ما یقال فی ما یشک فیهِ او یعتقد کذبهِ» کشف: اظهار و ازاله «کشف الشیء: اظهره- کشف الله غمه: ازاله» «کشف الضرّ»: ضرر را زایل کرد.

تحویل: حول: تغیر و انفصال. «تحویل» به معنی انتقال و نقل هر دو آمده است در آیه معنای دوم مراد است.

وسیله: وسیله به معنی تقرب و نزدیکی است «وسل الیه: تقرب» آن هم مصدر آمده است و هم اسم یعنی آنچه سبب تقرب است.



محدور: حذر: پرهیز یا احتراز از شیء مخوف «محدور»: احتراز شده.

مسطورا: سطر: نوشتن. خط. صف. «مسطور»: نوشته شده.

مبصره: مبصره: مبصر و مبصره: آشکار و آشکار کننده. (اسراء/ ۱۲).

طین: طین: گل. گل خشک شده را نیز طین گویند، مراد از آن در آیه گل خشکیده است به قرینه «صلصال» در آیات دیگر.

احتکن: حنک (بر وزن شرف): چانه، اعم از چانه انسان و حیوان، به منقار کلاغ نیز حنک گویند. احتناک: لگام زدن به اسب مراد از آن در آیه مهار کردن و یا استیلا و غلبه است، در لغت آمده:

«احتنکه: استولی علیه»، آن عبارت اخرای، اضلال است.

موفورا: وفر: کامل شدن و تمام شدن، متعدی نیز آمده است، موفور:

کامل و تمام. آن فقط یک بار در قرآن آمده است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۹۰

استفزز: فز: راندن و برانگیختن. «استفزز» برانگیزان و وادار کن در معنی آن سرعت و آسانی نیز قید شده است.

اجلب: جلبه: صیحه. اجلاب: راندن یا صیحه. راغب جلب را راندن و اجلاب را صیحه زدن گفته است «اجلب علیهم»: صیحه زن بر آنها:

خیلک: خیل: اسبان آن از لفظ خود مفرد ندارد، مراد از آن در آیه سواران است.

رجل: رجل (بفتح اول و کسر دوم): جمع راجل به معنی پیادگان است.

غرور: غرو غرور: فریب دادن. تطمیع به باطل. «غرّ فلانا: خدعه».

## شرحها

به دنبال نقل اسائه ادب قریش که به آن حضرت «رجلا مسحورا» می‌گفتند و نیز معاد را مسخره می‌کردند، در سه آیه اولی آمده که آن حضرت به اصحابش فرمان دهد: ادب پیشه کنند و سخنانی را که شیطان به وسیله آنها میان مردم عداوت ایجاد می‌کند، نگویند و نیز عاقبت امر کسی را از حالا- تعیین نکنند که اهل عذاب است یا رحمت، زیرا آینده مردم بر انسانها روشن نیست، و عذاب و رحمت دست خداست، رسولان بعضی بر بعضی برتری دارند و به داود کتاب زبور داده شده که پر از کلمات خوب است.

آن گاه در آیات بعدی به توحید استدلال شده که خدایان باطل قدرت دفع ضرر را ندارند و خود برای تقرب به خدا وسیله می‌جویند و از عذاب خدا می‌ترسند همه شهرهایی که مردم آن طغیان کرده‌اند به نحوی گرفتار خواهند شد این که در هلاک آنها عجله نمی‌شود، مردم آن مطمئن نباشند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۹۱

بعد فرماید: معجزاتی که کفار مکه می‌خواهند نخواهیم آورد زیرا گذشتگان خواستند و ما آوردیم و چون ایمان نیاوردند هلاکشان کردیم اما نمی‌خواهیم این مسئله در این امت تکرار شود.

مسئله هلاک انسانها از گناهان و نافرمانیها و طغیانها سرچشمه می‌گیرد چنان که شیطان در اول گفته است: آنها را به ضلالت خواهیم کشانید و خدا روی امتحان این فرصت را به او داده است.

۵۳- وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا این آیه و دو آیه بعدی در زمینه نیکو سخن گفتن و حتمی ندانستن عذاب و رحمت انسانها پیش از مرگ آنهاست، مضمون آزاد این آیه آنست که بندگان مؤمن در وقت سخن گفتن مواظب سخن خود باشند، زیرا ممکن است سخنانی گویند که سبب نزاع و عداوت بین آنها باشد که شیطان دشمن آشکار است و پیوسته می‌خواهد ایجاد اختلاف و نزاع بکند.

با در نظر گرفتن اینکه آیه مکی است به نظر می‌آید گفتار مسلمانان نسبت به مشرکان عداوت انگیز بوده و آن آنها را در کفر به

عصیبت و ادار می‌کرد و عداوت زیاد می‌گردید، لذا مأمور شدند سخن نیکو و مفید بگویند، البته کسی که به فکر هدایت دیگران است باید با ملایمت سخن گوید.

۵۴- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُمُ أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا حَالاً خِذَا بِهٖ حَالِ بِنْدِگَانِ دَانَا تَرِ اسْتِ، وَ عِذَا بَ وَ رِحْمَتِ بَسْتَهٗ بِهٖ مَشِيَّتِ اُو اسْتِ، مَا نَمِي تَوَانِيْمِ پِيْشِ اَزِ مَرْدِنِ اِنْسَانِهَا بِهٖ اَهْلِ رِحْمَتِ وَ اَهْلِ عِذَا بَ بُوْدِنِ اَنِّهَا حَكْمِ كَنِيْمِ، بَلِي وَ قَتِي كِهٖ بَا كَفْرِ اَزِ دُنْيَا رِفْتِنْدِ اَنِّ وَ قَتِ مِي دَانِيْمِ كِهٖ اَهْلِ عِذَا بِنْدِ تَفْسِيْرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۶، ص: ۹۲

به نظر می‌آید که مسلمانان به کفار می‌گفتند: یقیناً شما اهل عذابید و آن سبب عداوت آنها می‌گردید و احتمال قبول هدایت را بعید می‌کرد، لذا آیه از آن نهی کرد و مضمونش آن است که شما به طور جزم نمی‌توانید چنین حکمی بکنید بلی می‌توانید بگوئید که اگر در چنین حال بمانید و با کفر از دنیا بروید اهل آتش خواهید بود. این سخن به طور خلاصه در تفاسیر آمده است.

ذیل آیه می‌گوید: تو وکیل مردم نیستی که چنین حکمی بکنی، ظاهراً خطاب به آن حضرت به علت اهمیت قضیه است و روشن می‌کند که آن حضرت و مؤمنان در این مطلب یکسانند.

در المیزان فرموده: ذیل آیه در بیان آنست که مؤمنان در نجات خود بر رابطه‌شان بر آن حضرت و قبول دینش اعتماد نکنند (بلکه فقط بایمان و عمل تکیه نمایند) ... چنان که آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... بقره/ ۶۲ صرف انتساب را کافی نمیداند.

۵۵- وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّنَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا صَدْرِ آيَةِ تَعْلِيلِ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ دَرِ آيَةِ سَابِقِ اسْتِ يَعْنِي خِذَا بِهٖ حَالِ شَمَا دَانَا تَرِ اسْتِ زِيْرَا اُو بِهٖ هَرِ كَسِ كِهٖ دَرِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِ هَسْتِ دَانَا تَرِ اسْتِ وَ شَمَا جَزْئِي اَزِ اَنِّهَا هَسْتِيْدِ اَنِّ وَ قَتِ فَرْمُوْدَهٗ: بَعْضِي اَزِ پِيَامْبِرَانِ رَا بِرِ بَعْضِي تَفْضِيْلِ دَادِيْمِ، عِلَّتْ تَفْضِيْلِ دَاوُدِ هَمِ دَادِنِ زَبُوْرِ بِهٖ اُو اسْتِ وَ دَرِ زَبُوْرِ بَهْتَرِيْنِ كَلِمَاتِ دَرِ تَسْبِيْحِ وَ حَمْدِ خِذَا اَمْدَهٗ اسْتِ، اِشَارَهٗ بِهٖ زَبُوْرِ تَشْوِيْقِ مُؤْمِنِيْنِ اسْتِ بِرِ كَلَامِ نِيْكُو وَ مِرَاعَاتِ اَدْبِ دَرِ سَخْنِ كَفْتِنِ كِهٖ خِذَا خُوْدِ چِنِيْنِ كَارِي رَا دَرِ زَبُوْرِ كَرْدَهٗ اسْتِ، وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا مَقْدَمَهٗ اسْتِ بِرِ ذِيْلِ آيَةِ (اَزِ الْمِيْزَانِ). بِرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۶، ص: ۹۳ رَاجِعِ بِهٖ بَرْتَرِيْ اَنْبِيَاءِ نَسْبَتِ بِهٖ يَكْدِيْگَرِ دَرِ آيَةِ ۲۵۳ بقره آمده: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ... دَرِ اِيْنِ آيَةِ نَشَانَهٗ تَفْضِيْلِ، سَخْنِ كَفْتِنِ خِذَا وَ تَرْفِيْعِ دَرَجَهٗ وَ دَادِنِ مَعْجَزَاتِ بِهٖ عِيْسَى اسْتِ، رَجُوْعِ شُوْدِ بِهٖ اَنِّ آيَهٗ وَ بِقَامُوْسِ قُرْآنِ كَلِمَهٗ فَضْلِ. بِهٖ نَظْرَمِ عِلَّتْ تَفْضِيْلِ، دَرِ اسْتِعْدَادِهَائِي اَنِّ بَزْرِ گُوَارَانِ بُوْدَهٗ اسْتِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ اِنْعَامَ/ ۱۲۴.

در تفسیر صافی از کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

«ساده النبيين والمرسلين خمسة وهم اولوا العزم من الرسل و عليهم دارت الوحي نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد»

از این معلوم می‌شود که تفضیل در اولوا العزم بودن است.

۵۶- قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَخْوِيلًا مِنْ آيَةٍ وَ آيَهٗ بَعْدِي دَرِ زَمِيْنَهٗ تَوْحِيْدِ وَ نَفِي قَدْرَتِ خِذَايَانِ بَاطِلِ اسْتِ. يَعْنِي:

هیچ کاری از آنها ساخته نیست، نه قدرت دارند که ضرر را از شما زایل کنند و نه قدرت آن را دارند که ضرر را از شما به دیگری منتقل کنند، پس باید در رفع حوائج به خدا روی آورید لفظ قُلِ ادْعُوا ... در مقام تسخیر و تعجیز است آن وقت در ادامه دلیل فرموده: آن معبودها خود در رفع حوائج به خدا رو می‌آورند و به او تقرب می‌جویند.

۵۷- أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عِذَا بَهُ إِنَّ عِذَا بَ رَبُّكَ كَانَ مَحِذُورًا دَرِ تَكْمِيْلِ مَطْلَبِ سَابِقِ دَرِ اِيْنِ آيَهٗ اَمْدَهٗ: خِذَايَانِي كِهٖ مَشْرِكَانِ مِي خُوَانِنْدِ نَهٗ تَنِّهَا قَدْرَتِ دَفْعِ ضَرْرِ نَدَارِنْدِ، بَلَكِهٖ خُوْدِ دَرِ رَسِيْدِنِ بِهٖ خِذَا وَ سِيْلَهٗ مِي جُوِيْنْدِ، وَ مِي خُوَاهِنْدِ بَدَانِنْدِ كِدَامِ يَكِ بِهٖ خِذَا نَزْدِيْكْتَرِ اسْتِ تَا رَاهِ اُو رَا اِنْتِخَابِ كِنِنْدِ، تَفْسِيْرِ اَحْسَنِ الْحَدِيْثِ، ج ۶، ص: ۹۴



و رحمت خدا را امید دارند و از عذابش می‌ترسند که عذاب خدا لازم است از آن پرهیز شود، علی‌هذا شما مشرکان از معبودهایی مدد می‌خواهید که آنها از خدا مدد می‌خواهند و خود را محتاج او می‌دانند در اینجا چند مطلب هست.

اول: «اولئک» مبتداء و خبر آن «یتغون» است، لفظ الذین یدعون وصف «اولئک» است و فاعل «یدعون» مشرکان می‌باشد یعنی: خدایانی که مشرکان می‌خوانند، آن خدایان خود در تقرب به خدا وسیله می‌جویند. جمله: ائهِمْ أَقْرَبُ تقدیرش «یستعلمون ائهِم اقرب» است و ضمیر «هم» راجع به خدایان می‌باشد، یعنی می‌خواهند بدانند کدام یک به خدا نزدیکتر است تا راه او را در تقرب به خدا در پیش گیرند.

دوم: اگر منظور از خدایان در این دو آیه، بتها و جمادات باشد، جمله فلا یملکون کشف الضر حاکمی از حقیقت است و کاری از جماد ساخته نیست ولی باید گفت: جمادات و بتها نازل به منزله اولوا العقل شده‌اند و منظور از آن، نیاز حقیقی به خداست ولی این سخن بسیار بعید است زیرا آیه صریح است در اینکه آنها عاقلند و از روی اراده و قصد وسیله می‌جویند و از عذاب خدا می‌ترسند و به رحمت او امید دارند.

علی‌هذا باید گفت: منظور از اولئک الذین و قبل اذعوا الذین ... معبودهای عاقل است ملائکه، جن و پیشوایان ستمگر، در این صورت منظور از فلا یملکون کشف الضر نفی استقلال آنها در دفع بلاهاست و اگر کاری هم بکنند از حول و قوه خدا الهام می‌گیرند (۱).

(۱) در این صورت اگر منظور از آنها ملائکه الله و عباد صالحین و انبیاء باشد، معنی آیه کاملاً روشن است و اگر شیاطین و جباران و طاغوتها باشد، منظور از آیه حالت تسبیح و خضوع آنها در مقابل خداست

. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۹۵

المیزان می‌گوید: منظور از الذین زعمتم ... ملائکه و جن و انس است زیرا مشرکان در عبادت بتها می‌خواستند به آن انسان یا فرشته یا جن تقرب جویند که بت را به شکل او ساخته بودند، هم‌کذا در عبادت آفتاب و ماه و کواکب نظرشان تقرب به روحانیت آنها از ملائکه بود.

نگارنده گوید اگر بر این سخن دلیلی از قرآن پیدا شود بسیاری از مشکلات حل می‌شود ولی چنین دلیلی پیدا نیست.

آیه دوم از لحاظ پیاده شدن و تعیین مصداق، برای نگارنده توجیه نشد، مخصوصاً نسبت به محیط مکه که مشرکان در آن روز بتها و جمادات را می‌پرستیدند به نظر می‌آید منظور از اولئک الذین ... مشرکان باشد یعنی اینها در مقام عبادت به سوی بتها روی می‌آورند ولی در مقام عمل و رفع حوائج به خدا روی می‌آورند و ... الله العالم.

۵۸- و ان من قریه الا نحن مهلكوها قبل يوم القيامة او مذبوها عذاباً شديداً كان ذلك في الكتاب مسطوراً این آیه با آنکه مطلب مستقلاً است مقدمه آیه بعدی می‌باشد مضمون آیه چنین است هیچ شهری نیست که مردم از فرمان خدا سرپیچی کنند مگر اینکه آن را پیش از قیامت یا بطور کلی مستأصل خواهیم کرد و یا به انواع بلاها گرفتار خواهیم نمود، این وعده در لوح محفوظ نوشته شده و حتمی است.

علی‌هذا منظور از قریه هر شهری و روستایی است که مردم آن از فرمان خدا سرپیچی کنند چنان که در آیه و اذا اردنا ان نهلك قریه ...

گذشت مراد از «مهلكوها» هلاک استیصال و تار و مار شدن عمومی است مانند شهرهای لوط و عاد و ثمود و از «مذبوها» گرفتار شدن به قحطی و جنگ و امثال آنست که بطور کلی تار و مار نمی‌شود. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۹۶

در تفسیر عیاشی از حضرت صادق صلوات الله علیه در معنی «مهلكوها» نقل شده که فرمود

«هو الفناء بالموت او غیره».

این آیه هشداری است به مردم که مبدا طغیان کنند، و در وقت نزول هشداری بود به اهل مکه اهمیت ندادند و به تدریج مصداق «معدبوها» شده و منقرض گردیدند و نیز آیه بعدی را توجیه می‌کنند.

۵۹- وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُزِيلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَ آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَ مَا نُزِّلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا در آیات ۹۱-۹۳ خواهد آمد که مشرکان معجزات دیگری غیر از قرآن از آن حضرت خواسته‌اند.

این آیه می‌گوید: سنت خدا آنست که اگر مردم از پیامبر خود معجزه‌ای بخواهند و آن پیامبر معجزه را بیاورد هر گاه مردم باز ایمان نیاورند به کلی نابود می‌شوند، چنان که از صالح خواستند و او ناقه را آورد و چون ایمان نیاوردند نابود شدند، این غیر از معجزه‌ای است که خدا بدون درخواست مردم به پیامبران می‌دهد.

پس ای اهل مکه معجزاتی که شما از رسول خدا می‌خواهید، خدا آنها را نخواهد آورد زیرا پس از آوردن شما ایمان نخواهد آورد، آن وقت لازم است شما را از بین ببرد. ولی مشیت او چنین است که شما به کلی تار و مار نشوید و در مهلت زندگی کنید، و خدا معجزات را برای بیم دادن می‌فرستد نه برای مستأصل کردن، و این هم شما را مغرور نکند چون بالاخره به حکم او مُعَذَّبُوهَا که در آیه قبلی گذشت از کیفر اعمال خود در امان نخواهید بود. در اینجا چند مطلب را باید در نظر داشت:

اول: معجزات دو گونه است یکی آنهایی است که بدون درخواست مردم تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۹۷

برای اثبات نبوت پیامبران می‌آید، مردم در صورت انکار چنین آیاتی در مهلت قرار می‌گیرند با آنکه بالاخره در اثر تکذیب آنها، گرفتار می‌شوند، دوم معجزاتی است که مردم می‌خواهند، سنت خدا بر آن جاری است که در صورت انکار، منکران بلافاصله مستأصل شوند.

دوم: معجزاتی که برای اثبات نبوت می‌آیند هم جنبه اثبات نبوت را دارند و هم جنبه بیم دادن را که دلالت دارند در صورت انکار، عذاب، منکران را خواهد گرفت و مَا نُزِّلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا.

سوم: از آیه معلوم می‌شود که در امتهای گذشته، آیه درخواست شده آمده است ولی خدا نخواسته است رسول صلی الله علیه و آله مانند آنها باشد.

۶۰- وَ إِذْ قُلْنَا لِمَكِّ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا در آیه ۵۸ گفته شد: منظور از «مهلکوها» استیصال و نابود شدن به طور کلی است و از «معدبوها» قحطی و جنگ و نظیر آنست که در حد اولی نیست.

این آیه می‌گوید: ای رسول خدا، امت تو نیز در آینده به وسیله عده‌ای از مردان مترف که فساد به بار خواهند آورد از «معدبوها» یعنی از قحطی، اختلاف و جنگ و سقوط در امان نخواهد بود، بی‌جا نیست که در روایات آمده: که آن حضرت بعد از دیدن این خواب خنده بر لبانش نقش بست.

اکنون می‌رسیم به تفسیر آیه شریفه این آیه که دارای چهار قسمت است مراد از احاطه در قسمت اول احاطه علمی است یعنی یاد کن وقتی را که به تو گفتیم: خدایت احوال و آینده مردم را می‌داند و می‌داند که آیندگان، راه رفتگان را خواهند رفت و مانند آنها مصداق «معدبوها» خواهند بود. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۹۸

در قسمت دوم، مراد از رؤیا هر چه باشد خوابی بوده که با وقوع آن، مردم مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و بیشتر آنها گمراه می‌شدند و مستوجب «معدبوها» می‌گشتند، در روایات بسیاری از شیعه و اهل سنت وارد شده که آن حضرت در خواب دید گروهی از بنی امیه در شکل میمون‌ها در منبر آن حضرت بالا- و پائین می‌روند و خدا به آن حضرت اطلاع داد که تسلط آنها بر مقام آن حضرت امتحانی است برای مردم، که در نکته‌ها به آن اشاره خواهد شد.

در قسمت سوم وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ عطف است بر «الرؤیا» و تقدیرش «و ما جعلنا الشجرة الملعونة في القرآن الا فتنة للناس» می‌باشد یعنی هم خوابی که به تو نمودار کردیم و هم شجره ملعونه، برای مردم آزمایشی قرار داده‌ایم، در قرآن درختی نداریم که لعنت شده باشد، درخت زقوم با آنکه در چند آیه آمده که خوراک اهل جهنم است و عذابی است برای ظالمان و درختی است که در اصل جهنم می‌روید، ولی مورد لعن قرار نگرفته است.

کسانی که در قرآن مورد لعنت واقع شده‌اند عبارت هستند از کافران، منافقان، ابلیس، یهود، مشرکان، کسانی که کافر از دنیا می‌روند، کسانی که رسول خدا را اذیت و کسانی که گفته‌های خدا را کتمان می‌کنند ولی هیچ یک از اینها درخت نیستند. رجوع شود به «نکته‌ها».

ناگفته نماند: چنان که به درخت، شجره گفته می‌شود همچنین بیک انسان و انسانهای بسیاری که از او بوجود آمده‌اند، اطلاق می‌شود، مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده:

«انا و علی من شجرة واحدة»

و چون درخت ملعونی در قرآن یافته نیست پس مراد از «شجره ملعونه» یکی از طوائف ملعونه در قرآن هستند و قهرا آن منافقانی می‌باشند که مانند دزد خانگی در میان مسلمین پیدا شده و قدرت را در دست خواهند گرفت و فساد به بار خواهند آورد و سبب امتحان مردم خواهند شد. لذا در روایات آمده که مراد از شجره ملعونه بنی امیه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۹۹ هستند. در تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«و الشجرة الملعونة في القرآن»، یعنی بنی امیه»

و در روایت عبد الرحیم قصیر از آن حضرت آمده

«... و الشجرة الملعونة في القرآن؟ قال هم بنو امیه»

و در روایت سلیمان بن قاسم از حضرت صادق صلوات الله علیه آمده: روزی آن حضرت شب را به روز آورد که اندوهناک بود، گفتند: یا رسول الله چه شده است بر تو؟ فرمود: شب گذشته بچه‌های بنی امیه را دیدم که از این منبر من بالا می‌روند و جست و خیز می‌کنند گفتیم: خدایا در زمان من و با من خواهند بود؟ فرمود: نه، بعد از تو خواهند بود.

در تفسیر برهان شانزده روایت در این زمینه از شیعه و اهل سنت نقل کرده است، در همه آنها مراد از شجره ملعونه بنی امیه و در اکثر آنها رؤیای آن حضرت راجع به بنی امیه است و در بعضی شامل خلفای پیش از بنی امیه نیز می‌شود.

علی هذا منظور از شجره ملعونه بنی امیه می‌باشند و منظور از رؤیا، بالا و پائین رفتن آنها در منبر آن حضرت و تسلط آنها بر مسلمین است.

در قسمت چهارم: فرموده: وَنَحْوُفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ضمیر جمع هر دو راجع به «الناس» است مراد از آن در وهله اول کفار مکه است یعنی با این گفته‌ها آنها را بیم و انداز می‌دهیم ولی جز طغیان، آنها طغیان بزرگ نمی‌افزاید، در تفسیر این آیه از المیزان استفاده شده است.

۶۱- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا إِنَّ آيَةَ الْكُفْرِ أَنْ يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا يَخْلُقُكَ يَكْتُمُونَ ﴿۶۱﴾ بر انسان است به نظر می‌آید: این آیات و این قصه در توجیه مطالب و وعده‌های گذشته است، یعنی: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۰

شیطان از اول بر انسان روی حکمت خداوند مسلط گشته تسلط او، مسئله «مهلکوها- معذبوها- فتنة- للناس» را در پی خواهد داشت تا مطلب «لاحتکن» به وقوع پیوندد، ولی این تنها درباره آنهاست که از شیطان پیروی می‌کنند و آنهاست که عباد الله هستند، شیطان را به آنها راهی نیست إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ.

این قصه در سوره بقره و اعراف و حجر به طور تفصیل گذشت، در این آیه خدا به ملائکه دستور می‌دهد که به آدم سجده کنند، همه سجده می‌کنند جز ابلیس که در مقام امتناع می‌گوید: آیا خاضع شوم به موجودی که از گل آفریده‌ای؟ ناگفته نماند: ماجرا در اینجا نسبت به سوره‌های دیگر به طور مختصر آمده است، ظاهراً علت آن همان توجیه وعده‌های این سوره است که با همین مختصر روشن می‌شود و احتیاج به تفصیل نبوده است.

۶۲- قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْت عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَخْتَنَّكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا این آیه جریان توجیه را روشن تر می‌کند که ابلیس به خدا می‌گوید:

اگر تا قیامت به من مهلت بدهی فرزندان آدم را به جز اندکی، به ضلالت می‌کشم «أَرَأَيْتَكَ» به معنی «خبر ده بمن» است، کاف آن برای تأکید خطاب است، «هَذَا» اشاره به آدم است یعنی: به من بگو آیا این آنست که بر من گرامی داشتی و امر نمودی سجده‌اش کنم؟ کلمه لَأَخْتَنَّكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا در جای قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُعَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ص / ۸۲ و ۸۳ است، لفظ «أَرَأَيْتَكَ» حاکی از بی ادبی و طغیان ابلیس است.

۶۳- قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا لَفْظ «أَذْهَبَ» کنایه از طرد و دور شدن است، در آیه دیگر این سخن بدین تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۱

صورت آمده است ... لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ اعراف / ۱۸ یعنی: جهنم سزای تو و سزای پیروان تو از فرزندان آدم است و آن جزائی است کامل و تمام.

۶۴- وَاسْتَفْزَرُ مَنْ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا این آیه راجع به تسلط شیطان بر انسان و اعطاء قدرت اضلال به او است و در چهار قسمت آمده است.

اول: وَاسْتَفْزَرُ ... یعنی هر که از آنان را خواستی با صدا و خواندنت بگناه برخیزان، نظیر چوپانان که با صدای خود حیوانات را جمع یا متفرق می‌کنند منظور از صوت، وسوسه شیطان است ظاهراً به عنوان باطل و بی معنی بودن به صورت چوپانان تشبیه شده است که گوسفندان فقط صدا را می‌شنوند و معنای آن را نمی‌دانند، این قسمت راجع به خود شیطان بدون واسطه است.

دوم: وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ ... یعنی با سواران و پیادگان بر آنها صیحه بزن تا به گناهان برخیزانی، باید دانست که شیطان یارانی از شیاطین دارد که در اغواء مردم به ابلیس کمک می‌کنند چنان که فرموده: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ اعراف / ۲۷ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ مؤمنون / ۹۷ و ۹۸، بعضی از آنها در وسوسه کردن سریع هستند که سواران شیطان نامیده شده‌اند و بعضی سریع نیستند که پیادگان نامیده شده‌اند.

سوم: وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ شرکت شیطان در اموال آنست که اموال را از راه حرام به دست آوریم و یا در راه حرام خرج کنیم که خواست و نظر شیطان در اموال دخیل باشد، شرکت در اولاد آنست که فرزندان از راه حرام تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۲

و زنا به دنیا آیند و یا در تربیت آنها راه شیطان برویم و مطابق توحید تربیت نکنیم در این باره در ذیل آیه: ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ اعراف / ۱۷ سخن گفته شده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: آنچه مال حرام باشد شیطان در آن شریک است و فرمود: شیطان وقت مجامعت با انسان همراهی می‌کند و فرزند با نطفه او و نطفه مرد به وجود می‌آید وقتی که حرام باشد «۱» منظور از با هم شدن شیطان، مسئله حرام و زنا بودن است.

چهارم: وَعَدَّهُمْ ... یعنی به آنها وعده‌های باطل بده و در نتیجه به کارهای حرام و عدم توبه و ادارشان کن الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ بقره / ۲۸۶ آن وقت در مقام تذکر و نصیحت فرموده: شیطان فقط فریفته شدن را وعده می‌دهد، البته این اختیار به

شیطان از طرف خدا روی حکمت نظام خلقت داده شده است، آنهم درباره آنهایی که از شیطان پیروی می‌کنند، نه بندگان خدا که در آیه بعدی گفته خواهد شد.

۶۵- إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا مَنْظُورًا از «عبادی» کسانی هستند که از وساوس شیطان اطاعت نکرده و از فرمانهای الهی پیروی می‌کنند، این اضافه تشریفی است بقاء در «بربک» برای تأکید است، یعنی خدا از لحاظ و کیل و کارساز بودن برای بندگان خود و حفظ آنها از شر شیطان کافی است، به نظر راغب «کفی» در این تعبیرها به معنی «اکتف» است در این صورت بقاء زاید نیست خطاب «ربک» ظاهراً متوجه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

(۱)

عن ابی جعفر علیه السلام ... قال ما كان من مال حرام فهو شريك الشيطان، قال و يكون مع الرجل حتى يجامع فيكون من نطفته و نطفة الرجل اذا كان حراما.

[.....] تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۰۳

### نکته‌ها

خوابهایی که در قرآن آمده است:

در رابطه با آیه و مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ لَازِمًا است خوابهایی که در قرآن مجید آمده و حکایت از آینده کرده‌اند به طور مختصر بیان کنیم.

۱- خوابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره بنی امیه و شجره ملعونه دید و در آیه و مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... گفته شد.

۲- خوابی که آن حضرت دید که حکایت می‌کرد: مؤمنان در آینده به مکه آمده و در حال ایمنی داخل مسجد الحرام خواهند شد و آن وقت رفتن به مکه و دخول برای مسلمانان از مشکلات بود: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ ... فتح / ۲۷.

۳- خوابی که آن حضرت درباره کفار قریش در جنگ بدر دید و خداوند کفار را در خواب به آن حضرت کم و جزئی نشان داد تا به مسلمانان نقل کند و آنها ترسند إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَيْتُمْ وَ لَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأُمْرِ ... انفال / ۴۷.

۴- خوابی که ابراهیم علیه السلام درباره قربانی کردن پسرش اسماعیل دید و تصمیم گرفت او را در راه خدا قربانی کند: فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى، قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ صافات / ۱۰۲، ۱۰۳.

۵- خوابی که یوسف علیه السلام دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره باو سجده می‌کنند: إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ یوسف / ۴ که در آخر به پدر و مادر و یازده برادرش تعبیر گردید.

خوابی که پادشاه مصر دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را می‌خورند تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۰۴ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک را در خواب دید: وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَ أُخْرَ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ یوسف / ۴۳.

۷- خوابی که دو هم زندانی یوسف دیدند، یکی در خواب دید که انگور می‌فشارد و دیگری دید که در سرش نان حمل می‌کند و مرغان از آن می‌خورند وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجَنَ فَيَتَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنَّا بِنَا وَ بِنَا وَ بِنَا إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ یوسف / ۳۶.

کسانی که در قرآن مورد لعن واقع شده‌اند در رابطه با آیه وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ بهتر است کسانی را که در قرآن مجید مورد لعنت خدا قرار گرفته‌اند بشماریم.

۱- کافران. إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا احزاب / ۶۴.

۲- یهود. فَبِمَا نَقَضْتُمْ هِمًّا مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً ... مائده / ۱۳ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ يَلِ لَعْنَتِ اللَّهِ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ بقره / ۸۸.

۳- کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد. وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا نساء / ۹۳.

۴- ظالمان و ستمگران: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ هود / ۱۸.

۵- شیطان. وَ إِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حجر / ۳۵.

۶- منافقان و شایعه‌پراکان: لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تَقِفُوا أَخَذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا احزاب / ۶۰-۶۱.

۷- کسانی که در مقابل حق، ناحق را تصدیق کنند: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا نساء / ۵۲ آیه درباره کفار مکه است که تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۵ به یهود می‌گفتند: دین شما از دین محمد صلی الله علیه و آله بهتر است.

۸- کسانی که خدا و رسول را اذیت کنند: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ... احزاب / ۵۷.

۹- مشرکان. وَ يُعَذِّبُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا فتح / ۶.

۱۰- مفسدان و قطع رحم کنندگان. فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ محمد / ۲۲، ۲۳.

۱۱- کسانی که آیات خدا را کتمان می‌کنند: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بقره / ۱۵۹.

۱۲- کسانی که به زنان عقیف و پاکدامن نسبت زنا می‌دهند: إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ... نور / ۲۳.

۱۳- شجره ملعونه که منظور بنی امیه هستند و تحت عنوان منافقین می‌باشند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۶

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۶ تا ۷۷]

اشاره

رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)



يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِتْيَالًا (۷۱) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲) وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ مِنْهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَلَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كَدْتُمْ تَزَكُّنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سِنَّةً مِنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۰۷

۶۶- پروردگار شما همانست که کشتی‌ها را به نفع شما در دریا به حرکت درمی‌آورد تا از کرم او روزی بطلید که به شما مهربان است.

۶۷- و چون در دریا به شما گرفتاری رسد خدایانی که می‌خوانید نجاتان نتوانند داد ولی خدا نجات می‌دهد و چون به سوی خشکی نجاتان داد و اعراض می‌کنید انسان بسیار ناسپاس است.

۶۸- آیا مطمئن هستید از اینکه در خشکی شما را به زمین فرو برد یا طوفانی ریگباران بر شما بفرستد، سپس برای خود مدافعی نیاید؟

۶۹- یا ایمنید از اینکه شما را بار دیگر به دریا عودت دهد و طوفان شکننده‌ای بر شما بفرستد و در اثر کفرتان شما را غرق کند، سپس به نفع خود و بر علیه ما در مقابل آن غرق کمکی نیاید؟

۷۰- حقا که بنی آدم را کرامت دادیم و در خشکی و دریا حملشان کردیم و از پاکیزه‌ها به آنها روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتریشان دادیم برتری کامل.

۷۱- یاد کن روزی را که هر جمعیت را با پیشوایشان می‌خوانیم، پس هر که کتابش به دست راستش داده شود آنها کتاب خود را می‌خوانند و ابدًا مظلوم نمی‌شوند.

۷۲- هر که در این دنیا از یافتن امام حق کور باشد در آخرت کور و از راه گمراه‌تر خواهد بود.

۷۳- حقا که نزدیک بودند تو را از آنچه وحی کرده‌ایم بلغزانند تا بر ما غیر آن را نسبت بدهی و آن گاه تو را حتما دوست می‌داشتند.

۷۴- و اگر نبود که تو را استوار کردیم حتما نزدیک می‌بودی که اندکی با آنها میل کنی.

۷۵- آن وقت در زندگی و در مرگ به تو عذاب مضاعف می‌چشانیم، سپس به نفع خود و بر ضرر ما یاری پیدا نمی‌کردی. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۰۸

۷۶- حقا که نزدیک هستند تو را از این سرزمین بکشانند تا از آن بیرون کنند، آن وقت پس از تو جز اندکی در اینجا نمی‌مانند.

۷۷- مانند روش پیامبران ما که قبلا فرستاده بودیم، روش ما را تغییر پذیر نخواهی یافت.

### کلمه‌ها

یزجی: زجو: راندن با مدارا سوق دادن، یُزَجَى لَكُمْ: حرکت می‌دهد و به جریان می‌اندازد برای شما، مانند اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِيَتَجَرَّيَ الْفُلُوكَ فِيهِ بِأَمْرِهِ جَائِهُ / ۱۲.

فلک: کشتی آن بر مفرد و جمع اطلاق می‌شود، مفرد و جمع بودن با قرینه معلوم می‌شود.

ضر: ضر (بضم اول): بد حالی «الضر: سوء الحال» اعم از آنچه در نفس باشد یا در بدن و یا در مال و جاه و بفتح اول: در مقابل نفع است مثل لا- يَهْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا مائده / ۷۶، بعضی، هر دو را به یک معنی گفته‌اند ولی قرآن مطلب اول را تأیید می‌کند

(قاموس قرآن - ضرر) مَسَّكُمْ الضَّرُّ: رسید به شما بد حالی.

یخسف: خسف: فرو رفتن و فرو بردن. «خسفه الله و خسف هو» پس اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ: بر زمین فرو برد شما را.

بر: بر: خشکی مقابل بحر به معنی نیکوکار و احسان کننده نیز آید (قاموس قرآن).

حاصبا: حصب: انداختن سنگریزه «حصبه حصباً: رماه بالحجاره» حاصب بادی را گویند که توأم با ریگ و سنگریزه باشد (طوفان ریگباران). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۰۹

تاره: تاره: دفعه. نصب آن برای ظرفیت است، فقط دو بار در قرآن آمده است اسراء / ۶۹ - طه / ۵۵.

قاصفا: قصف: شکستن. «قصف الشیء: کسره» قاصف: شکننده.

تیبعاً: تبع و اتباع کردن مثل فَمَنْ تَبِعْ هِدَايَ و دنبال کردن مانند فَاتَّبِعْهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ «تبع»: ناصر و کمک، که در پی یاری و کمک انسان است.

کرمناً: کرم (بر وزن شرف): کرامت: شرافت. نفاست، عزت، سخاوت «کرمناً» شرافتمند کرده‌ایم. و به او چیزهایی داده‌ایم که مخصوص به خود او است.

ناگفته نماند: تکریم مخصوص کردن به عنایت و تفضیل برتری دادن نسبت به دیگران است علی هذا تکریم اضافی نیست و مخصوص به خود انسان است ولی تفضیل اضافی است و نسبت به دیگران می‌باشد.

فتیلاً: فتل: تابیدن. فتیل: تابیده. چیز نخ ماندی را که در شیار هسته خرماست نیز فتیل گویند «فتیل» در آیه به معنی لیف هسته خرما، یا چرک و نخی است که میان دو انگشت می‌تابند، شیء حقیر را بآن مثل می‌زنند.

یفتنونک: فتنه: امتحان «لیفتنونک» حتماً به فتنه اندازند تو را.

کدت: کاد از افعال مقاربه است، که معنای نزدیکی می‌دهد «کدت» نزدیک شدی.

ضعف: ضعف: دو برابر. به قولی عذابی که دردش مضاعف است.

یستفزونک: فز: راندن و وادار کردن به کاری به آسانی لَيْسْتَفْزُونَك: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۰

تا تو را برانند و بیرون کنند.

خلافک: منظور از «خلاف» در آیه بعد و پشت سر است «خلافک» بعد از تو.

سنه: طریقه. طبرسی فرموده: سنت، طریقه و سیره نظیر هم هستند.

تحویلاً: تبدیل و تغییر. یعنی کسی قدرت تغییر دادن سنت خدا را ندارد.

## شرحها

به نظر می‌آید که آیات اولی در تکمیل مطلب آیات گذشته است، بدین بیان که آیه قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ و بعد آن در صدد نفی خدایان باطل بود و آیه رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ ... و ما بعد آن در بیان اثبات توحید و نفوذ مشیت خدا در اداره جهان است.

آن وقت صحبت از این است که انسان مورد موهبت خداست و از بسیاری از موجودات برتر است ولی با وجود آن، انسان از موهبتی که داده شد، نسبت به خدای خود ناسپاس است، تا می‌رسد به این مسئله که پیروی از پیشوایان حق و باطل دامنه‌اش به آخرت می‌انجامد و هر قوم و ملت با پیشوای خود در دادگاه عدل حاضر می‌شود از آیه ۷۳ به بعد چند مطلب مطرح می‌شود. اول اینکه آن حضرت پیوسته مورد نظر خداست و گر نه ممکن بود مشرکان در او نفوذ کنند و به انحراف گرایش بدهند در آن صورت مورد بازخواست شدیدی قرار می‌گرفت دوم: اینکه مشرکان می‌خواهند آن حضرت را از مکه بیرون کنند در آن صورت خودشان



نیز در آنجا نتوانند مانند، سنت خدا بر آن جاری است که اگر قومی پیغمبر و آیت رحمت خدا را از میان خود بیرون کنند خود نیز در بدر شوند چنان که شدند تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۱

آیات شریفه در عین اینکه درس ابدی می‌باشند، گوشه‌ای از وضع آن روز مکه را روشن می‌کنند.

۶۶- رَبُّكُمْ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا این آیه دلیلی است بر توحید و نفوذ قدرت خدا در اداره جهان و انسان، در بسیاری از آیات قرآن جریان کشتی در دریاها از دلائل توحید شمرده شده است نحوه خلقت آب، خاصیت نرفتن چوبها و اشیاء خالی بقعر آب و نظامات دیگر بشر را موفق کرده است که بدریاها راه یابد و از فضل خدا در نقل و انتقالات اجناس و بیرون آوردن اشیاء استفاده کند. پیداست که اینکار از اول خواست خدا بوده و خدایان باطل قدرت چنین کاری را ندارند و آنها یکپارچه نیاز و فقر هستند:

لَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرْبًا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا فرقان/ ۳، این نظام ساخته دست انسان نیست. تهیه این وسائل ناشی از رحمت خداست.

۶۷- وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا این استدلال دیگری بر توحید است و آن اینکه: شما بالفطره در وقت گرفتاری رو بخدا می‌آوردید و از او نجات می‌خواهید تا از مهلکه رهایتان کند. این مطلب در جاهای دیگر نیز آمده است از جمله ... جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ... یونس / ۲۲ ایضا یونس / ۱۲، روم / ۳۳، زمر / ۸ و آیات دیگر.

به نظر مراد از آیه آنست که انسان مادی و مشرک تا اسباب ظاهری را در اختیار دارد متوسل به آن اسباب میشود و خدا را بالمره فراموش می‌کند ولی چون وضعی پیش آمد و اسباب ظاهری همه از اثر افتادند آن وقت رو به خدا می‌آورد تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۲

و از او رفع مشکل می‌خواهد، مانند کسی که در دریا گرفتار طوفان شده و یا به هر دارو و درمان چسبیده ولی علاج نیافته باشد، این دلیل است که انسان خود را از خدا بی‌نیاز نمی‌داند و در رفع حوائج به او رو می‌آورد، امّا به وقت چسبیدن به اسباب ظاهری، احساس می‌کند که نیازی به خدا ندارد و آن وقتی است که گرفتاری ندارد و یا خطر از او رفع شده است مانند فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ ...

باید این حالت دریچه‌ای باشد برای فهم آنکه این نیاز به خدا همواره هست و وسائل مادی ساخته اوست.

در توحید صدوق از تفسیر امام عسکری علیه السلام نقل شده: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: یا بن رسول الله مرا به خدا راهنمایی کن، منکران از بس با من حرف زده‌اند که متحیرم کرده‌اند امام فرمود: بنده خدا هیچ بکشتی سوار شده‌ای گفت: آری. فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی‌ات شکسته باشد در حالی که نه شنا کردن بلدی و نه کشتی دیگری هست تا تو را نجات دهد؟ گفت:

آری. فرمود: آیا در آن وقت به قلبت آمده که چیزی از چیزها قادر است تو را از آن ورطه نجات دهد گفت: آری. فرمود: آن شیء خداست که قادر است به نجات تو وقتی که نجات دهنده‌ای نیست و قادر است به فریاد رسیدن موقعی که فریاد رسی نیست «۱» گویا میزان به این روایت نظر داشته است که می‌گوید: انسان چون از همه اسباب ظاهری بریده شد، از تعلق به سبب به طور کلی قطع نمی‌شود و امیدش بالمره از بین نمی‌رود بلکه قلب خود متوسل به سببی می‌شود که قدرت نجات دادن دارد، و اگر سببی بالاتر از همه اسباب نبود این تعلق فطری معنایی نداشت و آن خدای سبحان است که همه کارها به او راجع است و اشتغال به زخارف دنیا انسان

(۱) تفسیر صافی از توحید صدوق در تفسیر سوره فاتحه الكتاب.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۳

را از این حقیقت غافل می‌کند ناگفته نماند: روایت و بیان المیزان در زمینه اثبات وجود خدا است ولی آیه درباره توحید است، و الله العالم، گویند: مراد از «ضلل» در آیه «رفتن» است یعنی همه خدایانی که می‌خوانید از خاطرتان می‌رود مگر خدا، در صورت استثناء متصل است، به قولی «ضلل» به معنی گمراه شدن است یعنی: خدایان راه را گم می‌کنند و نمی‌توانند مشرکان را هدایت کنند و نجات دهند در اینصورت استثناء منقطع است یعنی لکن خدا در آنجا هست و نجات می‌دهد.

۶۸- أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُخْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا.

این آیه و آیه بعدی در صدد بیان آنست که: بعد از نجات یافتن از دریا، فراموش کردن خدا و روی آوردن به اسباب ظاهری اشتباه است، زیرا شما پیوسته به خدا نیازمند هستید و باید نیاز دریایی شما را متوجه کند که باید پیوسته به خدا روی آورید و از خدایان باطل بدور باشید، همانطور که در دریا احساس نیاز کردید، خدا می‌تواند در خشکی در اثر زلزله شما را به زمین فرو برد یا با طوفانی ریگبار شما را از بین ببرد و کارسازی و فریاد رسی پیدا نکنید، یا بار دیگر به سفر دریا برگردید و با طوفانی نابود شوید چنان که در آیه بعدی خواهد آمد. ناگفته نماند در این آیات نیاز به خدا از جهت دفع ضرر و از جهت عدم استقلال انسان در زندگی مطرح است.

۶۹- أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا مِمَّا مَنِ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا این شق دوم است که اشاره شد، یعنی نباید پس از نجات از دریا از خدا اعراض کنید، چون ایمن نیستید از اینکه بار دیگر بدریا سفر کنید و با یک تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۴

طوفان شکننده از بین بروید، پس پیوسته به خدا نیازمند هستید، ما در بما كَفَرْتُمْ مصدریه و تقدیر آن «بکفرکم» است یعنی به علت کفرتان شما را غرق کند، لفظ «به» به غرق برمی‌گردد یعنی: سپس به نفع شما و بر علیه ما در مقابل آن غرق کمکی نمی‌یابد ۷۰- وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا این آیه در بیان امتنان است توأم با عتاب، در آیات گذشته مسخر شدن کشتی به انسان و طلب روزی خدا و اعراض از خدا مطرح بود، در این آیه فرموده: حق آنست که انسان را مورد عنایت و موهبت خود قرار داده‌ایم ولی باز او اهل اعراض و کفران است.

در کلمه‌ها گفته شد: تکریم، موهبت و عنایتی است مخصوص انسان که در چیز دیگری یافته نیست، تکریم و شرافت انسان که خدا به او مخصوص کرده به واسطه عقل و تفکر است که بوسیله آن حق و باطل و مضر و نافع و خیر و شر را از هم تشخیص می‌دهد، و موجودات کویته را به تسخیر خود در می‌آورد و در جهان به دلخواه خود تصرف می‌کند.

وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ از مصادیق تکریم و عطف مصداق بر عنوان کلی است، همچنین وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ یعنی انسان را با موهبت عقل مکرم و محترم کردیم و نیز با پیمودن راههای دریا و خشکی و دست یافتن به آنها، محترم نمودیم و ایضا با دست یافتن به خوردنیها و پوشیدنیها و لذتهای گوناگون محترم کردیم.

علی هذا از این تکریم، تفضیل و برتری زاییده می‌شود. یعنی اگر انسان را در حد خود با موهبت عقل حساب کنیم دارای تکریم است و اگر او را در این مرحله با موجودات دیگر مقایسه کنیم او بر موجوداتی از قبیل حیوانات و جنّ برتری تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۵

دارد که آنها در این موهبت و تصرف در جهان، به پای انسان نمی‌رسند، پس هر دو یکی است و با مقایسه دو چیز می‌شوند بعضی از محققین فرموده‌اند: منظور از تفضیل آنست که انسان در امور مشترک بر دیگران برتری دارد مثلا حیوانات غذای خود را خام و در حالت اولیه می‌خورند اما انسان با پختن آن انواع غذاها را به وجود می‌آورد هکذا در لباس و مسکن و نکاح و ... نگارنده

وجهی که اختیار کردم قویتر می‌دانم.

منظور از علی کثیر مِمَّنْ خَلَقْنَا قَهْرًا حیوانات و جن هستند که انسان در آنچه گفته شد از آن دو برتر است «۱»، ناگفته نماند در اینجا نمی‌شود گفت: به موجب این آیه فرشتگان از انسان برترند و آن وقت این سؤال پیش بیاید که ملائکه چگونه می‌توانند از انبیاء افضل باشند؟

زیرا مسئله افضل بودن ملائکه از انسان یا انسان از ملائکه، افضلیت کسبی و ناشی از عبادت و بندگی است، ولی افضلیتی که در این آیه مطرح است فضیلت طبیعی و خدادادی است، و چون ملائکه از عالم انسان و حیوانات نیستند، مقایسه برتری طبیعی و تفضلی میان آنها و انسان معنایی ندارد، منظور از علی کثیر همه حیوانات و جن هستند که در مقایسه با مِمَّنْ خَلَقْنَا (که شامل ملائکه نیز هست) کثرت دارند یعنی انسان را برتری دادیم بر همه حیوانات و جن که نسبت به همه مخلوقات، زیادتر هستند. علی هذا «کثیر» یعنی جمیع است چنان که در مجمع البیان نقل شده است.

اما از لحاظ برتری اکتسابی و بندگی، به عقیده اشاعره انسان از ملک افضل است، البته انسانهای مؤمن، نظر شیعه نیز همین است، به این مطلب استدلال

(۱) «تفضیلا» مفعول مطلق و برای افاده کمال است یعنی: «تفضیلا واضحا و كاملا».

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۶

شده که چون ملائکه یک بعدی هستند و در آنها نفس شهوانی نیست لذا در اطاعت پروردگار مشکلی ندارند ولی انسان که شهوت دارد در اطاعت و بندگی باید با نفس و شیطان مبارزه کند از این جهت در اطاعت و بندگی بر ملائکه برتری دارد فرقه معتزله عقیده دارند که ملائکه از انسان برتر می‌باشند، رجوع شود به میزان و کشاف و بحار و اوائل المقالات مرحوم مفید.

۷۱ و ۷۲- یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُولَئِكَ یَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا یُظْلَمُونَ فِیْهَا وَمَنْ كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمٰی فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ أَعْمٰی وَأَضَلُّ سَبِیْلًا در آیات گذشته معلوم شد که شجره ملعونه وسیله امتحان است و انسانها را خواهد فریفت.

و نیز در آیات گذشته مسئله پیروی از حق و باطل مطرح بود، در این دو آیه آمده که پیروی از حق و باطل دامنه‌اش به آخرت کشیده می‌شود و هر گروه با امام و مقتدای خود به پای حساب خوانده می‌شود اعم از آنکه پیشوای حق باشد یا باطل.

قرآن مجید پیشوایان را به دو قسمت تقسیم می‌کند، پیشوایان حق و پیشوایان باطل. درباره پیامبران فرموده: وَ جَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ ... انبیاء / ۷۳، درباره بنی اسرائیل آمده: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا سَجِدَ / ۲۴ در خصوص فرعون و مانند او فرموده: وَ جَعَلْنَا هُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لَا یُنصِرُونَ قِصص / ۴۱ و درباره مشرکان و امثال آنها فرموده: فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أیمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَتَّهَوْنَ توبه / ۱۲، باز درباره فرعون آمده:

یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَأُورِدَهُمُ النَّارَ وَ بئسَ الْوَرْدُ الْمُؤْرَدُ هود / ۹۸. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۱۷

«امام» در آیه مورد تفسیر مطلق است و به هر دو قسمت شامل است، ذیل آیه و آیه بعدی هر دو قسم را توضیح می‌دهد، یعنی آنها که با امام حق بوده و با او به حساب دعوت شده‌اند نامه اعمال به دست راستشان داده می‌شود، کتابشان را می‌خوانند و پاداششان بدون کم و کاست داده می‌شود ولی آنهایی که در دنیا کور بوده و از دیدن و پیدا کردن امام حق محروم مانده‌اند در آخرت کورتر و گمراه‌تر خواهند بود یعنی از رسیدن به فلاح و رحمت خدا محرومتر می‌شوند.

علی هذا، آیه و مَنْ كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمٰی ... در جای و أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمالِهِ ... حاقه / ۲۵ و أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ انشقاق / ۱۰، واقع است چند نکته در اینجا قابل ذکر است:

۱: منظور از فَأُولَئِكَ یَقْرَأُونَ كِتَابَهُمْ بیان شادی آنهاست که از دیدن آن روی می‌دهد، در جای دیگر آمده که به دیگران خواهند

گفت هاؤمُ اَقْرُوا كِتَابِيَهٗ حَاقَّهٗ / ۱۹.

۲- بنا بر آنچه گفته شد، نمیتواند منظور از «امام» کتاب آسمانی یا نامه اعمال باشد، بلکه منظور پیشوایان است اعم از پیامبران و امامان علیهم‌السلام.

۳- درباره اُوتِيَ كِتَابُهُ بِمِیْنِهٖ در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

۴- بنا بر مضمون آیه شریفه ما شیعان نیز با حضرت امام زمان صلوات الله علیه و علی آبائه در پای حساب خواهیم بود، در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه‌السلام نقل شده که به فضیل فرمود:

«یجیء رسول الله فی قومه و علی فی قومه و الحسن فی قومه و الحسین فی قومه و کلّ من مات بین ظهرانیّ امام جاء معه».

در همان کتاب در ضمن روایتی از ابی بصیر از حضرت صادق صلوات الله علیه آمده

«... اما انه يستدعی کل اناس بامامهم، اصحاب الشمس بالشمس و اصحاب القمر بالقمر و اصحاب النار بالنار و اصحاب الحجارة بالحجارة»

در روایت دیگری از آن حضرت تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۱۸

آمده: ای بسا پیشوایی که روز قیامت می‌آید در حالی که او یاران خود را لعنت می‌کند و یارانش او را:

«... و کم من امام یوم القیامه یجیء یلعن اصحابه و یلعنونه»

در این خصوص روایات زیادی در تفسیر عیاشی و برهان نقل شده است.

۷۳- و اِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُوْكَ عَنِ الَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَاِذَا لَاتَّخَذُوكَ حَلِيْلًا.

این آیه و دو آیه بعدی در این زمینه است که اگر توجه و حفظ خدا نبود، مشرکان آن حضرت را به انحراف می‌کشیدند و آن وقت مورد مؤاخذه قرار می‌گرفت.

در مجمع‌البیان نقل شده: مشرکان به آن حضرت گفتند: از ناسزا گفتن به خدایان ما و از سفیه شمردن ما دست بردار و این بردگان پست و بدبو را از خودت دور کن تا با تو مجالست کنیم و حرفت را بشنویم، آن حضرت به نظرش آمد چنین کند تا آیه نازل گردید، در اینصورت مراد از افتراء آنست که مطابق گفته آنها عمل کند و آن عمل به خدا نسبت داده می‌شد و مصداق افتراء می‌گردید «اذا» راجع است به «لتفتري» یعنی در صورت افتراء حتما تو را دوست می‌گرفتند. منظور از فتنه لغزش است و «ان» مخفف از ثقیله می‌باشد.

۷۴- و لَوْ لَا اَنْ بَنَيْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيْلًا منظور از تثبیت عصمت و نگهداری خداست و منظور از رکون، میل یا میل مختصر است. ناگفته نماند جواب «لولا» کلمه لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ است نه فقط «ترکن»، لازمه این سخن آنست که آن حضرت نه به آنها میل کرده و نه نزدیک شده که میل کند زیرا می‌فرماید: اگر حفظ نکرده بودیم نزدیک بودی که کمی به آنها میل کنی ولی حفظ کردیم که نزدیک نشدی (از المیزان).

۷۵- اِذَا لَادُّقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيْرًا. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۱۹

یعنی در صورت نزدیک شدن به میل به مشرکان، تو را عذابی بیشتر از آنچه در دنیا و آخرت گناهکاران را با آن عذاب می‌کنیم و بر علیه ما کمکی پیدا نمی‌کردی. آیه تهدید بسیار شدیدی است تا جایی که از ابو العباس نقل شده: آیه خطاب به آن حضرت است و تخویف راجع به امت که به کفار میل نکنند. در مجمع‌البیان آمده: پس از نزول آیه، آن حضرت گفت:

اللهم لا تكلني الى نفسي طرفه عين ابدا

۷۶- و اِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوْكَ مِنَ الْاَرْضِ لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا وَاِذَا لَا يَلْبُثُوْنَ خِلَافَكَ اِلَّا قَلِيْلًا.

این آیه و آیه ما بعدی در این زمینه است که مشرکان می‌خواستند آن حضرت را از مکه بیرون کنند، می‌فرماید: ولی بدانند بعد از

تو فقط اندکی در مکه می‌ماند چون سنت خدا بر این جاری است کسانی که پیامبر خود را از دیارش برانند، مورد غضب خدا واقع شده و تار و مار می‌گردند، قضیه همانطور شد پس از هجرت آن حضرت، مشرکان مکه به تدریج بدست مسلمانان تار و مار شدند. از آیه معلوم می‌شود که مشرکان چنان فکری داشته‌اند.

منظور از «الارض» سرزمین مکه است، احتمال دارد «یستفروا» به معنی وادار کردن باشد یعنی وادار به اخراج می‌کنند تا خارج کنند و شاید به معنی تحریک باشد. به نظر بعضی: یهود می‌خواستند آن حضرت را از مدینه خارج کنند آیه در آن زمینه است ولی این قابل قبول نیست زیرا آیه مکی است.

۷۷- سُنَّةٌ مِّنْ قَدِّ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا.

لفظ «سنه...» منصوب به نزع خافض است یعنی «کسنه من ارسلنا من قبلک» معنی آیه چنین می‌شود: در صورت خارج کردن تو، خودشان نیز جز اندکی در آنجا نمی‌مانند مانند طریقه پیغمبرانی که پیش از تو فرستاده بودیم این سنت تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۰

خدایی است چنان که در ذیل آیه فرموده: «لستتنا» ولی در صدر آیه به پیامبران نسبت داده شده زیرا خدا این سنت را به خاطر پیامبران جعل کرده است، آخر آیه می‌گوید: این مطلب حتمی است زیرا کسی و چیزی را نخواهی یافت که بتواند سنت ما را تغییر دهد.

#### نکته‌ها

کتابی که در آخرت به دست راست یا چپ داده می‌شود در رابطه با آیه فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ لازم است آیاتی که در این زمینه آمده است بررسی کنیم تا معلوم شود این کتاب چه کتابی است.

۱- يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا اسراء / ۷۱.

۲- فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُ كِتَابِيهِ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ وَ لَمْ أَدْرُ مَا حِسَابِيهِ حاقه / ۱۹- ۲۰- ۳- فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ... وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا انشقاق ۷- ۱۲.

از این سه آیه معلوم می‌شود که روز قیامت نامه‌ای به دست انسان داده می‌شود که مخصوص به خود او است، اگر به دست راستش داده شود آن علامت اهل بهشت بودن و اگر بدست چپ یا از پشت سر داده شود نشانه اهل جهنم بودن است و نیز معلوم می‌شود که هر دو گروه کتاب خود را خواهند خواند و از محتوای آن آگاه خواهند شد و نیز از آیه اول روشن می‌شود که این کار، بعد از حضور با پیشوایان در مقام حساب خواهد بود. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۱

۴- وَوَضِعَ الْكِتَابِ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا كهف / ۴۹.

۵- وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِعَةٍ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ جاثیه / ۲۸- ۲۹ ظاهراً مراد از «الکتاب» در آیه اول همان کتاب در آیات سه گانه گذشته است و مراد از وضع، به معرض حساب گذاشتن آنست و نیز معلوم می‌شود که همه اعمال در آن ثبت است و از وجدوا ما عملوا حاضراً معلوم می‌شود خود اعمال در آن کتاب حاضر هستند چنان که آیه ششم نیز همان را می‌فهماند چون می‌گوید: ما از عمل شما نسخه برداری می‌کردیم.

آیه پنجم نشان می‌دهد که امتها نیز به طور جمعی کتابی خواهند داشت قهراً آن کتاب راجع به کارهای اجتماعی است که از فرد ساخته نیست بلکه باید دسته جمعی در آن کار کننده خواه کارهای خوب باشد یا بد.

۶- کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ...

کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ مَطْفُوفِينَ / ۹- ۲۰ این آیات نیز در مضمون مانند وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ هَسْتَنَد.

۷- وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا اسراء / ۱۳- ۱۴- ۸- وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ انْفِطَار / ۱۱- ۱۳- ۹- أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَ رُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ زخرف / ۸۰. حقیقت کتاب بر ما روشن نیست ولی همه آیات از یک ضبط دقیق حکایت دارند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۲

### [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۸ تا ۸۹]

#### اشاره

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹) وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱) وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَىٰ الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسًا (۸۳) قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴) وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶) إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷)

قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۳

۷۸- نماز را بخوان از ظهر تا نصف شب و نماز صبح را که نماز صبح، مشهور ملائکه شب و روز است.

۷۹- مقداری از شب را به نماز خواندن بیدار باش، این فزونی است برای تو تا پروردگارت تو را به مقام پسندیده‌ای برساند.

۸۰- بگو: پروردگارا داخل کن مرا داخل کردنی نیک و خارج کن خارج کردنی نیک و برای من از جانب خود بینش یاری دهنده‌ای قرار بده.

۸۱- و بگو: حق آمد و باطل نابود شد که باطل نابود شدنی است.

۸۲- این قرآن را نازل می‌کنیم که شفاء و رحمت است، ظالمان را جز خسارت نمی‌افزاید.

۸۳- و چون بر انسان نعمت دهیم، از ما رو گردان می‌شود و چون بلائی به او رسد نومید می‌گردد.

۸۴- بگو: هر کس مطابق طبیعت خود کار می‌کند پروردگار تو داناتر به هر که هدایت یابنده‌ترست.

۸۵- و از تو از روح می‌پرسند، بگو روح از کار به خصوص پروردگار من است، شما جز اندکی علم داده نشده‌اید.

۸۶- البته اگر بخواهیم آنچه را که بتو وحی کرده‌ایم می‌بریم آن گاه به نفع خود بر ضد ما یآوری نمی‌یابی.

۸۷- مگر رحمتی از جانب پروردگارت که تفضل او بر تو بزرگ است.

۸۸- بگو: اگر انس و جن مجتمع شوند که نظیر این قرآن را بیاورند، نظیر آن را نمی‌آورند گر چه بعضی پشتیبان بعضی باشند.



۸۹- در این قرآن هر حقیقت را گوناگون بیان کرده‌ایم برای مردم، ولی بیشتر مردم جز کفران نکردند.

### کلمه‌ها

دلوك: دلوك (بر وزن سلوك): ميل. راغب گوید: دلوك شمس به معنی ميل به غروب است، طبرسی ظهر گفته است، به هر حال مراد از آن ميل تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۴

آفتاب از سمت رأس به طرف مغرب است که حاکی از ظهر است، از مبرّد نقل شده: آن از اول ظهر تا غروب است «۱».

عسق: عسق (بر وزن شرف): شدت ظلمت «عسق اللیل: شدّه ظلمته».

مجمع البیان و دیگران تاریکی اول شب گفته‌اند.

قرآن: در اصل مصدر است به معنی خواندن، مراد از آن در آیه نماز فجر است.

تهجد: هجود: خواب. هاجد: خواب رفته. تهجد: بیدار شدن.

«هجده فتهجد» یعنی: خواب او را از بین بردم و بیدارش کردم «تهجد»: بیدارباش. «تهجد القوم» برای نماز یا غیر آن بیدار شدند. آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

نافله: نفل (بر وزن عقل): زیادت نافله را از آن نافله گویند که زاید بر واجب است به معنی عطیه نیز آمده است مدخل: (بضم میم و فتح خاء): مصدر میمی است به معنی داخل کردن هکذا «مخرج» به معنی خارج کردن. اسم مکان هم به کار می‌روند.

زهق: زهق و زهوق: هلاک و بطلان و اضمحلال. زهوق: باطل شونده، منظور آشکار شدن بطلان باطل و اضمحلال آنست.

شفاء: صحت و سلامت. «الشفاء من المرض» رسیدن به سلامت است.

خسار: خسر، خسران، خسار: ضرر. «کم شدن و کم کردن» زیان.

نأ: نأی: دور شدن «نأ فلانا و عنه: بعد عنه» «نأ»: دور شد.

(۱) اصل دلک به معنی مالیدن است که انسان هر وقت ظهر به آسمان نگاه کند از شدت شعاع آن چشم خود با دست می‌مالد.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۵

یؤسا: یاس. نومیدی. «یؤس» ناامید.

شاکله: شکل (بفتح اول): مشابهت در هیئت و شکل. «شاکله» طبیعت عادت، طریقه. راغب گوید: آن شکل به معنی بستن چهارپاست شاکله عادت و سچیّه است که انسان را مقید می‌کند.

کفور: (بضم کاف): انکار کردن و کفران نعمت.

### شرحها

به دنبال مطلب گذشته، در این آیات در چهار آیه اول فرمانهایی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شده: درباره نماز، شب‌زنده‌داری: خروج و ورود در کارها با بینش صحیح، و اعلام پیروزی حق بر باطل. سپس در زمینه قرآن فرموده: قرآن بر مؤمنان شفاء و بر ظالمان زیان است که انسان چون موجودی است، مستکبر در وقت رفاه، و مأیوس به هنگام گرفتاری. و این بسته به خلق و سجیه او است.

آن گاه در مقابل سؤال از روح که به وسیله مشرکان شده بود جواب داده شده و اضافه شده که نبوت تو ناشی از روح نبوت است و در آن مستقل نیستی و اگر بخواهیم از تو می‌گیریم، فقط رحمت خدا این مقام را در وجود تو تثبیت میکند و این قرآن که به تو

داده‌ایم هیچ کس قدرت آوردن مانند آن را ندارد، متأسفانه بیشتر مشرکان جز با ناسپاسی آن را تلقی نمی‌کنند.

۷۸- أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَدُلُّوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا اگر منظور از «غسق» تاریکی اول شب باشد، این آیه شامل نماز ظهر و عصر و صبح می‌باشد و نماز مغرب عشاء را شامل نمی‌شود ولی در روایات اهل بیت علیهم السّلام تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۲۶

«غسق» به نصف شب تفسیر شده است و قُرْآنَ الْفَجْرِ به نماز صبح. (۱)

علی‌هذا آیه شریفه شامل نمازهای پنجگانه است، از ظهر تا نصف شب وقت چهار فریضه ظهر، عصر، مغرب و عشا است و نماز صبح که قرآن الفجر است بعد از طلوع فجر می‌باشد، درباره مشهود بودن آن روایت شده که ملائکه شب و روز در دیدن آن حاضر می‌شود، میزان می‌گوید: روایات شیعه و اهل سنت در حضور ملائکه شب و روز در نماز صبح، نزدیک بتواتر است.

در فقیه و تفسیر عیاشی از زراره نقل شده از حضرت باقر علیه السّلام از نمازهای واجبی پرسیدم؟ فرمود: در شب و روز پنج نماز است. گفتم: خدا آنها را معین کرده و در قرآن به پیامبرش بیان نموده است؟ فرمود: آری خدا به رسولش فرموده: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَدُلُّوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ دُلُّوكَ زَوَالَ أَنْتَ، ما بین دلوک تا غسق لیل، چهار نماز هست ... غسق لیل نصف شب است و فرموده: وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا و این پنجمی است (۲).

در تفسیر عیاشی جمعا ۹ حدیث در این زمینه نقل شده است و در وسائل الشیعه و کافی و فقیه کتاب الصلاة ابواب المواقیت از این روایات و نظائر آنها آمده است، ناگفته نماند از مشهود بودن نماز صبح استفاده می‌شود که ملائکه

(۱) از این تعبیر فهمیده می‌شود که سوره حمد در نماز چنان اهمیت دارد که به همه نماز «قرآن» اطلاق شده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است «لا صلاة الا بفتح الكتاب».

(۲)

«عن زرارة عن ابي جعفر (ع) قال سألته عما فرض الله من الصلوات؟ قال خمس صلوات في الليل والنهار. قلت سماهن الله وسمى في كتابه لئيبه قال: نعم. قال الله لئيبه اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل. و دلوكها زوالها، فيما بين دلوك الشمس الى غسق الليل اربع صلوات سماهن و وقتهن و بينهن و غسق الليل انتصافه و قال و قرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا هذه الخامسة».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۲۷

حافظ و نویسنده اعمال انسان در شب و روز فرق می‌کند، وقت نماز صبح موقع رفتن ملائکه شب و آمدن ملائکه روز است لذا نماز صبح به هر دو گروه مشهود می‌باشد.

در روایت محمد حلبی از احد هما علیهما السلام آمده:

... فرکتنا الفجر تحضر هما الملائکه، ملائکه اللیل و النهار

، لام در «لدلوك» به معنی «عند» است چنان که در مجمع‌البیان فرموده است یعنی «اقم الصلاة عند دلوك الشمس» لفظ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ عطف است بر «لدلوك» یعنی «واقم قرآن الفجر» ۷۹- وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا این آیه دستور دیگری بر آن حضرت است، منظور از تهجد بیدار شدن برای عبادت است «به» راجع به قرآن یا به «بعض اللیل» است که از «من» بعضیه فهمیده می‌شود یعنی قسمتی از شب را با قرآن (نماز) بیدار بمان یا بعضی از شب را بیدار باش (با عبادت).

نافِلَةٌ لَكَ یعنی این زیادت است بر فرائض یا عطیه‌ای است برای تو.

به هر حال منظور از آن نافلة شب است، در مجمع‌البیان از ابن عباس نقل شده که نماز شب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله



واجب بود، در تفسیر صافی و برهان از تهذیب شیخ از امام صادق علیه السلام نقل شده که نماز شب بر آن حضرت واجب بود و با آیه استدلال فرموده است، فیض در صافی و طبرسی در جوامع الجامع استدلال بر وجوب کرده‌اند زمخشری نیز در کشاف چنین گفته است.

مجلسی رحمه الله در بحار در فضائل و خصائص آن حضرت آیه شریفه را نقل کرده و تنها فرموده طبرسی را از ابن عباس نقل کرده است.

مقام محمود بنا بر اطلاق آن، مقامی است پسندیده که هر کس آن را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۸ می‌پسندد، منظور از آن بنا بر روایات مقام شفاعت است، در این زمینه در تفسیر عیاشی، برهان و صافی روایات زیادی نقل شده است، طبرسی فرموده: مفسران اتفاق دارند بر اینکه منظور از مقام محمود شفاعت است در المیزان فرموده: آن مقام شفاعت کبری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است روایت فریقین در این متفقند.

«عسی» در آیه مفید حتمیت و یقین است.

۸۰- وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا.

اگر اطلاق آیه را در نظر بگیریم معنایش چنین می‌شود: بگو پروردگارا مرا به هر کار به طور راست و حق داخل و خارج کن، و برای من تسلطی و درکی و بینشی بده که یاور و کمک من باشد به عبارت دیگر آن حضرت از خدا بخواهد که توفیق دهد هر کاری را به طور حق شروع کند و انجام دهد، در اینصورت مراد از سلطان، درک و ایمانی است که در کارها به انسان مدد می‌کند، به نظر بعضی مراد داخل شدن به مدینه بعد از هجرت و خارج شدن از آن برای فتح مکه است، به قول دیگر داخل شدن به قبر و خارج شدن از آن در قیامت است ولی این گفته‌ها دلیلی ندارد. این آیه در نوبت خود یک جهت دهی مخصوص در همه کارها برای همه مردم است.

۸۱- وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ إِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا این آیه دستور به اعلام پیروزی توحید در مقابل شرک است و شاید در مقابل وَ إِنَّ كٰدُوْا لَيَسِيْرٌ فِرْوٰنِكُمْ - لیفتنونک» باشد یعنی آنها با فکر اخراج و انحراف تو می‌خواهند شرک بر توحید غلبه کند ولی تو پیروزی حق را اعلام کن.

منظور از «زهق» بطلان و اضمحلال باطل و بت پرستی است، آن گاه به طور کلی فرموده: این کار عجیب نیست زیرا باطل بی‌دوام و اضمحلال یابنده است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۲۹

و عادت باطل همین است فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ رعد/ ۱۷.

از امام صادق از پدران‌ش علیهم السلام نقل شده: روز فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل مکه گردید در اطراف کعبه سبید و شصت بت بود، حضرت با عصای خود آنها را حرکت میداد و آنها می‌افتادند و حضرتش می‌خواند: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا و ما يبدئ الباطل و ما يعيد» «۱».

در تفسیر برهان از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

إذا قام القائم اذهب دوله الباطل

این هر دو روایت تطبیق آیه بر خارج است و گر نه آن در مکه قبل از هجرت نازل شده است.

۸۲- وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْدُ الظَّٰلِمِيْنَ إِلَّا خَسٰرًا.

این آیه باز توجه به قرآن و بیان اهمیت آنست، در این سوره در آیه ۹ آمده إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِيْ لِيْتِيْ هِيَ أَقْوَمُ سپس در آیه ۴۱ آمده: وَلَقَدْ صَيَّرَفْنَا فِيْ هٰذَا الْقُرْآنِ أَنْ گاه در آیه ۴۵ فرموده: وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

مَشْتُوراً و در آیه ۴۶ خوانده‌ایم: وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَةً تَارِسِيدَةً بِهٖ اَيْنِ آيَةٍ، در آیات بعدی نیز چندین بار به این مطالب خواهیم رسید. لفظ «من القرآن» بیان ما موصول است و تقدیر آن «و منزل ما هو شفاء و رحمة و هو القرآن» می‌باشد. همانطور که بدن انسان مریض می‌شود، قلب انسان نیز دارای مرضهاست از قبیل نفاق، شک، تردید، بخل، حسد، شرک، کفر و امثال آن. در قرآن مجید به منافقان مریض القلب اطلاق شده فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

(۱) تفسیر صافی

. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۰

بقره / ۱۰ هکذا به کسانی که ایمان مستقیم ندارند و قلوبشان دارای نوعی تردید است: إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... انفال / ۴۹.

علی ای حال: خداوند قلب را بر فطرت توحید و بر حالت سلامت آفریده است ولی عوامل منفی سبب مرض آن می‌شوند، قرآن شفاء و دوا است به این معنی که استدلالهای آن شک و کفر و نفاق را از بین می‌برد و موعظه‌های آن، بخل و حرص و حسد و امثال آن را، نظیر: قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ یونس / ۵۷. بعضی از بزرگان به قرینه: لَنْ لَمْ يَنْتَه الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ احزاب / ۶۰ و وَ يَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ ... مدثر / ۳۱ قائل شده که مریض القلبها غیر از منافقان و کفار هستند ولی مراد از فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ که نقل شد حتما منافقانند و مریض القلب به منافقان نیز اطلاق شده است به نظر نگارنده کفر نیز از امراض قلبی است، منظور از آیه احزاب و مدثر اهل تردید می‌باشند.

از طرف دیگر قرآن رحمت است زیرا پس از آنکه شک و حسد و نفاق و ...

را از بین برد در جای آنها، نور، یقین، اطمینان، رأفت و مانند آن قرار می‌دهد یعنی مرضها را که از بین برد کمبودها را نیز مرتفع می‌کند و چون رفتن مرضها بدون جایگزین شدن نور و یقین و ... ممکن نیست علی هذا شفاء و رحمت فقط تأخیر رتبی دارند و از هم قابل انفکاک نیستند.

به نظر نگارنده: منظور از «مؤمنین» باور کنندگان و تسلیم شوندگان هستند یعنی آنهایی که زمینه ایمان و تسلیم دارند و معاند و لجوج نیستند، نه آنهایی که پیش از نزول قرآن، مؤمن واقعی بوده‌اند، نظیر آیه قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۳۱ مکان بَعِيدِ

فصلت / ۴۴ و نظیر قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ ... مائده / ۱۶.

علی هذا مراد از «الظالمین» کافرانی هستند که از روی عناد و لجاج حق را قبول نمی‌کنند مانند: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بقره / ۶۱ قرآن برای اینها ضرر و زیان را اضافه می‌کند، زیرا با کافر بودن و ظالم بودن در زیانند و با موضع گیری بر ضد قرآن، بر خسران و ضررشان افزوده می‌شود.

۸۳- وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوسًا.

این آیه حال انسان عادی را بیان می‌کند که به مادیات چسبیده و در مجرای اسباب ظاهری زندگی قرار گرفته است، چنین انسانی چون خدا به او نعمت دهد و اسباب زندگی در اختیارش باشد خدا را از یاد می‌برد و برای خود جهت طغیان و عصیان در پیش می‌گیرد إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ وَ چون گرفتاری به او رسد، مأیوس می‌شود، جزع و فرع می‌کند، به عبارت اخیری انسان موجودی کم‌صبر و پرطمع است نه تاب تحمل نعمت را دارد و نه استقامت در مقابل گرفتاری، نظیر: إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ

الشَّرُّ جُزْوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا معارج / ۱۹-۲۱.

جمله: أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ بیان حرکت انسان در غیر راه پروردگار است، منظور از جانب طرف و راه است یعنی: اعراض می‌کند و به واسطه راهی که در پیش گرفته از خدا دور می‌شود.

به نظر المیزان این آیه مربوط به وَ لَا- يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا است، یعنی: این خسارت و زیان از انسانها بعید نیست زیرا که جمله احوال انسان آن تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۳۲

است که اسباب ظاهریه، او را وقت نعمت از خدایش مشغول می‌کند و از خدا رو گردان می‌شود و وقت ضرر و زیان مایوس می‌گردد، چنین کسی در مقابل قرآن موضع می‌گیرد.

۸۴- قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا انسانها وقتی که به دنیا می‌آیند هیچ چیز جز طبیعت صحیح و سالم در آنها نیست و بحکم فَالْتَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا زمینه خیر و شرّ در وجودشان موجود است، آن گاه در اثر عوامل خارجی طبیعتهای ثانوی و ملکه‌های خیر و شر در آنها به وجود می‌آید، اعمال خوب و بد انسانها ناشی از آن طبیعت ثانوی است که همان شاکله و سجه است.

در عین حال، این طبیعت ثانوی، مقتضی اعمال خیر و شرّ است نه علت تامه به عبارت دیگر: انسان در خوب و بد مسلوب الاختیار نمی‌شود، گر چه صدور اعمال نیک، با سجه ناپاک بسیار مشکل است، لذا لفظ أَهْدَى سَبِيلًا با صیغه تفضیل آمده است یعنی مؤمن هدایت یافته‌تر است و در کافر و ظالم نیز مقتضی هدایت هست و به کلی از بین نرفته تا مسلوب الاختیار شود.

به نظر المیزان: این آیه در رابطه با آیه وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ... است، در آن آیه روشن شد که قرآن برای مؤمنان شفاء و رحمت و برای ظالمان جز ضرر نمی‌افزاید، گویی پس از این مطلب گوینده‌ای می‌گوید: اگر قرآن برای هر دو گروه، شفاء و رحمت می‌بود به غرض رسالت و دعوت به سوی حق نافعتر بود خدا به آن حضرت دستور می‌دهد که در جواب، به آنها بگو:

اعمال شما ناشی از سجه و طبیعت ثانوی شما است هر که شاکله و طبیعتش مناسب هدایت باشد، هدایتش آسان و قرآن برای او شفاء و رحمت می‌شود و هر که طبیعتش ظالم و ناسازگار باشد شنیدن قرآن برای او جز خسران نمی‌افزاید تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۳۳

لذا خدا درباره مؤمن و ظالم چنین فرموده است.

۸۵- وَ يَسِّرُ لَكَ عَيْنِ الرُّوحِ قَلِيلِ الرُّوحِ مَنَ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ظهور «واو» در استیناف است، علی هذا این آیه مستقل است و آیات بعدی در رابطه با آن می‌باشد، آیه صریح است در اینکه از آن حضرت از روح سؤال کرده‌اند در جواب آمده: بگو: آن از کار پروردگار من است و شما را از علم و دانایی جز اندکی داده نشده است، لذا نمی‌توانید حقیقت روح را بدانید، در این زمینه در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

۸۷ و ۸۶- وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهِبَنَّ بِالذِّی أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا این دو آیه به نظرم در رابطه با وَ نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ ... است یعنی: تو در زمینه آمدن این چنین قرآن مستقل نیستی بلکه آن را ما به تو داده‌ایم و اگر بخواهیم آن را از تو بازپس می‌گیریم و تو به نفع خود، در مقابل گرفتن ما، یآوری نمی‌یابی.

«الا» شاید استثنا باشد از محذوفی مانند «فما اعطیت ما اعطیت الا رحمة من ربك» یعنی داده نشده‌ای این قرآن را مگر از روی رحمتی از جانب پروردگارت زیرا که تفضل او بر تو بزرگ است.

به نظر المیزان مراد از بِالذِّی أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ روح نبوت است که در آن حضرت بود نه قرآن مجید، به قرینه وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا که در نکته‌ها خواهد آمد، در این صورت این آیه مربوط به يَسِّرُ لَكَ عَيْنِ الرُّوحِ ... می‌باشد یعنی مطلق روح از کار خداست، روح نبوت نیز که در تو هست از جانب خداست و در آن مستقل نیستی. و الله العالم.

۸۸- قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۳۴  
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا

در این آیه در تعریف قرآن که شفاء و رحمت است، فرموده: جن و انس از آوردن چنین کلامی ناتوانند هر چند که در ساختن آن همدیگر را یاری کنند، قرآن مجید بارها این تعبیر را آورده است، در آیه فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ ... بقره/ ۲۳ در خصوص اعجاز قرآن سخن گفته‌ایم آری آوردن قرآنی این چنین در فصاحت و بلاغت و نظم و معانی و بدون نقص و قابل انطباق بر مقتضیات هر عصر، از عهده بشر خارج است.

بعضی از بزرگان فرموده‌اند: از اینکه عموم الْإِنْسُ وَالْجِنُّ غیر عرب را نیز شامل است معلوم می‌شود نظر تنها به لفظ و فصاحت قرآن نیست بلکه معانی آن نیز در نظر است چون غیر عرب را در آوردن الفاظ عربی راهی نیست.

۸۹- وَ لَقَدْ صَدَّرْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا يَعْنِي: ما در این قرآن هر جریان و مطلب را در قالبهای گوناگون و اسلوبهای مخصوص بیان کردیم ولی برای اکثر مشرکان جز انکار نیافزود، تعریف بیان کردن مطالب در اسلوبهای گوناگون است، منظور از «مثل» وصفی است که مقصود را روشن می‌کند.

در مجمع البیان فرموده: مثل گاهی خود شیء، گاهی صفت شیء و گاهی شبیه شیء است «من» در مِنْ كُلِّ مَثَلٍ برای بیان است. ممکن است مراد از «کفور» ناسپاسی باشد که با کفر نیز سازگار است.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۵

#### نکته‌ها

#### اشاره

روح مستقل و مجرد: در سوره حجر ذیل آیه فَإِذَا سَوَّيْتُهُ ... در نکته‌ها در باره روح مجرد و مستقل سخن گفته شد، پیش از آنکه در زمینه آیه يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... سخن بگوئیم باید بدانیم که مسئله روح و نفس و بقاء روح پس از مرگ از امتهات معارف اسلامی است، نیمی از معارف اصیل غیر قابل انکار اسلامی، در اصالت روح و استقلال آن از بدن و بقاء بعد الموت آن استوار است، تمام آیاتی که صریحا زندگی بلافاصله پس از مرگ را بیان می‌کنند دلیل است که قرآن روح را واقعیتی مستقل از بدن و باقی بعد از فنای بدن می‌داند ... تنها قرآن نیست که اصالت روح را در آیات متعدد خود تأیید کرده است بلکه در حد تواتر در کتب حدیث و دعا و نهج البلاغه از جانب رسول اکرم و ائمه اطهار این مطلب تأیید شده است.

حقیقت این است که انکار روح، یک اندیشه کثیف متعفن غربی است که از حس‌گرایی و مادی‌گرایی غربی سرچشمه می‌گیرد و متأسفانه دام‌نگیر برخی از پیروان با حسن نیت قرآن هم شده است «(۱)».

پس از روشن شدن این سخن، به نظر من مراد از روح در يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ... روحی است که در بدن انسان است، چون مسأله روح و بدن از قدیم الایام در سرزبانها و مورد بحث و نقد بوده است، مخصوصا که در مجمع البیان نقل شده: یهود به مشرکان گفتند از محمّد صلی الله علیه و آله پرسید روح چیست؟ اگر گفت می‌دانم بدانید که پیغمبر نیست و اگر اظهار بی‌اطلاعی کرد بدانید که پیغمبر است ...

در مقابل سؤال آنها، چون حقیقت روح بر ما شناخته نیست و نخواهد بود،

(۱) این عبارت از مرحوم شهید مطهری است (حیات اخروی ص ۱۱).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۶

فرموده: بگو روح از کار پروردگار من است، در خصوص «امر» در این آیه و آیاتی که در ذیل مطلب خواهد آمد سخن خواهیم گفت. لازم است در اینجا آیات روح را نقل و بررسی کنیم.

روح انسانی: آیاتی که در زمینه روح مستقل انسانی است بدین قرار است.

۱- وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صِلَالٍ مِنْ حَمِيمٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ حَجْر / ۲۸، ۲۹ این آیه صریح است در اینکه روح در انسان دمیده می‌شود، و آن به طور مشروح در سوره حجر گذشت و روایاتی در آنجا درباره استقلال روح آورده شد که برای تکمیل مطلب لازم است دیده شود.

۲- إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ص / ۷۱ و ۷۲، این آیه نیز نظیر آیه قبلی است و هر دو در یک مضمون می‌باشند.

۳- ... وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسِيلَهُ مِنْ سِلالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ سَجده / ۷-۹، این آیه نیز مانند آیات سابق است، و می‌شود از آن فهمید که شنیدن و دیدن و تفکر نیز از آثار روح است.

۴- وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَحَرِّمْنَا عَلَيْهَا اتِّبَاعَ الْمَلَائِكَةِ وَنَسَاءِ الْيَهُودِ الْمُنَافِقِينَ قَدْ صَدَّقَ الرُّوحُ الْمَقْدُوسُ الْأَنْبِيَاءَ / ۹۱ منظور از نفخ روح در مریم ولادت عیسی علیه السلام و روشن است که یک چیزی مستقل در او دمیده شده است.

۵- اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۳۷  
عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ...

زمر / ۴۲. این آیه صریح است در اینکه نفس (روح) وقت مرگ توسط خدا تحویل گرفته می‌شود، و نیز وقت خواب، هر که بناست در خواب بمیرد خدا روح او را نگاه می‌دارد و کسی که بناست بیدار شود روح او را رها می‌کند.

۶- درباره انکار بعث و جواب آن چنین آمده است إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ... قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ سَجده / ۱۰ و ۱۱، اشکال آنها این بود که وقتی که خاک شدیم و با خاک زمین آمیخته شدیم و دگر از ما نام و نشانی نماند در خلقت تازه‌ای خواهیم بود؟ در جواب می‌گوید: شما گم نمی‌شوید بلکه ملک الموت شما را تحویل می‌گیرد، معلوم است که بدن خاک و گم می‌شود، اما شما این بدن خاک‌شونده نیستید بلکه شما روحی دارید که فرشته مرگ آن را تحویل می‌گیرد.

۷- آیات وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ بقره / ۱۵۴ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَمْوَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ آل عمران / ۱۶۹ درباره مؤمن آمده چون او را کشتند داخل بهشت شد:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ يس / ۲۶ و ۲۷ همه حاکی از وجود روح مستقل هستند.

۸- در این زمینه روایات زیادی داریم که نقل آنها در حوصله این کتاب نیست بعضی از آنها را در ذیل آیه ۲۹ از سوره حجر نقل کرده‌ایم برای نمونه میتوان به کافی ج ۳ کتاب الجنائز / ۲۸۸-۲۶۳ و بحار الانوار ج ۶ ابواب برزخ طبع اخیر رجوع کرد در قاموس قرآن ج ۳ ذیل لفظ «روح» ۷ روایت در این زمینه نقل کرده‌ام، برای نمونه چند روایت در اینجا می‌آوریم.

۱- در خطبه ۱۰۷ از نهج البلاغه آمده:

«وخرجت الروح من جسده فصار تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۳۸

جيفة بين يدي اهله».

۲- در دعای چهارم صحیفه سجادیه آمده:

«و تهون علیهم کل کرب یحل بهم یوم خروج الانفس من ابدانها»

هر دو جمله در استقلال روح و خروج آن از بدن صریحند.

۳- در سفینه البحار ذیل کلمه روح از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«و الله ما من عبد من شیعتنا ینام الا اصعد الله روحه الی السماء فبارک علیها فان کان قد أتى علیها اجلها جعلها فی کنوز رحمته و فی ریاض جنته و فی ظل عرشه و ان کان اجلها متأخرا بعث بها مع امتته من الملائکه لیردها الی الجسد الذی خرجت منه لتسکن فیه ...»

این روایت در زمینه آیه الله یتوفی الأنفس حین موتها ...

است که گذشت بسیار لازم است که بدانیم: روایات زیادی حاکی است که خداوند ارواح انسانها را دو هزار سال قبل از اجساد آفریده است رجوع شود به بحار ج ۵۸ / ۱۳۱ - ۱۵۱ و نیز روایات زیادی داریم که خداوند از بنی آدم در عالم ذر پیمان گرفت بحار ج ۵ / ۲۲۵ - ۲۷۶، جمع این دو کلام چنین است که ارواح بدون تعلق دو هزار سال ماندند، آن گاه خداوند ذراتی آفرید و ارواح را در آن ذرات که به شکل انسان کوچک بودند داخل کرد و همه شعور داشتند و از آنها برای ربوبیت خود شاهد گرفت آن ارواح در آن ذرات هستند که به تدریج از آنها خارج شده و در رحم مادر در وجود انسان قرار می گیرند قول ملا صدرا که روح را موجود شده از بدن می داند صحیح نیست.

### روح نبوت و روح ایمان:

در عده‌ای از آیات شریفه آمده است که بر پیامبران روح نازل می‌شود، لازم است آیات را در اینجا بررسی کنیم گر چه در ذیل آیه ۲ از سوره نحل مقداری از آنها را آوردیم.

۱- یُنزَلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا ... تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۳۹

نحل / ۲ این آیه روشن است در اینکه با ملائکه روحی به پیامبران نازل می‌شود.

۲- يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ غافر / ۱۵، این آیه نیز دلالت دارد که روحی از جانب خدا بر پیامبران القاء می‌شود.

۳- وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ... شوری / ۵۲ به قرینه آیات قبلی منظور از «اوحینا» القاء کردن و فرستادن است، این آیه روشن است که روحی بر آن حضرت القاء شده است.

آیا مراد از این روح یک حالت و انبساط است که در پیامبران به وجود می‌آید یا یک روح مستقلی است که از جانب خدا القاء می‌شود؟ ظهور آیات در مستقل بودن است، علی‌هذا پیامبران یک روح دیگری بالاتر از روح انسانی دارند چنان که در روایات آمده: آن روح با پیامبران و اوصیاء آنهاست و از آنها جدا نمی‌شود، آنها را بینش می‌دهد و از اشتباه حفظ می‌کند.

تفسیر برهان ذیل آیه ۲ نحل، در روایت زراره و حمران از امام باقر و امام صادق صلوات الله علیها آمده: «... فانما الروح خلق من خلقه له بصر و قوه و تأیید یجعله فی قلوب الرسل و المؤمنین» (تفسیر عیاشی) پس این روح حالت و عرض نیست بلکه جوهر است و مستقل.

۴- وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ بقره / ۸۷ و ۲۵۳ إِذْ أَيْدَتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ مائده / ۱۱۰، منظور از روح القدس ظاهراً همان روح نبوت است که در آیات فوق گفته شد و شاید منظور جبرئیل و فرشته وحی باشد که خواهد آمد، در هر حال یک شیء مستقل است.

۵- أَوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ ... فتح / مجادله تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۴۰



۲۲ از این آیه روشن می‌شود که در مؤمنان خالص نیز روحی وجود دارد و مستقل است، نه حالت و عرض چنان که از تفسیر عیاشی نقل شد و الله اعلم.

فرشته: در بسیاری از آیات قرآن مراد از روح جبرئیل و فرشته وحی است.

۱- قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ... نحل / ۱۰۲ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ ... شعراء / ۱۹۳. مراد از هر دو روح، جبرئیل است چنان که در آیه دیگر می‌خوانیم مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ ... بقره / ۹۷.

۲- فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

مریم / ۱۷، این روح ظاهراً همان جبرئیل است که بر مریم نازل شد، در ذیل آیه هست که مریم از او وحشت کرد و او گفت: من فرستاده پروردگارم تا تو را پسری پاک بدهم.  
روح دیگری که در قرآن آمده است:

در سه آیه زیر روحی در ردیف ملائکه ذکر شده است که ذیلاً آنها را می‌آوریم، بعد بینیم منظور از آن چیست؟

۱- تَنزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ قَدَرٍ / ۴ در این آیه ملاحظه می‌شود که آن روح با ملائکه در شب قدر به زمین نازل می‌شود برای هر کاری به اذن خدا.

۲- تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ...

معارج / ۴، در این آیه نیز معلوم می‌شود که همان روح با ملائکه به سوی پروردگار عروج می‌کند.

۳- يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ نَبَأً / ۳۸، در این آیه نیز ملاحظه می‌شود که همان روح با ملائکه در پیشگاه خدا به صف ایستاده است، می‌توان گفت: منظور از «الروح» جبرئیل است، الف و لام آن برای عهد می‌باشد و چون بر ملائکه فضیلت و مزیت دارد لذا بخصوص ذکر تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۴۱

شده است، در آیات زیر آمده که جبرئیل نزد خدا مورد اعتماد و پیش ملائکه مطاع است: إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ تَكْوِيرٍ / ۱۹- ۲۱ منظور از رسول جبرئیل است علی‌هذا می‌شود گفت این تعبیر در آیات مانند «امام و امتش» است که رهبر با همه امت برابر است.

مجمع البیان و کشاف نیز در ذیل آیه معارج این نظر را داده‌اند و نیز در سوره قدر، طبرسی در ذیل آیه نبأ از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده: روح ملکی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، این روایت در جاهای دیگر نیز آمده است در دعای سوم صحیفه سجادیه، پس از صلوات بر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فرموده:

«و الروح الذی هو علی ملائکة الحجب و الروح الذی هو من امرک»

از اینها می‌شود فهمید که آن روح غیر از جبرئیل است و الله العالم.

مراد از «امر» در این آیات چیست؟

در آیات گذشته خواندیم قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي - يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ - أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مراد در این امر و کار چیست؟ به عقیده المیزان مراد از امر، کاری است که خدا آن را بدون دخالت اسباب انجام می‌دهد و جز خدا هیچ علت و سببی در آن دخیل نیست، خدا امر خود چنین تعریف می‌کند:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ يس / ۸۴ پس امر خدا همان کلمه «کن» است و آن کلمه ایجاد است، ایجاد در نسبتش به خدا همان وجود شیء است قول خدا همان فعل خداست.

اشیایی که به وجود می‌آیند از یک جهت به طور تدریج و تحت ضوابط زمان و اسبابند و از جهت دیگر، تدریج و زمان و مکان در



آنها نیست، نسبت به جهت اول، عالم خلق هستند و نسبت به جهت دوم عالم امر می‌باشند، خدا فرماید: **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ اعراف/ ۵۴** ... از آنچه گفته شد روشن گردید که «امر» کلمه ایجاد است و آن فعل خاص خدا است که اسباب کونیه و تدریج تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۲

در آن دخیل نیست و آن وجودی است بالاتر از زمان و ظرف مکان و نشئت ماده و روح به حسب وجود از سنخ امر از ملکوت است میزان ج ۱۳ / ۲۱۰-۲۱۱ به اختصار.

نظریه صدر المتالهین به نظر صدر المتالهین، روح انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است، یعنی: روح یا نفس محصول تکامل جوهری طبیعت است، و روح از تکامل جوهر وجود پیدا می‌شود و افق وجودیش و واقعیتش عوض می‌شود و در سطح بالاتری از مقام ماده قرار می‌گیرد، بعد از مرگ از بدن جدا شده و در جهان باقی می‌ماند مثلاً مانند یک سیب که از درخت سیب به وجود می‌آید و واقعیتش عوض می‌شود آن گاه از درخت جدا شده و می‌ماند، ولی این بر خلاف روایات است.

دو قول دیگر درباره روح داریم، اول اینکه: روح جسمانیة الحدوث و جسمانیة البقاء است یعنی با جسم و از جسم به وجود می‌آید و بقائش نیز بسته به جسم است و با از بین رفتن جسم، از بین می‌رود، در مثل این قول گفته‌اند:

«کالماء فی الورد کالدهن فی السمسم» یعنی مانند آب در گل و مانند روغن در کنجد است، این قول دروغ است و از نظر اسلام قابل قبول نیست دوم: روحانیة الحدوث و روحانیة البقاء، یعنی حدوث آن ربطی به ماده ندارد و بطور مجرد، قبل از بدن به وجود آمده و بر بدن داخل و سوار می‌شود مانند راکب و مرکوب، پس از بدن نیز، در جهان باقی می‌ماند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۳

### [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۰ تا ۱۰۰]

#### اشاره

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَثْبُوعاً (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتَقْعِرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً (۹۱) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلاً (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳) وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (۹۴)

قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِذَا نَا لَمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۹۸) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹)

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۴

۹۰- مشرکان گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه جدول آبی از این زمین بر ما جاری کنی.

۹۱- یا اینکه باغی از خرما و انگور داشته باشی که در وسطهای آن نهرها بشکافی.

۹۲- یا آسمان را چنان که از پیش گمان کرده‌ای تکه تکه بر ما ساقط کنی یا خدا و ملائکه با ما رودررو بیاوری.

- ۹۳- یا خانه‌ای زرنگار داشته باشی یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتت ایمان نخواهیم آورد مگر آنکه کتابی برای ما بیاوری که آن را بخوانیم بگو: عجا مگر سوای بشر و رسولم؟!
- ۹۴- وقتی که هدایت آمد، از ایمان آوردن مردم مانع نشد مگر آنکه گفتند: آیا خدا بشری را رسول فرستاده است؟
- ۹۵- بگو: اگر در روی زمین ملائکه ساکن بودند که آرام راه می‌رفتند، حتما برای آنها از آسمان فرشته‌ای را پیغمبر می‌فرستادیم.
- ۹۶- بگو: خدا میان من و شما در گواهی بس است که او به بندگان خویش آگاه و بیناست.
- ۹۷- هر که را خدا هدایت کند. هدایت یافته اوست و هر که را گمراه کند جز خدا برای آنها یاورانی نخواهی یافت، روز قیامت آنها را چهره‌هایشان رو بزمین محشور می‌کنیم که کور و لال و کر هستند، جایشان جهنم است هر وقت فرو نشیند آتشی افروخته بر آن می‌افزائیم.
- ۹۸- آنست کیفر آنها، که به آیات ما کافر شدند و گفتند: وقتی که استخوانها و خاک شدیم آیا ما در خلقت جدید برانگیخته خواهیم بود؟
- ۹۹- آیا ندانسته‌اند: خدایی که آسمانها و زمین را آفریده، می‌تواند امثال آنها را بیافریند و برای آنها اجلی بی‌شک قرار داده ولی ستمکاران جز انکار نمی‌کنند.
- ۱۰۰- بگو: اگر شما مالک خزائن روزی خدا بودید، حتما از ترس تمام شدن امساک می‌کردید، انسان موجودی بسیار بخیل است.
- تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۵

### کلمه‌ها

- ینبوع: نبع: جوشیدن آب از زمین «نبع الماء نبعاً: خرج من العين» ینبوع: چشمه و جدول پر آب.
- تفجر: فجر: شکافتن و جاری کردن، تفجر برای مبالغه است.
- خلال: خلل (بر وزن شرف): میان. جمع آن خلال است (میانها وسطها).
- کسف: کسفه: قطعه و تکه. جمع آن کسف (بر وزن عنب و شبر) است یعنی تکه‌ها.
- قبیل: قبیل: جمع قبیله. کفیل. روبر. منظور از آن در آیه ظاهراً روبر یا کفیل و شاهد است، طبرسی گوید: قبیل جماعتی است که از قبائل مختلف باشد و اگر به یک پدر و مادر منتهی باشد قبیله گویند. راغب گوید: قبیل جمع قبیله و آن جماعتی است که بعضی بر بعضی رو کنند.
- زخرف: زینت مثل حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرَفَهَا راعب زینت روکش گفته است مراد از بَيْتٍ مِنْ زُخْرَفٍ ظاهراً خانه زینت شده باطلا است.
- رقی: رقی (بر وزن عقل) و رقی با تشدید: بالا رفتن.
- عمیا: اعمی: کور. عمی: کورها. ابکم: لال مادرزاد، بکم: لال‌ها.
- صم: کرها، مفرد آن اصم است به معنی کر مادرزاد یا مطلق کر.
- خبث: خبو (بر وزن عقل): خاموش شدن «خبث النار: خمد».
- سعیرا: سحر: مشتعل شدن و مشتعل کردن. سعیر: آتش مشتعل. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۶
- رفاتا: رفت: شکستن و کوبیدن. رفات هر چیزی است که شکسته و کوبیده شود، مراد از آن در آیه استخوانهای خاک شده است.
- قتورا: قتر: کم کردن. تنگ گرفتن. قتور: کم کننده و بخیل یا بسیار بخیل. زیرا فعول صیغه مبالغه است.

در این آیات اولاً معجزاتی که مشرکان از آن حضرت خواسته‌اند ذکر شده است، در این خواسته‌ها بیخردانه سخن گفته‌اند گویی فقط منظورشان آن بود که در مقابل آن حضرت عذرهایی بیاورند و چیزهایی بخواهند بی آنکه متوجه باشند آیا چنین چیزها از پیغمبر ساخته است و یا از وظائف رسالت می‌باشد؟

در این خواسته‌ها یک قسمت ناممکن است مانند آوردن خدا و ملائکه، قسمت دیگر از رسولان گذشته دیده نشده بود مانند رفتن به آسمان و آوردن کتاب، قسمت دیگر چیزهایی است که از شئون رسالت نیست مانند ثروتمند بودن و نهر جاری کردن وانگهی اقلانگفتند از خدایت بخواه بلکه گفتند:

خودت این کارها را بکن لذا در جواب آمده: من بشرم و پیامبر، اینها از بشر ساخته نیست و از شئون رسالت نمی‌باشد.

ثانیاً: علت عدم ایمان مشرکان ذکر شده که از بعثت انسان تعجب می‌کردند با آنکه باید انسان، پیامبر باشد، و اگر در روی زمین ملائکه ساکن می‌بودند آن وقت لازم بود پیغمبر از ملائکه باشد.

ثالثاً: فرموده خدا میان من و شما گواه است، مردم در آینده رحمت و عذابی در پیش دارند، خدایی که خالق آسمانها و زمین است قدرت آوردن قیامت را دارد، بشر موجودی بخیل است که حتی اگر خزائن خدا را مالک شود باز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۱۴۷

امساک می‌کند، به همین جهت است که بر رسالت آن حضرت ناراحتند و بخیل هستند از اینکه خدا به مردم پیامبری بفرستد.

۹۰- وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَبُوعًا.

در این آیه و سه آیه بعدی، شش چیز از آن حضرت خواسته‌اند و ایمان آوردن خود را مشروط به این شش چیز کرده‌اند و گفته‌اند: در غیر این صورت ابداً تسلیم نخواهند شد.

اول: آنکه: از زمین مکه جدول آبی جاری کند، تا مشکلات آنها تا حدی برطرف شود، پیداست که این از شئون رسالت نیست و اگر آن کار را می‌کرد باز دلیلی بر رسالت او نمی‌شد.

۹۱- أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا أَيْنَ دُومِينَ خَاسِتَةً أَنْهَاسَتُ كَمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ. یا باید برای تو باغی باشد پر از درختان خرما و انگور و در وسطهای آن باغ، جویها روان سازی، اینهم از شئون نبوت نیست و اگر چنان باغی هم داشت دلیل نبوت نمی‌شد «تفجیراً» حکایت از وسعت و کثرت دارد.

۹۲- أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا سَومَ آن بود که گفتند: یا آسمان را چنان که خود گفته‌ای تکه تکه بر سر ما ساقط کنی، در آیه نهم از سوره سبأ آمده: ... إِنْ نَشَأْ نُخَسِفُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ شَایِدَ لَفْظِ «زَعَمْتُمْ» را بنا بر این آیه گفته‌اند که قرآن از ریختن تکه‌های آسمان خبر داده است، علی‌هذا سوره سبأ پیش از اسراء نازل شده است ولی در مقدمه آمده که سبأ بعد از اسراء نازل شده است. چهارم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۸

آن بود که گفتند: باید خدا و ملائکه را روبرو بیاوری تا به بینم و بر رسالت تو گواهی دهند.

۹۳- أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا پَنْجَمَ آنکه گفتند: یا باید خانه‌ای داشته باشی زرنگار، این هم بی‌جاست و از شئون رسالت نمی‌باشد و داشتن خانه مزین با طلا، دلیل رسالت نمی‌شود.

ششم آنکه گفتند: یا باید به آسمان بالا روی و به بالا رفتن ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه کتابی بر ما بیاوری که به بینیم و بخوانیم، در جواب همه اینها آمده: قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا.

مشروح جواب چنین است: سبحان ربی یعنی تعجب می‌کنم از این درخواستهای شما، اگر اینها را از من می‌خواهید به عنوان اینکه

بشرم؟ بشر که قدرت اینکارها را ندارد و اگر به عنوان اینکه رسولم؟ وظیفه رسول آنست که گفته‌های خدا را ابلاغ کند و هر معجزه‌ای که خدا داده بیان نماید، من چون فقط بشرم و پیامبر، اینها در شأن من نیست. در شأن نزول این آیات روایتی از ابن عباس نقل شده که در مجمع البیان آمده است.

۹۴- وَ مَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا إِنَّ آيَةَ وَ آيَةَ بَعْدِي فِي نَقْلِ وَرْدِ شَبَهَةِ آيَةِ مَا ظَاهِرًا بِرِشْرَكَانِ عَارِضِ شَدَّةٍ وَ آيَةِ: بِبَابِ بَايَدٍ مِنْ مَلَائِكَةٍ بِأَنَّهَا كَانَتْ فِي آيَاتِنَا الْأُولَىٰ مَوْمُونِ ۲۴، در جواب این شبهه آمده است: رسالت ضروری است و میان رسول و

مرسل تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۴۹

الیهم باید سنخیت باشد آن در صورتی بود که ساکنان زمین ملائکه باشند چنان که در آیه بعدی خواهد آمد. در المیزان ترجیح داده که مراد از «الناس» مشرکان و بت پرستان است و از آن یؤمنوا ایمان به رسالت پیامبران می‌باشد.

۹۵- قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطَمَّئِنِينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًَا رَسُولًا إِنَّ جَوَابَ شَبَهَةِ مَشْرَكَانِ آيَةِ مَا بِالْأَيَةِ كَانَتْ، یعنی در صورتی صحیح بود که پیغمبر از ملائکه باشد، ساکنان زمین نیز ملائکه باشند، در عین حال، آیه حکایت از وجوب آمدن پیغمبر می‌کند یعنی آمدن رسول برای زمین ضروری است حتی اگر ساکنان زمین ملائکه باشد باید پیامبری از ملائکه برای هدایت آنها بیاید علی هذا مسأله سنخیت ضمناً فهمیده می‌شود.

لفظ يَمْسُونَ مُطَمَّئِنِينَ حاکی از احتیاج زندگی زمین به ارسال پیامبران است یعنی حرکت در زمین و نقل مکان به آن، لازم گرفته که حتماً باید پیامبر فرستاده شود.

۹۶- قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا. از آیه قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ بِحَقِّ بَدَنِ قُرْآنِ وَ رِسَالَتِ آن حضرت روشن شد و از آیات وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ لِحَاجَتِ وَ عِنَادِ آن‌ها مسلم گردید، لذا در این آیه دستور به قطع صحبت کرده و کار را به عهده خدا ارجاع می‌کند که خودش به حق داوری کند.

به نظر بعضی این آیه استدلال بر رسالت می‌باشد یعنی خدا با فرستادن قرآن معجزه، به رسالت من گواهی می‌دهد چنان که نظیر آن در آیه: ... قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ... رعد/ ۴۳ گذشت ولی جمله إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۰ وجه اول را تأیید می‌کند.

۹۷- وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيًَّا وَ بُكْمًا وَ صُمًّا مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا گویند: این آیه تتمه آیه سابق است، یعنی بگو: هدایت یافته کسی است که خدا هدایتش کرده و هر که را خدا اضلال کند برای او یاورانی نیست و هیچ چیز نمی‌تواند او را به رستگاری برساند، منظور از حشر بر وجوه، شاید سر به زیر بودن باشد مانند: وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ سَجده/ ۱۲.

در تفسیر عیاشی از امام علیه السلام نقل شده که در تفسیر آن فرمود:

علی جباهم

« یعنی در حالی که بر پیشانی افتاده‌اند محسورشان می‌کنیم. مراد از کور و کر و لال بودن ظاهراً معنوی است همانطور که در دنیا چنان بودند، نظیر: وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ ... اسراء/ ۷۲ كُلَّمَا خَبَتْ ... کنایه از همیشه بودن است مانند: كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا ... نساء/ ۵۶ «۱».

۹۸- ذَلِكُمْ جَزَاءُ هُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أِنَّا لَمَجْعُوتُونَ خَلْقًا جَدِيدًا إِنَّ آيَةَ بَيَانِ عَذَابِي آيَةِ مَا فِي آيَةِ قَبْلِي وَ عَدَّةٍ دَادَةٌ. بَاءٌ فِي «بَانَهُمْ» بِرَأْسِ سَبَبِ آيَةِ، جَمَلَةٌ إِذَا كُنَّا عِظَامًا ... فِي مَقَامِ انْكَارٍ وَ مَسْخَرَةٍ، بَيَانٌ شَدِيدٌ، رِفَاتٌ

خاکی است که از پوسیدن استخوانها به وجود می‌آید، چنان که استخوان شدن، بعد از پوسیدن گوشت بدن‌هاست.

(۱) می‌توان از «خبت» فهمید که جهنم نسبت به ذاتش کهنه شدن و خاموش شدن دارد ولی خدا اراده کرده که آن خاموشی اثر نداشته باشد بلکه هر وقت که خواست خاموش شود خدا مزید می‌کند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۵۱

اگر ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ اشاره به كَلِمًا خَبْتٌ ... باشد مراد آنست که آنها در دنیا بعد از مردن خلقت جدید را انکار کردند، در جهنم مرتب نزدیک به خاموش شدن و مشتعل شدن را ادامه می‌دهیم تا پیوسته نظیر حالت مردن و زنده شدن در آنها باشد. عیاشی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده:

«ان فی جهنم لوادیا یقال له سعیر، اذا خبت جهنم، فتح بسعیرها و هو قول الله كلما خبت زدناهم سعیرا».

۹۹- أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا استدلال است بر معاد و آن یکی از راههای ششگانه معاد است که در آخر سوره حجر بیان شد، یعنی آخرت همان دنیا است که در شکل دیگر و قالب دیگر و شرائط دیگر خواهد بود، خدایی که این جهان را خلق کرده می‌تواند آن را در شکل دیگری بوجود بیاورد، ضمیر «مثلهم» راجع است به انسانها. اگر مقداری از گل را به شکل خشت در آوریم، سپس آن را به هم زده بار دیگر در قالب بزنیم، می‌توان گفت: این خشت اول است و نیز می‌توان گفت: این مثل خشت اول است، این چنین است مقایسه انسان در قیامت نسبت به او که در دنیا بود، به علت روح او این همان انسان است که در دنیا بود و نیز می‌شود گفت: که این مثل او است زیرا با بدن جدید است ولی روح مستقل که حافظ وحدت است در هر دو یکی است.

در میزان فرموده: هم مثل بودن از جهت مقایسه بدن جدید با بدن اول است قطع نظر از روح که حافظ وحدت و شخصیت انسان است ... آن نزد خدا محفوظ است بی‌آنکه باطل یا معدوم شود و چون به بدن جدید داخل شود آن همان انسان دنیوی می‌شود، چنان که انسان در دنیا واحد شخصی است و بر وحدت تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۵۲

شخصیه خود باقی است با آنکه بدن هر آن با همه اجزایش در تغییر است، می‌بینیم که در جواب وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ آمده: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ ... سجده ۱۱ یعنی شما این بدن خاکی نیستید که متلاشی بشوید بلکه حقیقت شما روح شماست که ملک الموت آن را تحویل می‌گیرد.

جمله وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ مربوط به ضعف آنها در مقابل اراده حق تعالی است و آن اینکه: آنها پیوسته مقهور اراده خدا هستند، علی‌هذا این جمله تأکید صدر آیه است، در مقابل این همه دلائل قاطع، ظالمان و کافران فقط با جحود و انکار از آنها استقبال کردند یعنی از هر چیز امتناع کردند جز انکار. ناگفته نماند: مراد از «اجلا» یا رسیدن مرگ و یا همه عمر با در نظر گرفتن مرگ است.

۱۰۰- قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا مضمون آیه آنست که انسان مادی در اثر بخل شدیدی که دارد اگر خزائن روزی خدا را هم مالک می‌شد باز از انفاق امساک می‌کرد که مبادا تمام شود و او دست خالی بماند، این آیه در رابطه با آیه: وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى ... است، یعنی از جهت بخل شدید است که رسالت بشر را قبول ندارند میزان فرموده این توییحی است برای آنها که رسالت انسان را در قولشان:

أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا مَنَعَ كَرَدْنَهُ.

در مجمع‌البیان فرموده: تقدیر لَأَمْسَكْتُمْ ... چنین است: «لَأَمْسَكْتُمْ عَنِ الْإِنْفَاقِ خَشْيَةَ الْفَقْرِ لِلْإِنْفَاقِ».

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۵۳

## [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱]

## اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَيَّلُ بِنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَقِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَقَلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴) وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۱۰۵)

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (۱۰۹) قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۴

۱۰۱- به موسی نه معجزه آشکار دادیم، از بنی اسرائیل پرس، چون موسی به نزد فرعون آمد، فرعون گفت: ای موسی من تو را سحر شده و مختل الحواس می دانیم.

۱۰۲- موسی گفت: ای فرعون می دانی که اینها را خدای آسمانها و زمین بصیرتها فرستاده است ای فرعون من تو را هلاک شده می بینم.

۱۰۳- فرعون خواست آنها را از زمین براند، او و کسانی را که با او بودند غرق کردیم.

۱۰۴- بعد از غرق فرعون به بنی اسرائیل گفتم: در زمین فلسطین ساکن شوید، چون وعده آخرت بیاید شما را مختلط می آوریم.

۱۰۵- قرآن را بحق نازل کرده ایم و بحق نازل شده است، تو را فقط بشیر و نذیر فرستاده ایم.

۱۰۶- نزول قرآن را از هم جدا کردیم تا آن را بر مردم به تدریج بخوانی و آن را با تدریج مخصوص نازل کرده ایم.

۱۰۷- بگو: به آن ایمان بیاورید یا نیاورید آنان که پیش از قرآن اهل علم بوده اند چون بر آنها خوانده شود بر چانه ها خضوع کنند.

۱۰۸- و گویند: پاک است خدای ما، حقا که وعده خدای ما عملی است.

۱۰۹- می افتند بر چانه ها، می گریند و بر خشوع آنها می افزاید.

۱۱۰- بگو: خدا بخوانید یا رحمن، هر کدام را بخوانید نامهای بهتر خاص خداست، نماز را بلند مکن و آن را آهسته مخوان و میان این دو راهی بجوی.

۱۱۱- و بگو: حمد خدا راست که فرزندی نگرفته و شریکی در حکومت نداشته و یآوری در رفع مذلت نداشته است، او را بزرگتر بدان بزرگتری کامل.

## کلمه‌ها

محسور: سحر شده. غرض فرعون آن بود که موسی از جانب خدا این معجزات را نیاورده است بلکه آنها آثار جادوگری است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۵

بصائر: بصیرت: بینایی چشم. بصیرت: بینایی قلب، جمع آن بصائر است، آن به معنی معرفت و بینش است، مراد از آن در آیه معجزات موسی است که معرفت می دهند.



مشور: ثبور: هلاکت. «مشور» هلاک شده. «ثبره الله: اهلکه».

یستفرهم: فز: کشاندن. خیزاندن. راندن. اَنْ يَشْتَفِرْهُمْ: اینکه براند آنها را.

لفیفا: لف: پیچیدن و جمع کردن «لفیف»: جمع شده، گویا مراد از آن آمدن خوبان و بدان با هم است.

فرقناه: فرق: جدا کردن. منظور از فرقناه، نزول تدریجی قرآن است یعنی: نزول آیات و سوره‌های قرآن را از حیث زمان از هم جدا کردیم.

مکت: توقف. اقامت. درنگ. راغب گوید «ثبات مع الانتظار» منظور از آن، خواندن به تدریج و با فاصله زمانی است.

یخرون: خر و خرور (بر وزن عقول): افتادن توأم با صدا، گویی منظور از صدا همان ذکر سجده است چنان که راغب می‌گوید.

اذقان: ذقن (بر وزن شرف): چانه جمع آن اذقان است.

سجدا: ساجد: سجده کننده، یکی از جمعهای آن «سجد» است.

خشوعا: خشوع: تذلل و تواضع. طبرسی در ذیل آیه ۴۵ از سوره بقره فرماید: خشوع، تذلل و اخبات نظیر هم هستند، ضد خشوع،

تکبر است، خشوع در تواضع با صدا و چشم و خضوع در تواضع بدنی و اقرار به خدمت است، اصل هر دو نرمی و آسانی است.

لا تجهر: جهر: آشکار شدن و آشکار کردن. خواه به وسیله دیدن باشد یا تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۶

شئیدن. «الجهر: رفع الصوت» در اقب الموارد آمده: «جهر الصوت جهرا و چهارا: اعلا»، به نظر می‌آید جهر قولی آشکار کردن

معمولی نیست بلکه شبیه به فریاد است.

تخافت: خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن. ظاهرا مراد از «لا تخافت» بسیار آهسته گفتن است که حتی خود گوینده هم

نشود.

### شرحها

در این آیات جریان رسول خدا صلی الله علیه و آله در آوردن قرآن و اعراض مشرکان و خواستن معجزات دیگر، به جریان موسی

علیه السلام مقایسه شده است، یعنی حال تو مانند حال موسی است که ۹ معجزه آورد، مورد قبول واقع نشد، بالاخره غرق شدند. و

مؤمنان نجات یافتند.

سپس همانطور که مکرر وصف قرآن در این سوره آمده است باز بذکر وصف قرآن و علت نزول تدریجی آن توجه شده است. آن

گاه در دو آیه اخیر، با ذکر توحید ذات و قدرت و تسلط کامل خدا بر جهان خلقت، سوره مبارکه که پایان یافته است.

۱۰۱- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسِيحُورًا مَنظُورًا

معجزات نهگانه عبارت است از عصا، ید بیضاء، طوفان، ملخ، قمل، خون، قورباغه، قحطی، کمی ثمرات. عصا و ید بیضاء که روشن

است، معجزات هفتگانه دیگر در سوره اعراف آیات ۱۳۰ و ۱۳۱ گذشت. به نظرم سؤال از بنی اسرائیل به علت تأکید مطلب است

یعنی آنها هم نه تا بودن معجزات موسی تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۷

را قبول دارند، إِذْ جَاءَهُمْ مَرْبُوطٌ بِهِ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ اسْتَوْسِدَ لَكَ بِالْحَدِيدِ وَبِهِ عِلْتٌ ظَرْفٌ بَدُونَ جَلُوهُ افْتَادَهُ اسْتَوْسِدَ، نظیر فَلَمَّا جَاءَهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا

هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ نمل / ۱۳.

در المیزان فرموده: «مسحورا» به معنی مجنون است نظیر قول فرعون که به موسی گفت: إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

شعراء / ۲۷ یعنی بقدری سحر کرده‌ای که عقلت مختل شده است، فرموده: طبرسی به قولی مسحور بمعنی ساحر است و مفعول در

جای فاعل گذاشته شده است، به قولی مسحور به معنی مخدوع می‌باشد.

۱۰۲- قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا این سخن موسی است به فرعون



که فرمود: فرعون تو خود یقین داری که اینها از جانب خداست و می‌خواهد مردم را با این معجزات به حق هدایت فرماید ولی ای فرعون چنین می‌دانم در اثر استکباری که داری قبول نکرده و خودت را هلاک خواهی کرد.

در جای دیگر فرموده: وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا نَمْلٍ / ۱۴، و اینکه موسی فرموده «لاظنک» ظاهراً بدان علت است که کارها دست خدا است.

۱۰۳- فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا به نظر می‌آید منظور از «الارض» مطلق زمین است یعنی فرعون خواست آنها را از زمین براند و متفرق کند به طوری که پراکنده و سرگردان شوند و نتوانند حکومت و جامعه تشکیل دهند اما در نتیجه خود و تابعانش غرق شده و از بین رفتند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۸

۱۰۴- وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اشْكُونُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا منظور از «الارض» صحرای سینا یا زمین فلسطین است که بنی اسرائیل بعد از موسی از سینا گذشته و داخل آن شدند، گر چه فاصله بودن در صحرای سینا و داخل شدن به فلسطین چهل سال کشید، علی هذا مراد از اشْكُونُوا الْأَرْضَ همانست که در آیه دیگر آمده: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ... مائده / ۲۱.

منظور از «الآخره» ظاهراً حیات آخرت و روز قیامت است و منظور از لفیف به نظرم مختلف و با هم بودن بنی اسرائیل و فرعونیان است و ذیل آخرت شاید برای آن باشد که بار دیگر در قیامت آنها را خواهید دید و میان شما و آنها به حق قضاوت خواهد گردید. یعنی: پس از غرق فرعون به بنی اسرائیل گفتیم: علی رغم فرعون که می‌خواست شما را متفرق کند در فلسطین ساکن شوید، بار دیگر با فرعونیان در قیامت جمع خواهید شد.

۱۰۵- وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا از این آیه باز به وصف قرآن توجه شده است، تکرار «الحق» برای تأکید است و اگر «و به نزل» می‌گفت باز صحیح بود، این آیه می‌تواند بآیه ۷۳ و إِنَّ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيْنَا ... مربوط باشد. یعنی قرآن را به حق نازل کرده‌ایم و حق نازل شده است، باطل را در آن راهی نیست، تو هم فقط بشارت‌دهنده و انذارکننده‌ای و حق دخل و تصرف نداری و آنچه نازل گشته است باید همان را تبلیغ کنی.

۱۰۶- وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۵۹

به نظر می‌آید: این آیه جواب سخن مشرکان است که گفتند: حَتَّى تَنْزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ که می‌خواستند آن حضرت یک دفعه کتاب بیاورد در جای دیگر نیز آمده است که به نزول تدریجی قرآن اشکال گرفته و می‌گفتند:

... لَوْ لَا نَزَّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً فرقان / ۳۲.

به هر حال این آیه می‌گوید: عِلَّتْ نزول تدریجی قرآن در عرض بیست سه سال آنست که آن را با تدریج بر مردم بخوانی و اگر همه تکالیف و مطالب یک بار نازل می‌شد مردم تحمل آن را نداشتند، باید احکام و مطالب به تدریج نازل گردد، مردم نیز به تدریج در ذهن جای دهند و عمل کنند.

عِلَّتْ دیگر نزول تدریجی آنست که ارتباط پیغمبر با خدا پیوسته باشد تا قلبش مطمئن و آرام شود و اگر یک دفعه نازل می‌شد، ارتباط با خدا قطع می‌گردید لذا در ذیل آیه فرقان آمده: كَذَلِكَ لِنُبَيِّنَ بِهٖ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا صدر آیه نشان می‌دهد که ترتیل در نَزَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا به معنی نزول تدریجی است، یعنی بر حسب احتیاج روز و اقتضای حوادث آن را به تدریج نازل کرده‌ایم در زمینه نزول دفعی و تدریجی قرآن در مقدمه تفسیر سخن گفته‌ایم.

۱۰۷ و ۱۰۸- قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا می‌شود گفت: این آیه در جواب و قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْجِرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَكَ وَ يَتَّبِعُونَكَ بِمَا تُؤْمِنُ بِهِ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْمَدِينَةَ می‌باشد از دو آیه قبلی، منظور از أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ کسانی است که قبل از نزول قرآن علم به خدا و معاد و نبوت پیدا کرده و دانسته‌اند که

باید وحی خدا و آمدن پیامبر ادامه داشته باشد خواه از یهود و نصاری باشند یا از غیر آنها، در سوره مائده / ۸۳ درباره نصاری آمده:

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۶۰

وَ إِذَا سَجَعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ عَلَى هَذَا مِى شُود مراد از الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ نصاری باشد که دین آنها به وقت نزول قرآن نسخ نشده بود.

منظور از «سجده بر چانه‌ها» شاید آن باشد که وقت تلاوت آیات به قدری سرشان را پائین می‌آورند تا چانه‌ها به زمین برسد نه اینکه منظور سجده متعارف باشد، به قولی مراد سجده معمولی است، لفظ «اذقان» برای آن آمده است که وقت سجده چانه انسان از تمام اجزاء صورت به زمین نزدیکتر است، حال آنکه بینی از آن نزدیکتر است، گویند، مراد از «اذقان» صورتها است به اعتبار اطلاق اسم جزء بر کل ولی آنچه ما اختیار کردیم بهتر است زیرا در وقت شنیدن آیات محلی برای سجده معمولی نبود.

لفظ «ان» مخفف از ثقلیه است، به هر حال این آیه در مقابل مشرکان یک نوع تعزز نشان می‌دهد که ایمان بیاورید یا نیاورید در حق بودن قرآن تفاوت نمی‌کند ایمان نیاوردن شما دلیل بطلان قرآن نمی‌شود بلکه آنها که دارای علم و تشخیص هستند به این قرآن ایمان می‌آورند و آن دلیل حق بودن قرآن است.

جمله: إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا حاکمی است که آنها بشارت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در تورات و انجیل دیده و شنیده‌اند. المیزان آن را وعده قیامت فرموده است.

۱۰۹- وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا آنچه در آیه قبلی گفته شد راجع به خضوع و تواضع بدنی بود، این آیه در بیان خشوع و تذلل با صدا و گریه است.

۱۱۰- قُلْ اذْعُوا لِلَّهِ أَوْ اذْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۶۱

الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

این آیه یکی از آیات بسیار عجیب قرآن مجید است و روشن می‌کند که همه فضائل و کمالات در ذات احدیت متمرکز است، باید از او خواست و به او عبادت کرد و باید با بلند خواندن و آهسته خواندن نماز، متعالی بودن و نزدیک بودنش به بندگان را حکایت کرد، آیه نشان می‌دهد که نزول آن و بیان این حقیقت، علّتی داشته است. در تفاسیر نقل شده: مشرکان شنیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعایش می‌گوید: یا الله یا رحمن، گفتند: او ما را از اتخاذ و معبود نهی می‌کند ولی خودش معبود دیگری را می‌خواند، آیه در جواب آنها نازل شد.

به هر حال لازم است مفردات آیه را بررسی کنیم، «او» برای تردید است یعنی در وقت خواندن خدا بگوئید: «یا الله» یا بگوئید: «یا رحمن» فرق نمی‌کند. «ما» در جمله آیًا ما تَدْعُوا زائد و برای تأکید است مانند فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ، لفظ «شرطیه است»، فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى در جای جواب شرط واقع شده است، یعنی «ای اسم من الاسمین تدعوا فهو اسم احسن» هر یک از دو اسم «الله» یا «رحمن» را بخوانید هر دو احسن است، زیرا همه اسماء حسنی خاص خداست «فله» راجع است به ذات اقدس خدا که اسماء راجع به آن ذات پاک است، ضمنا آیه حاکمی است که لفظ جلاله نیز از اسماء حسنی است که گرچه به غلبه اسم شده است.

ناگفته نماند نامهای خوب در ما انسانها حسن هستند و در خدا احسن، مثلاً علم، قدرت، بی‌نیازی، حیات، عزت، حکمت و مانند آنها، در ما انسانها آمیخته با نقص و عدم بقا و نظیر آنهاست ولی در خداوند به طور مطلق و پیوسته و بدون نقص است لذا نامهای حسن و صفات حسن در خدا احسن می‌باشند ناگفته تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۱۶۲

نماند همه فضائل و کمالات در ذات پاک احدیت متمرکز است و هر یک از اسماء و صفات حاکمی از قسمتی از آن فضائل و کمالات می‌باشد، در زمینه اسماء در سوره اعراف ذیل آیه وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... / ۱۸۰ سخن گفته شد و ۱۲۷ فقره از اسماء حسنی که قرآن مجید ذکر شده است نقل گردید و در نکته‌ها نیز خواهد آمد.

اما جمله و لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ... اگر صلاه را مطلق و جنس بگیریم معنی چنین می‌شود: مطلق نماز را بلند یا آهسته مخوان، بلکه میان این دو راه وسطی در پیش گیر، بعضی را بلند بخوان مانند مغرب و عشا و صبح و بعضی را آهسته، مانند ظهر و عصر.

و اگر منظور از جهر فریاد کشیدن و از اخفات آهسته خواندن باشد به طوری که خود شخص هم نشنود، در اینصورت مراد آنست که میان فریاد و اخفات راه وسطی برگزین، در هر دو صورت احتیاج به روایات هست که مقصود را معین کند به عبارت دیگر در وجه اول باید بیان شود که کدام نماز با جهر است و کدام با اخفات و در وجه دوم لازم است معین شود در صدای معتدل آیا آهسته خوانده شود یا بلند و کدام نماز بلند و کدام آهسته خوانده شود.

در بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه وجه دوم اختیار شده است. سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اخفات و آهسته خواندن آنست که خودت هم نشنوی، جهر آنست که صدایت را شدیداً بلند کنی «۱» در روایت دیگر از آن حضرت هست: «جهر بلند کردن صداست، اخفات آنست که گوشه‌هایت نشنود، حد وسط مقداری است که گوشه‌هایت بشنود» (۲)

(۱)

عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله و لا تجهر بصلواتك و لا تخافت بها قال: المخافه ما دون سمعك و الجهر ان ترفع صوتك شدیداً.

(۲)

عن ابی عبد الله (ع) فی قول الله تعالی و لا تجهر بصلواتك و لا تخافت بها. فقال الجهر بها رفع الصوت و المخافه ما لم تسمع اذناك و ما بین ذلك قدر ما یسمع اذناك.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۳

در بیان آیه دو نکته باقی ماند.

۱- تناسب ذیل آیه با صدر آن روشن نیست، به نظر می‌آید هر دو قسمت علتی برای نزول داشته‌اند.

۲- در وجوب جهر و اخفات در نمازها در روایات عللی نقل شده است، شاید یک علت هم آن باشد که با این عمل یکی از مظاهر توحید و إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا یَخْفَى متجلی می‌شود به عبارت اخری نماز گذار با این کار عملاً می‌گوید: با خدایی روبرو هستم که هم صدای آهسته را می‌شنود و هم صدای بلند را.

۱۱۱- وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِئِدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا این آیه در حد نتیجه از آیه سابق است، همه اسماء حسنی از آن خداست معانی آن اسماء قدرت و تسلط و خلقت خدا را بر جهان مسلم می‌دارد، پس خدا را در مقابل آن قدرت و حکومت و تسلط مطلق لازم است حمد و ثنا گفت، حکومت و تسلطی که لازمه‌اش نفی شریک و نفی ولد است.

وَقُلِ الْحَمْدُ می‌شود عطف باشد بر قُلِ ادْعُوا اللَّهَ یعنی به مشرکان بگو: حمد خدایی راست که فرزندی برای خود نگرفته است و شاید «او» برای استیناف باشد، به هر حال چیزی هم سنخ خدا نیست تا بتواند برای خدا فرزند باشد و چیزی مساوی خدا نیست تا بتواند شریک خدا باشد و خدا نیازی و کمبودی ندارد که عاجز شود و احتیاج به ولی و یاور داشته باشد، تقدیر جمله اخیر «و لم یکن له ولی من اجل الذل» است.

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا یعنی او را بزرگ بدان بزرگ دانستن کامل از اینکه با این اوصاف متصف شود علی‌هذا اگر بگوئیم معنی الله اکبر آنست که خدا از هر چیز بزرگتر است، چیزها را با خدا قیاس کرده و خدا را از همه آن را بزرگ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

دانسته‌ایم و این از ساحت خدا بدور است و اگر بگوئیم: خدا بزرگتر است از اینکه با نقائص موصوف شود آن محذور پیش نخواهد آمد «۱» البته غیر از اوصاف ثبوتیه که قرآن برای خدا معین می‌کند، در بیان آیه دو نکته باقی ماند.

۱- اوصاف لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا... از اوصاف سلبيه است، لذا مناسب بود که به جای وَقِيلَ الْحَمْدُ گفته شود «وَقِيلَ سُبْحَانَ اللَّهِ» ولی منظور از الْحَمْدُ لِلَّهِ تسلط و حکومت مطلقه خدا است که لازمه‌اش لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا... است.

۲- سوره مبارکه با تسییح آغاز شده و بعد از دستور حمد با تکبیر پایان یافته است.

### نکته‌ها

اسماء حسنی: در رابطه با آیه... فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى گفته شد که در ذیل آیه وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا اعراف / ۱۸۰ در زمینه اسماء حسنی مطالبی گفته شد و در تکمیل آن می‌گوئیم: در توحید صدوق از امام صادق از پدران‌ش از امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

فرمود برای خدای تعالی نود نه اسم هست صد مگر یکی، هر که آنها را بشمارد داخل بهشت شود و آنها چنین‌اند:

الله، اله، واحد، احد، صمد، اول، آخر. سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باری، اکرم، ظاهر، باطن، حی، حکیم، علیم، حلیم، حق، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمن، رحیم، ذاری، رزاق، رقیب، رءوف، رائی، سلام، مؤمن، مهین، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید،

(۱)

«فی الکافی عن الصادق (ع) قال رجل عنده الله اكبر قال: الله اكبر من اى شىء) فقال من كل شىء. فقال حدته. فقال الرجل كيف اقول؟ فقال الله اكبر من ان يوصف» (صافی).

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۵

صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتاح، فائق، قدیم، ملک، قدوس، قوی، قریب، قیوم، قابض، باسط، قاضی الحاجات، مجید مولی، منان، محیط، مبین، مقیت، مصدر، کریم، کبیر، کافی، کاشف ضرر، وتر وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، باعث، برّ، تواب، جلیل جواد، خبیر، خالق، خیر الناصرین، دیان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

منظور از شمردن آنها، ایمان آوردن و دانستن آنهاست، نود نه بودن نامهای خدا در روایات مستفیض شیعه و اهل سنت آمده است ولی بنا بر این آنچه در سوره اعراف گفته شد و نیز در دعاها، عدد اسماء حسنی بیشتر از اینها است، مثلاً در دعای جوشن کبیر هزار اسم برای خدا شمرده شده است.

در میزان فرموده: غایت دلالت این روایات آنست که از جمله اسماء حسنی نودنه اسم است که از خواص آنها استجابت دعا و دخول بهشت است.

در شب ۱۴ شعبان المعظم هزار و چهارصد و دو (۱۴۰۲) مطابق ۱۷/۳/۱۳۶۱ تفسیر سوره اسراء بپایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۶

## اشاره

در مکه نازل شده و صد و ده آیه است

## نظری به سوره مبارکه

- ۱- سوره کهف شصت نهمین سوره است که بعد از سوره غاشیه در مکه نازل گردید می‌شود گفت که در حدود سالهای هشت تا دوازده بعثت نازل شده است (۱).
- ۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و ده آیه است، بارها در اوائل سوره‌ها گفته‌ایم شمارش کوفی از طریق عاصم به امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد ولی در قرائت بصری آیات آن صد و یازده و در شامی صد و شش و در حجازی صد و پنج است. در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هزار و پانصد و هفتاد و هفت و عدد حروف آن را پنج هزار و دویست و چهل و دو گفته است.
- ۳- سوره مبارکه مکی است چنان که آیات آن شهادت می‌دهد، ارباب تفسیر نیز چنین گفته‌اند. در مجمع البیان فرموده: بقول ابن عباس آیه ۲۸ وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ ... در مدینه نازل شده است، این سخن از تفسیر قمی و اهل سنت نیز نقل گردیده است ولی ظهور آیه در خلاف آنست چنان که در ذیل آیه خواهد آمد.

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۷

- ۴- علت تسمیه آن به «سوره کهف» وقوع جریان حیرت آور اصحاب کهف در آن است، تسمیه آن به «سوره کهف» در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و به زبان آن حضرت بوده است، در مجمع از ابو درداء نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف ثم ادرك الدجال لم یضره و من حفظ خواتیم سورة الکهف کانت له نورا یوم القیامة».

- ۵- بنا بر شان نزول سوره که خواهد آمد معلوم می‌شود که همه سوره به یک بار نازل شده است زیرا مطالب شأن نزول تقریباً همه سوره را در بر می‌گیرد در این زمینه حدیثی در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به اصحاب فرمودند: آیا خبر ندهم به شما از سوره‌ای که در وقت نزول هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت کردند؟ و عظمت آن میان آسمان و زمین را پر کرده بود؟ گفتند:

خبر بدهید، فرمود: آن سوره کهف است ...

- ۶- در این سوره سه ماجرای بزرگ بازگو شده اول جریان اصحاب کهف دوم جریان موسی و آن عالم که موسی خواست از او علم بیاموزد، سوم ماجرای ذوالقرنین، از این سه جریان فقط در سومی یَسْئَلُونَکَ عَنِ الذِّقْرِیْنِ آمده است، اما روایات می‌گویند که از هر سه سؤال شده است.

امام صادق علیه السلام فرموده: سبب نزول این سوره آن بود که کفار قریش سه نفر را به نامهای نصر بن حارث، عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی پیش نصاری «نجران» فرستادند تا از یهود و نصاری مسائلی یاد بگیرند و از رسول خدا پرسند (شاید آن حضرت نداند و مغلوب شود) آنها در نجران با علماء یهود ملاقات کرده و منظور خود را گفتند، یهود در جواب گفتند: سه مسئله را از او پرسید اگر مطابق آنچه ما می‌گوئیم جواب داد، او راستگو است، آن گاه از یک مسئله دیگر پرسید اگر گفت می‌دانم بدانید که دروغگو است.

از او پرسید از جوانانی که در زمان گذشته از دیار خود بیرون رفتند و تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۸ خواب آنها را گرفت، چند وقت در خواب بودند تا بیدار شدند؟ و چند نفر بودند؟ و چه چیز با آنها بود که از خودشان نبود؟ و ماجرای آنها چگونه بود؟

و پرسید از موسی وقتی که خدا با او امر کرد آن دانشمند را تعقیب کند و از او علم بیاموزد، او که بود؟ و چگونه از او پیروی کرد و جریانش از چه قرار بود؟

و پرسید از او از مردی که به مشرق و مغرب رفت تا بسد یا جوج و مأجوج رسید او که بود، و جریانش چیست؟ آن وقت این سه قضیه را خود به آنها شرح دادند و گفتند اگر آن طوری که ما گفتیم جواب داد بدانید که راستگو است و الا تصدیقش نکنید. کفار گفتند: مسئله چهارم کدام است؟ گفتند: از او پرسید قیامت کی خواهد بود اگر گفت می‌دانم بدانید که دروغگو است زیرا وقت را جز خدا کسی نمی‌داند، آن سه نفر بمکه برگشته و بواسطه حضرت ابو طالب با رسول خدا صلی الله علیه و آله تماس گرفته و از او جواب خواستند، سوره کهف در جواب آن مسائل نازل گردید «۱».

این شأن نزول در مجمع البیان از محمّد بن اسحاق با کمی تفاوت نقل شده است ولی با مطالب سوره کاملاً تطبیق نمی‌کند اما روایت امام صادق علیه السلام با آن کاملاً تطبیق می‌شود مگر در مسئله سؤال از روح که در سوره اسراء آمده است. ۷- می‌شود گفت که چهار آیه اولی متضمن غرض سوره و مطالب فشرده آنست، در آن آیات چند مطلب در نظر است: اعتقاد بر نبوت و قرآن، انذار شدید بر آنان که از آن سرپیچی کنند، بشارت به اعمال صالحه و انذار آنان که

(۱) تفسیر برهان از تفسیر قمی از امام صادق (ع).

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۶۹

به خدا نسبت فرزند می‌دهند، می‌شود گفت: علت اصلی نزول سوره، جواب از سه سؤال فوق بوده که در قالب چهار مسئله فوق، بیان گردیده است همانطور که سوره با اعتقاد حق و عمل صالح افتتاح شده با اعتقاد و عمل صالح به پایان رسیده است که آیه اخیر آن چنین است: ... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا پس غرض سوره دعوت به اعتقاد حق و عمل صالح بانذار و تبشیر است.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۰

سوره الکهف مکیه و آیاتها- ۱۱۰

### [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كُنِينَ فِيهِ أَبَدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴)  
 مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۱

- بنام الله که رحمن و رحیم است
- ۱- حمد خدایی است که بر بنده‌اش کتاب نازل فرمود و در آن کتاب انحرافی قرار نداد.
  - ۲- کتابی که قائم به مصلحت‌هاست، تا انداز کند از عذابی شدید که از جانب خداست، و بشارت دهد به آنان که اعمال نیک می‌کنند که پاداش نیکی برای آنهاست.
  - ۳- در آن پاداش جاودانند.
  - ۴- و انداز کند کسانی را که گویند خدا برای خود فرزندی اخذ کرده است.
  - ۵- آنها و پدران‌شان به این گفته علمی ندارند سخن هولناکی است که از دهانشان خارج می‌شود آنها فقط دروغ می‌گویند.
  - ۶- شاید تو از پی ایشان از غم اینکه اگر به این قرآن ایمان نیاوردند خودت را هلاک کنی.
  - ۷- ما آنچه در زمین هست برای زمین زیور قرار داده‌ایم تا آنها را امتحان کنیم که کدامشان در عمل بهتر هستند.
  - ۸- و ما آنچه را در روی زمین هست خاک بایر (بی‌علف) خواهیم کرد.

### کلمه‌ها

عوج: (بر وزن فرس): کجی، و بر وزن عنب، اسم مصدر است آن به معنی انحراف است در دین و سخن و نیز در زمین، مانند لا تری فیها عوجاً و لا أمتاً طه/ ۱۰۷.

قیما: قیم: مستقیم. ایضا: تدبیر کننده از روی مصلحت. به معنی استوار نیز گفته‌اند.

بأس: آن در اصل به معنی سختی است و در آیه به معنی عذاب است.

لدنه: لدن: ظرف زمان و مکان است، در اینجا به معنی «عند» و طرف تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۲ و جانب است.

ماکثین: مکث: توقف کردن. «ماکثین»: ماندگان.

ابدا: ابد: زمان مستمری که قطع نمی‌شود (زمان غیر محدود).

باخع: باخع: کشتن و تلف کردن خود از اندوه. باخع: قاتل. «البخع قتل النفس غما» و نیز آمده: «بخع نفسه: قتله من وجد او غیظ» در قرآن فقط در این معنی آمده است.

اسفا: اسف (بر وزن شرف): اندوه و غصه شدید.

صعید: صعید (بر وزن شرف) و صعود: بالا رفتن، صعید: بالا رفته، آن را در لغت خاک و روی زمین گفته‌اند طبرسی فرموده: صعید روی زمین است که بی‌علف و بی‌درخت باشد زجاج گفته معنی آن بالاتفاق «وجه الارض» است.

جرزا: جرز: بریدن. «جرزه جرز: قطعه» جرز (بر وزن عنق):

زمینی که علف نداشته باشد. طبرسی فرموده: زمینی که چیزی نمی‌رویند، گویی علف را می‌خورد (قطع می‌کند) آن فقط دو بار در قرآن آمده است.

### شرحها

در این آیات که چهار آیه اول آن می‌شود عنوان سوره باشند آمده است:

از موارد نعمتهای خدا آنست که کتابی بدون انحراف و در بر گیرنده مصالح زندگی به انسانها به واسطه بنده‌اش فرستاده است تا بنده‌اش بدکاران را انداز و نیکوکاران را بشارت دهد، و نیز کسانی را که به خدا نسبت فرزند می‌دهند انداز نماید، آنان در این



سخن هم خود دروغ‌گویانند و هم پدرانشان، آن گاه فرموده: از تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۳  
اعراض مشرکان متأسف و غمگین مباش حقیقت زندگی آنها این است که با زینت و وسائل زندگی زمین، امتحان شوند و پس از  
پایان امتحان، زمین را به حالت اولیه بر خواهیم گردانید، انسان با اختیار در ظرف امتحان بالاتر از این نمی‌شود که بعضی ایمان  
می‌آورند و بعضی نه.

۱- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا لَفْظ «الحمد» که در سوره حمد توضیح داده شد. حاکی آنست که  
قرآن یکی از نعمتهای خداست و باید خدا را در مقابل آن حمد و سپاس گفت. کلمه «عبده» حاکی از مقام منبع رسول خدا صلی  
الله علیه و آله است و می‌رساند که آن حضرت چیزی از خود ندارد و در رسالت خود فقط یک بنده مطیع است هر چه خدا فرماید  
همان را خواهد گفت: منظور از عدم عوج آنست که در قرآن انحرافی نیست به طرف باطل و ناحق و به ضلالت میل نمی‌کند و  
فقط طریق مستقیم خدا را بیان می‌نماید «عوجا» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است یعنی قرآن در لفظ، فصاحت، بلاغت، بیان  
حقائق، هدایت انسانها، اقامه براهین، اصلا کجی و انحراف ندارد، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ فصلت/ ۴۲ در جای  
دیگری آمده: قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ زمر/ ۴۸.

۲- قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا به نظر می‌آید و لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا  
حال اول و «قیما» حال دوم از کتاب است یعنی: خدا کتاب را بر بنده‌اش نازل کرد در حالی که از یک طرف انحرافی در آن نیست  
و از طرف دیگر قائم به مصالح انسانها و در برگیرنده حوائج است نظیر: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ اسراء/ ۹ و نظیر يَهْدِي  
إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ احقاف/ ۳۰، آن گاه فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو وظیفه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،  
ص: ۱۷۴

دارد انذار و بشارت. این انذار و تبشیر، بیان و تعلیل انزال کتاب با آن دو حال است. منظور از اجر خوب آخرت است، این دو آیه  
نظیر آیه ۹ و ۱۰ سوره اسراء است.

۳- مَا كَيْفَ فِيهِ آيَاتٌ ضَمِير «فيه» راجع است به «اجرا» در آیه قبل، و این نشان می‌دهد که منظور از اجر، پاداش آخرت است، یعنی  
مؤمنان در آن اجر جاودان خواهند بود.

۴- وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ذکر این انذار بخصوص بعد از «لینذر» در آیه قبلی دلیل بر اهمیت آن است و ظاهرا در حین  
نزول آیه، این مسأله مطرح بوده است، ناگفته نماند موضوع فرزند داشتن خدا در قرآن مجید به دو قسم آمده است، یکی به صورت  
ولادت مانند: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لِيَقُولُوا وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صافات/ ۱۵۲ ... وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى  
عَمَّا يَصِفُونَ، يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبِيَّةً وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ... انعام/ ۱۰۰ و ۱۰۱، از نبودن زن  
برای خدا می‌دانیم که نظر مشرکان، فرزند به صورت ولادت بوده است، آیه لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ نیز در جواب همان است.

دیگری به صورت اتخاذ ولد، مانند آیه ما نحن فيه و ده‌ها آیه دیگر ناگفته نماند در مسئله اول مشرکان صفت انسانها و حیوانها را به  
خدا نسبت می‌دادند و بیراهه می‌رفتند، چنین خدایی عقلا نمی‌تواند خدا باشد، اما در مسئله اتخاذ ولد ظاهرا نظرشان آن بود که خدا  
برای خود در اداره جهان کمکی اخذ کرده و احتیاج به غیر دارد، مثلا در آیه: ... لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ  
يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ فِرْقَان/ ۲، اول حکومت و تدبیر را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۷۵

مخصوص خدا می‌کند و آن گاه اتخاذ ولد را نفی می‌کند، در آیه دیگر ملائکه را که فرزندان خدا می‌دانستند نفی ولد کرده و  
گوید: آنها بندگان محترمند وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ انبیاء/ ۲۶، آن گاه می‌گوید:

وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ... از این معلوم می‌شود که نظر مشرکان از ولد، فرزند بود که جنبه الوهیت  
و یاری خدا داشته باشد، ایضا آیه: قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ ... انعام/ ۶۸، پیداست که در خدا یک نوع احتیاج می‌دیدند

که در نظرشان با اتخاذ ولد، رفع می‌شد.

۵- مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا.

استدلال است بر نفی اتخاذ ولد یعنی خودشان و پدرانشان که این نسبت را به خدا داده‌اند از روی پندار و گمان گفتند قولشان از روی علم نیست و مبتنی بر دلیل نمی‌باشد در ردّ دوم در ذیل آیه فرموده فقط دروغ می‌گویند آمدن «آباء» برای آنست که نگویند: از پدران چنین رسیده است و نمی‌توانیم آنها را تکذیب کنیم کَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ دو چیز را می‌فهماند: یکی آنکه این سخن فقط در زبان آنهاست و واقعیت ندارد دیگری اینکه: افتراء بزرگی است که لازمه‌اش، نسبت شریک دادن و محتاج دانستن خدا است و اگر به صورت ولادت باشد و موجب جسم بودن، مرکب بودن خداست در جای دیگر فرموده:

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَ تَشْتَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا مريم / ۹۰-۹۱، زیرا آن لازمه‌اش خدا نبودن خداست «۱».

(۱) لفظ «کلمه» تمیز است تقدیر آن «کبرت مقالتهم کلمه تخرج من افواههم» می‌باشد [.....]

. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۷۶

۶- فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا.

پس از نفی اتخاذ ولد و انذار و تبشیر، در این آیه به آن حضرت توصیه می‌شود: از اینکه به قرآن ایمان نمی‌آورند خودت را از اندوه هلاک مکن، آن وقت در دو آیه بعدی این مطلب تکمیل می‌شود «اسفا» مفعول له است برای «باخع» و یا در جای حال قرار گرفته است منظور از «آثار» اعراض کفار است زیرا اثر علامت قدم راهرو است که حکایت از رفتن او دارد، یعنی گویی تو بر اعراض آنها خودت را از شدت اندوه خواهی کشت، اگر به این قرآن ایمان نیاورند.

اطلاق حدیث بر قرآن از آن بود که قرآن در آن روز، گفته‌های تازه‌ای بود.

۷ و ۸- إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِيبًا جُرُزًا إِنْ هِيَ إِلَّا نَفْسٌ فَتَرَى الْإِنسَانَ لِرَبِّهِمْ إِنْ شَاءَ لَهُمْ عَدُوًّا مُخْتَلِفًا أَلْوَانًا

می‌دهند و آن اینکه: خدا زمین را با چیزهایی که در آن هست، زینت داده تا مردم آزمایش شوند و نیکوکاران معلوم گردند، پس از خاتمه آزمایش زمین از زینت سلب شده به حالت اول بر خواهد گشت.

زمین اگر در حالت اول می‌ماند و زینت نمی‌شد، انسان به آن رغبت پیدا نمی‌کرد و آزمایش نمی‌شد و انگهی غرض خدا از زینت دادن زمین، اشخاص احسن العمل بوده‌اند، آنها که در امتحان به صورت اقبیح عملا ظاهر می‌شوند وجودشان مورد اراده مستقل خدا نبوده است مانند تراشه‌هایی که از تیشه نجار می‌ریزد، لام در «لنبلوهم» برای غایت است، ارتباط این دو آیه با آیه قبلی چنین تفسیر

أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۷۷

است، خودت را در مقابل عدم ایمان آنها هلاک مکن، دنیا دنیای امتحان است بشر در ظرف اختیار آزمایش می‌شود، نتیجه جز این نمی‌تواند باشد که عده‌ای به اختیار خود نیکوکار و عده‌ای بدکار شوند علی هذا خودت را مکش نظیر و لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ يونس / ۹۹.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۱۷۸

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹ تا ۲۶]

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَصَرَّوْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳)

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (۱۴) هُوَ لَا يَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا (۱۶) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرْتَاوِرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقَرُّضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشَّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (۱۸)

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰) وَكَذَلِكَ أَعَزَّنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَتَأْمُنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَنَفِثْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَلَا تَقُولَنَّ لَشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَا (۲۳)

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرُ بِهِ وَاسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۰

۹- آیا گمان می‌بری که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟

۱۰- وقتی که جوانان به کهف آمدند، گفتند: پروردگار از جانب خودت به ما رحمتی ده و از این کارمان برای ما نجاتی آماده کن.

۱۱- گوشه‌های آنها را در کهف سالهای معینی از شنیدن صداها مسدود کردیم آنها را به خواب بردیم).

۱۲- سپس آنها را بیدار کردیم تا روشن کنیم کدام یک از دو گروه مدت توقفشان را شمرده است.

۱۳- ما خبر آنها را به حق بر تو حکایت می‌کنیم آنها جوانانی بودند که به پروردگار خویش ایمان آوردند و بر هدایتشان افزودیم.

۱۴- بر دل‌هایشان قوت بخشیدیم که (در آن مجمع) برخاسته و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است، جز او هرگز معبودی نخواهیم خواند که در این صورت باطل گفته‌ایم.

۱۵- این قوم ما سواى او خدایانی گرفته‌اند، چرا دلیل آشکاری به این کار نمی‌آورند کیست ظالمتر از کسی که بر خدا دروغ باند.

۱۶- وقتی که از قوم خود و از آنچه جز خدا می‌پرستند کنار کشیدید در آن کهف مأوی بگیرید تا خدا از رحمت خویش بر شما بگسترده و در کارتان گشایشی پیش آورد.

۱۷- آفتاب را می‌دیدى چون طلوع می‌کرد از کهف آنها بطرف راست میل می‌کرد و چون غروب می‌کرد آنها را به طرف چپ

ترک می‌نمود، آنها در فراخنای غار بودند، آن تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۱

از آیات خدا بود، هر که را خدا هدایت کند او هدایت یافته است و هر که را گمراه کند او را سرپرست هدایت کننده‌ای نخواهی

یافت.

۱۸- آنها را بیدار می‌پنداری حال آنکه خفته‌اند به راست و چپ آنها را می‌گرداندیم سگشان بازوان خود را بر آستانه غار باز کرده بود، اگر بر آنها مشرف می‌شدی از ترس می‌گریختی و پر از وحشت می‌شدی.

۱۹- این چنین بیدارشان کردیم که میان خود سؤال کنند، یکی گفت چه قدر خوابیده‌اید گفتند: یک روز یا مقداری از یک روز خوابیده‌ایم گفتند: پروردگارتان داناتر است به آنچه خوابیده‌اید یکی از شما را با این پول به شهر بفرستید به بینید کدام کس طعام پاکیزه‌تر دارد تا طعامی از آن بیاورد و تدبیر به خرج دهد تا کسی را بر شما و حال شما واقف نکند.

۲۰- آنها اگر بر شما دست یابند سنگسارتان می‌کنند یا در دین خود داخل می‌کنند، در این صورت به هیچ وجه رستگار نمی‌شوید.

۲۱- بدینسان اهل شهر را بر آنها واقف کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و آخرت آمدنی است، وقتی که در بین خود (در امر معاد) نزاع می‌کردند، گفتند: بر آنها بنائی بسازید، آنها که بر کار اهل شهر غالب بودند، گفتند: بر آنها مسجدی می‌سازیم.

۲۲- خواهند گفت که سه نفر بودند چهارمی سگشان بود و خواهند گفت پنج نفر بودند ششمی سگشان بود از روی گمان، و خواهید گفت هفت نفر بودند هشتمی سگشان بود، بگو خدایم به عددشان داناتر است، تعداد آنها را جز کمی نمی‌دانند، درباره آنها محاجه مکن مگر محاجه سطحی و درباره آنها از کسی نظر نخواه.

۲۳- اصلاً نگو: من فردا فلان کار را می‌کنم.

۲۴- مگر آنکه خدا بخواهد و هر گاه فراموش کردی پروردگارت را یاد کن و بگو شاید خدایم به نزدیکتر از این هدایت‌کننده کند.

۲۵- در کهف خویش سیصد سال ماندند و نه سال بر آن افزودند.

۲۶- بگو: اللّٰه به مدت خوابشان داناتر است که غیب آسمانها و زمین خاص اوست، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۲

اصحاب کهف را جز خدا سرپرستی نیست و خدا در حکمش کسی را شریک نمی‌کند.

### کلمه‌ها

کهف: کهف غار وسیع. و اگر کوچک باشد غار گویند نه کهف چنان که طبرسی و فیروزآبادی گفته است، راغب مطلق غار می‌گوید در عبارت صحاح و مصباح و اقرب قید «المنقور» ذکر شده است یعنی غار کنده‌شده بنا بر این، کهف غار طبیعی نیست. رقیم: رقم: نوشتن، نقطه گذاشتن، آشکار کردن. رقیم به معنی مرقوم و نوشته شده است، اصحاب کهف را اصحاب رقیم گویند که حالات آنها را در فلزی نوشته و در درب غار نصب کرده بودند.

اوی: اوی: نازل شدن، منضم شدن «اویت منزلی و الیه: نزلته» اَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ: جوانان در کهف نازل شدند «فأووا»: نازل شوید و مکان بگیرید.

فتیه: فتی: تازه جوان، در دختر فتاه گویند، جمع فتی، فتیان و فتیه است.

رشد: (بر وزن شرف): هدایت، صلاح. کمال، نجات، منظور از آیه معنای اخیر است «مرشد»: نجات دهنده.

احصی: احصاء: تمام کردن شمارش. «احصی» شمارنده‌تر، حصاء به معنی سنگریزه است راغب گوید: این بدان علت است که عرب در شمردن از سنگریزه استفاده می‌کرد.

امد: مدت و زمان، فرق ابد و امد آنست که ابد به معنی زمان نامحدود و امد به معنی زمان محدود ولی مجهول الحد است. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۳

ربطنا: ربط: بستن، ربط قلب به معنی محکم کردن و قوی کردن قلب است با ایمان و استقامت و اطمینان و امثال آن.

شططا: شطط: تجاوز از حد، جور، دوری از حق، باطل.

اعتزلموهم: عزل: کنار کردن. اعتزال: کنار شدن اعْتَزَلْتُمُوهُمْ: کنار شدید از آنها.

مرفقا: رفق (بکسر اول) مدارا مرفق (بکسر میم و فتح فاء) نیز مصدر است به معنی سهولت و گشایش.

تزاور: زور (بفتح اول): قصد و میل. «تزاور»: میل می کند و منحرف می شود، آن در آیه به معنی میل و منحرف شدن است.

فجوة: جای وسیع «الفجوة: الساحة الواسعة» آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

ایقاظا: یقظ (بر وزن عضد) و نیز (بفتح اول و کسر دوم) بیدار و نخفته جمع آن ایقاظ است یعنی «بیدارها».

رقود: راقد: خواب رفته، جمع آن رقود است یعنی: خفتگان.

ذراعیه: ذراع: بازو. ذراعین: دو بازو.

وصید: وصد: بافتن و ثبوت. «وصد الثوب: نسخه» و نیز گویند: «و صد الشیء: ثبت» منظور از وصید در آیه آستانه است.

ربعا: رعب: ترس. راغب گوید: لاعلاجی از کثرت خوف.

ورق: و رق (بفتح واو و کسر راء): درهم (پول نقره) در مصباح جمع آن را اوراق نقل کرده است ولی راغب و طبرسی «ورق» را

دراهم گفته‌اند. در نهج البلاغه حکمت ۳۸۱ به معنی نقره است.

یتلطف: لطف: رفق، مدارا، نزدیکی «الرفق فی العمل: الرفق فیه» تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۴

تلطف: اعمال رفق و مدارا «لیتلطف»: مدارا و نرمی کند.

یظهروا: ظهر: پشت. مراد از آن در آیه غلبه و دست یافتن است *إِنْ يَظْهَرُوا* اگر غلبه کنند و دست یابند.

یرجموكم: رجم: سنگ زدن «رجمه: رماه بالحجارة» «یرجموكم» سنگسارتان می کنند.

اعثرنا: عثر: لغزش و افتادن. راغب گوید: به طور مجاز در کسی که ناخواسته به چیزی مطلع می شود، به کار می رود. اعثار به معنی

واقف کردن از همین باب است *أَعَثَرْنَا عَلَيْهِمْ*: اهل شهر را به آنها واقف کردیم.

رجما: رَجْمًا بِالْغَيْبِ به طور استعاره به معنی ظن است «الرجم ان یتکلم بالظن».

تمار: مراء: «مجادله» لا تمار فیهم، الامراء ظاهرا» درباره اهل کهف با آنها مجادله مکن مگر مجادله‌ای که سطحی است یا مجادله‌ای

که حجت را آشکار کند.

أبصر به: أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ هر دو صیغه مبالغه‌اند بمعنی «چه بینا و چه شنوا».

## شرحها

پیش از آنکه به تفسیر آیات شروع کنیم لازم است مطالب چندی درباره اصحاب کهف به طور مقدمه بیاوریم، این مطالب در

تفسیر آیات ما را یاری خواهد کرد.

اول: در تفسیر برهان از تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده: اصحاب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۵

کهف و رقیم در زمان پادشاهی ظالم و متجاوز زندگی می کردند، او اهل مملکت خود را بر عبادت بتها دعوت می کرد، هر که

امتناع می کرد کیش قتل بود اصحاب کهف قومی مؤمن بودند و خدا را عبادت می کردند، پادشاه در دروازه شهر مأمور گذاشته

بود، به وقت خروج از شهر، بکسی اجازه نمی داد مگر آنکه باصنام سجده کند، این جوانان به بهانه شکار از شهر خارج شدند در

راه بچوپانی رسیدند، خواستند او را با خود همراه کنند، قبول نکرد، ولی سگ چوپان با آنها آمد ... جوانان که از پادشاه فرار کرده

بودند وقت شب به کهف رسیدند، سگ نیز با آنها بود، خدا آنها را بخواب برد ...

آنها در خواب بودند که خدا آن پادشاه و قوم او را هلاک کرد، آن زمان گذشت، زمان دیگر و قوم دیگری آمدند، سپس اصحاب

کهف از خواب بیدار شدند، بعضی به بعضی گفت: در اینجا چقدر خوابیده‌ایم؟ دیدند آفتاب بلند شده گفتند: یک روز یا مقداری

از یک روز خوابیده‌ایم، بعد یکی به دیگری گفت:

بیا این پول را ببر و مقداری طعام بخر ولی مواظب باش که تو را نشانند و گر نه ما را می‌کشند و یا بدین خود برمی‌گرداند. آن مرد وارد شهر شد، دید شهر همان شهر نیست و مردم همان مردم نیستند نه آنها زبان او را فهمیدند و نه او زبان آنها را گفتند: تو کیستی و از کجا آمده‌ای او جریان را باز گفت (پس از روشن شدن قضیه) پادشاه با مردم به همراه آن مرد به در غار آمدند و به غار نگاه می‌کردند ... خدا آنها را مرعوب کرد که به غار داخل نشدند فقط همان مرد داخل شد دید رفقاییش از شنیدن صدای مردم و دیدن آنها در هراسند که مبادا قشون دقیانوس از آنها مطلع شده‌اند، ولی رفیقشان به آنها خبر داد که آنها آن زمان طولانی را در خواب بوده‌اند، بیدار شدنشان نشانه قیامت بر مردم است، (از شوق) گریه کردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۶

و از خدا خواستند که همان طور در خوابگاه خود بخوابند «فبکوا و سئلوا الله ان یعیدهم الی مضاجعهم نائمین کما کانوا» سپس پادشاه گفت: باید در اینجا مسجدی بسازیم و آن را زیارت کنیم که اینها قومی مؤمن هستند.

این روایت استخوان بندی قضیه را به خوبی روشن می‌کند ولی مضمونش آنست که بار دیگر اصحاب کهف به خواب اولی رفته‌اند ولی آیه ۲۱ چنان که خواهد آمد ظهورش آنست که آنها بار دیگر در غار مرده‌اند مشرکان گفته‌اند: بیادبود اینان بنائی بسازید، پادشاه گفته است باید مسجدی بنا کنیم، و اگر مانند اول بخواب می‌رفتند می‌بایست مردم مرتب بیدار آنها بروند و در تواریخ نقل شود وانگهی این قضیه ما بین زمان حضرت عیسی و آمدن اسلام بوده است و از جریانهای ما قبل تاریخ نیست علی‌هذا لازم بود که بارها در تاریخ و کتابها نقل شود.

دوم: بهتر است بدانیم خدا را در این عمل چه غرضی بود؟ و چرا چنین خوابی را برای آنها پیش آورد، آیات شریفه برای آن دو علت بیان می‌کند.

یکی اینکه خدا می‌خواست آنها مقدار خواب خویش را بدانند، ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبِینِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا مراد از «الحزبین» خود اصحاب کهف هستند که گروهی گفت: یک روز یا مقداری از روز را خفته‌ایم، گروه دیگر گفتند:

خدا بهتر می‌داند، باز در آیه ۱۹ می‌فرماید: وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ بِمَا كَانُوا فِيهَا يَسْتَعْجِلُونَ وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزْبِینِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا مراد از «الحزبین» خود اصحاب کهف هستند که نتوانسته‌اند آنها را حل کنند لذا خدا خواسته است تا بیدار شوند و خواب سیصد و نه ساله را بدانند و عقده دلشان گشوده شود و گر نه سیصد سال خفتن و بیدار شدن فقط برای سؤال کردن و دانستن مدت خواب، بعید است و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۷

اللَّهُ اعْلَمُ «۱».

دیگری آن بود که اهل آن شهر به معاد اعتقاد پیدا کنند و آن را ناممکن ندانند، چنان که در آیه ۲۱ فرموده: وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا.

سوم: داستان اصحاب کهف از آیه ۹ تا ۱۲ به طور اجمال بیان شده و بعد به طور تفصیل، باز گو گردیده است، به نظر می‌آید: نقل اجمالی داستان به مناسبت آیه عجیبه بودن و در زمینه مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا است و تفصیل قضیه در جواب سؤال مشرکان بوده است، وانگهی ظاهر: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن داستان اجمالا خبری داشته است (از میزان) این مقدار که گفته شد برای مقدمه کافی است، بقیه مطالب در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۹- أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا.

در باب تفسیر گفته‌اند «ام» به معنی «بل» و همزه استفهام است و تقدیر آن «بل احسبت» می‌باشد، اصحاب کهف و رقیم هر دو یکی هستند، علت آنکه اصحاب «رقیم» نامگذاری شده‌اند که حال آنها را در صفحه‌ای از مس نوشته و در کنار غار نصب کرده بودند، چنان که در تفسیر عیاشی قریب به این مضمون از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده است «۲».



گویند مراد از «رقیم» داستان آن سه نفر است که به غاری پناه بردند

(۱) و یا اینکه این جریان مانند حکایت ابراهیم (ع) است که گفت: ... رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيَطْمِئَنَّ قَلْبِي بِقَره / ۲۶۰

(۲).

«عن ابی عبد الله علیه السلام ... قال هم قوم فروا و كتب ملك ذلك الزمان باسمائهم و اسماء آبائهم و عشائهم فی صحف من رصاص فهو قوله اصحاب الكهف و الرقيم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۸

سنگ بزرگی افتاد، جلو غار را گرفت و در آنجا محبوس شدند، بالاخره خدا نجاتشان داد.

طبرسی فرموده: این به طور مرفوع از نعمان بن بشیر روایت شده است، ناگفته نماند این سخن قابل قبول نیست، بعید است که در قرآن و کلام بلیغ به طور اشاره و سربسته به آن اشاره شود و توضیح داده نشود.

«عجبا» خبر «کانوا» است یعنی آیا گمان میبری که ماجرای اصحاب کهف، از آیات و کارهای حیرت آور ما بود، نه عجیب نیست بلکه از کارهای دیگر خداست، خدایی که با اینهمه روئیدنیها و موجودات زنده روی زمین را زینت بخشیده است و از مواد بی جان اینهمه جانداران عجیب را به وجود آورده است ماجرای اصحاب کهف نیز یکی از آنهاست و عجیب نیست، با این بیان ارتباط این آیه، با آیات سابق نیز روشن می شود.

و می شود ارتباط را چنین نیز بیان کرد آیا گمان می کنی که جریان اصحاب کهف عجیب است ولی روئیدن انگورهای شیرین و سیبهای شیرین از درختان که هیزمی بیش نیستند عجیب نیست؟ آیا بوجود آمدن شترها، فیله‌ها، گوزنها و ... از نطفه‌ای ناچیز عجیب نیست؟ آیا وجود زنبور عسل و مورچه و ...

عجیب نیست؟ نه، ماجرای اصحاب کهف عجیب نیست و مانند اینهاست.

۱۰- إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا در کلمه‌ها گفته شد که «اوتی الی منزلی» به معنی نازل شدن در آنست یعنی: وقتی که جوانان در کهف نازل شدند و در آن مستقر گردیدند لفظ «من لدنک» حکایت از لاعلاجی آنها می کند، بعید نیست که جمله وَ هَيِّئْ لَنَا ...

تفسیر رحمت باشد، به عبارت دیگر، چون جوانان به کهف داخل شدند اختناق تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۸۹  
و ظلم و فشاری که توسط پادشاه به آنها و مسلمانان وارد می آمد، به نظر آوردند و دیدند فرار به کهف حلال مشکلات نیست لذا رو بدرگاه خدا آورده و گفتند:

پروردگارا رحمت بخصوصی از جانب خودت که همان تهیه نجات ما در این فرار باشد به ما عطا کن، ظاهراً استجاب دعا همان خواب رفتن بود که در آیه بعدی بیان شده است.

۱۱- فَضْرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ضَرْبٌ بر آذان، به خواب بردن آنها است.

در مجمع البیان فرموده است: دعای آنها را اجابت کردیم و با خواب رفتن گوشهای آنها را سالهای متمادی از نفوذ صداها مسدود کردیم، چون خواب رفته با شنیدن صدا بیدار می شود .. این از فصیح لغات قرآن است که ترجمه آن به طوری که حق مطلب را ادا کند ممکن نیست. در کشاف گفته: «ضربنا علی آذانهم حجاباً من ان تسمع ...»

در عین حال آیه حکایت دارد که آنها در کهف به خواب رفته بودند نه آنکه مرده باشند سِنِينَ عَدَدًا به معنی «سنین معدوده» و سالهای شمارش شده است به قولی تقدیر آن «سنین ذات عدد» می باشد، زمخشری می گوید از آمدن «عددا» ممکن است کثرت و



ممکن است قلت استفاده شود نگارنده گوید: چون خدا این ماجرای را عجیب نشمرده است در این صورت بهتر است قلت مراد باشد.

۱۲- ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا.

منظور از بعث بیدار کردن است، «لنعلم» به معنی آشکار کردن می‌باشد «۱»

(۱) ناگفته نماند علم به معنی اظهار در آیات زیادی آمده است مانند لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ حديد / ۲۵ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ جن / ۲۸.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۰

در مقدمه گفته شد که جریانشان مانند جریان ابراهیم علیه السلام بود که گفت وَ لَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي وَ يَا مَنْظُورَ أَنْ بُوَدَ كَه مَدَتِ خَوَابِ رَا بَدَانَسِد وَ رَفَعِ شَبَهَةٌ شُود، البته این احتمالی است که نگارنده می‌دهم و الله اعلم، منظور از حزین دو گروه از اصحاب کهف اند که یکی گفت: لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ دِيكِرِي كَقْت: رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ وَ پَسِ از بَرَكْشَتَن رَفِيَقْشَانِ از شَهْرِ مَعْلُومِ شَدِ كَه كِهْرُوهِ اَوَّلِ نَاصِحِحِ كَقْتَهْ اِنْدِ وَ اَللّٰهُ اَعْلَمُ بِه نَظْرٌ بَعْضِي مَرَادِ از حَزِيْنِ مُؤْمِنَانِ وَ كَافِرَانِ از قَوْمِ اَصْحَابِ كَهْفِ مِي بَاشَنْدِ كَه در مَدَتِ لَبِثِ اَنهَا اِخْتِلَافِ كَرَدَنْدِ، خُدا اَنهَا رَا بِيْدَارِ كَرْدِ تا مَدَتِ خَوَابِشَانِ بَرَايِ اَنهَا مَعْلُومِ شُود، ولى اِنِ بَرِ خِلَافِ آيَه ۱۹ اِسْتِ كَه خَوَاطِ اَمَدِ.

«أحصى» فعل ماضى و «امدا» مفعول آن و «ما» در لِمَا لَبِثُوا به معنی مصدر است و تقدیر آن «أحصى لامد لبثهم» می‌باشد، زمخشری گوید: فعل تفضیل بودن «أحصى» غیر سدید است، چون آمدن فعل تفضیل از غیر ثلاثی قیاسی نیست.

۱۳- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى در سه آیه گذشته، فشرده قضیه به صورت یک معجزه و قدرت‌نمایی خدا، نقل گردید و نشان می‌داد که این ماجرای به صورت اجمال برای آن حضرت و دیگران معلوم بوده است، از این آیه مشروح داستان شروع می‌شود جمله نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ نشان می‌دهد که درباره آنها سخنان ضد و نقیض بود که خدا خواسته است واقعیت را بیان فرماید.

زیادت هدایت بعد از ایمان ظاهرا تکامل ایمان است وَ الَّذِيْنَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ محمّد / ۱۷، از حضرت صادق صلوات الله علیه در ضمن تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۱

حدیثی نقل شده «... بتمام الايمان دخل المؤمنون الجنة و بالزيادة فى الايمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله...» (تفسیر عیاشی).

۱۴- وَ رَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا لَفْظِ «رَبَطْنَا» حَاكِي اِسْتِ كَه اِنِ سَخْنَانِ رَا در جَمْعِ مَشْرَكَانِ كَقْتَهْ اِنْدِ، «قَامُوا» نِشَانِ مِي دَهْدِ كَه در مَجْلَسِي يَا مَجْمَعِي از مِيَانِ جَمْعِ بِيَا خَوَاطِ سْتَه وَ اِيْمَانِ خُودِ رَا اِظْهَارِ وَ شَرَكِ رَا مَحْكُومِ كَرْدَهْ اِنْدِ.

در مجمع‌البیان فرموده: در مجلس پادشاه به پا خواسته و چنین گفتند، و این می‌رساند که از خواص پادشاه بوده‌اند، در این سخن، اول توحید خدا را عنوان کرده و فرموده‌اند: جز خدا پروردگاری نیست و پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است و در همه اینها جز او ربی نیست، شاید مشرکان در آن روز برای هر یک از اقشار موجودات، پروردگاری معتقد بوده‌اند و آنها با این سخن عقیده قوم خود را محکوم کرده‌اند.

آن‌گاه در تأکید این سخن گفتند: لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا این جمله نشان می‌دهد که بت پرستی بر آنها تحمیل می‌شده است که در مقابل گفته‌اند:

هرگز چنین کاری نخواهیم کرد که در این صورت باطل گفته‌ایم و باطل را به جای حق گذاشته‌ایم.

۱۵- هُوَ لَاءِ قَوْمًا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيْنَ يَدَيْهِمْ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا اِحتمال دارد که این سخن را در مجلس شاه و پیش روی شاه گفته‌اند وقتی که پادشاه گفت چرا از دین این مردم کنار می‌شوید و چرا تفرقه می‌اندازید؟ در این صورت این آیه بقیه سخن آنها در آیه قبل است.

خلاصه سخنشان آنست که این قوم ما که عقیده‌شان را به رخ ما می‌کشی تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۲ جز خدا، خدایانی گرفته‌اند که دلیلی بر معبود بودن آنها ندارند در این صورت از همه ظالم‌تراند که به خدا افترا می‌بندند و شریک قائل می‌شوند، منظور از سلطان بین دلیل قاطع است و گر نه ممکن بود دلیل عاطفی بی‌فائده بیاورند نظیر آنکه: پدرانمان چنین می‌کردند ما نیز چنین خواهیم کرد ولی این دلیل بین نیست به نظر بعضی: این سخن را میان خودشان گفته‌اند، ولی احتمال اول قویتر است.

۱۶- وَإِذِ اعْتَرَضْتُمْهُمْ وَمَا يَعْزُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا این سخن آنهاست در میان خودشان بعد از بیرون شدن از آن مجلس، غرض از اعتزال شاید به صورت اعلام موضع و اظهار عقیده باشد یعنی وقتی که با اظهار عقیده و کوبیدن اعتقاد آنها از مردم و خدایانشان کنار شدید، اینها ما را اذیت خواهند کرد، اینها ما را می‌کشند و یا به دین خودشان مجبورمان می‌کنند چنان که در آیه ۲۰ خواهد آمد، آن گاه پیش خود گفته‌اند، پس برویم به آن غار، الف و لام کهف برای عهد است.

جمله: يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ .... همانست که در آیه ۱۰ به صورت دعا آمده است رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا عَلَىٰ هَذَا وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا تفسیر يَنْشُرْ لَكُمْ ... است و مراد از «مرفق» گشایش و سهولت امر و نجات می‌باشد، اضافه رحمت به سوی الله در جای مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً در آیه گذشته است که حکایت می‌کند همه راهها را در مقابل خود بسته می‌دیدند لذا رحمت و عنایت مخصوص خدا را خواسته‌اند.

۱۷- وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَتَرَاوَرُّ عَنِ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۳ این آیه نشان می‌دهد که کهف رو به جنوب بوده است و اگر رو بشرق یا غرب بود، آفتاب وقت طلوع و غروب، مستقیم به درون آن می‌تابید، حال آنکه آفتاب وقت طلوع به طرف راست کهف متمایل می‌شد و به درون غار داخل نمی‌شد. و وقت غروب نیز از آنها به طرف چپ میل می‌کرد، و اگر رو به شمال بود، اصلاً آفتاب نمی‌دید، از این معلوم می‌شود که نور آفتاب به آنها می‌رسیده ولی بر آنها نمی‌تابیده است. تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ یعنی آنها را ترک می‌کرد به طرف شمال و بر آنها نمی‌تابید. راست و چپ در اینجا نسبت به کسی است که می‌خواهد از کهف خارج شود که اگر کهف رو به جنوب باشد، مغرب در سمت راست و مشرق در سمت چپ او خواهد بود، علی‌هذا راست و چپ بودن نسبت به اصحاب کهف و درب غار است، جمله وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ شاید بیان آن باشد که هوا و نور کاملاً به آنها می‌رسیده است.

به هر حال این کار از آیات و قدرت‌نمایی‌های خدا بود و گر نه با اسباب ظاهری چنین چیزی میسر نبود ذَلِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ. جمله مَنْ يَهْدِ اللَّهُ ... شاید در بیان آنست که هر که مورد هدایت و عنایت خدا واقع شود به اینکارها ایمان می‌آورد و هر که را خدا سلب توفیق کرد ایمان نخواهد آورد، به نظر بعضی مَنْ يَهْدِ اللَّهُ اصحاب کهف و مَنْ يُضِلُّ قَوْمِ آنها هستند.

۱۸- وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلْنَاهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُجْبًا این آیه بیان حال آنها در کهف است، به نظر می‌آید چشمهایشان باز بود تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص:

که اگر کسی نگاه می‌کرد می‌پنداشت بیدار هستند و نگاه می‌کنند و شاید بازماندن چشم آنها برای سالم ماندن بوده است، و نیز در حال خواب به این پهلو و آن پهلو می‌غلتیدند تا یک طرف بدنشان با ادامه تماس با زمین نپوسد، شاید که موهایشان نیز بلند شده و قیافه هیولایی بخود گرفته بودند که سبب وحشت هر تماشاگر می‌شد به طوری که مجبور بود از کثرت رعب پا به فرار گذارد و یا بازماندن چشمان سبب ترس می‌گردید به نظر می‌آید: فرار در اثر خوف از آنها و رعب در اثر شگفتی باشد که حتی بعد از فرار هم هست و همه وجود را احاطه می‌کند، در این صورت، فرار معلول رعب نیست، گویا بعضی گفته‌اند که فرار معلول رعب است و آن از قبیل تقدیم مسبب بر سبب است.

«فرار» مفعول مطلق و تقدیر آن «لولیت منهم و فررت فرارا» است و شاید آن اشاره به شدت فرار باشد، «رعبا» تمیز است از «لملت». اما وَ كَلْبُهُمْ بِسَيْطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ این جمله حالیه است و در این آیه، سه نادره از حالات آنها ذکر شده است: اول بیننده آنها را بیدار گمان می‌کرد حال آنکه در خواب بودند دوم: به طرف راست و چپ می‌غلتیدند، سوم: سگشان دو بازوی خود را در آستانه غار گشوده بود، این می‌رساند که سگ نیز در آن مدت در آستانه غار به خواب رفته بود، قطع نظر از این آیه در آیه ۲۲ سه بار از سگ سخن به میان آمده است و اگر سگشان با آنها در آن مدت طولانی به خواب رفته بود، داعی نداشت که در داستان آنها مطرح شود، طبری از حسن مفسر نقل کرده است که سگ ۳۰۹ سال بدون طعام و آب و بی آنکه پیاخیزد یا بخوابد در آستانه غار ماند.

۱۹- وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۱۹۵  
هذه إلى المدينة فليُنظروا أيها أركي طعاماً فلْيأتكم برزق منه و لِيَتَلَطَّفَ و لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا  
یعنی همانگونه که آنها را در آن مدت طولانی به خواب بردیم و نگاه داشتیم، همانطور نیز بیدارشان کردیم، راجع به لِيَتَسَاءَلُوا در آیه ۱۲ سخن گفته شد، از این آیه روشن می‌شود که در خواب احساس زمان نکرده‌اند و نیز بعد از بیدار شدن همه چیز در یادشان بوده است و نیز احساس گرسنگی کرده‌اند.

باز معلوم می‌شود که در مدت خواب اختلاف داشته‌اند ولی حتما خوابشان را آن قدر طولانی نمی‌دانسته‌اند و فکر کرده‌اند که شهر دیروزی و مردمان دیروزی هستند لذا به کسی که می‌بایست طعام بخرد سفارش کرده‌اند که در خریدن طعام مدارا بخرج دهد و کسی را به آنها و مخفی شدنشان در کهف مطلع نسازد و شاید منظور از تَلَطَّفَ آن باشد که حیل به خرج دهد و خود را نشان ندهد و معرفی نکند، علی هذا و لَا يُشْعِرَنَّ ... تفسیر و بیان تَلَطَّفَ است.

ضمیر «ایها» اگر راجع به مدینه باشد مراد اهل مدینه و فروشندگان آنست و شاید راجع به «اطعمه» باشد.  
در المیزان فرموده: از این آیه مستفاد می‌شود که عدد آنها هفت نفر یا بیشتر بوده است، بدلیل آنکه یک «قال» و دو تا «قالوا» در این آیه آمده است و چون اقل جمع سه نفر است، عده آنها اقلاً هفت نفر بوده است یکی برای قَالَ قَائِلٌ و شش نفر برای دو تا «قالوا».  
۲۰- إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا این تعلیل تَلَطَّفَ در آیه ما قبل است، منظور از «یظهِروا» اطلاع و دست تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۶

یافتن است، کلمه «یعیدوکم» که بالفظ «فی» آمده است دلالت بر ادخال دارد یعنی شما را به دین خود داخل می‌کنند، در این صورت از «یعیدوا» فهمیده نمی‌شود که آنها قبلاً در دین بت پرستان بوده‌اند، و لَنْ تُفْلِحُوا ...  
نتیجه اعاده به دین آنهاست یعنی در صورت دخول به دین آنها هرگز راستگار نخواهید بود.  
ممکن است کسی اشکال کند که اگر آنها به طور تقیه، دین بت پرستی را قبول می‌کردند، پیش خدا معذور بودند پس چرا فرموده است، «و لَنْ تُفْلِحُوا ...»

جواب آنست که چون خودشان سبب اینکار و معرفی خود شده بودند در پیش خدا معذور نمی‌شدند (استفاده از میزان) خلاصه آیه چنین است، اگر شما را بشناسند نتیجه‌اش یکی از دو کار است یا شما را سنگباران می‌کنند و می‌کشند و یا به دین خود داخل می‌کنند.

۲۱- وَ كَذَلِكَ اَعْرَضْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَّ اَنَّ السَّاعِيَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا اِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِيْنَ غَلَبُوْا عَلٰى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا یعنی: همانگونه که آنها را خوابانیدیم و نگاه داشتیم و بیدار کردیم همان طور نیز اهل مدینه را بر حال آنها واقف و مطلع نمودیم، مفعول «اعثرنا» الناس یا اهل المدینه است یعنی: «اعثرنا اهل المدینه علیهم» فاعل «لیعلموا» اهل مدینه است.

پر روشن است که یکی از آنها به شهر آمده است تا طعام بخرد، پولی که در دست داشته سکه سیصد سال قبل بوده است مردم از دیدن آن پول بدگمان شده و در صدد تحقیق بر آمده‌اند او ناچار شده که جریان خودشان را باز گوید، در جواب گفته‌اند از آن دوران سیصد سال می‌گذرد بالاخره قضیه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۷ در شهر شایع شده، مردم و پادشاه آن روز که موحد و در دین عیسی علیه السلام بوده از ماجرا مطلع شده‌اند و با معرفی او به طرف غار آمده‌اند تا بیدار شدگان را به بینند.

از آن طرف بیدارشدگان به وسیله رفیقشان که به شهر رفته بود مطلع شده‌اند که دقیانوس و مردم زمان او همه از بین رفته‌اند و سیصد سال از آن می‌گذرد و اکثریت اهل شهر مسلمان و اهل توحید می‌باشند و دیگر از خانواده‌های آنها کسی نمانده است. بالاخره پس از آنکه مردم آنها را دیدند و دانستند که بعد از سیصد سال بیدار شده‌اند و خودشان نیز از قضیه واقف شدند، خدا آنها را بمیرانید و هنوز اهل شهر ظاهراً از آنجا دور نشده بودند که آنها مردند و به جوار حق تعالی رفتند.

گویند: اِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ متعلق به «اعثرنا» یا به «لیعلموا» است، مراد از تنازع، اختلاف در امر معاد است بَيْنَهُمْ - اَمْرَهُمْ هر دو راجع به اهل مدینه است، منظور از «امرهم» معاد است، اضافه آن به «هم» برای آنست که به آن اهتمام قائل بودند و مسئله حادی گشته بود. یعنی: ما اهل شهر را در حالی به جریان اصحاب کهف واقف کردیم که درباره معاد اختلاف می‌کردند تا بدانند که قیامت خواهد آمد اَنَّ السَّاعِيَةَ ... تفسیر و بیان وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ است.

ولی مشرکان به آن قانع نشده و گفتند: بنائی بر روی آنها بسازید تا مردم از آنها منقطع شوند خدایشان به حال آنها واقفتر است، این که ما را در امر معاد نکرد، ولی اکثریت که موحد بودند و بر مشرکان نیز حکومت می‌کردند گفتند: بیدار شدن آنها دلیل قاطعی بر وجود معاد است و ما به یاد آنها مسجیدی تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۸ خواهیم ساخت تا خدا را در آنجا عبادت کنند و خاطره آنها همیشه زنده بماند.

احتمال دیگر آنست که ضمیر «امرهم» راجع به اصحاب کهف باشد و تنازع مردم درباره آنها باشد، یعنی: یاد کن وقتی را که مردم میان خود در باره آنها اختلاف می‌کردند که آیا باز به خواب رفته‌اند یا مرده‌اند آیا دفنشان کنند یا درب غار را مسدود نمایند؟ عده‌ای گفته‌اند بر آنها دیواری بکشید و همانطور رهاشان کنید خدایشان بهتر می‌داند اینها کیستند مرده‌اند یا بخواب رفته‌اند ولی پادشاه و دیگر موحدان گفته‌اند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا.

۲۲- سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَذِبٌ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَذِبٌ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَذِبٌ قُلْ رَبِّي اَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا قَلِيْلٌ فَلَا تَمَارِ فِيهِمْ اِلَّا مَرءًا ظَاهِرًا وَا لَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ اَحَدًا.

این آیه مطلب دیگری بالاتر از اصل قضیه مطرح می‌کند و آن اختلاف مردم در عدد آنهاست، فاعل «یقولون» مردمان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که در مقابل آنها بگو فقط خدایم به تعداد آنها واقفتر است و درباره آنها از مردم چیزی نپرس و فقط به گفته خدا اکتفاء کن و با آنها محاجه مکن مگر محاجه ظاهری و غیر مفصل یا مگر

مواجهه‌ای که بر دلیل آنها غالب شود.

در اینجا چند مطلب هست اول اینکه اختلاف کنندگان در تعداد آنها سه گروهند و هر گروه سگشان را نیز در نظر گرفته‌اند و این می‌رساند که سگشان نیز با آنها بخواب رفته بود.

دوم: کلمه رَجْمًا بِالْغَيْبِ بعد از نقل قول کسانی که گفته‌اند: تعداد آنها سه یا پنج بود، حاکی است که این قول بر خلاف حق است و این می‌رساند که قول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۱۹۹

سوم یعنی هفت نفر بودن صحیح است، در ذیل آیه ۱۹ نیز این مطلب از میزان نقل گردید.

در تفسیر صافی می‌گوید: اهل سنت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که تعداد آنها هفت نفر بود، از طریق شیعه روایتی که در روضه الواعظین در زمینه حضرت مهدی صلوات الله علیه نقل شده است، بر آن دلالت دارد که در آن هست با قائم علیه السلام ... هفت نفر از اصحاب کهف خواهند بود.

سوم: در کشف گوید: اگر بگویی: این چه واوی است که بر وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ داخل شده و بر اولی و دومی داخل نشده است؟ گویم: آن همان واوی است که به جمله‌ای که صفت نکره است داخل می‌شود و نیز به جمله‌ای که حال معرفه است داخل می‌شود مانند «مررت بزید و فی یده سیف» و از همانست آیه وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ، و فائده این واو تأکید لحوق صفت بر موصوف و دلالت دارد که این اتصاف امری ثابت است. و این واو اعلام می‌کند که صاحبان قول اخیر آن را از روی علم و اطمینان نفس گفته‌اند و مرجوم به ظن نیستند.

چهارم: در میزان فرموده است از ترکیب لطیف آیه آنست که در شمارش اقوال، عدد را از سه به ترتیب تا هشت رسانیده است که به این صورت در آمده است ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸.

۲۳ و ۲۴- وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَن يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا.

آمدن این دو آیه در ضمن جریان اصحاب کهف نشان می‌دهد که این مطلب مربوط به قصه آنهاست، در روایتی که در مقدمه داستان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب مشرکان که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۰

از سه ماجرا سؤال کرده بودند فرمود: فردا به شما خبر می‌دهم و انشاء الله نگفت در نتیجه وحی چهل روز قطع گردید، پس از آن جبرئیل آیات را آورد.

در مجمع البیان آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و در آن هست که وحی چند روز قطع گردید.

به هر حال این دو آیه یک درس بسیار بزرگی را می‌دهد و آن اینکه انسان در کارهای خود مستقل نیست تا مشیت و اذن خدا نباشد کسی قدرت انجام کاری را ندارد، پس کاری را که شخص می‌خواهد در مستقبل انجام دهد باید متعلق به اذن خدا بکند و انشاء الله بگوید و آن دلیل موحد بودن است، موسی به خضر می‌گوید: سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا كَهْفٍ / ۶۹، شعیب به موسی می‌گوید: سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ قصص / ۲۷، اسماعیل به پدرش می‌گوید: سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ صافات / ۱۰۲، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرماید: لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ فتح / ۲۷.

«هذا» در آیه اخیر اشاره است به نسیان و ذکر بعد از نسیان یعنی چون ان شاء الله گفتن را فراموش کردی به هنگام یادآوری خدایت را یاد کن و بگو شاید خدایم مرا به نزدیکتر از این کمال برساند یعنی فراموش نکنم و پیوسته در یاد خدا باشم.

«شیء» تقدیرش «لاجل شیء» است إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ در جای حال است و در کلام باء ملابست مقدر است یعنی درباره چیزی که تصمیم به آن گرفته‌ای هیچ وقت مگو: من آن را فردا می‌کنم مگر در حالی یا زمانی که مرتبط به مشیت خدا باشد، ای «لا تقل انی

فاعل الا متلبسا بمشیة لله (از المیزان).

۲۵- وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اِزْدَادُوا تِسْعًا این آیه راجع به مدت خواب آنها در غار است و آن به صریح آیه سیصد تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۱

و نه سال بوده است «سنین» عطف بیان است از «ثلث مائه»، این سالها قهرا سالهای قمری است که در میان عرب در آن روز فقط سالهای قمری معروف بوده است، در این زمینه روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که در قاموس قرآن ماده «تسع» توضیح داده‌ام.

۲۶- قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرُ بِهِ وَأَسْمِعُ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا.

این آیه نشان می‌دهد که در میان مردم در مدت خواب آنها اختلاف بوده است که می‌گوید: بگو خدا به مدت خوابشان دانایتر است زیرا که غیب آسمانها و زمین خاص اوست و در نزد او میباید و از همه دانایتر و شنواتر است جمله أَبْصِرُ بِهِ وَ أَسْمِعُ تأکید دلیل اول است، یعنی جریان آنها از اخبار غیبت است غیبها نیز خاص خداست، خدا از همه شنواتر و بیناتر است، پس آنها را دیده و گفتارشان را شنیده است.

گویند: ضمیر «لهم» راجع به اصحاب کهف است ما لَهُمْ ... استدلال دیگری است به علم خدا نسبت به مدت خوابشان، یعنی اصحاب کهف را جز خدا سرپرستی نیست و خدا در حکومت خود کسی را شریک نمی‌کند، علی هذا آنها جز خدا، نه سرپرست مستقلی دارند و نه سرپرستی که با خدا شریک باشد.

و اگر منظور از «لهم» عموم مردمان باشد باز استدلال تمام است زیرا اصحاب کهف نیز مصداقی از این عموم می‌باشند.

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۲

### نکته‌ها

زمان واقعه: در خاتمه جریان اصحاب کهف، نکاتی چند برای تکمیل آن لازم است، اول باید بدانیم، زمان این واقعه، کدام زمان بوده است تقریباً یقینی است که این واقعه در فاصله بعد از مسیح و قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، پادشاهی که از ترس او به غار پناه بردند، دقیانوس یا ذوقیوس یا دسیوس نام داشته است که از ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت کرده است، با آنکه در نوبت خود پادشاه با تدبیری بود با نصاری بدرفتاری می‌کرد.

کهف در کجا بوده است؟

قول مشهور آنست که: غار اصحاب کهف در نزدیکی شهر افسوس واقع است، افسوس چنان که در قاموس کتاب مقدس گفته است: یکی از شهرهای معروف آسیای صغیر بود، نزدیک به دهنه رود «کایستر» تقریباً در ۴۰ میلی جنوب شرقی از میر.

در المیزان می‌خوانیم شهری است خرابه و قدیمی، واقع در ترکیه در ۷۳ کیلو متری شهر از میر و غار در مسافت یک کیلومتری آن در کوهی به نام «ینایرداغ» در نزدیکی قریه «ایاصولوک» واقع است.

به قول بعضی در دو فرسخی افسوس واقع شده و غار معروف هنوز زیارتگاه و دارای احترام می‌باشد، ولی المیزان کهف افسوس را قبول ندارد و می‌گوید:

آن چنان که گفته‌اند: غار وسیعی است و صدها قبر دارد و درب آن به طرف شمال شرقی است و در آن اثری از مسجد یا صومعه یا کلیسا نیست و آن در نزد نصاری از همه معروفتر است و در عده‌ای از روایات مسلمین نیز آمده است.

علت عدم قبول المیزان یکی آنست که غار افسوس رو به شمال شرقی است تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۳

و در آن آفتاب نمی‌تابد حال آنکه آیه وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ دَلَالَتْ دَارَ غَارِ رُو بِه طرف جنوب بوده است و نیز در



آنجا اثری از مسجد و معبد یافته نیست حال آنکه قرآن فرموده است: **لَتَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا**.

توفیق الحکیم یکی از نویسندگان مصر نمایشنامه‌ای نوشته است به نام «اهل الکهف» و آن به قلم ابو الفضل طباطبائی به فارسی ترجمه شده است و یک مقدمه تاریخی دارد که تاریخ قضیه را بررسی کرده است، در آنجا گوید: شهر افه‌زو یا افه‌زوس که در نزد عربها معروف به افسوس است در فلسطین واقع بود در نزدیکی کوه آنشیلوس که غار معروف اصحاب کهف در آن است، بنا بر این گفته غار اصحاب کهف در فلسطین است.

در المیزان فرموده: در فاصله هشت کیلومتری عمان پایتخت اردن دهی است بنام «رجیب» و در نزدیکی آن غاری است که در کوه کنده شده و رو به جنوب است، اطراف آن از شرق و غرب باز می‌باشد، شعاع آفتاب در آن می‌تابد در داخل غار سکویی است سه متر در دو متر و نیم و در غار چند تا قبر هست به صورت قبور بیزانسی گویا هشت یا هفت نفر هستند، بر دیوارهای آن نقوش و خطوطی است به خط یونانی قدیم و ثمودی که خوانده نمی‌شود و نیز نقش سگی هست که با رنگ سرخ رنگ آمیزی شده است و بالای غار آثار صومعه‌ای بیزانسی وجود دارد که کاوشها و آثار کشف شده دلالت دارند بر اینکه آن صومعه در زمان پادشاهی جوستینوس اول بنا شده که از ۴۱۸ تا ۴۲۷ میلادی پادشاهی کرده و آثار دیگری دلالت دارد که صومعه بعد از اسلام به مسجد مبدل شده است.

این کهف پیوسته متروک بود که اداره آثار باستانی اردن در کاوش و تحقیق آن همت گذاشت و اماراتی به دست آمد که کهف مذکور در قرآن مجید همین است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۴

شهر عمان در جای شهری بنام «فیلاذلیا» بنا شده که یکی از شهرهای مشهور قبل از اسلام بود آن شهر و حوالی آن از اول قرن دوم میلادی تا فتح فلسطین به دست مسلمین، تحت استیلاء روم بود، حق این است که مشخصات غار اصحاب کهف بر غار «رجیب» از دیگری بیشتر است.

منابع غیر اسلامی: این قضیه قطع نظر از قرآن مجید در منابع اسلامی و غیر اسلامی نیز نقل شده است، طالبان تفصیل بیشتر به المیزان و مقدمه نمایشنامه توفیق الحکیم که اشاره شد رجوع فرمایند، در مقدمه نمایشنامه آمده است: قدیمترین اثری از این داستان یک متن سریانی است که به نثر و نظم نوشته شده است که قدیمترین آن اکنون در موزه بریتانیا موجود است و به اواخر قرن ششم اسلامی مربوط می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۵

### [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۳۱]

#### اشاره

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحِدًا (۲۷) وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا (۲۸) وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَكْبِرُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسَنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)

۲۷- آنچه از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان، کلمات وی را تغییر دهنده‌ای نیست و هرگز جز او پناهگاهی نخواهی



یافت.

۲۸- خودت را صبور کن به بودن با کسانی که صبح و عصر پروردگار خویش را می‌خوانند و رضای او را می‌جویند، دیدگانت از آنها منصرف نشود که زیور زندگی دنیا را بخواهی، اطاعت مکن از آنکه قلبش را از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای خود پیروی کرده و کارش تجاوز است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۶

۲۹- بگو: این دین حق از طرف پروردگار شماست، هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود، ما ظالمان را آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده آن به آنها احاطه نموده است و اگر آبی خواهند با آبی مانند مس گداخته آب داده شوند که چهره‌هایشان را کباب می‌کند بد شرابی است و آتش برای آنها بد استراحتگاهی است.

۳۰- آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند ما اجر کسی را که کار نیکو کرده است تباه نمی‌کنیم.

۳۱- برای آنهاست بهشت‌های ابدی که از زیر آنها نهرها روان است، در آن با دستبندهایی از طلا زینت شوند و لباسهایی سبز، از دیبای نازک و ضخیم می‌پوشند، در آن بهشتها در اریکه‌های مزین نشسته‌اند، ثوابشان خوب ثوابی است و بهشتشان خوب استراحتگاهی است.

### کلمه‌ها

ملتحد: لحد و الحاد: عدول و میل از استقامت، وسط قبر را ضریح می‌گویند و قسمت منحرف آن را لحد نامند «لحد الی فلان: مال الیه»- «لحد عنه: عدل و انحراف» ملتحد: پناهگاه که انسان بآن میل می‌کند.

غداة: بامداد، یا از اول صبح تا طلوع آفتاب.

عشی: از اول ظهر تا غروب آفتاب. راغب از اول ظهر تا صبح روز بعد گفته است.

فرط: (بر وزن شتر) تجاوز و افراط «الفرط: الامر المجاوز فیه عن الحد».

سرادق: سراپرده. خیمه. به نظر راغب فارسی معرب است گویند: خانه مسردق خانه‌ایست که به شکل سراپرده باشد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۷

یستغیثوا: غوث: یاری و نصرت، استغاثه: یاری خواستن، ممکن است از غیث به معنی باران باشد یعنی باران و آب خواستن، ایضا «یغاثوا».

مهل: بضم اول: آهن و مس مذاب. ته مانده روغن زیتون، منظور از آن ظاهرا فلز مذاب است، فقط سه بار در قرآن آمده است.

یشوی: شوی: بریان کردن. «یشوی» بریان می‌کند، می‌سوزاند.

مرتفقا: رفق: نرمی و مدارا. مرتفق: متکا و مخده گویند «ارتفق»:

یعنی به آرنج خویش تکیه کرد ولی ظاهرا آن محل ملاطفت و آسایشگاه است.

عدن: (بر وزن عقل): استقرار «عدن بالمکان: استقرار» معدن: محل استقرار معدنیات مراد از آن در آیه خلود و دوام است جَنَّاتُ عَدْنٍ بهشت‌های خلود.

اساور: سوار (بکسر-س): دستبند. جمع آن در قرآن اساور و اسوره است. راغب گوید: آن معرب دستوار است.

خضر: (بر وزن قفل) جمع اخضر است به معنی سبز رنگ.

سندس: سندس: دیبای نازک. استبرق: دیبای ضخیم و براق، این هر دو سه بار در قرآن مجید آمده است کهف/ ۳۱، دخان/ ۵۳، انسان/ ۲۱.

متکئین: نشستگان. اتکاء: نشستن به حالت اطمینان «اتکاء اتکاء: جلس متمکنا».

ارائک: اریکه: تخت مزین. جمع آن ارائک است. تخت عروس را نیز گویند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۸

### شرحها

گویی جریان اصحاب کهف جمله معترضه بود که پس از آن در این آیات باز مطلب اول تعقیب شده است، در آیات اول دستور رسید که از عدم ایمان کفار خود را هلاک مکن، در ادامه آن در این آیات فرموده: کتاب پروردگارت را ایمان بیاورند یا نیاورند بخوان که گفته‌هایش قابل تغییر نیست و جز او پناهگاهی نتوانی یافت، با مؤمنان باش که صبح و شام رو به خدا می‌آورند و از متجاوزان که خدا را فراموش کرده‌اند دوری کن، بگو: این کلام حق از جانب پروردگار شماس، هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد ایمان نیاورد ولی باید بدانید که نتیجه ایمان بهشت‌های جاودان و کیفر عدم ایمان، عذاب سوزان است.

۲۷- وَ أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلتَحِداً خواه ایمان بیاورند یا نیاورند کتاب خدا را بر آنها بخوان، گفته‌های خدا قابل تبدیل نیست، حق همانست که خدا می‌گوید و هیچ عامل و علتی نمی‌تواند کلمات خدا را عوض کند، جمله لا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ ظاهراً برای رفع استبعاد است یعنی مبدا انکار مردم تو را در کلمات خدا مشکوک کند و اگر کتاب خدا را نخواهی و از او دوری گزینی، جز او پناهگاهی نخواهی یافت دو جمله لا مُبَدَّلَ ... و وَلَنْ تَجِدَ ... تعلیل «و اتل» می‌باشند.

۲۸- وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أُمْرُهُ فُرْطاً این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که با اهل ایمان باشد و آنها را محرم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۰۹

اسرار بدانند و بر مؤمنان اعتماد کند نه بر طاغوتیان و مشرکان در جای دیگر آمده است: وَلَا تَزْكُونا إِلَيَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ هود/۱۱۳.

مفسر بزرگ طبرسی رحمه الله در شأن نزول آیه می‌نویسد که آیه درباره سلمان و ابو ذر و صهیب و عمار و خباب و مانند آنها از فقراء یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است گروهی از مشرکان امثال عیینه بن حصین و اقرع بن حابس پیش آن حضرت آمده و گفتند: یا رسول الله اگر در صدر مجلس بنشینی و اینها را از ما کنار کنی، ما پیش تو می‌آئیم و از تو قبول می‌کنیم فقط اینها مانع هستند که پیش تو نمی‌آئیم، چون آیه نازل شد حضرت پیا خواست و آنها را طلب می‌کرد دید در آخر مسجد نشسته‌اند و خدا را ذکر می‌کنند، حضرت فرموده الحمد لله که خدا مرا زنده نگه داشت تا با مردانی از امت خود باشم زندگیم با شماس و مرگم با شماس.

به هر حال این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که با مؤمنان باشد و از کفار قطع ارتباط کند و این یک دستور طبیعی و حتمی است، آنها که مکتب اسلام را قبول نمی‌کنند، بودن با آنها و محرم اسرار قرار دادن آنها و مشورت با آنها، معنایی ندارد.

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ تطبیق می‌شود به نمازهای صبح و ظهرین.

در تفسیر عیاشی از امام باقر صادق علیهما السلام نقل شده: «

قال: انما عنی بها الصلاة

« جمله يُرِيدُونَ وَجْهَهُ حالیه است یعنی خدا را می‌خوانند در حالی که توجه و رضای او را می‌جویند تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا تعلیل دستور قبلی است یعنی: چشمانت از آنها به کسان دیگر ننگرد به علت اراده زینت و ثروت دنیا که در آنهاست، وَ كَانَ أُمْرُهُ فُرْطاً نتیجه و اتَّبَعَ هَوَاهُ است، اینکه از ابن عباس نقل شده که این آیه مدنی است قابل قبول نیست، و اگر شأن نزول صحت داشته باشد، سلمان در میان آنها نبوده است که سلمان در مدینه اسلام آورده است، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۰

نظیر این آیه در سوره انعام/ ۵۲ گذشت.

۲۹- وَقِيلَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا دَسْتُورٌ سَوْمٌ است به آن حضرت که به مشرکان بگو: این کتاب حق از جانب پروردگار شماست آن وقت اصرار و الحاح مکن، هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد انکار کند، زیرا که ایمان آنها نفعی بما ندارد و انکارشان ضرری بما نمی‌رساند بلکه ثواب ایمان و کیفر انکار به خودشان خواهد رسید، علی هذا إِنَّا أَعْتَدْنَا ... إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا در آیه بعدی، تعلیل فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ ... می‌باشد.

منظور از أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا آنست که آتش آنها را احاطه کرده است نظیر لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ زمر/ ۱۶، غرض از يَسْتَعِيْثُوْا ظاهراً یاری خواستن از کثرت عطش و آب خواستن است آبی که پیش آنها می‌آورند در حرارت مانند فلز مذاب است که چهره‌های آنها را می‌سوزاند (نعوذ بالله منه)، فاعل «سَاءت» لفظ «نارا» است یعنی: آن بد شرابی است و آتش بد استراحتگاهی است (۱).

۳۰- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا إِنَّ آيَةَ در ارتباط فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ است، وعده قطعی خدا آنست که پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نمی‌کند.

(۱) در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) آمده است:

«ابن آدم اجوف لا بد له من الطعام و الشراب ... قد استغاثوا قال الله و إِنَّ يَسْتَعِيْثُوْا يُغَاثُوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۱۱

۳۱- أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسْبَتْ لَنَا آيَةُ الْآجِرِ» در آیه گذشته است، در زمینه انهار بهشتی در سوره بقره/ ۲۵ توضیح داده شده و در سوره محمّد خواهد آمد. ذهب، ثياب، سندس، استبرق همه نکره‌اند یعنی این نعمتهای بهشتی در اسم همان هستند ولی در حقیقت غیر از آنها می‌باشند که در دنیا وجود دارد» فاعل «حسنت» ظاهراً جنات در صدر آیه است یعنی: «نعم الثواب ثوابهم و حسنت منزلاً جناتهم»، وصف بهشت با چنین اوصافی در آیات دیگری نیز آمده است.

ناگفته نماند: روز قیامت خداوند غرائز و خواسته‌های طبیعی انسان را به‌عالی درجه خواهد رسانید و در آن حد، به بهترین وجهی آنها را با نعمتهای بهشتی ارضاء خواهد فرمود.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۱۲

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۴۶]

اشاره

وَ اضْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا (۳۲) كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكْلَهَا وَ لَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳) وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفْرًا (۳۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي

أَحَدًا (۳۸) وَ لَوْلَا- إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرْنِ أْنَا أَقْلَ مِنْكَ مَا لَأَوْ وَلَدًا (۳۹) فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحُ مَاؤَهَا غُورًا فَلَنْ تَشْتَبِيحَ لَهُ طَلْبًا (۴۱) وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲) وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۴) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا (۴۵) الْمَالُ وَ الْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (۴۶)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۱۳

۳۲- برای آنها مثل بزن دو نفر مرد را که به یکی از آن دو باغ انگور، محصور با درختان خرما داده بودیم و میان آن دو باغ کشتی قرار داده بودیم.

۳۳- هر دو باغ میوه خود را آورد و از آن ابداء کم نکرد و میان آن دو باغ جویبی کنده بودیم.

۳۴- صاحب باغ محصول دیگری هم داشت، به رفیقش که با او گفتگو می کرد، گفت: من از تو در مال زیادترم و از جهت یاران عزیزترم.

۳۵- در همان حال تکبر وارد باغ خود شد و گفت: گمان ندارم که این باغ هرگز فانی شود.

۳۶- و گمان ندارم که قیامت بر پا گردد و اگر (چنان شد) و به سوی پروردگارم برگشتم بهتر از این پیدا خواهم کرد.

۳۷- رفیقش که با او گفتگو داشت، گفت: آیا مشرک شده‌ای به آنکه تو را از خاکی و سپس از نطفه‌ای آفرید و آن وقت مرد کاملی ساخت؟

۳۸- اما من، آن خدا، پروردگار من است و به پروردگارم هیچ کس را شریک نمی گیرم. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۱۴

۳۹- چرا نشده وقتی که به باغ داخل شدی بگویی این آنست که خدا خواسته است، نیرویی جز به وسیله خدا نیست اگر مرا از خودت در مال و فرزند کمتر می دانی.

۴۰- شاید پروردگارم بهتر از آن را بمن بدهد و بر آن صاعقه‌ای از آسمان بفرستد و به صورت زمین بایری درآید.

۴۱- یا آبش چنان فرو رود که هرگز قدرت جستن نداشته باشی.

۴۲- میوه‌اش را بلا احاطه کرد، به وضعی درآمد که دو دستش را بر آنچه خرج کرده بود بهم می فشرد و می گفت: ای کاش هیچ کس را به خدایم شریک نمی گرفتم.

۴۳- نبود برای او گروهی که یاریش کنند جز خدا، و نبود انتقام گیرنده از خدا.

۴۴- آنجاست تسلط برای خدای حق، خدا از جهت پاداش و از جهت عاقبت بهتر است.

۴۵- برای آنها زندگی دنیا را مانند آبی مثل زن، که آن را از آسمان نازل کردیم، علف زمین با آن مختلط شد، آن گاه به صورت هیزم درآمد که باها آن را می پراکند و خدا بر هر چیز توانا است.

۴۶- مال و فرزندان زینت این زندگی دنیاست، اعمال شایسته نزد پروردگارت از جهت ثواب و از جهت آرزو بهتر است.

## کلمه‌ها

حففناهما: حف: احاطه کردن «حف القوم بالشیء: اطافوا به» علی هذا «حففناهما» یعنی: احاطه کردیم.

اکل: (بر وزن عتق): خوردنی و میوه.

لم تظلم: ظلم در اصل به معنی ناقص کردن حق یا گذاشتن شیء در غیر موضع خویش است «لم تظلم»: کم نکرد.

خلالهما: خلل (بر وزن شرف): میان. وسط. جمع آن خللال است.

نهر: (بر وزن شرف و عقل): رود وزن اول افصح و مورد استعمال تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۵ قرآن است.

یحاوره: حور: رجوع. گفتگو را از آن محاوره گویند که طرفین سخن را به هم دیگر بر می گردانند.

نفر: (بر وزن شرف): گروه و دسته، در کشاف ذیل آیه ۴۷ سوره نمل گویند: فرق بین رهط و نفر آنست که نفر از سه تا نه و رهط از سه تا ده یا از هفت تا ده نفر است.

تیبید: بید: فنا و از بین رفتن. در نهج البلاغه خطبه ۱۰۹ در وصف دنیا آمده است: «نافده بائده» یعنی: فنا شدنی و تمام شدنی.

منقلب: به صیغه اسم مفعول، مصدر میمی است به معنی انقلاب ولی در آیه ظاهرا اسم مکان است به معنی محل انقلاب و محل بازگشت.

حسبان: حسابان (بکسر اول و ضم آن) مصدر است به معنی حساب و شمردن. در آیه منظور از آن عذاب است که از روی حساب و میزان باشد.

صعید: خاک و روی زمین که بی علف باشد (کهف/ ۸).

زلقا: زلق (بر وزن شرف): محلی که قدم در آن می لغزد و ثابت نمی ماند، آن در آیه به معنی زمین خالی و بی علف است.

غورا: غور: فرو رفتن «غار الماء غورا: دخل فی الارض ...» آن در آیه به معنی غائر و فرو رفته است.

خاویئه: خوی: خالی شدن و سقوط خاویئه علی عروشهها یعنی از میوه تهی بود و فقط باغ خالی مانده بود، أُحِيطَ بِثَمَرِهِ شاید این مدعاست رجوع شود به بقره/ ۲۵۹ منظور از عروش درختان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۱۶

باغ و داربست‌ها است.

منتصرا: نصر: یاری کردن «منتصر»: انتقام گیرنده، گویند: «انتصر منه:

انتقم».

ولایه: راغب گویند: ولایت (به کسر واو) به معنی یاری و نصرت و (به فتح واو) به معنی سرپرستی و ولایت امر است، به قولی هر دو به یک معنی است و حقیقت آن تولی امر و سرپرستی است، مراد از آن در آیه تسلط و سرپرستی است، آن را در آیه (به کسر واو) و به فتح آن خوانده‌اند.

عقبا: عقب (بر وزن قفل): عاقبت و سرانجام، همچنین است عقبی.

هشیما: هشم: شکستن. «هشم الشیء هشما: کسره» هشیم: خورد شده و شکسته علف خشک و چوب.

تذروه: ذرو: پراکندن و پاشیدن. تَذْرُوهُ الرِّیَاحُ: بادها آن را می پراکند.

## شرحها

پیش از آنکه وارد شرح آیات شویم لازم است برای روشن شدن آنها، به چند نکته اشاره کنیم.

اول: آیا این قصه، یک حکایت فرضی است و یا قضیه واقع شده‌ای است؟

بعضی از مفسران معتقد به وجه اول هستند و بعضی آن را قضیه خارجی می دانند.

در میزان فرموده: تدبیر در سیاق قصه مانند دو تا بودن باغ و محصور شدن آنها با درختان خرما و واقع شدن زرع در میان آن دو و انحصار درختان آن به انگور و خرما و شواهد دیگر، نشان می دهد که آن یک حکایت واقعی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

در مجمع البیان از تفسیر علی بن ابراهیم نقل کرده: مردی دارای دو باغ بزرگ پر میوه بود، همسایه فقیری داشت که صاحب باغ باو افتخار کرد. و گفت: اَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا.

دوم: به نظر نگارنده می‌توان گفت که این حکایت در رابطه با آیه وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ... وَ لَا تُطِيعْ مَنْ اَغْلَنَّا قَلْبُهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ اَمْرُهُ فُرُطًا می‌باشد که به آن حضرت دستور می‌دهد با مؤمنان باش و از مشرکان اطاعت مکن و به آن دو گروه مؤمنان و مشرکان این حکایت را مثل بزن، در این صورت ضمیر «لهم» به هر دو گروه راجع است، ولی میزان آن را در رابطه با آیه اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لَهَا ... دانسته است.

سوم: آن شخص صاحب باغ، در مالک بودن خود را مستقل می‌دانست و توجهی به خدا نداشت و برفیق مؤمن خود با کمال تکبر می‌گفت: «انا اکثر منك مالا و اعز نفرا، این شرک است که انسان به اسباب ظاهری توجه کرده و خود را در آنها مستقل بداند و خدا را فراموش کند، با آنکه خدا او را مالک و مسلط کرده است، لذا ریفش گفته است: حق آن بود که تو وقت داخل شدن به باغ خود بگویی: ما شاء الله اینها چیزی است که خدا خواسته است.

وانگهی صاحب باغ در خود به یک نوع کرامت نفس و برتری خاصی قائل بوده که اولاً معاد را انکار کرده و سپس گفته است اگر معادی هم بوده باشد من در آنجا بهتر از این را خواهم داشت و آن ادعای کاذب بود که بدکاران بدون عمل نیک، در خود احساس می‌کنند.

چهارم: در آخر حکایت دیده می‌شود که محصول باغ از بین رفت و ولایت و تسلط خدا روشن گردید و او به خود آمد و گفت: يا لَيْتَنِي لَمْ اُشْرِكْ بِرَبِّي اَحَدًا. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۱۸

۳۲- وَ اصْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِاحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ اَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ظَهَرَ آيَهُ فِي اَنْتِ كَيْفَ بَاغٍ بَاغٍ اَنْكَوَرُ بُوْدَهُ وَ اطراف آن را درختان خرما مانند دیوار احاطه کرده و آن دو باغ با زرع که در وسط بود از هم جدا می‌شدند، «جعلنا- حففناهما» حاکی است که آن، کار خدا بود و خدا او را صاحب باغ کرده بود، ضمیر «لهم» ظاهراً راجع به مؤمن و کافر هر دو است.

۳۳- كَلِمَاتٍ الْجَنَّتَيْنِ اَتَتْ اُكْلَهَا وَ لَمْ تَطْلُمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا لَفِظَ «منه» راجع به «اکل» است یعنی: هر دو باغ به طور کامل بدون کم و کاست میوه آورده بودند به علاوه وسطهای آن دو باغ جویها وجود داشت اشاره به نهر شاید برای آن باشد که آب کافی نیز در اختیار داشت.

۳۴- وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ اَعَزُّ نَفَرًا ضمیر «له» ظاهراً راجع به «رجل» است و از آیه به نظر می‌آید که آن مرد مال دیگر و عایدات دیگری غیر از دو باغ نیز داشته است، مراد از «نفر» ظاهراً خدم و فرزندان است یعنی: صاحب باغ که خود را مستقل می‌دانست و توجهی به خدا نداشت به رفیق خود افتخار کرده و گفت من از جهت ثروت از تو زیادتر و از جهت فرزندان و یاران از تو عزیزترم.

۳۵- وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا اَظُنُّ اَنْ تَبِيَدَ هَذِهِ اَبَدًا قَسَمْتُ دَوْمَ از طغیان آن مرد است، او از جهت تکبر به رفیقش، وصف ظالم به خود گرفته است یعنی در همان حال طغیان وارد باغ خود شد، گویی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۱۹

منظور از «جنت» جنس آنست لذا «جنتین» گفته نشده است، زمخشری گوید علت مفرد آمدن جنت (و نسبت دادنش به او) آنست که او در جنت آخرت بهره‌ای ندارد، ناگفته نماند جمله ما اَظُنُّ اَنْ تَبِيَدَ ... زبانحال اوست و این از آن جهت است که انسان مادی به مال دنیا به نظر همیشگی نگاه می‌کند و به فکر از بین رفتن آن نیست نه اینکه نظرش به خلود واقعی باشد.

۳۶- وَ مَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ اِلَى رَبِّي لِأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا معلوم می‌شود که او مسئله معاد را از دیگران شنیده بود، لذا می‌گوید:



گمان ندارم که قیامتی در بین باشد و سپس گفته است اگر: معادی هم در بین باشد و من بسوی پروردگارم برگشتم، بهتر از این مال و ثروت، خواهم یافت و محلّ بازگشتی بهتر از این در اختیار خواهم داشت، در این افعال باز از تکبر دست برداشته و افعال را به خدا نسبت نداده است و گر نه می‌گفت اگر خدایم مرا به آن جهان آورد، بهتر از این را به من عطا خواهد فرمود، نظیر این است آیه: **وَلَيْسَ أَذْقَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعِيدٍ ضَرَاءَ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لِلْحُسْنَى ...** سجده / ۵۰.

۳۷- **قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّأَكَ رَجُلًا** این آیه و چهار آیه بعدی جواب مرد موحد است بر فیه متکبرش. در این پنج آیه به هر دو قسمت از گفته او جواب گفته است. در سه آیه اول، به دعوی استقلالش جواب گفته است **وَهُوَ يُحَاوِرُهُ** نشان می‌دهد که هنوز از هم جدا نشده بودند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۰

به هر حال می‌گوید: تو در این ادعای استقلال که مال را از خودت می‌دانی و آن را جاودان حساب می‌کنی و درباره معاد چنین می‌گویی، به خدایی که تو را از خاک و از نطفه آفریده و سپس به صورت مردی در آورده است کفر می‌ورزی و شرک می‌آوری، منظور از «کفرت» شرک است که او خود و اسباب ظاهری را مستقل می‌دانسته است.

یعنی: تو نمی‌توانی ادعای استقلال بکنی حال آنکه خاکی و نطفه‌ای بیش نبوده‌ای که خدا تو را آفریده و باین حال رسانده است.

۳۸- **لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا** لفظ «لكننا» در اصل «لكن انا» است، در آیه «ربی» تکرار شده است به جهت اشاره به علت سخن، یعنی مشرک نمی‌شوم به جهت آنکه رب من او است نه شخص دیگری. این آیه اظهار عقیده است از مرد موحد در مقابل رفیق خود.

۳۹- **وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.**

در اینجا مرد موحد، رفیقش را هدایت می‌کند، ما شاء الله شاید تقدیرش «هذا ما شاء الله» باشد یعنی حق آن بود که تو به وقت ورود به باغ خود بگویی: این باغ آنست که خدا خواسته و به من عطا فرموده است و باید می‌گفتی که گر چه من باغ را کاشته و مالک شده‌ام ولی همه نیرو از خداست که به من نیرو عطا فرموده و مالک باغ شده‌ام، سپس به جواب قسمت دوم پرداخته و گفته است.

**إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا لَفَط «اقل» مفعول دوم «ترن» و لفظ «انا» تأکید یا وصف یاء متکلم است که از «ترن» حذف شده است و شاید آن فصل میان دو مفعول باشد، «ترن» از افعال قلوب و به معنی اعتقاد و علم است، جواب شرط در آیه بعدی است**

یعنی: تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۱

اگر می‌دانی که من به مال و فرزند از تو کمترم شاید خدایم بهتر از باغ تو به من باغ عطا فرماید.

۴۰- **فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحَ صَيْحِدًا زَلَقًا** چون آن موحد، دادن و گرفتن را از خدا می‌دانست لذا گفت: شاید خدایم بهتر از این باغ به من عطا کند و عذابی بر باغ تو بفرستد که به صورت زمین بایر و بی‌علف در آید.

۴۱- **أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا** این آفت دیگری است که در اثر فرو رفتن آب باغ و زرع خشکیده و از بین می‌رفت. **فَلَنْ تَسْتَطِيعَ** اشاره است که آب به قدری در زمین فرو رود که امکان بیرون آوردن آن نباشد.

۴۲- **وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأُصْبِحَ يُقَلَّبُ كَفْنِهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا** به نظر می‌آید بلای آسمانی مانند صاعقه یا سرمای شدید بوده است، به طوری که محصول رفته و درختان و داربستها سالم مانده است، زیرا معنای **وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا** آنست که: آن از میوه و محصول خالی گشته و بر بناها و درختان خالی باقی مانده است، زیرا تقدیر آن «و هی خالیه من الثمر باقیه علی عروشها» است، جمله **وَ أَحِيطَ بِثَمَرِهِ** نیز حاکی است که فقط ثمر و میوه از رفته است.



فَأُصِیْحَ یُقَلَّبُ ... حاکی از ندامت است که شخص نادم دستان خود را به هم می‌فشارد و نیز حاکی است که حتی به قدر خرجی که گذاشته بود در آن باغ چیزی نمانده بود، یا لَیْتَنی ... نشان می‌دهد که او از مشرکان نظیر بت پرستان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۲

نبوده است و با این گرفتاری، به خود آمده است.

۴۳- وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا این آیه حاکی از کمال ضعف و واماندگی است که نه کسانی پیدا شدند به او یاری کنند و نه خودش توانست انتقام بکشد، پنج آیه قبلی در بیان اشتباه آن مرد بود به صورت گفتار، اما این دو آیه بیان اشتباه فعلی و وقوعی او است، أَحِيطَ بِثَمَرِهِ ثابت کرد که ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَيْدَاءُ پنداری باطل بوده است و لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ پندار آعَزُّ نَفَرًا را از بین برد، و اما ادعای استقلال و قدرت با وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا از بین رفت (از المیزان).

۴۴- هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا لفظ «هنالك» ظاهراً اشاره است به وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ، مراد از ولایت سرپرستی و تسلط است «الحق» بکسر قاف، «الله» می‌باشد.

یعنی: در وقت سقوط اسباب ظاهری و احاطه هلاک و روشن شدن عجز انسان، معلوم می‌شود که سرپرستی و تسلط خاص خداست، خدایی که حق است و ثابت است و همیشگی است، خدا بهتر است از جهت ثواب و پاداش دادن و خدا بهتر است از جهت عاقبت و فرجام کار که حق و ثابت است، زوال و فنا می‌ندارد، باغ و بستان چیزهای فانی هستند باید به خدا روی آورد که او پایدار است و ثواب می‌دهد و اجر کسی را ضایع نمی‌کند.

نظیر این آیه است آیاتی که بیان می‌دارند، انسان وقتی که سوار کشتی شد و گرفتار طوفانی گردید دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، که به وقت قطع شدن اسباب ظاهری، متوجه خدا می‌شود و نظیر این آیه است آیه: ... وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا بقره / ۱۶۵.

۴۵- وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۲۲۳

بِهِ نَبَاتِ الْأَرْضِ فَأُصِیْحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا

این مثل دوم است که برای مجسم کردن واقعیت زندگی دنیا بیان شده است، لفظ «لهم» ظاهراً مانند آیه سابق راجع به عموم است، آن برای موحدان مزید بینایی و برای مشرکان و بدکاران عبرت و اتمام حجت می‌باشد. نظیر این آیه در سوره یونس / ۲۴ گذشت. فَاخْتَلَطَ بِهِ حَاكِي است که آب قسمتی از وجود نبات را تشکیل می‌دهد باران از آسمان می‌بارد زمینی پر از گیاه و گل و روئیدنی می‌شود، آن گاه خزان می‌رسد گیاهان را خشک می‌کند و به صورت هیزم در می‌آورد، بادهای آنها را به هر سو می‌برد، زندگی انسان نیز چنین است، چندی با طراوت زندگی نفس می‌کشد آن وقت خزان مرگ فرا می‌رسد، خدا به هر چیز قادر است از جمله اینکه می‌تواند، بهار را به خزان مبدل سازد.

۴۶- الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا این آیه نتیجه گیری است از آیه سابق، مال و فرزندان هر قدر محبوب باشند زینت این زندگی هستند که برای انسان همیشگی نمی‌باشند زینت این زندگی هستند که برای انسان همیشگی نمی‌باشند، نباید آنها انسان را از یاد خدا و آخرت غافل کنند.

باقیات صالحات به همه اعمال نیک صادق هستند، زیرا اعمال همه به نص قرآن در جهان و در نزد خدا باقی می‌باشد، آنها از جهت ثواب و پاداش نیک هستند که خدا برای آنها پاداش خواهد داد، از جهت آرزو نیز خوبند که موجب سعادتند و هر انسان طالب سعادت است از اهل بیت اطهار صلوات الله عليهم اجمعین نقل شده که باقیات صالحات را گاهی به «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۴

و الله اکبر» تفسیر کرده‌اند، و گاهی به نمازهای پنجگانه و گاهی به مودت و ولایت اهل بیت عليهم السلام رجوع شود به مجمع

البیان و مانند آن، ناگفته نماند:

آنها همه از باب بیان مصداق است و گر نه باقیات صالحات به هر عمل نیک شامل می‌باشد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۲۵

### [سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۷ تا ۵۹]

#### اشاره

و يَوْمَ نَسِيزُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمَّ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَ عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صِيَغِيْرَةً وَ لَا كَبِيْرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنَ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱)

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳) وَ لَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَ مَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَ يَسْتَتِفِرُّوا رَبَّهُمْ إِلَّا- أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَ مَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُومًا (۵۶)

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْعَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۲۶

۴۷- روزی کوه‌ها را سیر می‌دهیم و زمین را آشکار و هموار بینی و محشورشان کنیم و کسی از آنها وانمی‌گذاریم.

۴۸- به حالت صف بر پروردگارت عرضه شوند به آنها گوید پیش می‌آید چنان که اول بار شما را آفریدیم، بلکه گمان کردید که هرگز برای شما وعده‌ای قرار نمی‌دهیم.

۴۹- کتاب گذاشته می‌شود، می‌بینی که گناهکاران از آنچه در کتاب هست ترسند، گویند تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۲۷  
وای بر ما چه شده به این کتاب که گناه کوچک و بزرگی باقی نگذاشته مگر آنکه به حساب آورده است علمشان را حاضر می‌بیند، خدایت به کسی ظلم نمی‌کند.

۵۰- سجده کردند مگر ابلیس که از طائفه جن بود از اطاعت پروردگارش خارج شد، آیا او و ذریه‌اش را مدبر خود میدانید؟ آنها برای شما دشمنند، شیطان برای ظالمان بد عوضی است از خدا.

۵۱- من آنها را در خلقت آسمانها و زمین حاضر نکرده‌ام و من گمراه کنندگان را یاور نمی‌گیرم.

۵۲- روزی می‌گوید: شریکان مرا که گمان کرده‌اید بخوانید، آنها را می‌خوانند و جوابشان نمی‌دهند و میان آنها مهلکه‌ای قرار می‌دهیم.

۵۳- گناهکاران آتش را می‌بینند و یقین می‌کنند که در آن داخل خواهند شد و از آن گریزی پیدا نمی‌کنند.

۵۴- در این قرآن برای مردم هر مثلی را گوناگون بیان کرده‌ایم، انسان در مجادله از هر چیز سختتر است.

- ۵۵- مانع این مردم از ایمان آوردن و آموزش خواستن، به وقت آمدن هدایت، جز این نبود که انتظار داشتند طریقه گذشتگان را یا انتظار داشتند که عذاب به آنها روبرو درآید.
- ۵۶- ما پیامبران را جز بشارت‌دهنده و اندازکننده نمی‌فرستیم و کسانی که کافر شده‌اند به باطل مجادله می‌کنند تا حق را با آن مغلوب کنند آیات من و عذاب را مسخره گرفتند.
- ۵۷- کیست ظالمتر از کسی که آیات پروردگارش به او تذکر داده شود و او اعراض کند و عملش را از یاد برد، ما بر قلوبشان غلافها قرار داده‌ایم از اینکه قرآن را بفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی گذاشته‌ایم، اگر به هدایت دعوتشان کنی هرگز هدایت نمی‌شوند.
- ۵۸- پروردگار تو آمرزنده و مهربان است، اگر مردم را به عملشان می‌گرفت، عذاب را زود به آنها می‌رسانید ولی برای آنها وعده‌ای هست که از آن گریزی تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۸
- ندارند.
- ۵۹- آن شهرها وقتی که ظلم کردند هلاکشان کردیم و برای هلاکشان وعده‌ای قرار دادیم.

### کلمه‌ها

- بارزه: بروز: آشکار شدن، در مجمع‌البیان فرموده: البروز: الظهور بارزه مؤنث بارز است یعنی آشکار.
- حشرنا: حشر: جمع کردن. «حشر الناس: جمعهم» مجمع‌البیان فرموده:
- حشر جمع کردن قوم است به یک مکان.
- نغادر: غدر: ترک کردن، ترک عهد را نیز غدر گویند «لا یغادر»: ترک نمی‌کند.
- موعدا: (بفتح میم و کسر عین): مصدر میمی است به معنی وعده، اسم زمان و مکان نیز آید به معنی زمان وعده و مکان وعده.
- مشفقین: شفق: سرخی مغرب پس از غروب آفتاب. طبری فرموده:
- اشفاق خوف از وقوع مکروه است با احتمال عدم وقوع آن. مشفق:
- ترسان.
- فسق: فسق (بر وزن جسر): خروج از حق. گویند: «فسقت الرطبة عن قشرها»: خرما از غلاف خود خارج شد، به کافر فاسق گویند که به کلی از ایمان و عمل خارج شده است و به گناهکار فاسق گویند که از طاعت حق خارج شده است.
- عضدا: عضد از مرفق است تا شانه، به طور استعاره به یار و کمک عضد گویند. مراد از آن در آیه، کمک است.
- موبقا: وبق (بر وزن عقل): هلاکت. ایباق: هلاکت کردن. موبق تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۲۹
- مصدر میمی است به معنی هلاکت، و نیز اسم مکان است به معنی مهلکه و محل هلاکت.
- مصرفا: صرف: برگرداندن، خواه برگرداندن از حالی به حالی باشد یا از جایی به جایی، «مصرف» (بر وزن مسجد) اسم مکان است به معنی محل برگرداندن یا برگشتن.
- تصریف: برگرداندن. فرق آن با «صرف»، بودن مبالغه در آنست و بیشتر در برگرداندن از حالی به حالی یا از کاری به کاری می‌آید، منظور از آن بیان داشتن مطلب در قوالب و اشکال مختلف است.
- جدل: جدال: منازعه و خصومت. جدل (بر وزن شرف): شدت خصومت. جوهری در صحاح آن را اسم مصدر گفته است.
- قبلا: قبل (بر وزن عنق) گاهی به معنی جلو و پیش است مانند إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ یوسف / ۲۶، و گاهی به معنی روبرو و آشکار «رأیته قبلا: ای عیانا و مقابله» منظور از آیه معنای دوم است.

یدحضوا: دحض: لغزیدن و سقوط. آن را زوال و بطلان نیز گفته‌اند ادحاض: ساقط کردن «لیدحضوا»: تا ساقط کنند. هزوا: هزء و هزوا: مسخره کردن. که حاکی از تحقیر مسخره شده دارد صیغه اول به ضم هاء و دومی به ضم ها و واو است. اکنه: کن (به فتح اول): پوشاندن. و به کسر اول غلاف یا ظرفی است که چیزی در آن پوشیده شود، جمع آن اکنه است. وقرا: وقر (بر وزن عقل): ثقل سامعه. منظور از آن بی‌اعتنایی و ثقل معنوی است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۳۰ موئل: وئل: نجات خواستن و پناه آوردن. «موئل» پناهگاه این لفظ فقط یک بار در قرآن مجید آمده است. مهلك: (بر وزن مغرب): مصدر میمی است به معنی هلاکت.

### شرحها:

این آیات در تعقیب آیات *إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا* و *إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صِيبًا جُرُزًا* است، ابتداء، سخن از بایر شدن زمین در وقت وقوع قیامت و سپس از زنده شدن انسانها و نامه‌های عمل است که مسأله «لنبلوكم» به آنجا منتهی خواهد شد.

آن گاه اشاره مختصری از جریان سجده ملائکه به آدم و امتناع ابلیس به میان آمده که یعنی علت انحراف از آنجا شروع می‌شود، باید شیطان و ذریه او را دشمن داشت و فریب آنها را نخورد، و بعد مطالبی در این زمینه و در تکمیل آنها آمده است. ۴۷- *وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشْرُونَاهُمْ فَلَمْ نُبِغِدْ مِنْهُمْ أَحَدًا.*

منظور آنست که بعد از برداشته شدن کوه‌ها، زمین هموار می‌شود، نظیر آیه: *وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا* لا تری فیها عوجاً و لا أمتاً طه/ ۱۰۵-۱۰۸ یعنی خدا کوه‌ها را می‌کوبد و زمین را به صورت بیابانی در می‌آورد و در زمین پستی و بلندی نخواهی دید آن گاه فرموده: همه مردمان را در روی زمین جمع می‌کنیم به طوری که احدی از آن جمع دور نمی‌ماند. و قیامت عمومی است، احتمال هست که منظور در اینجا حشر مشرکان باشد. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۳۱

۴۸- *عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا* لفظ «صفاً» حال است، به معنی «مصطفین» صف شدگان، لفظ «علی ربک» به جای «علی ربهم» حاکی است که در زندگی خدا را رب خود ندانسته‌اند و گر نه عبادتش می‌کردند و این نشان می‌دهد که منظور از این آیه و آیات بعدی مشرکان می‌باشند، صف به صف بودن شاید به تناسب گناهان و شاید به علت از بین رفتن امتیازات است.

به هر حال آیه نشان می‌دهد اولاً آنها در عرضه شدن به پروردگار، مجبورند و از خود اختیاری ندارند: ثانیاً به آنها گفته می‌شود: چیزهایی که به آنها دل بسته بودید، و آنهایی که شریک قرار میدادید همه از شما دور شدند و همچون روزی که از مادر متولد شده بودید، تک و تنها پیش ما آمدید نظیر: *وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ* انعام/ ۹۴، این حاکی از اشتباه مشرکان در زندگی دنیاست.

ثالثاً: تنها توجه به زینت و زخارف دنیا نیست که شما را فریب داد بلکه علت اساسی آن بود که گمان کرده بودید قیامتی نیست و برای شما وعده‌ای برای رسیدن به حساب قرار نخواهیم داد، علی‌هذا *زَعَمْتُمْ* اعراض است از کلام مقدری.

۴۹- *وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.*

در آیاتی که نامه عمل افراد ذکر شده نوعاً یاد گردیده که آنها به دست راست یا چپ انسانها داده می‌شود ولی در اینجا فرموده *وَوُضِعَ الْكِتَابُ* و این نشان می‌دهد که این کتاب راجع به همه است که نصب می‌شود تا همه به بینند تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص:

و به دست کسی داده نمی‌شود، جمع آمدن مجرمین، یقولون، یا ویلتنا و مفرد آمدن کتاب در دو بار، نیز شاهد دیگر این سخن است.

آیات قرآن مجید صریحند در اینکه قطع نظر از نامه عمل افراد برای امتها نیز نامه عملی هست مانند: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا... هذا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ جاثیه / ۲۸، ۲۹.

یا ویلتنا کلمه‌ایست که در وقت گرفتاری گفته می‌شود، ما لِهَذَا الْكِتَابِ حَاكِي از وحشت و تعجب است، صغیره و کبیره و وصف گناهان است یعنی خطیئه صغیره و کبیره، وَجِدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا مَبِينًا تجسم اعمال است یعنی نفس عملها را حاضر شده می‌یابند، آیات درباره مجسم شدن اعمال زیاد است وَ لَا يظَلُمُ رَبُّكَ ... نشان می‌دهد که عذاب آنها در اثر اعمال خودشان است.

۵۰- وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا.

مسأله سجده ملائکه و امتناع ابلیس مقدمه است بر اینکه، ابلیس و فرزندان او را سرپرست مگیرید زیرا که او از اول بر پدر شما خاضع نشده و در پی فریفتن شماست. آیه دلالت دارد. اولاً: ابلیس از جنس فرشتگان نیست، بلکه از طایفه جن بوده است. ثانیاً: او را فرزندان است، در جای دیگر فرموده است او را قبیله‌ای هست: إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ أَعْرَافٍ / ۲۷. ثالثاً: شیطان و فرزندانش همه دشمن بشر و به فکر فریفتن او هستند.

منظور از «بدل» عوض گرفتن شیطان است به جای خدا، یعنی به عوض خدا به شیطان عبادت شود، تقدیر آن «بئس البدل ابلیس بدلا للظالمين» و یا «بئس للظالمين بدلا من الله ابليس و ذريته» است، به چند امر ذیل توجه فرمائید اول: منظور از «اولیاء» به قرینه آیه بعدی، تدبیر کنندگان و معبودها تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۳ است که عبارت آخری، عبادت و شریک خدا قرار دادن است «۱».

دوم: لفظ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ به جای عَنْ أَمْرِنَا دلیل مطرود بودن شیطان است که خداوند کاملاً در غیبت او سخن می‌گوید و توجهی به او ندارد.

سوم: به احتمال قوی منظور از «ذُرِّيَّةً» اتباع شیطان است از شیاطین دیگر، نه اینکه برای شیطان فرزندان باشد که از او متولد شده باشند، به دلیل آنکه در سوره اعراف به جای ذریه، لفظ «قبیل» آمده است که به معنی قبیله‌ها و همجنس‌ها است و در آیات ذیل، به اتباع نوح علیه السلام «ذریه» اطلاق شده است: وَ نَجِّنَا وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ... ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ صافات ۷۶، ۸۲ می‌دانیم که یاران نوح نیز از غرق سالم ماندند، و الله العالم.

۵۱- مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا.

استدلال است به اینکه شیطان و اتباع او حقی در معبود بودن و شریک خدا بودن ندارند که خدا در آفریدن آسمانها و زمین و در آفریدن خودشان آنها را حاضر و شریک نکرده است وانگهی ابلیس و اتباع او گمراه کنندگانند و خدا از اهل اضلال کمک نمی‌گیرد، این سخن در حقیقت دو تا حجت و دلیل است.

اول: کسی می‌تواند در تدبیر عالم و از جمله انسان، دخیل باشد که از خلقت آسمانها و زمین و ارتباط نظام آنها مطلع باشد، اما ابلیس و اتباع او نه

(۱) در تفسیر عیاشی نقل است که جمیل بن دراج از امام صادق (ع) پرسید:

«قال ۳ سألت عن ابليس أ كان من الملائكة؟ و هل كان يلي من امر السماء شيئاً؟ قال انه لم يكن من الملائكة و لم يكن يلي من امر

السماء شیئا كان من الجن و كان مع الملائكة...»

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۳۴

با خدا در خلقت شریکند و نه در وقت خلقت حاضر بوده‌اند، حتی از خلقت خود نیز بی‌اطلاعند. معلوم می‌شود که مشرکان خلقت را از خدا می‌دانسته‌اند لذا آیه فقط تدبیر شیاطین را نفی می‌کند.

دوم: کار خدا هدایت و رساندن به کمال است، کار خدا درباره مخلوقات همین است، نظیر: ... الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى طه / ۵۰ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ أَعْلَىٰ / ۳، اما شیاطین اضلال کننده‌اند، اگر خدا آنها را کمک گیرد، این نقض قانون خلقت و نقض سنت‌های الهی است.

۵۲- وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا.

این آیه مانند آیه ۴۸ یادآوری می‌کند که رابطه مشرکان با معبودهای خود در قیامت قطع خواهد شد، در این زمینه در قرآن مجید آیات زیادی داریم نظیر آیه ۹۴ از سوره انعام که در ذیل آیه ۴۸ گذشت و نظیر: ... ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَارًا تَعْبُدُونَ يونس / ۲۸.

در این آیه آمده است که خدا فرمان می‌دهد: معبودهایی را که گمان کرده‌اید شریک خدا هستند بخوانید، آنها هم می‌خوانند و استمداد می‌کنند اما جوابی نمی‌شنوند یعنی کاری نمی‌توانند بکنند، منظور از جعل موبق، قطع رابطه است، یعنی به همدیگر نمی‌رسند مانند رَأُوا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ.

جمله جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا با تناسب «نادوا» این حقیقت را ترسیم می‌کند که آنها معبودهای خود را صدا می‌کنند ولی به همدیگر نمی‌رسند زیرا میان آنها و خدایان باطل، مهلکه‌ای وجود دارد که نمی‌توانند به یکدیگر برسند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۳۵

و اینکه گفته‌اند: آن وادیی است در جهنم پر از خون و چرک، دلیلی ندارد.

۵۳- وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا.

این آیه، تکمیل آیه سابق است و می‌گوید: گناهکاران آتش را می‌بینند و می‌دانند که در آن واقع خواهند شد و راه کنار شدن از آن را نخواهند یافت لفظ «المجرمون» حاکی است که آتش تنها برای کفار و مشرکان نیست، ظنّ را در آیه علم معنی کرده‌اند، مواقع ظاهر در آیه برای بین‌الائتین نیست مانند «سافرت شهر» ناگفته نماند: آیه شریفه راجع به آینده است و از جهت محقق الوقوع بودن به صورت ماضی آمده است در توحید صدوق از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده: ایقنوا انهم داخلوها.

۵۴- وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا.

این آیه در صدد بیان آنست که انسان لجوج، از گفته‌های خدا کم استفاده می‌کند و در عین حال جای تأسف است از سرسختی انسان در مقابل حق.

منظور از «مثل» کلام و بیانی است که واقعیت را مجسم و ممثل می‌کند خدا آن مثل‌ها را در اشکالی گوناگون بیان فرموده است تا مردم متوجه و بیدار شوند ولی انسان با روح جدال و مخاصمه‌ای که دارد در مقابل آنها می‌ایستد.

۵۵- وَ مَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا.

این آیه تجسم واقعیت کار و زبانه‌های عمل آنهاست و آن اینکه: مشرکان و کفار به جای آنکه به خدا ایمان آورند و از گذشته خویش آرمزش خواهند منتظر آن هستند که عذاب‌های الهی بیاید و نابودشان کند و یا عذاب را روبرو تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶،



به بینند و ایمان بیاورند که در آن صورت، ایمان به حالشان نفعی نخواهد بخشید.

مانند فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ یونس / ۸۸ و مانند. فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا ... فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ مومن / ۸۵.

وَيَسْتَتَفِرُّوْا عِطْفِ اسْتِ بِرَأْنِ يُؤْمِنُوْا وَ جملہ اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمْ تقدیرش «الا- طلب ان تأتیهم» است، ایضا اَوْ يَأْتِيَهُمْ یعنی «او طلب ان یأتیہم» است.

۵۶- وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أُنذِرُوا هُزُوًا.

این آیه جواب است از آیه قبل و تسلیت است بر آن حضرت که از انکار آنها ناراحت نباشد که کار پیامبران همان انذار و تبشیر است که انجام می‌دهند، وانگهی انکار کافران دلیل ناحق بودن پیامبران نیست بلکه کفار با باطل به جنگ حق آمده‌اند تا حق را با باطل مغلوب کنند و آیات خدا و عذاب انذار شده را به مسخره گرفته‌اند.

۵۷- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا.

این آیه تکمیل مطلب آیه قبلی است، یعنی کفار از همه ظالمت‌رند که از آیات خدا اعراض کرده و خطاهای خود را از یاد برده‌اند و به آنها بی‌اعتنا می‌باشند.

إِنَّا جَعَلْنَا ... تعلیل است بر اعراض از آیات و نسیان خطاها، یعنی عِلَّتْ اعراض و نسیان آنها آنست که ما بر قلوب آنها غلاف قرار داده‌ایم از فهمیدن کلام خدا، و در گوش‌هایشان سنگینی قرار داده‌ایم از شنیدن کلام حق. این امر در اثر خطاهای سابق آنهاست نه اینکه خدا بآنها ظلم کرده باشد، نظیر این تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۷

تعبیر در سوره انعام / ۲۵ و اسراء / ۴۶ نیز گذشت.

وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ ... نتیجه جعل اکنه و سنگینی است و نیز بیان یأس از ایمان آنهاست آری آنهایی که بنا بر عدم قبول حق دارند، حق را نخواهند پذیرفت سواء علیهم اُنذرتهم اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

۵۸- وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا.

یعنی با همه اینها خدای تو آمرزنده و مهربان است، به آنها مهلت می‌دهد تا شاید متذکر شوند و اگر بنا بود مؤاخذه‌شان کند به فوریت عذابشان می‌کرد ولی با وجود این، وعده معینی برای عذاب دارند که خواهد رسید و از آن گریزی ندارند، آیه بعدی روشن می‌کند که مراد عذاب دنیوی است «بل لهم» تقدیرش چنین است «لم یعجل لانه غفور ذو رحمة بل جعل لهم موعدا ...» غفور صیغه مبالغه است دلالت به کثرت غفران دارد، الف و لام «الرحمة» اگر برای عموم باشد، حکایت از رحمت عام و گسترده دارد.

۵۹- وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا إِنَّ آیه بیان بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ در آیه سابق است، یعنی اگر بخواهید وعده حتمی عذاب ما را یاد آورید، نگاه کنید اینهمه شهرها و اقوام گذشته را که در وقت معین هلاک شدند و برای هلاکت آنها وعده زمانداری قرار داده بودیم اشاره است بقوم نوح، عاد، ثمود، لوط و امثال آنها، که در نزد مشرکان مکه معلوم بود.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۳۸

**[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۰ تا ۸۲]**

اشاره

وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ



سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)  
 فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحِيمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسِيَّطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَيَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹)

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسِيَّطِعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴)  
 قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعْنَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷)  
 قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَبُتُّكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسِيَّطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹)  
 وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ تَخْرُجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۴۰

- ۶۰- آن دم که موسی به خادم خود گفت: پیوسته راه خواهم رفت تا به مجمع آن دو دریا برسیم یا مدتی دراز راه بروم.  
 ۶۱- چون به مجمع دو دریا رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند، ماهی راه خویش را سرازیر به دریا پیش گرفت.  
 ۶۲- چون از آنجا گذشتند، موسی به خادم خود گفت صبحانه ما را بیاور که از این سفر به زحمت افتادیم.  
 ۶۳- گفت: خبر داری وقتی که در کنار آن سنگ نازل شدیم، من ماهی را از یاد بردم فقط شیطان آن را از یاد من برد، به شگفتی راه خود را در دریا پیش گرفت.  
 ۶۴- موسی گفت: آن مکان همان است که جستجو می‌کنیم، پس بر اثر اقدام خود تعقیب کنان برگشتند.  
 ۶۵- پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که به او از طرف خود رحمتی داده بودیم و از جانب خویش به او علمی تعلیم نموده بودیم.  
 ۶۶- موسی باو گفت آیا تو را پیروی کنم تا از آنچه تعلیم یافته‌ای کمالی به من تعلیم کنی؟  
 ۶۷- گفت: تو به همراهی من هرگز صبر نتوانی کرد.  
 ۶۸- چگونه صبر خواهی کرد بر آنچه علم تو به آنها احاطه نکرده است.  
 ۶۹- موسی گفت: اگر خدا خواهد مرا شکبیا خواهی یافت و در هیچ باب تو را نافرمانی نخواهم کرد.  
 ۷۰- (خضر) گفت: اگر مرا پیروی می‌کنی چیزی از من مپرس تا خود شروع به بیان آن کنم.  
 ۷۱- پس برفتند تا به کشتی سوار شدند، آن را سوراخ کرد موسی گفت: آن را سوراخ کردی تا مردمش را غرق کنی حقا که کار عجیبی کردی!!  
 ۷۲- (خضر) گفت: آیا نگفتم که هرگز به همراهی من شکبیا نتوانی بود.  
 ۷۳- موسی گفت: مرا بآنچه فراموش کردم مؤاخذه مکن و کارم را به من سخت مگیر.  
 ۷۴- پس برفتند تا چون پسری بدیدند، خضر او را کشت. موسی گفت: آیا انسان تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۲۴۱

بیگناهی را کشتی بی آنکه کسی را بکشد حقا که کار ناپسندی کردی.

۷۵- (خضر) گفت: آیا به تو نگفتم که هرگز به همراهی من توانا نخواهی بود.

۷۶- موسی گفت: اگر بعد از این چیزی از تو پرسیدم. با من مصاحبت مکن که از جانب من معذور خواهی بود.

۷۷- پس برفتند تا به اهل شهری رسیدند و از اهل آن خوردنی خواستند، اهل آنجا از میهمان کردن آن دو امتناع نمودند، در آنجا

دیواری یافتند که می‌خواست بیافتد (خضر) آن را بپا داشت، موسی گفت: کاش می‌خواستی برای این کار مزدی بگیری.

۷۸- خضر گفت: این وقت جدایی میان من و تو است، تو را به واقعیت آنچه بر آن صبر نتوانستی خبر می‌دهم.

۷۹- اما کشتی، مال بیچارگان بود که به دریا کار می‌کردند خواستم آن را معیوب کنم چون در تعقیبشان پادشاهی بود همه

کشتیهای سالم را به غضب می‌گرفت.

۸۰- اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر دچار کند.

۸۱- و خواستیم پروردگارشان پاکتر از او و مهربانتر از او را به آن دو عوض بدهد.

۸۲- اما آن دیوار، از دو پسر یتیم در آن شهر بود و در زیر آن گنجی مال ایشان بود و پدرشان مردی شایسته بود، پروردگارت

خواست که به رشد خود برسند و گنج خویش را بیرون آورند، مرحمتی بود از جانب پروردگارت، من این کار را از پیش خود

نکردم، این بود توضیح آنکه بر آن توانستی صبر کنی.

#### کلمه‌ها:

فتاه: فتی: غلام و خادم، اگر دختر باشد «فتاه» گویند.

لا ابرح: ابرح: کنار شدن و چون با نفی همراه باشد افاده اثبات می‌کند که نفی در نفی مفید اثبات، است منظور از «لا ابرح» در آیه

آنست که: به راه رفتن ادامه می‌دهیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۲

حقبا: حقب (بر وزن عنق): روزگار. زمان. بعضی آن را هشتاد سال و بعضی چهل سال و بعضی مدت دراز (دهر طویل) گفته‌اند.

سربا: سرب (بر وزن شرف): رفتن در سرازیری و محل سرازیر، منظور از آن در آیه معنای اول است.

غداثنا: غداء (با دال مهمله): صبحانه «الغداء: طعام الغداء».

نصب: (بر وزن شرف) رنج و خستگی.

اوینا: اوی: نازل شدن «اوینا الی الصخره»: نازل شدیم بر کنار صخره با «الی» و بنفسه متعدی می‌شود.

قصصا: قصص (بر وزن شرف): تعقیب، سرگذشت، نقل سرگذشت.

منظور از آن در آیه معنای اول است فَارْتَدَّا عَلٰی آثَارِهِمَا قَصَصًا یعنی تعقیب کنان به نشانه قدمهای خود باز گشتند.

خیرا: خیر (بر وزن قفل)، دانستن «خیر الشیء خیرا: علمه».

انطلقا: طلاق: جدایی. انطلاق: رفتن «فانطلقا» پس به راه افتادند.

امر: (بکسر اول): ناپسند، عجیب. «الامر: العجیب و المنکر» ترهقنی: رهق: پوشاندن. رسیدن. «لا ترهقنی عسرا» به من سختی مرسان

بر من سخت مگیر.

زکیه: پاک. منظور، پاک بودن از جنایت است، زکاه در آیه ۸۱ به معنی پاکی است.

نکر: (بر وزن قفل): منکر و ناپسند.

ینقض: نقض: شکستن. «یریدان ینقض» می‌خواست بیافتد.

رحما: رحم (رحم بر وزن رعب): مهربانی، عاطفه، مثل رحم (بر وزن عقل). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۳

تأویل: اول: رجوع. تأویل: ارجاع و برگشت دادن، منظور از تأویل در آیه حقیقت و باطن و علت امر است.

## شرحها

پیش از تفسیر آیات شریفه، لازم است چند مطلب مورد نظر قرار گیرد:

اول: خلاصه ماجرای موسی و خضر چنین است، موسی مطلع می‌شود که در محلی که دو دریا بهم نزدیک می‌شوند بنده‌ای از بندگان عالم خدا وجود دارد، تصمیم می‌گیرد او را دریافته و از دانشی که دارد استفاده کند، لذا با خادم خود به راه می‌افتد. و می‌گوید تا رسیدن به محل او به راه ادامه خواهیم داد، می‌گوید و با خادمش به راه می‌افتند.

در بین راه به آن محل رسیدند و در کنار صخره‌ای استراحت کردند، در آنجا ماهی که داشتند به دریا افتاد و ناپدید شد ولی آنها ماهی را فراموش کردند، دریا رفتن ماهی علامت آن بود که عالم در آن محل است ولی موسی و خادمش از آنجا گذشتند. پس از مدتی، موسی به خادمش فرمود، صبحانه ما را بیاور تا قدری غذا بخوریم که خسته شدیم، خادم گفت: یادت هست آنجا که در کنار صخره استراحت کرده بودیم، من از ماهی غفلت کردم، آن به آب افتاد و رفت، موسی گفت: عجباً عالم در همانجا بوده است و دریا رفتن ماهی نشانه آن می‌باشد.

از راهی که رفته بودند بازگشتند تا در آن محل آن عالم را یافتند موسی به عالم گفت: می‌خواهم مدتی با تو باشم تا از آنچه دانسته‌ای به من تعلیم دهی.

آن عالم که از بندگان خاص خدا بود، و علم خاصی از طرف خدا به او تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۴ داده شده بود، به موسی گفت: تو حوصله کارهای مرا نداری زیرا که از باطن آنها مطلع نیستی، موسی گفت انشاء الله که حوصله خواهم داشت و با تو مخالفتی نخواهم کرد.

عالم گفت: حالا- که چنین شد، هر کاری که من کردم از من می‌پرس و اعتراض مکن تا خودم به تو خبر دهم، با این قرار به راه افتادند.

در بین راه لازم بود در دریا سفر کنند، لذا به کشتی سوار شده و حرکت کردند، در وسط دریا آن عالم کشتی را سوراخ کرد، موسی تاب نیاورد و گفت:

کشتی را شکافتی که مسافران را غرق کنی کار بدی کردی؟! عالم گفت: مگر نگفتی که حوصله کارهای مرا نداری؟! موسی گفت:

فراموش کردم، بر من سخت مگیر. به سفر ادامه دادند تا در بین راه به پسر بچه‌ای رسیدند، عالم مزبور آن پسر بچه را کشت، موسی از دیدن آن کار داغ شد و فریاد کشید: آیا انسان بیگناهی را کشتی بی‌آنکه جنایتی کرده باشد حقاً که کار ناپسندی کردی؟! عالم گفت: رفیق، من از اول گفتم که حوصله کارهای مرا نداری و نخواهی داشت.

موسی که به خود آمده بود، گفت: اگر دفعه دیگر اعتراض کردم دیگر با من رفاقت مکن در آن صورت حق با تو است که از من کنار شوی.

به سفر خود ادامه دادند، به شهری رسیدند و از اهل آنجا خواستند که آن دو را میهمان کنند ولی مردم قبول نکردند که آنها را به خانه خود راه بدهند در آنجا دیواری بود مشرف به خراب شدن، عالم مزبور آن دیوار را مرمت کرد موسی به مقام اعتراض برآمد که اینها ما را میهمان نکردند، اقلاً این کار را در مقابل مزدی می‌کردی که با آن طعامی بخریم؟! تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص:

عالم گفت: اینجاست که باید از تو جدا شوم، اکنون علت کارهایم را که حوصله نکردی برای تو بیان می‌کنم.

اما کشتی را که شکافتم، آن مال عده‌ای از بیچارگان بود که با آن امرار معاش می‌کردند، پادشاهی در آن حوالی بود که مال مردم را به زور می‌گرفت، خواستم، کشتی را معیوب کنم تا آن پادشاه ظالم در آن کشتی طمع نکند.

اما: آن پسر بچه‌ای که کشتم، پدر و مادرش آدم خوب و مؤمن بودند، اگر زنده می‌ماند بیم آن می‌رفت که پدر و مادرش را به شرک و طغیان در آورد خواستم خدا به آن دو پاکتر و مهربانتر از او را عطا فرماید.

امّا: دیواری که مرمت کردم، مال دو پسر یتیم بود، و در زیر آن دیوار گنجی بود، پدرشان مرد نیکوکاری بود خدا خواست آن دیوار مدتی بماند تا آن دو بزرگ شده و گنج خود را پیدا کنند، این است حقیقت کارهایی که تاب تحمل آنها را نداشتی.

دوم: این ماجرا نشان می‌دهد که پیشآمدها و حوادث، عللی و حکمتهایی دارند که از ما پوشیده است، و اگر آن علل بر ما روشن شود، از مرگهای ناگهانی، زلزله‌ها، کری‌ها، کوری‌ها، یتیم شدن اطفال و خرابیها ناراحت نخواهیم بود، بلکه تسلیم امر خدا خواهیم بود، که خدا صلاح ما را بهتر از ما می‌داند، خواه این حوادث در جان باشد یا در مال، سه فقره بودن قضایا، شاید اشاره به تعدد علل و حکمتها باشد، این باب بسیار بزرگی در توجیه کارهای جهان است که عقل ما به آنها نمی‌رسد.

علی علیه السلام در نهج البلاغه به امام حسن علیه السلام می‌نویسد:

«و انّ الدنيا لم تكن لتستقرّ إلا علی ما جعلها الله علیه من النعماء و الابتلاء و الجزاء فی المعاد و ما شاء تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

ص: ۲۴۶

مما لا نعلم فان اشكل عليك شيء من ذلك فاحملی علی جهالتك فانك اول ما خلقت جاهلا ثم علمت»،

در میزان این قصه را به اول سوره مربوط دانسته است یعنی ای پیامبر خویشتن دار باش و به تبلیغ رسالت ادامه بده، زینت و زیور دنیا که مردم را مشغول کرده است بر تو گران نیاید چون در پشت این زندگی ظاهر، باطنی است و بالای تسلط اینها تسلط الهی وجود دارد.

وانگهی قصه موسی و عالم گویی اشاره است که این وقایع و حوادث که بر دنیا پرستان می‌گذرد تأویل و باطنی دارد که روز قیامت آشکار خواهد شد.

سوم: موسی که در این قصه آمده است همان موسی بن عمران علیه السلام است که یکی از پیامبران اولوا العزم می‌باشد چنان که در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است.

در مجمع البیان فرموده: محمد بن اسحاق می‌گوید: اهل کتاب گفته‌اند موسی که در طلب خضر بود موسی پسر میشا پسر یوسف است که پیش از موسی از انبیاء بنی اسرائیل بود. آن گاه طبرسی فرموده: عقیده جمهور آنست که او موسی بن عمران است.

چهارم: منظور از «فتی» که در خدمت موسی بود. وصی او یوشع بن نون است و عالمی که موسی در جستجوی او بود همان خضر معروف می‌باشد، چنان که در روایات اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

در تفسیر عیاشی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: «

قال كان وصی موسی بن عمران یوشع بن نون و هو فتاه الذی ذکر الله فی کتابه

». باز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: موسی از خضر عالمتر بود

«كان موسی اعلم من الخضر».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۷

ناگفته نماند: علم خضر غیر از علم موسی علیه السلام بود، در روایات آمده است:

خضر به موسی گفت: تو به کاری مکلف شده‌ای که من طاقت آن را ندارم و من به کاری مکلف شده‌ام که تو طاقت آن را نداری.

۶۰- و اذ قال موسی لفتاه لا أبرح حتى ابلغ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقْبًا.

در روایات هست که موسی از جانب خدا مأمور بود تا خضر را دریابد، به یوشع بن نون شاید از آن جهت «فتی» گفته شده که خدمت موسی می‌کرده است، «لا ابرح» تقدیرش «لا ابرح امشی» یعنی پیوسته راه می‌روم تا به مجمع البحرین برسم یا مدت زیادی راه بروم ظاهراً منظور آنست که اگر زود به آنجا رسیدم هیچ و گر نه مدت مدیدی سفر خواهم کرد تا به آنجا برسم و این می‌رساند که موسی مصمم بود حتماً خضر را پیدا کند. نکره آمدن «حقبا» دلالت به وصف تقدیری دارد یعنی «حقبا طویلا» راجع به مجمع البحرین در نکته‌ها سخن خواهیم گفت.

۶۱- فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا.

این آیه و دو آیه بعدی نشان می‌دهد که یک ماهی برای خوراک با خود داشته‌اند، و نیز معلوم می‌شود که آن را مثلاً روی سنگی گذاشته و از آن غفلت کرده‌اند، و آن از روی سنگ لغزیده و به دریا افتاده و یا موج، آن را به دریا برده است، از آیه ۶۳ معلوم خواهد شد یوشع آب افتادن آن را دیده است ولی فراموش کرده که به موسی خبر دهد علی‌هذا «نسیا» مربوط است به آنکه آن را روی سنگی گذاشته و غفلت کرده و به استراحت پرداخته‌اند.

سپس یوشع، دریا افتادن آن را دیده است ولی از یادش رفته که به موسی اطلاع دهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۸ در میزان فرموده است: بدانکه آیات صریح نیست در اینکه ماهی زنده شده و به آب رفته است بلکه ظاهر نَسِيَا حُوتَهُمَا و نَسِيَتْ الحُوتِ آنست که ماهی را در محلی از صخره گذاشته‌اند که به دریا افتاده و یا موج آن را به دریا برده و در آن غائب شده است ... مؤید این سخن بعضی از روایات است که نشانه وجود آن عالم، مفقود شدن ماهی بود نه زنده شدن آن و اللّٰه اعلم. علی‌هذا معنای فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا آنست که راهش را به طور سرازیری در دریا گرفت و ناپدید شد نه آنکه زنده شده باشد.

۶۲- فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا.

از «غداً» معلوم می‌شود که استراحت کرده و صبح از آنجا حرکت کرده و پس از گذشتن از مجمع البحرین احساس گرسنگی نموده‌اند که موسی به یوشع فرموده است: صبحانه را بیاور کمی غذا بخوریم که خسته شدیم.

۶۳- قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا.

از طعام خواستن موسی، جریان ماهی به یاد یوشع افتاده و گفته است:

یاد داری آنجا که در کنار صخره استراحت کرده بودیم، من ماهی را از یاد بردم، که به دریا افتاد. اگر مراد از أَنْ أَذْكُرَهُ خبر دادن به موسی باشد در اینصورت منظور از نَسِيتُ الحُوتَ نسیان دریا رفتن آنست، یعنی: از یادم رفت که به دریا افتادن ماهی را به تو بگویم و اگر مراد یاد کردن خود ماهی باشد منظور این می‌شود که از ماهی غفلت کردم و آن به دریا افتاد، این کلام می‌فهماند که اول از ماهی غفلت کرده و آن به دریا افتاده است و در ثانی از یادش رفته که به موسی جریان را خبر بدهد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۴۹

در جمله وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ که نسبت نسیان به شیطان داده شده است نظیر زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ نمل / ۲۴ می‌باشد اگر گویند:

یوشع پیامبر بود و پیامبران معصوم هستند چطور شیطان در آنها تصرف تواند کرد؟ گوئیم آن درباره معصیت است ولی شیطان می‌تواند نظیر این اذیت را به رسولان خدا برساند مانند: وَ أَذْكَرُ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ ص / ۴۱ (از میزان).

جمله وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا تقدیرش «اتخاذاً عجیباً» است و نشان می‌دهد که به دریا افتادن غیر منتظره یا غیر عادی بوده است. ۶۴- قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَازْتَدَا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا.

لفظ ذلک «اشاره» است به همان مکان که در آنجا استراحت کرده بودند، معلوم می‌شود که خداوند از طریق وحی به موسی فهمانده بود: هر جا که ماهی مفقود گردید خضر در آنجاست، چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل شده است، منظور از آثار رد پای آنهاست «قصصا» تقدیرش «یقصان قصصا» است یعنی: بر نشانه پاهای خود برگشتند که به دقت اثر گامهای خویش را تعقیب می‌کردند، تا به همان جا برسند.

۶۵- فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.

منظور از «عبد» خضر علیه السلام است. در علل الشرائع از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: خضر پیامبر مرسلی بود که خدا او را برای قوم خویش مبعوث فرمود، او آنها را به توحید و اقرار به انبیاء و کتابهای خدا دعوت فرمود «۱».

(۱)

«عن الصادق علیه السلام ان الخضر كان نبيا مرسلا بعثه الله الى قومه فدعاهم الى توحيدة و الاقرار بانبيائه و رسله و كتبه و كانت آيته انه كان لا يجلس على خشبة يابسه»

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۵۰

لفظ مِنْ عِنْدِنَا و لفظ مِنْ لَدُنَّا نشان می‌دهد که رحمت و علم، رحمت و علم به خصوصی بوده‌اند نه معمولی، طبرسی رحمه الله، رحمت را نبوت دانسته و میزان آن را تأیید می‌کند، احتمال دارد که منظور از رحمت همان علم بخصوص باشد در اینصورت جمله اخیر بیان رحمت است. منظور از «علما» همان علم به اسرار و باطن قضایا است که در آیات بعدی خواهد آمد و آن علم تجربی و اکتسابی نبوده است.

در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل شده: در نزد خضر علمی بود که در الواح برای موسی نوشته نشده بود، موسی گمان می‌کرد جمیع آنچه محتاج الیه است در صندوق عهد او است و همه علم برای او در الواح نوشته شده است.

۶۶- قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا.

لفظ «رشد» می‌شود مفعول «تعلمن» باشد یعنی از آنچه تعلیم یافته‌ای بمن کمالی تعلیم کن.

طبرسی فرموده است «ان تعلمنی امرا ذا رشد» به هر حال موسی از او خواست که از علم موهوبی خود به او تعلیم کند.

۶۷ و ۶۸- قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا.

جواب خضر علیه السلام است که اول فرمود: تو نمی‌توانی به همراهی من هرگز صبر کنی، دوم به گفته خود استدلال کرد که به باطن کارهای من اطلاع نداری لذا صبر نتوانی نمود، «خبر» تمیز است و فاعل «لم تحط» ضمیر مخاطب مستتر می‌باشد یعنی «لم تحط به علمک» چگونه صبر توانی کرد به چیزی که علم تو بآن احاطه نکرده است.

و لا- ارض بیضاء الا- اهتزت خضراء و انما سمی خضرا لذلك و كان اسمه بلیا بن ملکا بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۵۱

در آیه اول به نحو اکیدی صبر و توانایی موسی در زمینه کارهای او نفی شده است، در مجمع البیان فرموده: چون موسی کارهای خود را بنا بر ظاهر امر می‌گرفت ولی خضر طبق علمی که خدا به او داده بود با باطن امور حکم می‌کرد.

۶۹- قَالَ سَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا.

در این آیه موسی قول می‌دهد در مقابل کارهای او صبر کند و اصلا با او مخالفتی ننماید «امرا» نکره در سیاق نفی و مفید عموم



است، یعنی: «اصبر و لا اعصی لک فی امر تأمرنی به»، هر دو جمله از آیه، مقید به مشیت خداست، علی‌هذا نه در عدم صبر دروغ گفته است و نه در عدم اطاعت در مقابل فلا تَسْأَلُنِيْیَ که خواهد آمد.

۷۰- قَالَ فَإِنْ أَتَبَعْتَنِيْ فَلَا تَسْأَلُنِيْیَ عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا.

این آیه نشان می‌دهد که خضر قول داده است که بعداً علّت و باطن کارهای خود را توضیح بدهد، از موسی فقط قول گرفته است که ابتدا سؤال نکند بلکه منتظر باشد تا خضر ابتدا به توضیح دهد، پس «احداث» به معنی احداث و ابتدا کردن به توضیح است، ظاهر آنست که «منه» متعلق به «ذکرا» می‌باشد.

در المیزان در ذیل این آیه به مراعات ادب از طرف موسی در گفتگو با خضر و ادب خضر در گفتگو با موسی اشاره فرموده است، آری دقت در آیات گذشته، حکایت از ادب بسیار عالی موسی علیه السلام دارد، ملاحظه کنید آن حضرت با آنکه حامل وحی خدا و پیامبر صاحب شریعت است در مقابل یک نفر عالم چقدر خضوع می‌کند، خضر نیز او را ردّ و از خود دور نکرد بلکه گفت نمی‌توانی و نیز امر نکرد بلکه گفت: اگر با من همراهی کردی ... تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۲

۷۱- فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا إِمْرًا.

از آیه معلوم می‌شود که بعد از قول و قرار، شروع به سفر کرده و در ضمن مسافرت دریا کرده‌اند «رکبا» به صیغه تنبیه نشان می‌دهد که یوشع با آنها نبوده است، لام در «لتغرق» برای غایت است، یعنی شکافتن کشتی به غرق مسافران می‌انجامد، و گر نه خضر نظرش غرق مسافران نبود.

اینجاست که ملاحظه می‌شود موسی تاب نیاورده، به مقام اعتراض می‌آید این عمل بنا به ظاهر، کار بسیار بدی است ولی بنا به علّتی که خضر بیان خواهد کرد کار خوبی است.

۷۲- قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.

در اینجا به سؤال موسی اعتراض کرده و قرار گذشته را به او یاد آوری کرده است.

۷۳- قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا.

اعتذار است از موسی که من فراموش کردم در مقابل فراموش کردن مؤاخذه و ملامت مکن و در کار مصاحبت خود بر من سخت مگیر که از من دور شوی، بعضی «نسیت» را به معنی ترک گرفته‌اند نه نسیان ولی معنی نسیان صحیحتر است در هر حال این سخن، اعتذار است.

۷۴- فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا نُكْرًا.

یعنی از کشتی خارج شده و به راه خود ادامه دادند، به پسری رسیدند که خضر او را کشت، موسی بر آشفت که آیا انسان بیگناهی را کشتی؟ بی‌آنکه کسی را بکشد و مستحق قصاص شود؟ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۳

در علل الشرائع از حضرت صادق علیه السلام نقل شده: موسی از موی سر خضر گرفت و گفت آیا ... خضر گفت عقول انسانها بر کار خدا حکم نتواند کرد بلکه کار خدا بر قلوب حکم می‌کند بآنچه می‌بینی تسلیم شو و صبر کن می‌دانستم که به همراهی من صبر نخواهی کرد (تفسیر صافی) ۷۵- قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.

تکرار آیه ۷۲ است در اینجا لفظ «لک» اضافه شده است و آن مفید این معنی است که آن گفته متوجه تو بود نه کس دیگر.

۷۶- قَالَ إِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا.

لفظ «بعدها» راجع است به «مره» یا به مسئله، یعنی اگر بعد از این دفعه یا بعد از این مسأله از کاری که خواهی کرد سؤال کردم با من مصاحبت مکن از طرف من به عذر آنکه مرا ترک کنی رسیده‌ای.

در مجمع از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده: از موسی پیامبر خدا حیا می‌کنم اگر صبر می‌کرد هزار عجائب می‌دید:



«استحیی نبی الله موسی و لو صبر لرأی الفاً من العجائب».

۷۷- فَأَنْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَى أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً.

مراد از «استتعما» طعام خواستن به طور میهمانی است یعنی از اهل قریه خواستند که آنها را میهمان کنند چنان که فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا دلیل آنست، منظور از يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ اشراف و نزدیک شدن به انهدام است «فاقامه» یعنی آن را اصلاح و مرمت و ثابت کرد، این عمل که اهل شهر آنها را میهمان تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۴

نکردند و خضر دیوار را مرمت کرد، موسی را بر آن داشت که بگوید: اگر می‌خواستی به این عمل مزدی از آنجا می‌گرفتی تا طعامی خریده و سدّ جوع کنیم؟! این سومین اعتراضی بود که موسی به خضر می‌کرد، به نظر می‌آید که خضر در حضور مردم آن دیوار را مرمت کرده است و نیز معلوم می‌شود چیزی نداشته‌اند که با آن طعام بخرند.

۷۸- قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.

لفظ «هذا» اشاره است به کلام موسی و فراق بمعنی «مفروق» است یعنی این سخن میان من و تو را جدا می‌کند، به قولی «هدا وقت فراقنا»، به نظر بعضی تقدیر آن «هذا سبب الفراق بینی و بینک» تکرار «بین» گویند برای تأکید است. علت این سخن آن بود که موسی خود گفته بود. اگر بار دیگر اعتراض کردم با من مصاحبت مکن، آن گاه خضر فرمود: اکنون علت و باطن کارهایم را برای تو، بیان می‌کنم که حوصله آنها را نداشتی.

۷۹- أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا.

یعنی: علت آنکه کشتی را شکافتم آن بود که کشتی مال عده‌ای از بیچارگان بود، پادشاه ظالمی در آن حوالی بود که کشتیها را غصب و مصادره می‌کرد، من کشتی را معیوب کردم تا پادشاه در آن طمع نکند، و آن بیچاره‌ها از آن، نان به دست آورند «وراء» به معنی پشت سر است مراد از آن ظاهراً «تعقیب» است. یعنی در آنجاها و در تعقیب آنها پادشاهی بود که کشتیهای سالم را به غصب می‌گرفت.

۸۰- وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۵

یعنی: علت کشتن آن پسر این بود که پدر و مادرش مؤمن بود، اگر بزرگ می‌شد، کافر می‌شد، پدر و مادرش را نیز به طغیان و کفر می‌کشید، ظاهراً اگر این حقیقت روشن شود، کشتن چنین پسری بصره او و پدر و مادرش است.

عیاشی از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده: خضر ترسید که اگر آن پسر بزرگ و عاقل شود پدر و مادرش را به کفر دعوت کند و آنها از فرط محبت او را اجابت نمایند.

المیزان احتمال می‌دهد که «خشینا» به معنی تحذّر باشد، یعنی حذر کردیم از اینکه چنین باشد، طغیاناً و کفراً، اگر مفعول «یرهقهما» باشد، معنی همان است که گفته شد، احتمال دارد که طغیاناً و کفراً تمیز باشد یعنی آن پسر روی کفر و طغیان که خواهد داشت پدر و مادرش را به کفر در می‌کشد «خشینا» که متکلم مع الغیر است، افاده علم می‌کند، این صیغه ظاهراً برای آنست که دستور خدا در این کار با او بود و گر نه می‌گفت: «فخشیت».

۸۱- فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رَحْمًا.

یعنی با کشتن آن پسر خواستیم که به آن پدر و مادر، بهتر از آن پسر و مهربانتر از او را بدهد، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: برای آن دو دختری متولد شد و از او پسری به دنیا آمد که به نبوت رسید

«قال: انه ولدت لهما جاریة فولدت غلاماً فکان نبیا»

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است:

«قال: فابدلها جاریه و ولدت سبعین نبیا».

منظور از «زکاء» پاک‌ی و ایمان است در مقابل «کفر و طغیان» که در آیه قبلی گذشت و غرض از أَقْرَبَ رُحْمًا ظاهراً صلّه رحم خدمت به پدر و مادر است، به هر حال، این و آیه قبلی نشان می‌دهد که ایمان آن پدر و مادر سبب تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۶

عمل خضر بوده است تا آن دو مؤمن، پسری پاک و مهربان داشته باشند.

۸۲- وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ.

یعنی علت تعمیر آن دیوار این بود که دیوار مال دو نفر یتیم از اهل شهر بود، زیرا آن دیوار گنجی برای آنها بود، اگر دیوار تعمیر نمی‌شد، خراب می‌گردید کارگرانی که برای ساختن آن دیوار می‌آمدند، گنج را پیدا می‌کردند و می‌بردند ولی با مرمت من، آن دیوار تا بزرگ شدن آن دو یتیم خراب نمی‌شود، خودشان تعمیر می‌کنند و گنج خود را پیدا می‌کنند. در اینجا چند مطلب وجود دارد.

اول: سبب اینکار نیکوکاری پدر آن دو پسر بوده و این می‌رساند که نیکو- کاری پدر در سعادت فرزندان مؤثر است امام صادق علیه السّلام فرموده است: خدا به صالح بودن شخص، فرزندان او و فرزند فرزندان او را اصلاح می‌کند، او را در خانه‌هایش و در خانه‌های اطرافش حفظ می‌کند، پیوسته در حفظ خدا قرار می‌گیرند زیرا او پیش خدا محترم است. آن گاه امام علیه السّلام آن دو غلام را نقل فرمود و گفت وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا آیا نمی‌بینی خدا پاداش نیکوکاری پدرشان را به آنها داد؟ (۱).

در روایت دیگر از باقر امام صادق علیهما السّلام آمده است:

«قالا: يحفظ الاطفال باعمال آبائهم كما حفظ الله الغلامين بصلاح ابیهم».

دوم: در زمینه گنج که در آیه شریفه آمده است، روایاتی وارد شده است از

(۱)

عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله عليه السّلام يقول: ان الله ليصلح بصلاح الرجل المؤمن ولده و ولد ولده و يحفظه في دويرته و دويرات حوله فلا- يزالون في حفظ الله لكرامته على الله ثم ذكر الغلامين فقال و كان ابوهما صالحا الم تر ان الله شكر صلاح ابويهما لهما (عیاشی)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۷

جمله اینکه در تفسیر عیاشی از صفوان جمال نقل شده: از امام صادق علیه السّلام از قول خدا «و اما الجدار فكان لغلامین یتیمین فی المدینة و كان تحته كنز لهما» پرسیدم فرمود:

بدان که آن طلا و نقره نبود، بلکه چهار کلمه بود:

«انی انا الله لا اله الا انا»

هر که به مرگ یقین کند دندانش نمی‌خندد، هر که بحساب یقین نماید قلبش فرحناک نمی‌شود، هر که به قدر ایمان آورد جز پروردگارش از کسی و از چیزی نمی‌ترسد.

در روایت دیگری از حضرت رضا صلوات الله علیه آمده است که آن لوحی بود از طلا و در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، محمد رسول الله عجب لمن يقن بالموت كيف يفرح ...

این احادیث در کتب اهل سنت نیز نقل شده است.

این با روایت اول منافات ندارد، زیرا مراد از حدیث اول آنست که منظور از گنج در هم و دینار نبوده است بلکه نظر به کلماتی است که در آن نوشته شده بود طبرسی رحمه الله در جمع ما بین آیه و روایات فرموده است گنج مالی بود که در آن علمی نوشته شده بود پس آن مال و علم بوده است.

### نکته‌ها

مجمع البحرين کجا بوده است؟

می‌دانیم که موسی علیه السلام، ابتدا در مصر زندگی می‌کرد سپس با بنی اسرائیل به صحرای سینا آمد و در آنجا بود تا از دنیا رفت، آن حضرت و هارون در صحرای سینا از دنیا رفتند و به سرزمین فلسطین وارد نشدند، نظر بنقشه امروزی، مجمع البحرين که موسی در آنجا با خضر ملاقات کرد، یکی از چهار محل می‌شود ولی هر چهار محل نسبت به صحرای سینا بسیار دور هستند حدود صدها فرسخ، بلکه بیشتر، آن روز با نبودن وسائل مسافرت چطور موسی علیه السلام توانسته است به آنجاها برود؟! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۸

بهر حال اولین مجمع البحرين که می‌شود از آن نام برد باب المندب است، آنجا که دریای احمر به اقیانوس هند متصل می‌شود، ولی آن در انتهای شبه جزیره عربستان واقع شده و از صحرای سینا صدها فرسخ فاصله دارد.

دوم تنگه هرمز، آنجا که خلیج فارس به دریای عمان متصل می‌شود، آنجا نیز صدها فرسخ با صحرای سینا فاصله دارد.

سوم: تنگه بسفر که در آنجا دریای سیاه به دریای مرمره اتصال پیدا می‌کند.

چهارم: تنگه داردائل آنجا که دریای مرمره بدریای مدیترانه متصل می‌شود، این دو محل گرچه تا حدی نزدیک هستند ولی باز بعید است که موسی علیه السلام به آنجاها رفته باشد، زیرا با وسائل آن روز شاید ماهها طول می‌کشید.

به نظر بعضی: آن تنگه جبل الطارق است آنجا که دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس متصل می‌شود، این بسیار بعید است موسی علیه السلام خضر را در اروپا پیدا کند علی هذا اگر مراد یکی از چهار محل فوق باشد باید گفت که آن حضرت در انتهای خشکیهای یکی از آنها با خضر ملاقات کرده است.

احتمال دیگر آن است که این ملاقات در نزدیکیهای بندر عقبه اتفاق افتاده باشد و در آنجا دماغه‌ای بوده است که اکنون در اثر تغییرات زمین از بین رفته است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۵۹

### [سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۰۲]

### اشاره

وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَاتَّبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَدِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُخَذِّدُ فِيهِمْ حَسِينًا (۸۶) قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَكْرًا (۸۷)

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَيَتَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۹۲)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَحَدَّ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) آتُونِي زُبُرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَشْعِرُونَ سَمْعًا (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۰

۸۳- از تو از ذو القرنین می پرسند بگو: برای شما از او خبری خواهم خواند.

۸۴- ما وی را در زمین تمکن دادیم و از همه چیز به او وسیله عطا کردیم.

۸۵- پس راهی را تعقیب کرد.

۸۶- تا چون به مغرب آفتاب رسید، آن را دید که در چشمه گل آلودی فرو می رود و نزدیک چشمه قومی یافت گفتیم: ای ذو القرنین یا عذاب میکنی و یا میانشان طریقه نیکویی پیش می گیری.

۸۷- گفت: هر که ستم کرده است به زودی او را کیفر می دهیم سپس به سوی پروردگارش بر می گردد و عذابی سختش می کند.

۸۸- اما آنکه ایمان آورده و کار صالح کرده است برای او پاداش نیکی هست و از جانب خود کار آسانی به او امر می کنیم.

۸۹- آن گاه راهی را تعقیب کرد. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۱

۹۰- تا چون به مشرق آفتاب رسید، آن را دید، به قومی طلوع می کند که ایشان را جز آفتاب پوششی قرار نداده ایم.

۹۱- چنین بود و ما از آنچه نزد وی بود خبر داشتیم.

۹۲- سپس راهی را تعقیب کرد.

۹۳- تا چون میان دو کوه رسید در نزدیک آنها قومی یافت که سخن نمی فهمیدند.

۹۴- گفتند: ای ذو القرنین یا جوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند آیا برای تو مزدی مقرر داریم که میان ما و آنها سدی بنا کنی؟

۹۵- ذو القرنین گفت: آنچه خدایم در آن بمن تمکن داده بهتر است مرا به نیرو کمک کنید تا میان شما و آنها حائلی بنا کنم.

۹۶- قطعات آهن پیش من آرید تا چون میان دو دیواره را پر کرد، گفت: بدمید تا آن را بگداخت گفت: مس مذاب بیاورید تا بر روی آن بریزم.

۹۷- در نتیجه، نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند آن را عقب زنند.

۹۸- ذو القرنین گفت: این مرحمتی است از پروردگارم پس چون وعده خدایم آید آن را متلاشی میکند ...

۹۹- در آن می گذاریم که گروهی در گروهی موج زند، به صور دمیده شود به طور کامل جمعشان کنیم.

۱۰۰- آن روز جهنم را به طور کامل بر کافران نشان دهیم.

۱۰۱- کسانی که دیدگانشان از یاد من در پرده بوده و شنیدن نمی توانسته اند.

۱۰۲- آیا کافران گمان کرده اند که جز من بندگان مرا سرپرست گیرند (و از عذاب من نجاتشان دهند) ما جهنم را برای کافران محل فرود آمدن آماده کرده ایم.

ذی القرنین: قرن (بر وزن عقل) بمعنی جمع کردن است «قرن البعیرین جمعهما فی حبل» یعنی دو شتر را با یک طناب بست و نیز به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۲

شاخ آید مانند شاخ گاو و گوسفند و نیز بمعنی جماعتی است که در زمان واحد نزدیک به هم زندگی می‌کنند جمع آن قرون است به معنی زمان نیز آمده است «ذو القرنین» لقب آن پادشاه است، قرن ظاهراً در اینجا به معنی شاخ است یعنی صاحب دو شاخ که در نکته‌ها خواهد آمد.

سیبا: سبب: وسیله. راغب گوید: ریسمانی است که از آن به درخت بالا می‌روند راه را نیز سبب گویند که وسیله رسیدن به مقصد است.

حمئة: جماء: لجن سیاه بدبو، «طین اسود منتن» عین حمئة: چشمه‌ای که در آن لجن سیاه هست و آبش سیاه دیده می‌شود. نکرا: نکر (بر وزن قفل): منکر و ناپسند.

سترا: ستر (بر وزن فکر): پرده و پوشش و بر وزن عقل به معنی پوشاندن است.

خبرا: خبر (بر وزن قفل): دانستن و علم.

سد: بستن و اصلاح کردن «سد التلمة: اصلحها و وثقها» و نیز به معنی سد معروف و حایل میان دو چیز است، گویند: بضم اول سدی است که طبیعی و فعل خدا باشد و بفتح اول آنست که فعل انسان باشد کوه را نیز سد گویند که میان دو چیز سد و حائل است منظور از «سدین» در آیات، دو کوه است یا جوج و مأجوج: نام اقوامی است که شاید در مغولستان فعلی چین زندگی می‌کرده‌اند و در نکته‌ها خواهد آمد، فقط دو بار در قرآن مجید آمده است یکی در اینجا، دیگری در سوره انبیاء / ۹۶. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۳

ردما: ردم: سد اصل آن گرفتن شکاف با سنگ است «ردمت التلمة: سددتها».

زبر: زبر (بضم اول و فتح دوم) پاره‌ها و تکه‌های آهن و مس، مفرد آن زبره بر وزن حفره است.

صدفین: صدف: ناحیه و جانب کوه. «ساوی بین الصدفین» مساوی و پر کرد بیان دو ناحیه کوه را.

خرجا: گوید: آنچه از زمین داده می‌شود اسمش خراج و آنچه از مال داده می‌شود نامش خرج است. انفخوا: نفخ: دمیدن «انفخوا» بدمید.

قطرا: قطر: مس مذاب «القطر: الخامس المذاب» افرغ: ریختن و خالی کردن اُفْرِغْ عَلَیْهِ قَطْرًا بریزم بر آن مس ذوب شده را آن را قلع مذاب و آهن مذاب نیز گفته‌اند، علت این تسمیه آن که فلز با ذوب شدن متقاطر می‌گردد.

نقبا: نقب: سوراخ کردن، سوراخ وسیع، راهی که در کوه باشد.

دکاء: دک (بر وزن عقل): کوبیدن. «دککت الشیء دکا» آن وقت گویند که بکوبی و با زمین یکسان کنی. دک و دکاء هر دو به معنی کوبیدن است، آن در آیه به معنای مفعول و کوبیده شده (مدکوک) است.

عرضنا: عرض: نشان دادن و ظاهر شدن. «عرضنا»: نشان دادیم و ظاهر کردیم.

غطاء: پرده. راغب گوید: غطاء مثل طبق و نحو آنست که روی چیزی گذاشته شود، چنان که غشاء مثل لباس و نحو آنست که روی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۴

چیزی بگذارند.

نزلا: نزل (بر وزن عنق): آنچه برای میهمان آماده شده است تا بر آن نازل شود، راغب گوید: «النزل ما یعد للنازل من الزاد» آن در

آیه به معنی آماده شده برای کفار است که جهنم و عذاب باشد.

### شرحها

آیات شریفه در زمینه شرح حال مردی بنام ذوالقرنین است که در اول سوره گفته شد: یهود به مشرکان مکه تعلیم دادند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسند لفظ «یستلونک» صریح است که از حضرت ماجرای او را پرسیده‌اند، آنچه از آیات گذشته استفاده می‌شود چنین است:

اول: ذوالقرنین پادشاه قدرتمندی بود که خداوند به او تمکن و اسباب حکومت داده بود مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا.

دوم: در ضمن آیات خواهیم گفت که ذوالقرنین پیغمبر نبود ولی از آیات به دست می‌آید که یا با پیغمبری رابطه داشته و از او فرمان می‌گرفته و مانند طالوت از جانب پیامبر بنی اسرائیل منصوب گردید که در سوره بقره گذشت و یا مسائل شرعی را میدانست و یا خدا به او الهام می‌کرد.

سوم: آیات شریفه حاکی است که ذوالقرنین سه تا مسافرت داشته است یکی اینکه به طرف مغرب مملکت خود سفر کرده و به محلی رسیده که آب دریا در خشکی پیش رفته و در اثر کم عمق بودن، به واسطه لجن‌ها، سیاه دیده می‌شد، بیننده فکر می‌کرد که آفتاب در دریا و در آب غروب می‌کند.

ذوالقرنین در آنجا گروهی از مردم را گویی که اهل شورش بودند گرفتار نموده، بدکاران آنها را کیفر داده و نیکوکارانشان را آزاد کرده است، می‌شود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۵

فهمید که این سفر، لشکر کشی بوده تا فتنه برپا شده را بخواباند.

سفر دیگرش به شرق کشور بوده و در آنجا بقومی رسیده است که از تمدن بقدری دور بودند، حتی خانه ساختن را نیز بلد نبوده‌اند، ذوالقرنین هر معامله که با آنها کرده به دستور خدا کرده است.

و در سفر سوم به شکافی میان دو کوه رسیده و در آنجا قومی دیده است که در مراحل اولیه زندگی می‌زیسته‌اند، آنها به ذوالقرنین گفته‌اند: اقوام یاجوج و ماجوج که در پشت کوه‌ها ساکن هستند از این شکاف بر ما هجوم آورده و ما را غارت می‌کنند، ما به تو مزدی می‌دهیم که این شکاف را ببندی تا این کوه‌ها سدی باشد میان ما و آنها.

ذوالقرنین گفته است: فقط با نیروی انسانی و وسائل به من کمک کنید، آن گاه شکاف میان دو کوه را با تکه‌هایی گرفته و با مس مذاب آنها را به هم چسبانده و از آمدن یاجوج و ماجوج جلوگیری کرده است و فرموده: وقت آمدن وعده خدا این سد کوبیده خواهد شد، مطلبی نیز در همین رابطه در آیات اخیر هست که ضمن تفسیر آیات خواهد آمد، اینها که گفته شد برای فهم آیات، مقدمه‌ای بود، بقیه مطالب در نکته‌ها خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۸۳- وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (صحيحترین قرآنها به خط مصطفی نظیف قدر اوغلی).

و در مجمع البیان و در المعجم المفهرس «سأتلوا» با اضافه الف نوشته شده است که بعد از واو جمع می‌آید، منظور از ذکر، خبر و قصه است، میزان احتمال می‌دهد که ذکر به معنی قرآن است چنان که در بعضی از آیات آمده است یعنی «سأتلوا علیکم منه قرءانا» آیات بعدی بیان ذکر است.

۸۴- إنا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۶

آیه در مقام امتنان است که خدا فرماید: ما به او تمکن و قدرت دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای در اختیارش گذاشتیم تا به مقاصد خود برسد مانند عقل، علم، دین، قدرت جسم، کثرت مال، لشکریان، حسن تدبیر و مانند آن (در میزان).

۸۵ و ۸۶- فَأَتْبَعَ سَبِيًّا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُشْنًا این دو آیه در بیان سفر اول ذو القرنین است و نشان می‌دهد که او در سفر مغرب به کنار دریایی رسیده که آب آن در اثر لجن‌ها سیاه دیده می‌شد و بیننده خیال می‌کرد که آفتاب در آن غروب می‌کند، این یک امر عادی است، ما اگر در کنار دریایی باشیم که در آن خشکی دیده نشود، خواهیم دید که آفتاب در آب غروب می‌کند و از آن طلوع می‌کند، النهایه آنجا خلیج کم عمقی بوده که آب به واسطه لجن، سیاه دیده می‌شده است. در این زمینه در نکته‌ها توضیح داده خواهد شد.

منظور از «سبیا» ظاهراً راه است فَأَتْبَعَ سَبِيًّا یعنی راهی را تعقیب کرد که همان راه مغرب بود در اینجا چند مطلب هست: اول: آیه نشان می‌دهد که ذو القرنین در این سفر لشکر کشی کرده و به گروهی مسلط شده است و بفکر بوده که با آنان چطور رفتار کند چنان که آیه بعدی این مطلب را روشن تر می‌کند.

دوم: آیا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ دلیل بر اینکه او پیغمبر بود و خدا بر او وحی فرستاده است؟ یا از پیامبری مأذون بود و از او دستور میگرفت که خدا آن را به خود نسبت داده است؟ مانند طالوت که از طرف پیامبر اسرائیلی به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۷ حکومت منصوب بود، یا منظور از قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ الهام است چنان که خدا در وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بِمَا رَأَىٰ الْمَلَائِكَةُ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ الهام فرمود؟ سوم: محلی که آفتاب در آن غروب می‌کرد مانند چشمه بزرگی بود ظاهراً آنجا خلیج بوده است در نکته‌ها خواهد آمد.

۸۷- قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا.

معلوم می‌شود که آنها هم یاغی بوده‌اند و هم مشرک و گناهکار که: ما در مقابل ظلم و طغیان به آنها کیفر می‌دهیم و چون از دنیا رفتند پیش خدایشان نیز مسئول خواهند بود، «ثم یرد» نشان می‌دهد که کیفر، قتل بوده است، به قرینه «من آمن» که در آیه بعدی خواهد آمد، می‌توان ظلم را در این آیه به شرک و کفر معنی کرد و باید افساد و شورش را بر آن افزود که بسبب لشکر کشی ذو القرنین به وجود آمده بود.

۸۸- وَأَمَا مَنْ آمَنَ وَاعْمَلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا.

یعنی در میان اینها آنکه اهل ایمان است و نیکوکاری کرده و شورش و فتنه بر پا نکرده است، او را پاداش نیکویی هست و به او تکلیف سختی نخواهد شد.

غرض از عَمَلَ صَالِحًا شاید خواباندن فتنه و دعوت مردم به آرامش باشد که از بعضی مؤمنین سر زده بود، «جزاء» می‌شود تمیز باشد و تقدیر آن «فله المثوبة الحسنی جزاء» است، منظور از این جمله به احتمال قوی پاداش دنیوی است، یعنی به چنین اشخاص پاداش نیکویی از حیث کارشان خواهیم داد و نیز به آنها فرمان آسانی خواهیم داد، شاید منظور آنست که پس از تحقیق، فرمان خواهیم داد که آزاد شوند خلاصه آنکه باین گروه هم پاداش خواهیم داد و هم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۸ آزاد خواهیم نمود، احتمال ضعیف آنست که منظور پاداش آخرت باشد و الله اعلم.

۸۹- ۹۱- ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيًّا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا كَذَلِكَ وَفَدُّ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا.

آیات سه گانه در بیان سفر دوم ذو القرنین است به نظر می‌آید که او به مشرق نیز لشکر کشی کرده باشد و در آنجا به اقوامی رسیده که در مراحل اولیه زندگی بوده و حتی از خانه ساختن نیز عاجز بوده‌اند.

عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«لم يعلموا صنعة البيوت».

«دون» به معنی غیر است یعنی برای آنها جز آفتاب پوششی قرار نداده بودیم، المیزان می‌گوید: اینکه خدا «لم نجعل» را به خود نسبت داده است معنایش آنست که آنها هنوز متوجه خانه ساختن و مانند آن نبوده‌اند.



«کذلک» ظاهراً اشاره است به صدر آیه، یعنی قضیه این چنین بود وَ قَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا یعنی علم ما به آنچه در نزد ذو القرنین بود احاطه داشت، شاید منظور آن باشد که هر چه کرد و هر چه گفت زیر نظر ما و با اجازه ما بود نظیر قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ ... در آیه گذشته، ولی صرف اینکه گفته شود: ما به حال او و تدارکات و لشکریان او دانا بودیم، چندان مفید فائده نیست و احتمال اول قویتر است.

۹۲ و ۹۳- ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا.

از این آیات، سفر سوم ذو القرنین شروع می‌شود، الف و لام «السدین» برای عهد است یعنی سپس راه دیگری را در پیش گرفت تا میان آن دو کوه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۶۹ رسید، ظاهراً دو کوه بودن به واسطه آن شکاف معروف بود که اقوام وحشی از آنجا حمله می‌کردند رسیدن به میان دو کوه، رسیدن به کنار همان گذرگاه و شکاف است.

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ظاهراً اشاره به بدوی بودن و در مراحل اولیه زندگی بودن است که چیزی نمی‌فهمیدند، به نظر بعضی لغت آنها برای کسی مفهوم نبود در نتیجه لغت کسی را هم نمی‌دانستند ولی این بعید است زیرا با ذو القرنین صحبت کرده‌اند.

۹۴- قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا.

این آیه نشان می‌دهد که اقوام وحشی و مأجوج از همان گذرگاه هجوم کرده و آنها را غارت می‌کرده‌اند و اگر آن گذرگاه مسدود می‌شد، کوه‌ها مانع از آن بودند که آنها به حملات خود ادامه بدهند، لذا آن از ذو القرنین خواسته‌اند که به او مزد و پول بدهند تا در عوض حائلی بنا کند و آن گذرگاه را بگیرد.

۹۵- قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا.

این آیه می‌گوید از شما مزد نمی‌خواهم با نیروی انسانی به من کمک کنید تا میان شما و آنها سد محکمی بسازم، از این آیه و آیات بعدی روشن می‌شود که گفته است: به کارم مزدی نمی‌خواهم فقط با نیروی انسانی و وسائل به من کمک کنید مانند کارگران و آهن و مس مذاب.

«مکنی» در اصل «مکنی» است نون ادغام شده است یعنی: آنچه خدایم در آن از مال و وسعت به من تمکن و قدرت داده است از مزد شما بهتر است مرا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۰ با نیروی یاری کنید.

۹۶- آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا.

ادامه سخن ذو القرنین است که گفت: قطعه‌های آهن بیاورید، به دستور او به آن گذرگاه قطعه‌های آهن چیدند تا شکاف پر شد و با دو ناحیه کوه برابر گردید آن وقت فرمود در آن آتش بدهید وقتی که گداخته شد گفت: مس مذاب بیاورید تا بر آن بریزم و با ریختن مس مذاب قطعات آهن به هم چسبید و همه‌اش یک پارچه شد.

۹۷- فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا.

فاعل هر سه فعل یا جوج و مأجوج است یعنی نتوانستند از آن بالا روند و نیز نتوانستند آن را سوراخ کنند، در نتیجه از هجوم آنان جلوگیری به عمل آمد «۱».

۹۸- قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا.

ذو القرنین با این کلام هم از آینده سد خبر داده و هم از موحد بودن خودش که گفت: این سد رحمتی است از خدای من که به وسیله آن گروهی از شر بدکاران راحت شدند و چون وعده پروردگار در آید آن را کوبیده و متلاشی کند و در تأکید این سخن فرموده است وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا.

مراد از وعده خدا یا وعده‌ای بود مخصوص به متلاشی شدن سد و یا آمدن قیامت که همه کوه‌ها ریزریز خواهد شد، آیه خبر از آینده می‌دهد که علم آن

(۱) استطاع یسطیع همان استطاع یسطیع است که به علت ثقل کلمه، می‌شود تاء آن را حذف کرد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۱

پیش خداست یعنی این سد و این رحمت هم چنان می‌ماند تا وعده پروردگار بیاید و چون وعده پروردگار بیاید جَعَلَهُ دَكَاةً ...

۹۹ و ۱۰۰- وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا.

این دو آیه تفصیل آمدن وعده خداست، ضمیر «هم» در دو محل ظاهراً راجع به عموم انسانها است، منظور از «ترکنا» دست کشیدن و برداشتن نظم از میان مردم است که در آن صورت انسانها مانند موج دریا درهم می‌روند و گروهی بر گروهی همچون موج بالا روند.

به هر حال اشاره به از بین رفتن نظم و هرج و مرج عجیبی است، در تعقیب این هرج و مرج نفخ صور دوم و زنده شدن مردمان خواهد بود و جهنم به طور کامل بر مردم عرضه خواهد گردید، نفخ صور اول در اینجا نقل نشده است چون نظر فقط به وضعی است که مردمان زنده‌اند و آن را می‌بینند.

این دو آیه نظیر آیات: حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ انبیاء/ ۹۶، ۹۷ است که آنهم از ملاحم و اخبار آینده می‌باشد.

۱۰۱- الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَشْتَبِعُونَ سَمْعًا.

وصف کافران در آیه گذشته است یعنی: جهنم بر کافران عرضه می‌شود که از یاد پروردگار در پرده و در غفلت بوده‌اند و قدرت شنیدن کلمات حق را نداشتند.

دو عامل مهم و بزرگ در هدایت انسان، چشم و گوش او است که از راه تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۲

شنوایی و بینایی، جهان خارج به درون انسان وارد شده و به وسیله عقل، تحلیل و تجزیه می‌گردد، علت جهنمی بودن کفار آنست که چشمشان از دیدن آیات خدا در پرده است، «عن ذکری» نشان می‌دهد که آیات خدا را می‌بینند ولی به ایشان تذکر نمی‌آورد، قدرت شنوایی نداشتن نیز همین طور است، این حالت در اثر اعمال ناشایست ایشان بلکه گردیده است کَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ غافر/ ۳۴، از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذکر را بولایت امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر فرموده‌اند، آن از باب بیان مصداق است.

۱۰۲- أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا.

این آیه نتیجه گیری از سه آیه قبل است، منظور از عبادی همه معبودهای باطل است که بشر به آنها روی آورده و از خدا بریده است امثال ملائکه، جن و انسانهای پاک، چنان که در المیزان فرموده است حتی اصنام و اوثان که در بعضی از آیات به آنها «عبد» اطلاق شده است: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ اعراف/ ۱۹۴، بنا به فرموده طبرسی در این کلام، محذوفی هست و تقدیر آن: «ان يتخذوا عبادي من دوني اولياء ينصرونهم و يدفعون عقابي عنهم» یعنی آیا کافران گمان کرده‌اند که بندگان مرا برای خود سرپرست گیرند تا به آنها یاری کنند و از عقاب من مانعشان شوند؟ نه نمی‌توانند بلکه ما جهنم را برای کافران پذیرایی آماده کرده‌ایم و آنها به عذاب خواهند رفت مانند میهمان که با مائده و طعام نازل می‌شود.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۳

آیا ذو القرنین پیغمبر بود؟

بنا بر روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، ذو القرنین پیغمبر نبوده بلکه بنده‌ای از بندگان شایسته خدا بوده است. در تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل گردیده است: ذو القرنین نه نبی بود و نه رسول، بلکه بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت، خدا نیز او را دوست داشت ... این روایت از ابو الطفیل و اصبح بن نباته از علی علیه السلام و از ابو بصیر از حضرت باقر و از برید بن معاویه از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل گردیده است، این مطلب از طریق اهل سنت نیز منقول است. به موجب بعضی از روایات او، پیغمبر بود در این زمینه به تفسیر عیاشی و تفسیر برهان رجوع شود.

بنا بر قول اول: برای توجه قلنا یا ذا القرنین که خدا به او خطاب فرموده است دو راه می‌ماند اول اینکه او از جانب پیغمبری به حکومت مآذون بود و به دستور او عمل می‌کرد مانند طالوت که یک نفر پیغمبر او را به حکومت منصوب کرد و گفت: دستور خدا چنین است: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا بقره/ ۲۴۷، بنا بر تحقیقات ابو الکلام آزاد دانشمند هندی گویا دانیال یکی از انبیای بنی اسرائیل با او بوده باشد.

دوم: اینکه مطالب حقه از جانب خدا به او الهام می‌شده است، مانند مادر موسی، ولی این بعید است.

ذو القرنین و سد او:

ناگفته نماند: روایات و اقوال مفسران درباره این شخص و سدی که ساخت و مأجوج و مأجوج به قدری پیچیده و مختلف است که نمی‌شود راه مشخصی از آنها به دست آورده و ارائه داد، نگارنده تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۴ در اینجا تحقیقات ابو الکلام آزاد را به طور خلاصه خواهم آورد، المیزان نیز آن را تا حدی مفصل نقل کرده است ولی علم حقیقی پیش خداست قبلاً باید بدانیم که ذو القرنین اسکندر مقدونی نمی‌تواند باشد، زیرا ذو القرنین بنا بر تصریح قرآن مردی موحد و خداشناس و دارای مکارم اخلاق بوده است ولی اسکندر بنا به نقل تواریخ، پادشاهی سفاک و ستمگر و بی‌دین و جاه طلب و عاری از توحید بوده است.

به نظر بعضی، سد ذو القرنین همان دیوار معروف و تاریخی چنین است این سخن نیز نمی‌تواند درست باشد زیرا دیوار تاریخی چنین بین سالهای ۲۰۴ تا ۲۲۰ قبل از میلاد یعنی در عرض حدود بیست سال به فرمان «چین شیء هوانک» امپراتور چین ساخته شد، این دیوار که از سنگ و آجر بنا شده ششصد و شصت و شش فرسخ یعنی حدود چهار هزار کیلومتر طول دارد و از محلی بنام «چان هایکوان» آغاز شده و در مرزهای «تبت» پایان می‌یابد.

بلندی آن هفت متر و نیم و پهنای آن در همین حدود است، به طوری که بر روی آن شش نفر سوار پهلو به پهلو می‌تواند اسب تازی کند، این دیوار توانست سیزده قرن جلو تاخت و تاز اقوام وحشی را بگیرد، سرانجام در قرن ۱۳ میلادی چنگیز مغول از آن گذشت و بر سرزمین پهناور چین دست یافت.

این دیوار نمی‌تواند سد معروف ذو القرنین باشد، زیرا آن سد میان دو کوه از آهن و مس ساخته شده بود.

ابو الکلام آزاد دانشمند والا مقام هندی درباره ذو القرنین کتاب مستقلی نوشته و او را «کوروش» پادشاه معروف هخامنشی دانسته است، ما خلاصه کتاب ابو الکلام را برای کمک به روشن شدن آیات در اینجا می‌آوریم و علم واقعی آن را پیش خدا می‌دانیم «۱».

(۱) بنا بر بعضی از تحقیقات، کوروش یک آدم سفاک و ستمکار بوده است، به هر حال نقل تحقیقات ابو الکلام به صورت یک احتمال صرف است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۵

حمله کوروش بغرب ایران:

کوروش پس از رسیدن به پادشاهی با پادشاه «لیدی» که کرزوس نام داشت روبرو گردید، مورخین یونان عقیده دارند، که اول بار کرزوس دست به دشمنی زد و کوروش را مجبور به توسل به شمشیر نمود، کوروش در این جنگ پیروز شد، «لیدی» در آسیای صغیر موسوم به آناتولی (ترکیه امروز) قرار داشت، حکومت لیدی دست نشانده یونان بود، کوروش با مغلوبین طوری با بزرگواری رفتار نمود که مردم احساس نمی‌کردند که آتش جنگ به خانه آنها کشیده شده است.

به نظر ابو الکلام این سفر که کوروش به غرب ایران کرده همان است که در آیات فَاتَّبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ... آمده است اکنون اگر نقشه سواحل آسیای صغیر را برابر خود بگذاریم می‌بینیم که بیشتر ساحل به خلیج‌های کوچک منتهی می‌شود، مخصوصاً در نواحی حدود «ازمیر» که دریا تقریباً صورت یک چشمه بزرگ به خود می‌گیرد می‌توان گفت: کوروش در این سفر به نقطه‌ای از سواحل دریای «اژه» نزدیک ازمیر می‌رسد و در آنجا متوجه می‌شود که دریا صورت چشمه‌ای به خود گرفته آب نیز از گل‌ولای ساحل تیره رنگ به نظر می‌رسد در حوالی غروب اگر کسی اینجا ایستاده باشد خواهد دید که قرص خورشید در آب محو می‌شود یعنی: «تغرب فی عین حمئه».

حمله بمشرق:

حمله دوم کوروش متوجه مشرق شد، قبائل وحشی و عقب مانده «کید روسیا» و «باکتریا» که در نواحی مشرق سکونت داشتند سر به شورش برداشته بودند، کوروش برای خواباندن فتنه به آنجا لشکر کشید مراد از آن، سرزمین «مکران» و «بلوچستان» فعلی است و «باکتر» همان بلخ است و آیات ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۲۷۶ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا... راجع به این مسافرت است.

حمله به شمال:

حمله سوم کوروش به طرف شمال ایران صورت گرفته که برای اصلاح امر «ماد» لشکر کشی کرده است، سرزمین «ماد» در شمال پارس قرار داشت و حدود آن بکوه‌های شمال که متصل به دریای خزر و دریای سیاه می‌شوند می‌رسید، این نواحی بعدها به قفقاز و به اصطلاح پارسیان «کوه قاف» موسوم گشت کوهستان قفقاز فعلی در این سلسله کوه‌ها وجود دارد، در این حمله کوروش به نزدیک رودی رسید و در کنار آن اردو زد، اقوام این منطقه از دست قومی به نام «یاجوج و ماجوج» به کوروش شکایت کردند. او دستور داد سدی آهنین در محلی که غارتگران از آن می‌گذشتند، ساختند و بدین وسیله از تاخت و تاز آنها جلوگیری شد، اگر به نقشه نگاه کنیم آسیای غربی پائین دریای خزر وجود دارد و دریای سیاه بالای آن است و کوه‌های قفقاز نیز بین دو دریا در حکم یک دیوار طبیعی مرتفعی است، این کوه‌ها که صدها میل طول دارند مانع بزرگی از رخنه کردن از آن طرف به این طرف و بالعکس است، تنها یک تنگه در میان آنها قرار دارد که محل عبور اقوام یاجوج و ماجوج بود، کوروش با سد آهنین آن تنگه را مسدود نمود که غارتگران قدرت گذشتن و سوراخ کردن آن را نداشتند: فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا.

محل سد:

این سد در محلی بین دریای خزر و دریای سیاه بنا شده و در تنگه میان کوه‌های قفقاز است، این راه را امروز تنگه «داریال» می‌خوانند و در ناحیه «ولادی کیوکر» و تفلیس واقع شده است هم اکنون نیز بقایای دیوار آهنی در این نواحی هست، در سد ذو القرنین گفته می‌شود آهن بکار رفته و میان دو کوه نیز ساخته شده است، معبر داریال بین دو کوه تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص:

یا جوج و مأجوج:

اینها همان اقوامی است که در اروپا آنها را «میگر» و در آسیا «تاتار» نامیده‌اند، معلوم شده که در حدود ششصد سال قبل از میلاد یک دسته از آنان در سواحل دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنه کوه‌های قفقاز، آسیای غربی را مورد هجوم قرار داده‌اند، این نقطه در آن روز مغولستان نامیده می‌شد، قبائل کوچ نشین آن «مغول» یا مغول نامیده می‌شدند، بنا به منابع چینی اصل کلمه مغول «منکوک» یا «منچوک» بوده است و این با کلمه عبری مأجوج بسیار نزدیک می‌باشد.

ذو القرنین:

لقب ذو القرنین (صاحب دو شاخ) متخذ از خواب دانیال پیغمبر است که کوروش در خواب دید دارای دو شاخ است توضیح اینکه دانیال در خواب دید: قوچی در کنار رود ایستاده و دو شاخ بلند دارد، این دو شاخ یکی به طرف جلو و یکی پشت او خم شده بود و با دو شاخ خود شرق و غرب را شخم می‌کرد و هیچ حیوانی در مقابل او مقاومت نمی‌کرد، در همان حال دید یک بز کوهی از طرف مغرب در حالی که زمین را با شاخ خود می‌کند، پیش آمد و میان پیشانی این بز یک شاخ بزرگ و عجیب پیدا بود، کم کم بز کوهی به قوچ مزبور نزدیک شد و بر او تاخت، در این حمله دو شاخ قوچ بشکست و از مقاومت عاجز ماند.

فرشته‌ای به دانیال نازل شده و خواب او را به کوروش و اسکندر مقدونی تعبیر کرد، یعنی قوچ دو شاخ کوروش پادشاه پارس و ماد و بز کوهی اسکندر بود که دولت و دودمان هخامنشی را برانداخت، کوروش همان بود که بابل را فتح کرد و قوم یهود را از اسارت نجات داد و اجازه داد که به فلسطین باز گردند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۸

دانیال این خواب را در «شوشن» که ظاهراً همان «شوش» فعلی است دیده است، قبر دانیال اکنون در شهر شوش واقع است (تورات کتاب دانیال باب هشتم).

مجسمه کوروش:

مجسمه سنگی کوروش که در نزدیکیهای استخر پایتخت قدیم ایران در حدود پنجاه میلی سواحل رودخانه «مرغاب» نصب شده بود، چون به وسیله خاور شناسان خطوط میخی آن خوانده شد، این مطلب را روشن نمود، مجسمه بقامت بشر عادی است، دو بال دارد مثل بالهای عقاب و در روی سر او دو شاخ به صورت شاخ قوچ که از یک ریشه روئیده و به دو شاخ یکی رو به جلو و دیگری پشت آن رو به عقب است، مجسمه ثابت میکند که تصور ذو القرنین از خواب دانیال پیدا شده و مجسمه ساز از آن خواب پیروی کرده و چون کوروش بابل را فتح و یهود را از اسارت نجات داد، خواب دانیال مشهود شد رجوع شود به کتاب ابو الکلام.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۷۹

**[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۳ تا ۱۱۰]**

**اشاره**

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاءُ هُمُ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفُزْدُوسِ نُزُلًا (۱۰۷)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

۱۰۳- بگو آیا شما را خبر دهیم از آنها که به عمل زیانکارترند

۱۰۴- همان کسانی که تلاششان در زندگی دنیا گم شده است و گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند.

۱۰۵- آنها کسانی هستند که به آیات خدا و ملاقات او کافر شده‌اند، اعمالشان باطل شده است، روز قیامت برای آنها توزینی پیا نمی‌کنیم.

۱۰۶- مطلب این است. کیفر آنها جهنم است که کافر شده‌اند و پیامبران و آیات مرا مسخره گرفته‌اند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۰

۱۰۷- کسانی که ایمان آورده و اعمال نیکو انجام داده‌اند بهشتهای وسیع جای آنهاست.

۱۰۸- در آنها پیوسته‌اند و از آنها انتقال یافتن نمی‌خواهند

۱۰۹- بگو اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب باشد، دریا تمام می‌شود پیش از آنکه کلمات خدایم تمام شود گر چه نظیر آن را نیز کمک بیاوریم

۱۱۰- بگو: من فقط بشری هستم مانند شما که به من وحی می‌شود حق این است که خدای شما خدای یگانه است هر که پاداش خدایی را امید دارد باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند

#### کلمه‌ها

اخسرين: خسر: کم شدن، ضرر و زیان. خاسر: زیان دیده. اخسر: زیان‌دیده‌تر جمع آن اخسرون است.

ضل: ضلالت: گمراهی. ضلالت کار بی‌نتیجه بودن آن است.

صنعا: صنع (بضم اول): عمل و کار. طبرسی و راغب قید «جودت» را در آن آورده‌اند یعنی جودت فعل، شاید فرقی با فعل همان جودت و دقت و محکمی باشد.

حبطت: حبط (بر وزن فلس): پوچ شدن بی‌اثر شدن.

وزن: وزن: سنجش و اندازه‌گیری، به معنی اعتبار و منزلت نیز آید، فیومی در مصباح گوید: «ما اقامت له وزنا» کنایه از اهمال و دور انداختن است. به نظر می‌آید آن در آیه به معنی توزین باشد چنان که خواهد آمد.

هزو: هزو، هزء: مسخره کردن. آن در آیه به معنای مفعول «مهزوء به» است (مسخره شده).

فردوس: باغی که در آن میوه و گل و سائر اسباب لذات جمع است این قول تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۱

طبرسی است، در کشاف گوید: «الفردوس: هو البستان الواسع الجامع لاصناف الثمر» گفته‌اند در اصل لغت رومی است، ظاهراً مراد از آن وسعت نعمتهای بهشتی است نظیر جَنَّاتِ النَّعِيمِ آن فقط دو بار در قرآن آمده است (مؤمنون/ ۱).

نزلا: (بر وزن عنق): آنچه برای میهمان آماده شده است (همین سوره/ ۱۰۲).

حولا: حول (بر وزن قول): تغیر و انفصال، این معنای اصلی آن است حول (بر وزن عنب): اسم فعل است به معنی انتقال.

مداد: مرکب. از کشاف و جوامع الجامع به دست می‌آید که عِلَّتْ این تسمیه زیاد شدن وزن دوات به واسطه آنست، چون مد و مدد در اصل به معنی زیادت است «مدد»: کمک و آنچه باعث زیادت نیرو می‌شود.

کلمات: منظور از کلمات موجودات است زیرا کلم به معنی زخم زدن و اثر گذاشتن است، موجودات، آثار خدا هستند، و شاید عِلَّتْ این تسمیه آنست که کلمه دلالت به معنای خود دارد، موجودات نیز دلالت به موجود خدا دارند.

تنفد: نفاد: فانی شدن تمام شدن «النفاد: الفناء».



شش آیه اول در رابطه با آیه «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَهْلُهَا» در اول سوره و نیز در رابطه با اعمال مشرکان و بدکاران است یعنی: ما وسائل مادی در روی زمین را برای به وجود آمدن «احسن العمل» تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۲

قرار داده‌ایم، اما مشرکان و بدکاران در اثر انحراف از راه خدا بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا شده‌اند، سعی و تلاش آنها در دنیا گم گشته و باطل شده است و در روز قیامت چیزی به دست نخواهند آورد، بر خلاف اهل ایمان و عمل که جنات الفردوس در اختیار آنها خواهد بود.

آن وقت آیه قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ ... در زمینه وسعت موجودات خداوندی است که رابطه‌اش با قبل و بعد چندان روشن نیست، میزان بعید نمی‌داند که مستقلاً نازل شده باشد «۱». آخرین آیه، خاتمه سوره است که توحید و نبوت و معاد را بیان کرده و به عمل صالح دعوت می‌کند توحید یعنی إِيْهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ، نبوت: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ معاد: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ.

۱۰۳ و ۱۰۴- قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. ظاهراً منظور از «سعی» کارهای نیک و مفید آنها در دنیاست ولی چون غرض خدایی نداشته‌اند آن کارها در مسیر زندگی پوچ و بی‌فایده می‌شود و در آخرت چیزی به دست آنها نخواهد رسید چنان که در آیه بعدی خواهد آمد، البته در زندگی زودگذر از آنها بهره‌مند خواهند شد كَلَّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ اِسْرَاءُ / ۲۰، سعی و تلاش اگر در راه حق باشد، شخص را به سعادت می‌رساند ولی اگر در راه ضلالت باشد، آن تلاش، گم و بی‌اثر می‌شود و آن بیراهه رفتن سعی و تلاش است.

از طرف دیگر: مشرکان و بدکاران و کفار در اثر جهالت از کارهای ناحق خود شادمان و مسرور هستند و چنین می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند: «ننبئکم» خطاب به مشرکان است، عِلَّتْ آمَدَن «اخرسین» با اسم تفضیل آنست که آنها از

(۱) نگارنده را در این زمینه سخنی هست که خواهد آمد

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۳

عمل اصلاً فائده‌ای نخواهند برد بر خلاف خاسرین و زیانکاران که مقداری از رأس المال در دستشان می‌ماند، آمدن «اعمالاً» به صیغه جمع شاید برای آنست که همه کارهایشان در پوچی و باطلند.

در تفسیر عیاشی نقل شده: ابن کوا از امیر المؤمنین علیه السلام از این آیه پرسید فرمود: آنها اهل کتابند، به خدایشان کافر شدند و در دین خویش بدعت گذاشتند لذا عملشان باطل شد، اهل نهروان از آنها دور نیستند: »

قال اولئك اهل الكتاب كفروا برهم و ابتدعوا فی دینهم فحبط اعمالهم و ما اهل النهر منهم ببعید

« این حدیث و امثال آن از باب بیان مصداق است، مضمون آیه اعم می‌باشد.

۱۰۵- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا.

این آیه در بیان «الاکسرین» است، کفر به آیات خدا انکار نبوت و کفر به لقاء الله انکار معاد است، انکار نبوت و معاد، موجب حبط و بی‌اثر شدن اعمال نسبت به آخرت است درباره «حبط اعمال» «ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره به تفصیل سخن گفته‌ایم و در زمینه وزن و توزین اعمال در سوره اعراف ذیل آیه وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ / ۸ به طور تفصیل بیان مطلب شده است وزن در آیه ظاهراً به معنی توزین است یعنی چون اعمالشان پوچ شده است لذا توزین و سنجیدنی برای اعمال آنها بر پا نخواهیم کرد.

در تفسیر مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: روز قیامت مردی بزرگ و چاق می‌آید که بقدر بال پشه‌ای وزن ندارد »



قال انه لياتي الرجل العظيم السمين يوم القيامة لا يزن جناح بعوضه

« زمخشری از ابو سعید خدری نقل کرده: گروهی در روز قیامت اعمال می‌آورند که در بزرگی مانند کوه‌های تهامه است و چون وزن کنند هیچ وزنی نخواهد داشت

قال يأتي اناس باعمال تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۸۴

يوم القيامة هي عندهم في العظم جبال تهامة فاذا وزنوها لم تزن شيئا

این در اثر پوچ و باطل شدن است، ابو سعید این سخن را قهرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفته است «نعوذ بالله من حبط الاعمال».

۱۰۶- ذَلِكَ جزاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُؤًا.

لفظ «ذلك» اشاره به حبط اعمال است، تقدیر آن «الامر ذلك ...» است جمله جزاؤُهُمْ جَهَنَّمَ کلام جدیدی است، بما كَفَرُوا عُلَّت اهل جهنم بودن آنها است وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي ... در جای ادامه کفر و استمرار آنست و می‌شود بیان «کفروا» باشد.

۱۰۷- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا.

آیه راجع به آخرت اهل ایمان است «آمنوا» در مقابل انکار نبوت و معاد و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ در مقابل بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا می‌باشد «نزل» به معنی آماده شده برای میهمان است، جَنَّاتِ پر نعمت محلّ. نزول و یا آماده شده برای آنهاست.

در مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده: بهشت صد درجه است فاصله میان هر دو درجه مانند فاصله زمین و آسمان است، فردوس بالاترین آنست نهرهای چهارگانه بهشت از آن سرچشمه می‌گیرند، چون از خدا بهشت بخواهید فردوس را بخواهید

«قال الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين كما بين السماء والارض، الفردوس اعلاها، منها تفجر انهار الجنة الاربعة فاذا سألتم الله تعالى فاسألوه الفردوس».

۱۰۸- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا. تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۲۸۵

بغی به معنای طلب و حول به معنای انتقال و تحوّل است یعنی در بهشت پیوسته هستند و نمی‌خواهند از آن به جای دیگری منتقل شوند.

این آیه از یک حقیقت بزرگی حاکی است و آن اینکه در زندگی دنیا اصلی به نام کهولت (آنتروپی) بر ماده حاکم است یعنی مسأله پیری و کهولت و کهنه شدن به جهان طبیعت حاکم است، هر چیزی که به سر خود رها شود و امدادی از خارج به آن نرسد به طرف فرسودگی و کهنه شدن می‌رود، امیال و خواهشهای نفسانی نیز چنین است، لذیذترین خوراکی که بشر به آن حسرت می‌خورد، اگر مدتی در اختیار او قرار بدهند، عادت پیدا می‌کند و حظّ و لذت اوّلی از بین می‌رود، حتّی مصیبت وارده بر انسان مانند مرگ عزیزان به تدریج به کهولت می‌رود و از یاد فراموش می‌شود و گر نه انسان از بین خواهد رفت.

ولی در آخرت، اصل کهولت و پیری از ماده برداشته می‌شود، علی هذا کسی که میلیونها سال در بهشت مانده است، مانند ساعت اوّل، نعمتها برای او لذیذ است، کهنه شدن، سیر شدن، عادت کردن در بهشت نیست، لذا پس از میلیونها سال مایل نمی‌شود که از آنجا به جای دیگری انتقال یابد، چون نه سیر شده، و نه عادت کرده و نه لذت آن کهنه شده است، آیه وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ فاطر/ ۳۵ نیز چنین است.

۱۰۹- قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا.

نظیر این آیه است آیه: وَ لَوْ أَنَّ مَا فِي الْمَأْرُضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمْدٌ مِنْ بَعْدِهِ سَبَّعَهُ أَبْحُرٌ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لقمان/ ۲۷.

این آیه می‌شود در رابطه با آن سه سؤال نازل شده باشد که از آن حضرت سؤال کرده‌اند یعنی شما از جریان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذو القرنین تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۶ می‌پرسید حال آنکه آنها در مقابل معلومات خدا چیزی نیستند.

ناگفته نماند: هر چیزی که به وجود می‌آید و هر واقعه‌ای که اتفاق می‌افتد، بعنوان اینکه دلیلی بر وجود خداست، می‌شود کلمه نامیده شود، زیرا کلمه‌ایست دالّ بر وجود. ولی به نظر می‌آید که منظور از «کلمات» در آیه هر کلمه و کلامی است که دلالت بر وجود و صفات و جلال و جمال خدا دارد.

یعنی: اگر دریا مرکب باشد برای نوشتن کلمات خدا، دریا تمام می‌شود ولی کلمات خدا تمام نمی‌شود و اگر مانند آن دریا را کمک بیاوریم باز دریا تمام می‌شود، منظور بیان غیر قابل شمارش بودن کلمات خداست، لزومی ندارد بگوئیم: کدام دریا و چگونه دریایی است.

در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام نقل شده است: به تو خبر دهم که کلام خدا را آخر و غایتی نیست و أبداً منقطع نمی‌شود «اخبرك أنّ كلام الله ليس له آخر ولا غاية ولا ينقطع أبداً»  
بهر حال این آیه برای نگارنده مجهول ماند، و الله اعلم.

۱۱۰- قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.

این آخرین آیه سوره کهف است و می‌تواند تکمیل فلعلک باخع نفسک انا جعلنا ما على الأرض زينة لها ... باشد یعنی خودت را هلاک مکن و به آنها بگو: من مانند شما بشری هستم با این فرق که به من این طور وحی می‌شود که ...

بدانید که فقط یک معبود دارید، دیگر خدایان، باطل و غلطند، و هر کس می‌خواهد پاداش و بهشت خدا را دریابد باید کارهای شایسته انجام بدهد و فقط خدا را عبادت کند و احدی را به عبادت پروردگار شریک نکند. بدینسان تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۷

مسأله نبوت، توحید و معاد و کلید معاد که عمل صالح است در این آیه مطرح گردیده است و آنها را یک انسان نظیر انسانهای دیگر از جانب خدا، القاء می‌کند و بیان می‌دارد، در اینجا نقل چند روایت لازم است:

۱- در مجمع البیان از حضرت صادق صلوات الله علیه نقل شده: هر که آخر سوره کهف را وقت خواب بخواند، در هر وقتی که بخواهد بیدار می‌شود،

«قال ابو عبد الله عليه السلام ما من احد يقرأ آخر الكهف عند النوم إلا تيقظ في الساعة التي يريد»

این روایت در صافی از کافی از آن حضرت نقل شده است.

۲- در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: خدا فرماید: من بهترین شریکم هر که عمل کند برای من و غیر من، آن عمل برای آن کس است نه برای من

«ان الله يقول انا خير شريك من عمل لي و لغيري فهو لمن عمل له دوني».

۳- زراره و حمران از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده: هر گاه بنده‌ای برای رحمت خدا و آخرت عملی کند، سپس رضای کسی را در آن داخل نماید مشرک می‌شود:

«قالوا لو أنّ عبداً عملاً يطلب فيه رحمة الله و الدار الآخرة ثم ادخل فيه رضا احد من الناس كان مشركاً».

۴- سماعة بن مهران گوید: از ابا عبد الله علیه السلام از فلینعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادته ربّه أحداً پرسیدم؟ فرمود: عمل صالح معرفت امامان است و لا یشرک بعبادته ربّه أحداً تسلیم به علی بن ابی طالب علیه السلام است که به خلافت او کسی را که خلافت

حق او نیست و اهلیت ندارد شریک نکند:

«قال العمل الصالح المعرفة بالائمه و لا يشرك بعباده ربّه أحدا» التسليم لعلی لا يشرك معه فی الخلافه من لیس له ذلك و لا هو من اهله»

این روایت نوعی استفاده از قرآن مجید است.

۵- در المیزان از «درّ منثور» نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۸

اگر بر امت من نازل نمی شد مگر خاتمه سوره کهف هر آینه برای آنها کافی بود

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو لم ينزل علی امتی الا خاتمه سوره الكهف لکفتهم».

در شب سه شنبه بیستم شوال ۱۴۰۲ مطابق ۱۹/۵/۱۳۶۱ تفسیر سوره کهف به پایان رسید.

و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۸۹

## سوره مریم

### اشاره

در مکه نازل شده و نود و هشت آیه است

### نظری به کلیات سوره

۱- سوره مریم چهل و چهارمین سوره است که بعد از سوره فاطر در مکه نازل شده، می شود گفت: در سالهای چهارم یا پنجم بعثت نازل شده است، در ترتیب فعلی قرآن، سوره نوزدهم می باشد.

۲- عدد آیات آن نود و هشت است، بعضی نود و نه گفته اند.

در تفسیر خازن عدد کلمات آن را هفتصد و هشتاد و عدد حروفش را سه هزار و هفتصد گفته است.

۳- طبرسی قدس الله روحه فرموده است: سوره بالاتفاق مکی است، دیگران نیز بآن تصریح کرده اند محتوای آیات و مطالب آن، شاهد این مدعاست همان علتی که درباره مکی بودن سوره ها گفته ایم در این سوره نیز موجود است.

۴- علت تسمیه آن به «سوره مریم» آمدن ماجرای عجیب مریم و باردار شدنش به عیسی علیه السلام در آن سوره است، تسمیه کل به اسم جزء.

۵- به نظر می آید: غرض سوره ذکر نمونه هایی از انسانهای پاک و نمونه هایی از انسانهای ناپاک و سرمشق قرار دادن آن دو گروه است بدین طریق که در این سوره حالات زکریا، یحیی، مریم، عیسی، ابراهیم، موسی، اسماعیل تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۲۹۰

صادق الوعد و ادریس در صورتهای بسیار عالی توحیدی بیان شده است، سپس به جریان اقوامی که در پی آنها آمده ولی زحمات آنها را به هدر داده اند اشاره رفته است و آن گاه مقداری از حالات مشرکان و انکار معاد به وسیله آنها، به میان آمده و در آخر فرموده است فَإِنَّمَا يَسْرُنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ نُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا.

از همه اینها فهمیده می شود که شأن نزول بخصوصی در این سوره نبوده است بلکه خداوند حالات نیکان را بیان فرموده و به جریان بدکاران اشاره کرده و آن گاه گفته است: خواسته ایم با این آیات نیکوکاران را بشارت دهی و بدکاران را انذار نمایی، علی هذا

وضع آن روز مقتضی نزول چنین سوره بوده است.

در ضمن آیات و يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا / ۶۶ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا / ۸۸ و امثال آن نیز می‌تواند دخالتی در نزول آن داشته باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۱

سوره مریم مکیه و آیاتها ۹۸ نزلت بعد سوره فاطر

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۱۵]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کهیصص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ بِدَاءِ خَفِيًّا (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (۴)

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (۵) يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا (۶) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا (۸) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئُ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (۹)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا (۱۲) وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا (۱۳) وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا (۱۴)

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا (۱۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۲

به نام خدای رحمان رحیم

۱- کاف، هاء، یاء، عین، صاد.

۲- این کلام، یاد رحمت خداست به بنده اش زکریا.

۳- وقتی که در خلوت خدای خویش را ندا کرد

۴- گفت. پروردگارا استخوانهای من ناتوان گردیده و سپیدی موهای سرم شعله کشیده و من با خواندن تو از رسیدن به خواسته‌هایم محروم نبوده‌ام

۵- من نسبت به بعد از مرگم از عموزاده‌هایم بیمناکم، زمن نیز از اول عقیم بوده است برای من فرزندی کرامت فرما.

۶- که از من و از آل یعقوب (از طرف مادر) ارث ببرد و او را پسندیده گردان

۷- (خطاب آمد): ای زکریا ما بتو فرزندی را که نام او یحیی است مژده می‌دهیم که تا حال کسی را چنین نامی نداده‌ایم

۸- زمن عقیم بوده است و خودم به کمال پیری رسیده‌ام

۹- فرشته گفت: کار همین است، خدایت فرمود. این بر من آسان است، تو را که چیزی نبودی از پیش آفریده‌ام

۱۰- گفت خدایا علامتی برای من قرار بده، خدا فرمود: علامت آنست که سه شب تکلم نتوانی کرد

۱۱- زکریا از محراب خارج شد و به قوم خود اشاره کرد که صبح و عصر خدا را تسبیح کنند.

- ۱۲- ای یحیی تورات را محکم بگیر و باو در کودکی معرفت معارف دینی عطا کردیم  
 ۱۳- و عطفی از جانب خویش و زیادت عطفوت دادیم و او متقی بود.  
 ۱۴- به پدر و مادرش نیکوکار بود و ستمگر نافرمان نبود تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۳  
 ۱۵- سلام بر او، روزی که به دنیا آمد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده و مبعوث می‌شود.

### کلمه‌ها

کهیصص: این کلمه از پنج حرف تلفیق شده است، بنا بر آنچه در اول سوره اعراف گفته‌ایم: درصد این پنج حرف نسبت به حروف این سوره از درصد آنها در تمام سوره‌های قرآن بیشتر است، در نکته‌ها در این باره سخن خواهیم گفت.  
 زکریا: از انبیاء بنی اسرائیل است. نام مبارکش هفت بار در قرآن مجید آمده است، مقداری از حالات او در سوره آل عمران گذشت، مقداری نیز در اینجا آمده است.

وهن: وهن ضعف و ناتوانی. راغب گوید: آن وضعی است در خلقت یا در اخلاق. در اینجا مراد معنای اولی است.  
 اشتعل: شعل: افروخته شدن آتش. شعله: فتیله مشتعل. اشتعال رأس تشبیه است به اشتعال آتش در رنگ. منظور آنست که سفیدی مویم از میان سیاهی آن، مانند آتش شعله کشید. و بر سیاهی غلبه کرد.

طبرسی از زجاج نقل می‌کند: چون سفیدی موی سر از حد گذشت گویند: «اشتعل رأس فلان».  
 شیباً: شیب (بفتح-ش): سفید شدن موی «شاب الرجل شیباً: ایضاً شعره»، آن در آیه تمیز و در حقیقت فاعل «اشتعل» است یعنی سفیدی موی در سرم شعله کشید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۴  
 شقی: شقوه و شقاوت: بدبختی. شقی: بدبخت. شقاوت عدم قابلیت رحمت است که از عصیان و عدم ایمان به وجود می‌آید، منظور از آن در آیه محرومیت از اجابت است.

موالی: ولی بر وزن عقل در اصل به معنی نزدیکی است. در مجمع البیان فرموده: عموزاده را می‌گویند که در نسب بانسان نزدیک است مراد از موالی در آیه عموزاده‌ها است چنان که خواهد آمد.  
 عاقر: عقر: بریدن. عاقر: زن عقیم و مرد عقیم. عاقر فقط سه بار در قرآن مجید آمده و همه درباره زن زکریا است.

راغب در وجه این تسمیه فرموده است. گویی زن نطفه مرد را عقر و قطع می‌کند.  
 رضی: خوشنود شده، راضی شده، آن به معنی مرضی است، طبرسی آن را مرضیاً عند الله گفته است.  
 سمی: همنام. به معنی همتا نیز آید مثل هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا مَرِيْمَ / ۶۵.

عتیا: عتو (به ضم اول و دوّم): تجاوز و نافرمانی «عتیا» را در آیه «به کسر و ضمّ عین» خوانده‌اند، آن در هر دو صورت به معنی فرتوت و پیر کامل است «عتا الشيخ عتیا: کبر و ولی».  
 طبرسی خشک شدن وجود در اثر طول زمان گفته است.

هین: هون (به فتح اول): آسانی. «هین»: آسان.  
 سویا: سوی در آیه به معنی صحیح و سالم است، آن در اصل، چیزی است که از افراط و تفریط به دور باشد مثل الصراط السوی طه / ۱۳۵.

اوچی: وحی: در اصل به معنی اشاره سریع است «اوچی»: اشاره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۵  
 کرد.

بکرة: بکرة: اول روز «عشی»: از اول ظهر تا غروب آفتاب.

حنانا: حنان: مهربانی «حنانک یا رب» یعنی مهربانی تو را می‌خواهیم ای رب.

زکاة: ابن اثیر در نه‌هایه گفته است: زکاة بر عین و معنی هر دو اطلاق می‌شود، آن در آیه مصدر و به معنی پاکی یا نمو است. برا: بز: نیکوکار. بز در اصل به معنی خشکی است، خشکی توأم با وسعت است لذا به خوبی وسیع بز (بکسر باء) و به بسیار نیکوکار بز (بفتح باء) گفته‌اند (قاموس قرآن).

جبارا: این کلمه در خدا به معنی مصلح و در انسان به معنی ستمگر است چون معنای اولی جبر، اصلاح شیء به نوعی از قهر است، در انسان معنای قهر و تحمیل اخذ شده و در خدا معنای اصلاح. عصیا: عصیان: نافرمانی. «عصی عصیانا: خرج عن الصاعه» عصی (بر وزن شریف) نافرمان.

### شرحها

در این آیات دو ماجرای از دو موحد و دو پیغمبر یاد شده است، اولی زکریا علیه السلام که در وقت پیری از خدا فرزندی خواست، خدا دعای او را اجابت فرمود با آنکه خودش پیر و زنش نازا بود، زکریا پروردگارش را ندا کرد که خدایا پیر شده‌ام ولی مرا عادت داده‌ای که خواسته‌هایم را بدهی و مورد عنایتم قرار دهی، می‌خواهم به من پسری پسندیده عطا فرمایی که هم از من و هم از آل یعقوب ارث ببرد، می‌ترسم عمو زاده‌ها آنچه دارم در راه حرام مصرف کنند و یا برای تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۶ من جانشینان بدی باشند ملائکه او را ندا کردند که دعایت مستجاب شد، خدا پسری که نامش یحیی است بر تو عنایت خواهد کرد، با تعجب گفت. چطور؟! با آنکه خودم خشک شده‌ام، زخم نیز از اول نازا بوده است؟ فرشته جواب داد.

قضیه همین است، تو چیزی نبودی خدا به وجودت آورد، می‌تواند در پیری پسری عنایت فرماید. زکریا گفت: خدایا آیتی برایم بنما، خطاب رسید: زبانت سه روز بی - آنکه ناقص شوی از سخن گفتن باز خواهد ماند، چون چنین شد، به مردم اشاره کرد که صبح و شام خدا را تسبیح گویند.

دوم: یحیی علیه السلام که در کودکی نبوت به او عطا گردید و نیز عطوفت و پاکی نصیبش شد، اهل تقوی و نیکوکار بود، مورد سلامت خدا گردید.

۱ و ۲- کهیص ذکّر رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِيَّا.

راجع به حروف مقطعه، رجوع شود به اول سوره اعراف، روایتی هم در نکته‌ها خواهد آمد، مراد از رحمت، استجابت دعای زکریا است «ذکر» تقدیرش «هذا ذکر ...» است، «عبد» مفعول رحمت است یعنی: اینکه می‌گوئیم بیان رحمت خدای تو است به بنده‌اش زکریا. او از انبیاء بنی اسرائیل و از اولاد هارون برادر موسی علیه السلام بود (مجمع البیان):

۳ و ۴- إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا.

ناگفته نماند: ماجرای زکریا در سوره آل عمران آیه ۳۸-۴۱ آمده است مطالعه آن برای فهم این آیات کمک می‌کند، إِذْ نَادَى ... بیان رحمت در آیه سابق است، از سوره آل عمران فهمیده می‌شود که دعای زکریا بعد از دیدن معجزه در نزد حضرت مریم بوده است چنان که فرموده: كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا تَفْسِيرَ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۲۹۷

الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ...

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ...

از نداء خفياً معلوم می‌شود که خدا را با صدا خوانده است که نداء، خواندن با صدا است ولی در محل خلوت و خالی از مردم بوده است یعنی: نداء در خفا بوده است، بقیه آیه و قسمتی از آیه بعدی مقدمه دعا است تا بعدا اصل خواسته را بخواهد، آمدن «رب» در دو مورد برای استرحام است «العظم» اسم جنس و شامل همه استخوانهاست یعنی قوای بدنم ضعیف گردیده و سفیدی سرم از

سیاهی آن بیشتر شده است.

باء در «بدعائک» بمعنی سبب است یعنی: من در گذشته به سبب خواندن تو از اجابت محروم نشده‌ام، مرا عادت داده‌ای که دعایم را اجابت فرمایی این دفعه امیدوارم که اجابت فرمایی.

۵ و ۶- وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبًّا رَضِيًّا. زکریا در این آیه از خداوند برای خود فرزندی می‌خواهد و درخواستن آن استدلال می‌کند که خدایا عموها و عموزادگان من کسانی نیستند که من به آنها اطمینان کنم و جای فرزند را پر کنند وانگهی زن من عقیم است پس از جانب خود و با قدرتی که داری فرزندی بمن عنایت کن که اموال و وسائل زندگی مرا به ارث ببرد و از جانب مادرش که از آل یعقوب است نیز ارث ببرد و او را فرزندی که پیش تو پسندیده است قرار بده. در تکمیل این آیه چند مطلب هست:

اول در مجمع البیان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده: مراد از «موالی» عموها و عموزاده‌ها هستند. علی هذا منظورش آن بود که آنها وارثش تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۸

نشوند و خلاصه نظرش این بوده که بلاعقب نباشد چنان که در جای دیگر آمده است: وَ زَكَرِيَّا إِذِ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ انبیاء / ۸۹.

دوم: منظور از «ولیا» فرزندی است که وارث باشد که فرزند، ولی انسان در ارث است، در سوره آل عمران فرموده: قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ / ۳۸، لفظ «لدنک» در هر دو محل حاکی است که صاحب فرزند شدن از طریق عادی میسر نبوده است، چون خودش پیر و زنش عقیم بود.

سوم: منظور از یَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ارث اموال است نه نبوت زیرا ظهور ارث در اموال است وانگهی زکریا می‌گوید وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي این می‌رساند که او می‌ترسیده خانه و کاشانه را عموزاده‌ها ببرد و اگر مراد نبوت باشد جایی به این استدلال نیست.

از طرف دیگر نبوت موروثی نیست که زکریا از خدا بخواهد، بلکه به حکم الله اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ انعام / ۱۲۴ هر کس که قابلیت داشته باشد، خدا نبوت را به او می‌دهد.

عده‌ای اصرار دارند به اینکه مراد از «یرثنی» ارث بردن نبوت است و خواسته‌اند با آن، روایتی را که از ابو بکر نقل شده نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه

تصحیح کنند، این روایت بر خلاف قرآن و سنت قطعیه است و شیعه آن را قبول ندارد، طالبان تفصیل به المیزان و الغدير و امثال آن رجوع نمایند.

چهارم: منظور از آل يَعْقُوبَ گویند یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است که زکریا خواهر مریم را به زنی گرفته بود و نسب او به یعقوب بن ماتان است که برادر عمران بن ماتان و عمران پدر مریم بود. به هر حال منظور آنست که تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۲۹۹

فرزندش از طرف پدر و مادر هر دو ارث ببرد.

پنجم در المیزان فرموده است: قصد اولی زکریا، طلب فرزند بود، يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ برای آنست که بفهماند: مراد از «ولیا» فرزند است نه چیز دیگر.

۷- يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا.

از سوره آل عمران معلوم می‌شود که ملائکه او را خطاب کرده و این مژده را داده‌اند:

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى ...



آل عمران ۳۹ این مژده، حکایت دارد که فرزند، پسر خواهد بود و خدا نامش را یحیی معین کرده است و تا آن روز کسی چنین نامی نداشته است، المیزان بعید نمی‌داند که مراد از «سمیاً» هم‌تا باشد یعنی تا به حال کسی هم‌تای او نشده است مانند و آتیناهُ الْحَكْمُ صَبِيًّا - وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ مانند آن، عیسی نیز دارای این اوصاف است ولی او بعد از یحیی به دنیا آمده است.

۸- قَالَ رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا.

زکریا در اینجا از دو جهت تعجب می‌کند، اول اینکه زنش از اول عقیم بوده است، دوم خودش بکلی فرتوت شده بود و قدرت آبتن کردن زنش را نداشت، لذا گفته است: «چطور فرزندی خواهم داشت؟!». ۹- كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتَكَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئًا.

فرشته از جانب خدا جواب می‌دهد که کار چنین است و این فرزند به دنیا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۰ خواهد آمد، خدایت فرمود: این کار بر من آسان است به دلیل آنکه تو را قبلاً آفریده با آنکه چیز معینی نبود.

در آل عمران در جای این آیه آمده است: قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ در هر حال هر دو آیه مستند به قدرت و اراده خداست، یعنی: خلقت تو از مواد بیجان هم تعجب آور است ولی خدا آفریده است، فرزند را هم عطا خواهد فرمود:

۱۰- قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا.

در این آیه، زکریا از خداوند می‌خواهد برای این امر علامتی قرار بدهد، خدا جواب می‌دهد که علامت اینکار قدرت تکلم سه روز از تو سلب می‌شود و سخن نتوانی گفت، اما نقصی بر وجود تو عارض نمی‌شود علی‌هذا «سویا» حال است از فاعل «تکلم»، یعنی در حالی که صحیح و سالم هستی قدرت تکلم از تو گرفته می‌شود.

این سخن در سوره آل عمران چنین آمده است: قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا ۴۱.

آیا زکریا علامت را برای آن می‌خواست که بداند این ندا از جانب فرشته است نه شیطان، یا می‌خواست با آن باردار شدن زنش را بداند.

در تفسیر عیاشی ذیل آیه ۴۱ از آل عمران از امام صادق علیه السلام نقل شده:

چون زکریا از خدا خواست که به وی فرزندی عطا فرماید، ملائکه مژده یحیی را به او دادند، زکریا خواست بداند که این ندا از طرف خداست، خدا وحی فرمود که نشانه‌ خدایی بودن این ندا آنست که سه روز زبانت از تکلم عاجز خواهد ماند، چون از تکلم عاجز شد دانست که کسی جز خدا قدرت سلب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۱

تکلم ندارد، پس این ندا از خداست.

المیزان این وجه را قبول کرده و از اینکه چرا پیامبر خدا در اول نتوانست خدایی بودن آن را تشخیص بدهد، جواب داده است، مؤید این سخن آنست که در آیه بعدی بلافاصله آمده است: فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ ... این نشان می‌دهد که بشارت و بند آمدن زبانش همه در همان محراب بوده است، و اگر علامت حامله شدن زنش بود، اقلاً بعد از یک ماه زبانش مسلوب التکلم می‌شد.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده: میان بشارت و ولادت یحیی پنج سال فاصله بود.

ولی طبرسی رحمه الله تعالی آن را علامت حامله شدن زنش دانسته است:

۱۱- فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا.

منظور از «اوحی» اشاره کردن است، یعنی زبانش از سخن گفتن باز ماند و از معبد خارج شد و به قوم خود اشاره کرد که خدا را تسبیح کنند، این «اوحی» در جای «رمزا» در آل عمران است.

به نظر می‌آید: مردم با او نماز صبح و عصر می‌خواندند و پس از بند آمدن زبانش اشاره کرده که خودتان نماز بخوانید، طبرسی این

را از ابن جریح نقل کرده است.

۱۲- یا یحیی خذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا.

یعنی به او یحیی را عطا کردیم و آن گاه به یحیی گفتیم: کتاب را با قوت بگیر. منظور از کتاب تورات است که شریعت آن زمان بود. غرض از گرفتن با قوت ظاهراً دانستن و عمل کردن به آنست، این تعبیر در آیات دیگر نیز آمده تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۲

است: خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ بِقُرْهٍ / ۶۳ مراد از حکم چنان که در المیزان فرموده: علم به معارف حقّه و مطالب توحید (و شریعتها) است زیرا در آیات: وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ جاثیه / ۱۶، أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ انعام / ۸۹ حکم از نبوت جدا، ذکر شده است طبرسی رحمه الله آن را از ابن عباس نبوت نقل کرده است.

ناگفته نماند: جمله یا یحیی خذِ الْكِتَابَ راجع به نبوت و وقت بزرگ شدن او است و آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا خبر از دوران کودکی او است. در این زمینه روایتی از حضرت جواد صلوات الله علیه نقل شده که در نکته‌ها خواهد آمد.

۱۳- وَ حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَ زَكَاةً وَ كَانَ تَقِيًّا.

این آیه و دو آیه بعدی در بیان وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا است که در آیات قبلی گذشت این اوصاف نشان می‌دهد که او پیش خدا مرضی و پسندیده بود.

«حنانا زکوتا» عطف هستند به «الحکم» در آیه قبلی، یعنی به او در کودکی معرفت دادیم و از جانب خود عطوفت و زیادت دادیم. کلمه «من لدنا» نشان می‌دهد که حنان از عطفهای متعارف نبود، آن ممکن است از جانب خدا باشد نسبت به یحیی در زمینه توجه و عنایت به او در کارهایش.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که مراد تحنن و عنایت خداست به یحیی، گفتند: آن تا چه حدّ بود؟ فرمود: چون یحیی می‌گفت: یا ربّ خدا می‌فرمود:

لِيبِك يا يحيى «۱» این دلیل مرضی عند الله بودن است.

و شاید منظور، حنان و انجذابی باشد از او نسبت به خدا، در هر حال این

(۱) مجمع البیان.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۳

عطوفت و انجذاب به حکم «زکاة» در نمو و زیادت بود، زیادت و نمو روحی (از المیزان). در عین حال، او متقی و تقوی کار بود و از گناهان اجتناب می‌ورزید.

۱۴- وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا

عطف است بر «تقیًّا» یعنی «و کان برا بوالدیه» این اوصاف بیان می‌کند که او نسبت به خدایش متقی و نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و نسبت به مردم ستمکار و مستکبر نبود بلکه خیر خواه و ارشاد کننده و مهربان بود «عصیًّا» صفت جبار است یعنی: ظالم حرف نشنو نبود.

۱۵- وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

سلام به معنی ایمنی و بی‌آسیب و سلامت است از هر چیزی که مانع سعادت و موجب وحشت و ناراحتی باشد، یعنی ایمنی و سلامت هست برای او از هر مکروه، روزی که به دنیا آمد و روزی که خواهد مرد و روزی که زنده مبعوث می‌شود در هر یک از این سه روز، انسان به عالمی از عوالم وارد می‌شود، ماضی آمدن «ولد» و مضارع آمدن دو فعل دیگر، برای مجسم کردن زمان

حیات او است.

گویند «حیا» تأکید «بیعت» است و گویند: اشاره است به آنکه یحیی شهید خواهد شد که به حکم بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ شهداء زنده هستند علی هذا «حیا» حال است از نائب فاعل «بیعت».

در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السّلام نقل شده: انسان در سه موطن ترس او بیشتر می‌شود، روز ولادت که از شکم مادر خارج شده و دنیا را می‌بیند روز مرگ که می‌میرد، آخرت و اهل آخرت را می‌بیند و روزی که مبعوث می‌شود قانونهایی می‌بیند که در دنیا ندیده بود، خداوند در این موطن به یحیی سلام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۴ فرموده و ترس او را ایمنی بخشیده است آن گاه امام آیه را تلاوت فرمود و فرمود: عیسی در این موطن به خود سلام گفته است، آن گاه آیه آینده را تلاوت فرمود «۱».

#### نکته‌ها

روایاتی در زمینه آیات گذشته در زمینه آیات گذشته روایاتی وارد شده که نقل آنها برای بیشتر روشن شدن آیات کمک می‌کند. اول: درباره کهیعیص است. در تفسیر برهان از کمال الدین صدوق رحمه الله نقل شده: سعد بن عبد الله قمی به محضر حضرت عسکری صلوات الله علیه رسید و خواست مسائلی را سؤال کند، امام فرمود از نور چشم من (حضرت مهدی صلوات الله علیه) بپرس، سعد گفت: یا بن رسول الله از تأویل کهیعیص با خبرم فرما.

حضرت فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریا را به آن واقف فرمود، سپس بر محمد صلی الله علیه و آله حکایت کرد. بدین بیان که زکریا از خدا خواست نامهای پنج تن را به او بیاموزد، جبرئیل آمد و تعلیم کرد، زکریا هر وقت محمد، علی، فاطمه و حسن را یاد می‌کرد غصه‌اش برطرف می‌شد و چون حسین را یاد می‌نمود گریه گلو گیرش می‌کرد و قلبش می‌لرزید، روزی گفت:

خدایا چرا در ذکر چهار اسم غصه‌ام برطرف می‌شود و در ذکر حسین اشکم روان میگردد و لرزه قلبم بیشتر می‌شود؟ خداوند از ماجرای حسین علیه السّلام به وی خبر داد و فرمود: کهیعیص. کاف اسم کربلا، هاء هلاکت و شهادت عترت رسول، یاء یزید لعنه الله و او ظالم حسین

(۱) از تفسیر صافی

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۵

است. عین عطش آن حضرت و صاد صبر او است الخ.

نگارنده گوید شاید ماجرای کربلا از بطون معانی کهیعیص بوده باشد.

در مجمع البیان نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السّلام در دعایش می‌گفت:

«أسألك يا كهيعص»

از این، به نظر می‌آید که آن اشاره به اسماء حسنی است از قبیل کافی، هادی و غیره و الله العالم.

دوم: در مجمع البیان ذیل آیه لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا آمده:

امام صادق علیه السّلام فرمود: حسین علیه السّلام نیز همنامی قبلا نداشت آسمان فقط برای یحیی و حسین چهل روز گریه کرد، گفتند: گریه آن چگونه بود؟ فرمود:

وقت طلوع و غروب آسمان قرمز می‌شد، قاتل یحیی ولد زنا بود، قاتل حسین هم ولد زنا بود، آن گاه از امام سجّاد علیه السّلام نقل

کرده که فرمود با ابا عبد الله الحسین علیه السلام به طرف کربلا رفتیم در بین راه هیچ منزلی نازل نشد و از هیچ منزلی حرکت نکرد مگر آنکه یحیی بن زکریا را یاد کرد، روزی فرمود:

از دلائل خواری دنیا در نزد خدا آنست که سر بریده یحیی بن زکریا به زناکاری از زناکاران بنی اسرائیل ارمغان برده شد: و قال یوما و من هوان الدنيا علی الله عز و جل ان رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل.

سوم: در زمینه و آتیناهُ الحُکم صبیئاً عیاشی از علی بن اسباط نقل کرده گوید: وارد مدینه شدم، می‌خواستم به مصر بروم، به محضر ابی جعفر محمد بن علی الرضا (امام جواد علیه السلام) وارد شدم، او حدود پنج ساله بود، در قیافه‌اش دقت می‌کردم تا به اصحاب خود در مصر تعریف نمایم، امام به من نگاه کرد و فرمود یا علی خدا در امامت راهی گرفته که در نبوت گرفته است، در خصوص (بعضی) فرموده: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاشْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» و درباره تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۶

بعضی فرموده: و آتیناهُ الحُکم صبیئاً جایز است حکم به چهل ساله داده شود و جایز است که به کودک عطا گردد (مجمع البیان) یحیی (ع): او از انبیاء بنی اسرائیل، پسر زکریا است، نام مبارکش پنج بار در قرآن مجید آمده است، او در اثر دعای پدرش بوجود آمد، او مژده آمدن عیسی را به مردم داد اَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حُصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ.

قرآن مجید درباره شهادت او چیزی نفرموده است، درباره قتل وی نوشته‌اند: هیرودیس حاکم فلسطین عاشق هیرودیا دختر برادرش شد و تصمیم گرفت با وی ازدواج کند، اقوام و خویشان او به این کار راضی بودند، این خبر به یحیی رسید، او اعلام کرد که این نکاح حرام و باطل و بر خلاف دستور تورات است و شروع به مبارزه کرد فتوای او دهان به دهان به همه رسید. هیرودیا پس از شنیدن این مطلب طوری دل هیرودیس را ربود که او را وادار به قتل یحیی کرد، به دستور او سر یحیی را بریده و پیش او و معشوقه‌اش آوردند.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۷

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۱۶ تا ۴۰]

#### اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ انتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرِیْقًا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَیْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۱۷) قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتُ تَقِيًّا (۱۸) قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّکَ لِاَهْبَ لَکَ غُلَامًا زَکِيًّا (۱۹) قَالَتْ اَنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ وَّلَمْ یَمْسَسْنِیْ بَشْرًا وَّلَمْ اَکُ بِعَیًّا (۲۰)

قال کذلک قال ربک هو علی هین و لنجعله آیه للناس و رحمه منا و کان امرأ مقضیاً (۲۱) فحملته فانتبذت به مکاناً قصیاً (۲۲) فأجاءها المخاض إلى جذع النخلة قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیاً منسیاً (۲۳) فناداها من تحتها ألا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریاً (۲۴) و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً حیثاً (۲۵)

فکلی و اشربی و قری عیناً فإما ترین من البشر أحداً فقولی اِنِّی نذرت للرحمن صوما فلن اکلّم الیوم انسیاً (۲۶) فأتت به قومها تحمله قالوا یا مریم لقد جنّ شیئاً فریاً (۲۷) یا أخت هارون ما کان أبوک امرأ سوء و ما کانت أمک بعیاً (۲۸) فأشارت إلیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً (۲۹) قال اِنِّی عبدُ الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً (۳۰)

و جعلنی مبارکاً این ما کنت و أوصانی بالصلاة و الزکاة ما دمت حیاً (۳۱) و برّاً بالذتی و لم يجعلنی جباراً شقیاً (۳۲) و السلام علی یوم وُلدت و یوم أموت و یوم أبعث حیاً (۳۳) ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیہ یمرّون (۳۴) ما کان لله أن یتخذ من ولدٍ شبحانه إذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون (۳۵)

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعِدُّوا لَهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۳۶) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّسْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۳۷) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۸) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (۴۰)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۸

۱۶- یاد کن در این قرآن مریم را، وقتی که از خانواده‌اش در محل شرق معبد کنار گرفت.

۱۷- و در مقابل آنها پرده‌ای آویخت، ما روح خود را پیش او فرستادیم که در شکل انسانی کامل بر او نمودار شد تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۶، ص: ۳۰۹

۱۸- مریم گفت: من از تو به خدا پناه می‌برم و اگر تقوی کاری مرا اذیت مرسان

۱۹- گفت: من فقط فرستاده پروردگار تو هستم آمده‌ام تا پسر پاکی به تو عطا کنم

۲۰- مریم گفت: چگونه مرا پسری باشد که انسانی به من دست نزده و زناکار نبوده‌ام.

۲۱- فرشته گفت: کار چنین است، خدایت گفت اینکار بر من آسان است و تا او را برای مردم معجزه‌ای قرار بدهیم و رحمتی باشد

از ما و این کار، حتمی است

۲۲- پس به وی حامله شد و با او در مکان دوری گوشه گرفت

۲۳- درد زائیدن او را سوی تنه درختی کشید، گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و شیء حقیر و فراموش شده بودم

۲۴- عیسی او را از طرف پائین ندا داد غم مخور، خدایت در پائین پای تو نهی قرار داده است

۲۵- تنه خرما را سوی خویش تکان بده که خرما می‌تازد بر تو بیافکند

۲۶- بخور و بیاشام و شاد باش و اگر از آدمیان کسی را دیدی بگو من برای خدا روزه‌ای نذر کرده‌ام، امروز با احدی سخن نخواهم

گفت

۲۷- عیسی را در حالی که در آغوش گرفته بود پیش قوم خویش آورد، گفتند: مریم چیز عجیبی آورده‌ای؟

۲۸- ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود

۲۹- مریم به عیسی اشاره کرد، گفتند: با بچه‌ای که در گهواره است چطور سخن گوئیم

۳۰- عیسی گفت: من بنده خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است

۳۱- و هر جا باشم مرا با برکت فرموده و به نماز و زکاة سفارش کرده مادامی که زنده‌ام

۳۲- مرا به مادرم نیکوکار کرده و ستمگر و شقی قرار نداده است

۳۳- سلام بر من روزی که متولد شدم و روزی که خواهم مرد و روزی که زنده مبعوث خواهم گردید

۳۴- این است عیسی بن مریم، این است سخن حق که در آن تردید می‌کنند

۳۵- خدا را نرسد که فرزندی بگیرد، او پاک است از این کار، چون کاری را اراده کند به آن می‌گوید: باش و می‌شود تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۰

۳۶- الله پروردگار من و پروردگار شماست، او را بپرستید که راه راست همین است

۳۷- احزاب از بین مردم اختلاف کردند وای برای کافران از حضور در قیامت بزرگ

۳۸- روزی که پیش ما می‌آیند بسیار شنوا و بینا هستند اما امروز ظالمان در گمراهی آشکار می‌باشند

۳۹- مردم را انداز کن از روز حسرت، وقتی که کار تمام می‌شود، مردم در غفلتند و ایمان نمی‌آورند

۴۰- ما وارث زمین و هر که در زمین است خواهیم شد و به سوی ما بر خواهند گشت.

## کلمه‌ها

انتبذت: نبذ: انداختن چیزی از روی بی‌اعتنایی. یا انداختن مطلق، خواه انداختن معمولی باشد مانند لَنَبَذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ قَلَمٌ / ۴۹ و خواه معنوی، مانند فَتَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ انتبذ:

اعتزال و کنار شدن «انتبذ فلان: اعتزل و تنحی فی ناحیه».

تمثل: تمثّل به معنی تشکّل و به صورت چیزی در آمدن است «تمثّل الشیء: تصور له».

اهب: هبه بخشیدن و دادن چیزی بدون عوض «اهب» متکلم وحده است، تقدیرش «لان اهب» است: تا بدهم و هبه کنم.

بغیا: بغاء: زنا. بغی: زناکار، بغی: طلب توأم با تجاوز، زناکاری تجاوز از حدّ است.

مقضی: حتمی شده. قضاء در اصل به معنی فیصله دادن و محکم کردن است. به معنی حکم، صنع و حتم نیز آید، آن در آیه به معنی حتمی شده و تمام شده است.

قصی: قصو: دوری «قصی المكان: بعد» قصی به معنی دور، اقصی به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۱ دورتر است.

أجاء: جاء گاهی با «باء» متعدی شود و گاهی با باب افعال، آن در آیه از باب افعال است «اجائها»: آورد او را. مخاض: مخاض درد زائیدن. «جدع»: تنه درخت.

نسیا: نسی و نسیان: فراموشی و بی‌اعتنایی. فیومی در مصباح گوید:

فراموشی از روی غفلت و ترک از روی عمد، علی هذا بی‌اعتنایی را هم نسیان گویند «نسیا» در آیه (بفتح نون) و کسر آن خوانده شده و هر دو به معنی چیز حقیر و غیر قابل اعتناء است نَسِيًا مَنَسِيًّا چیز نامعتنا به و فراموش شده.

سریا: سری: نهر جاری، هزی: هز: تکان دادن، حرکت دادن. «هزی» امر مؤنث حاضر است یعنی: تکان ده، به حرکت آور. اهتراز: تکان خوردن.

جینا: جنی (بر وزن عقل): چیدن میوه. «جنى الثمرة: تناولها من شجرها» «جنى»: میوه تازه که الساعه چیده شده است.

قری: کلمه «قری» امر مؤنث حاضر است یعنی قرار و آرامی بده، «قرت عینه» چشمش آرام گرفت، آن کنایه از شادی است «قری عینا» شاد باش. «طیبی نفسا»، انسیا: منسوب به انس، خلاف جن. یعنی انسانی، فریا: فری: نو در آورده، ساخته. فری در اصل به معنی قطع و شکافتن است. آن را قبیح و منکر نیز گفته‌اند.

یمترون: مریه: شک و مردد بودن «یمترون» شک می‌کنند.

مشهد: اسم مکان است: محلّ حضور. آن در آیه مصدر میمی است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۲

به معنی شهود و حضور. (مجمع البیان) اسمع بهم: صیغه مبالغه است یعنی: بسیار شنوا هستید، «ابصر، ..»: بسیار بینا. یا تعجب است یعنی: چه شنوا و بینا می‌باشند؟! حسرة: حسرت: اندوه و غم بر آنچه از دست رفته است. حسر در اصل به معنی کشف و انکشاف است. (قاموس قرآن)

## شرحها

آیات شریفه در بیان دومین قصه از قصه‌های توحیدی در این سوره است.

و آن، جریان مریم و ولادت عیسی علیه السلام است که در سوره آل عمران نیز گذشت.

خلاصه جریان در آیات فوق چنین است: مریم از خانواده خود کنار شده و در محلی خلوت نموده بود، خداوند فرشته خویش را در

شکل انسانی پیش مریم فرستاد، مریم از دیدن او وحشت کرد که جوان ناشناسی است مبدا قصد تجاوز داشته باشد. لذا گفت: من از تو به خدا پناه می‌برم و اگر تقوی داری مرا لگه دار مکن. فرشته گفت: مترس که من فرستاده خدایم تا پسری پاک به تو بدهم. مریم گفت: این چگونه می‌شود: من نه شوهری دارم و نه زناکارم. فرشته گفت: مطلب همین است. خدا فرمود: این کار بر من آسان است می‌خواهیم آن پسر را نشانه قدرت خود قرار دهیم و رحمتی از ما بر مردم باشد و این عمل حتمی است.

مریم حامله شد به خاطر آنکه کسی از حمل او مطلع نباشد به مکان دوری رفت، درد زائیدن او را گرفت، خودش را به درخت خرمايي تکیه داد و از کثرت ناراحتی گفت: ای کاش ناشناخته و فراموش شده بودم از من چطور قبول خواهند تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۳

کرد که این فرزند از جانب خداست و از زنا نیست!!! عیسی که به دنیا آمده بود به سخن درآمد گفت: غم مخور، اینجا نهی هست درخت خرما را تکان ده تا خرماي تازه بیافتد، بخور و بیاشام و شاد باش و اگر کسی را دیدی بگو من روزه سکوت گرفته‌ام با کسی سخن نخواهم گفت. تا من به آنها جواب دهم.

مریم چنین کرد و تا حدی آرام گرفت. آن گاه به طرف شهر آمد و عیسی را در آغوش داشت، مردم از دیدن او یکه خوردند که مریم چیز عجیبی است این پسر از کجا است؟ تو که پدرت آدم بدی نیست و مادرت بی عفت نبوده است از آن پدر و مادر. چنین دختری!!! مریم به عیسی اشاره کرد و فهماند که من روزه سکوت گرفته‌ام جریان را از این پسر پرسید. گفتند: این شگفتتر!! از بچه گاهواره نشین چه پرسیم!!

در این هنگام عیسی به سخن درآمد که: من بنده خدا هستم، خدا به من کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است، هر کجا باشم با برکت فرموده است ...

آن گاه خداوند از این قضیه نتیجه‌گیری فرموده که ماجرای عیسی این است و او پسر خدا نبود وای به حال کسانی که او را پسر خدا خوانده‌اند و می‌خوانند.

۱۶- وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ اِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَکَانًا شَرْقِیًّا

منظور از کتاب، قرآن است، الف و لام او برای عهد است یعنی: یاد کن در این کتاب مریم را، بعید نیست که غرض همه قرآن باشد، یعنی آنچه تا وقت نزول این سوره نازل شده بود و آنچه در علم خدا بود که نازل شود.

کنار شدن مریم از خانواده‌اش شاید خروج او از خانه پدر و مادر و تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۴ سکونتش در مسجد باشد که او را تحویل معبد دادند و زکریا حفظ او را بر عهده گرفت به نظر می‌آید که در قسمت شرق معبد برای او منزل دادند که فرموده:

مَکَانًا شَرْقِیًّا

۱۷- فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

این تکمیل آیه سابق است، ظاهراً منظور از زدن پرده، منزل گرفتن در محراب خود باشد، یعنی با سکونت در آنجا حایلی ما بین خود و خانواده‌اش به وجود آورد و کَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا آل عمران/ ۳۷.

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

غرض از روح، ظاهراً جبرئیل است و او به شکل انسان کامل که نقصی در اعضاء او نبود درآمد، در زمینه به صورت انسان درآمدن ملائکه، در نکته‌ها صحبت خواهد شد «سویا» حال است از «بشر» و آن به معنی کامل و بدون نقص است.



۱۸- قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا

مریم از دیدن او به وحشت افتاد و گفت: من از تو به خدا پناه می‌برم اگر متقی هستی مرا لکه دار نکن نظیر وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مائده/ ۵۷، ذکر «رحمن» که توجه به رحمت عالمگیر خداست شاید نظرش آن بوده که از هر وجه ممکن در رحمت خدا واقع شده و از شر او در امان باشد، جواب «ان» محذوف است یعنی: «ان کنت تقیا فلا تظلمنی».

۱۹- قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا

جبرئیل خود را معرفی کرد که نترس من فرستاده خدای تو هستم آمده‌ام تا پسر پاکی بر تو به بخشم جلو افتادن «انما» برای افاده

حصر و ازاله شک است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۵

۲۰- قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَعْثًا.

جواب مریم است که پس از روشن شدن قضیه می‌گوید: من چطور پسری خواهم داشت این با یکی از دو وجه ممکن است یا باید شوهری داشته باشم و یا زناکار، و هیچ یک از اینها در من نیست.

در مجمع‌البیان فرموده: به زناکار بغی گویند که زنا را می‌طلبد. منظور از لَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ به قرینه ما بعدش، به معنی دست زدن با ازدواج است.

۲۱- قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا.

این نظیر آیه نهم درباره زکریا است که گذشت. در اینجا به پنج وجه به سخن مریم جواب داده شده است، اول اینکه کار همانست که خبر دادم. دوم پروردگارت فرمود: وجود آوردن فرزندی بدون پدر برای من آسان است، سوم: می‌خواهم او را نشانه از قدرت خود برای مردم قرار بدهیم و بدانند که خدا به هر چیز توانا است وَ لِنَجْعَلَهُ عَظْفًا بِرِ مَحْذُوفِي، یعنی می‌خواهیم آن پسر را به وجود آوریم برای عللی، از جمله اینکه او را معجزه‌ای قرار بدهیم.

المیزان فرموده: این دلیل است که مردم قدرت احاطه به علل کارهای خدایی را ندارند. چهارم: رحمتی است از ما برای مردم که از رسالت و هدایت او استفاده کنند. پنجم: ولادت او کار حتمی است و مشیت بر آن قرار گرفته است.

۲۲- فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهٖ مَكَانًا قَصِيًّا.

هائ اول راجع است به عیسی، دومی ظاهراً راجع است به «حمل» و بآ آن به معنی سبب است یعنی به عیسی حامله شد و به علت آن حمل به مکان دوری رفت و کناره گیری کرد تا کسی از حمل مطلع نباشد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۶

۲۳- فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَسِيًّا.

امتحان مریم بسیار سنگین بود، خدا می‌خواست در وجود او قدرت نمایی کند. امیّا از ترس اینکه مردم نخواهند پذیرفت و از شرمساری ذوب می‌شد، حقاً که امتحان سنگینی بود. لذا وقتی که از درد زائیدن بنته خرما تکیه کرد گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یک موجود به حساب نیامده و فراموش شده بودم.

طبرسی فرموده: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: مدت حمل فقط نه ساعت بود؟

در صافی از کافی از آن حضرت روایت می‌کند:

«انّ مریم حملت بعیسی تسع ساعات کلّ ساعة شهرًا»

به قولی مدت حمل شش ماه و به قولی هشت ماه بوده است و الله اعلم.

۲۴- فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا.

لفظ «تحتها» قرینه است که ندا از عیسی بوده و اولین سخن گفتن او به طور اعجاز بوده است، به نظر بعضی ندا از جبرئیل بوده منظور از «سری» به قرینه «و اشربی» در آیه بعد، جدول آب است، به قول بعضی سری به معنی شریف و والا مقام است و مراد از آن

عیسی می‌باشد.

۲۵- وَ هُزِّي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا.

بعد از نشان دادن آب، در کلام دوم می‌گوید: این نخله را تکان بده تا خرماي تازه‌ای برای تو بریزد، می‌شود فهمید که درخت خشکی بوده و به طور اعجاز میوه داده است چنان که گفته‌اند.

۲۶- فَكَلِمَىٰ وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فِيمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۷

نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

ادامه سخن عیسی است که گفت از خرما بخور و از جدول بیاشام و شاد باش و اگر کسی را دیدی و از تو درباره من پرسیدند بفهمان که من روزه سکوت گرفته‌ام و با کسی حرف نخواهم زد، منظور از «قولی» فهماندن با اشاره است چنان که خواهد آمد. از آیه فهمیده می‌شود: روزه‌ای به نام صوم الصمت (روزه سکوت و عدم تکلم) در بنی اسرائیل بوده است، که ظاهراً سخن نمی‌گفتند و فکر می‌کردند در اسلام صمت را جزء نیت روزه نمی‌شود قرار داد ولی اگر سخن نگوید روزه‌اش باطل نمی‌شود. سید در عروه الوثقی در تعداد روزه‌های حرام فرموده: پنجم صوم صمت که سکوت را جزء نیت روزه قرار بدهد و اگر جزء نیت قرار ندهد و سکوت کند مانعی ندارد.

۲۷- فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا.

لفظ «تحمله» حال است از فاعل «ات» یعنی: عیسی را در حالی که به آغوش گرفته بود پیش مردم آورد. فری به معنی چیز عجیب است.

۲۸- يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا عِنِّي: نه پدرت بدکار بود و نه مادرت زناکار، تو چرا چنین شدی؟ این بچه از کجاست؟ اینکه چرا به مریم خواهر هارون گفته‌اند، در مجمع البیان چهار قول نقل کرده است: اول: هارون مرد نیکوکاری در بنی اسرائیل بود، اشخاص نیکوکار را به او نسبت می‌دادند. دوم: هارون برادر پدری مریم بود و به حسن سلوک معروف بود، سوم: منظور هارون برادر موسی علیه السلام است که مریم از اولاد او بوده است، چهارم: هارون، بدکاری بود مشهور به زنا و فساد، که تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۸

مریم را به او نسبت داده و گفته‌اند: ای شبیه هارون.

۲۹- فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

مریم بنا به دستور عیسی که لازم بود سخن نگوید لذا اشاره به عیسی کرد که از خودش پرسید، این بر تعجب آنها افزود که: با بچه‌ای که کودک گاهواره است چگونه سخن گوئیم؟! «کان» منسلخ از زمان و به معنی «هست» می‌باشد، مانند کانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وانگهی منظور آن نیست که عیسی در گهواره بود تا بگوئیم: مریم گهواره را از کجا پیدا کرد، بلکه منظور آنست: با بچه گهواره نشین سخن گفتن امکان ندارد.

۳۰ و ۳۱- قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا.

این دو آیه و دو آیه بعدی سخن عیسی علیه السلام است که در آغوش مادر و در حضور مردم گفته است. افعال «آتانی، جعلنی، اوصانی» نشان می‌دهند که دادن کتاب، نبوت، دستور نماز و زکات، همه در حال بچگی بوده است نه اینکه اشاره به آینده باشد، در شریعت او نماز و زکاة بوده ولی کیفیتش معلوم نیست.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده: عیسی روزی که سخن گفت، نبی و حجت خدا بر اهل زمان بود ولی مرسل نبود ....

۳۲ و ۳۳- وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.

این دو آیه درباره یحیی علیه السلام گذشت با این فرق که در آنجا «بوالدیه» است و در اینجا «بوالدتی» چون عیسی پدر نداشت و

در آنجا سلام از طرف خدا بود ولی اینجا عیسی آن را برای خود از خدا خواسته است و نیز در اینجا «السلام» تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۱۹

با الف و لام جنس آمده و در آنجا به لفظ نکره که ظاهراً تقدیرش «سلام فحیم» است.

۳۴- ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ.

مقدمه است برای مطلب بعدی، یعنی جریان عیسی و تولد او چنین است او پسر خدا نبوده است قَوْلَ الْحَقِّ تقدیرش «اقول قول الحق» است شاید مراد از «یمترون» شک در این چنین ولادت است، مؤید این احتمال آیه: الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آل عمران/ ۶۰.

باید دانست این آیه و آیه بعدی جمله معترضه است، ادامه سخن عیسی در آیه ۴۶ خواهد آمد.

۳۵- مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

یعنی از اول کار خدا اتخاذ فرزند نبوده است، و خدا پاکتر است از آنکه فرزند داشته باشد و متّصف به صفات مخلوق گردد و از اینکه عیسی را بدون پدر آفرید تعجب نکنید، همه چیز مقهور خداست و چون خدا چیزی اراده فرماید به آن گوید «باش» و او می‌شود، خدا در مقابل قوانین جهان مسلوب الاختیار نیست تا بگوئیم: بدون پدر، تولد محال است. ترکیب آیه در آل عمران/ ۴۹ گذشت.

۳۶- وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

یعنی بدون پدر بودن من دلیل خدا یا پسر خدا بودن نیست بلکه خدا همانطور که پروردگار شماست پروردگار من نیز هست، او را پرستید که راه راست، شناختن خدا و پرستش او است، این آیه در سوره آل عمران/ ۵۱ عیناً تکرار شده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۰

۳۷- فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ.

درباره عیسی چهار حزب و گروه به وجود آمد اول گروهی که او را پیامبر خدا دانسته و بر حق ماندند، دوم گروهی که او را پسر خدا دانستند: وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ توبه/ ۳۰ سوم گروهی که گفتند: او خدا است: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ مائده/ ۱۷.

چهارم: گروهی که گفتند: او یکی از سه خدا است لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ مائده/ ۱۷۳ اگر «من» در مِنْ بَيْنِهِمْ برای تبعیض باشد روشن می‌کند که گروهی در عقیده حق باقی مانده و کافران از بین آنها به وجود آمده‌اند، ذیل آیه کفار را تهدید می‌کند.

۳۸- أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لِكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.

یعنی: این کافران در روز قیامت بسیار شنوا و بینا خواهند بود و حق بر آنها کاملاً روشن خواهد شد چنان که فرموده: رَبَّنَا أَبْصِرْنَا وَ سَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ سجده/ ۱۲ جمله لِكِنِ الظَّالِمُونَ ... دفع دخل است یعنی: روز قیامت بینایی و شنوایی فائده‌ای به حال آنها نخواهند داشت و آنها در روز قیامت در ضلالت دنیایی خواهند بود، که قیامت روز جزاست نه روز عمل، روزی که بینایی و شنوایی فایده می‌داد متوجه نشدند.

۳۹- وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.

آیه شریفه نتیجه گیری است از گذشته و در ابتداء راجع به اهل مکه است تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۱

إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ راجع به آینده است، بجهت محقق الوقوع بودن به صیغه ماضی آمده است یعنی انداز کن آنها را از روز حسرت و نومیدی، وقتی که کار آخرت تمام می‌شود و دیگر برگشتی و چاره‌ای نیست، این حسرت از قُضِيَ الْأَمْرُ ناشی می‌شود، آن گاه در

عَلَّتْ حَسْرَتٌ فَرْمُودَةٌ كَه: آنها در دنیا در غفلت هستند و ایمان نمی‌آورند.

از امام صادق علیه السّلام از این آیه پرسیدند فرمود: پس از آنکه اهل بهشت به بهشت داخل شدند و اهل آتش به آتش، یک نفر منادی از طرف خدا ندا می‌کند:

ای اهل آتش آیا مرگ را در شکلی از اشکال می‌شناسید؟ می‌گویند:

نه، مرگ را در شکل قوچی فربه می‌آورند و در پیش روی مردم بهشت و آتش، ذبح می‌کنند آن گاه گفته می‌شود: ای اهل بهشت خلود، دیگر مرگی نیست، ای اهل آتش، خلود، دیگر مرگی نیست، این است قول خدا وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ... (تفسیر صافی) طبری آن را از صحیح بخاری نقل کرده است.

۴۰- إِنَّا نَحْنُ نَرُثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ نوعی استدلال است به آیه سابق، یعنی مَسْأَلَةُ قُضِيَ الْأَمْرُ بِر ما سهل است، زیرا همه را خواهیم میراند و وارث همه خواهیم بود و همه به سوی ما بر می‌گردند.

### نکته‌ها

ملائکه و تشکل:

در رابطه با آیه فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

باید بدانیم:

تشکل ملائکه و به صورت انسان در آمدن آنها از ضروریات قرآن است در سوره هود/ ۶۹ تا ۸۲ و در سوره حجر/ ۵۱ تا ۷۴ خواندیم تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۲

که ملائکه به صورت انسان پیش ابراهیم و لوط آمدند، نه ابراهیم آنها را شناخت و نه لوط، تا خود را نشان دادند، زن ابراهیم و قوم لوط نیز آنها را در شکل انسان دیدند، مریم نیز جبرئیل را در شکل انسان دید، در این زمینه روایات بسیاری داریم که در کتابها نقل شده است، روایات حاکی است که جبرئیل در شکل «دحیه کلبی» به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد.

در این زمینه آیات و روایاتی درباره تشکل جن و شیطان داریم از جمله، تشکل شیطان به صورت سراقه بن مالک در جنگ بدر و تشویق کفار به جنگ، چنان که می‌خوانیم: وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أرى مَا لَا تَرَوْنَ... انفال/ ۴۸، هکذا تشکل شیطان به صورت شیخ نجدی در جریان «دار الندوة» که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله توطئه می‌کردند، در جریان حضرت سلیمان است که عفریتی از جن گفت: می‌توانم تخت ملکه سبأ را پیش تو بیاورم قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ... نمل/ ۳۹ هکذا کار کردن جن برای سلیمان: وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ... سبأ/ ۱۲ و ۱۳ و مانند آن، از شواهد مجسم شدن جن در شکل انسان است در این خصوص روایاتی هم در کتابها نقل شده است.

مریم و گفتگو با ملائکه:

در رابطه با گفتگوی مریم با جبرئیل در این آیات و در سوره آل عمران، باید بدانیم که مریم یک زن پاک بود، پیغمبر و امام نبود ولی ملائکه با او سخن گفت علی‌هذا روایاتی که می‌گویند ملائکه به خانه امامان علیهم السّلام می‌آیند و با آنها تماس می‌گیرند، بعدی نخواهد داشت. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۲۳

در اصول کافی بابی تحت عنوان «امامان محدث هستند و مفهم» بابی منعقد کرده و در آن روایاتی در این زمینه که ائمه کلام ملائکه را می‌شنوند نقل کرده و در باب دیگری تحت عنوان «ملائکه به خانه امامان وارد می‌شوند و به آنها خبر می‌آورند» نقل فرموده است.

و در باب «مولد الزهراء» بسند صحیح از امام صادق علیه السلام درباره این که پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل محضر حضرت فاطمه علیها السلام می‌آید چنین نقل می‌کند:

«قال ان فاطمة علیها السلام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خمسة و سبعین یوما و كان دخلها حزن شدید علی ابیها و كان یأتیها جبرئیل فیحسن عزائها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یكون بعدها فی ذریتها و كان علی علیه السلام یکتب ذلک»

این روایت صریح است در اینکه جبرئیل به خدمت فاطمه علیها السلام می‌آمده و با آن بانوی معصوم سخن می‌گفته است و معلوم می‌شود آن بزرگوار محدثه بوده است.

از کلمه «یا آیتها» معلوم می‌شود که در مدت هفتاد و پنج روز جبرئیل مرتباً به خانه آن حضرت رفت و آمد داشته و با آن معصومه گفتگو داشته است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۴

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۴۱ تا ۵۰]

#### اشاره

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیمَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا (۴۱) اِذْ قَالَ لِاَبِیْهِ یَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُعْزِیْ عَنکَ شَیْئًا (۴۲) یَا اَبَتِ اِنِّیْ قَدْ جِئْتُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اَهِدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا (۴۳) یَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ اِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِیًّا (۴۴) یَا اَبَتِ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّمْسَکَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتُکُونَ لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا (۴۵)  
 قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ اِلٰهَتِیْ یَا اِبْرَاهِیْمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اَهْجُرَنِیْ مَلِیًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَیْکَ سَاَسْتَعْفِفُ لَکَ رَبِّیْ اِنَّهٗ کَانَ بِیْ حَفِیًّا (۴۷) وَ اَعْتَرَلْکُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ اَدْعُوا رَبِّیْ عَسٰی اَلَّا اَکُونَ بِدُعَاۃِ رَبِّیْ شَقِیًّا (۴۸) فَلَمَّا اَعْتَرَلَهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ هَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ وَ کُلًّا جَعَلْنَا نَبِیًّا (۴۹) وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمٰتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلَیًّا (۵۰)

۴۱- یاد کن در این کتاب ابراهیم را که پیغمبری صدیق بود.

۴۲- وقتی که به پدرش گفت: پدرم چرا پرستش میکنی چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از چیزی بی‌نیاز نمی‌کند.

۴۳- پدرم: به من علمی آمده که به تو داده نشده، از من اطاعت کن تا به راه راست تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۵ هدایت کنم.

۴۴- پدرم: شیطان را اطاعت مکن که شیطان به خدای رحمان عاصی است.

۴۵- پدرم: می‌ترسم عذابی از خدا بر تو برسد که دوست شیطان شوی.

۴۶- گفت: ای ابراهیم آیا از خدایان من روگردانی؟ اگر این حرف را بس نکنی سنگباران می‌کنم، مدت زیادی از من دور شو.

۴۷- ابراهیم گفت: سلام بر تو، برای تو از خدایم آرمزش خواهم خواست که او به من مهربان است.

۴۸- از شما و از خدایانتان که جز خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم، به پروردگرم عبادت میکنم، شاید با خواندن خدای خود شقی نباشم.

۴۹- چون از آنها و آنچه سواى خدا می‌خواندند کناره گرفت، به او اسحاق و یعقوب را دادیم و همه را پیغمبر گردانیدم.

۵۰- و از رحمت خویش به آنها و برای آنها ثنای جمیل بزرگی قرار دادیم.

صدیق: صیغه مبالغه از صدق است و آن کسی است که در عمل و گفتار همیشه راستگو و راست کردار است، راستی و درستی همه گفتار و و کردار او را احاطه کرده است، طبرسی رحمه الله آن را «بسیار تصدیق کننده حق» و به قولی کثیر الصدق فرموده است، شاید هر دو معنی در آن ملحوظ باشد.

سویا: سوی: برابری «سوی» آنست که در کیفیت و اندازه از افراط و تفریط بدور باشد، آن با راست و مستقیم یکی است «صراط سوی» راه راست (راه توحید).

عصی: نافرمان. عصیان: نافرمانی. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۶

راغب: ماده «رغب» اگر با «عن» باشد به معنی اعراض و اگر با «الی» باشد به معنی رغبت و میل است، در اینجا به معنی اعراض است.

ملیا: املاء: اطاله مدت. «ملی»: زمان طویل.

حفیاً: حفی: مهربان. احفاء مبالغه در سؤال یا در دانستن حال شخصی از اشخاص. «حفی» کسی است که در سؤال مبالغه کند و نیز کسی است که در عطا کردن لطف کند، اصل باب به معنی: آخر رساندن (مبالغه) است.

علیا: علی: بسیار برتر. بسیار رفیع القدر، آن صیغه مبالغه است و یازده بار در قرآن آمده است، هشت بار درباره خدا، بقیه در باره دیگران.

## شرحها

این آیات، سوّمین قسمت از جریانهاست که ماجرای ابراهیم علیه السّلام را بیان می‌کند، آن حضرت جدّاً امّی خود آزر و قوم خویش را انداز کرد و آخر از بابل هجرت کرد و در فلسطین ساکن گردید.

۴۱- وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهُ کَانَ صَدِیْقًا نَبِیًّا.

منظور از «الکتاب» قرآن است، ابراهیم صدیق بود که توحید را در محیط شرک آغاز کرد، با جدّ امّی و قوم خود مواجه نمود، با پادشاه بابل مقاومت نشان داد، بتها را شکست، در گفته خود استقامت ورزید تا به آتش انداخته شد و در آخر، از دیار شرک مهاجرت فرمود و ثابت کرد که «صدیق» است و نیز او «نبی» بود و حامل نبأ و خبر آسمان و خدا بود (از المیزان). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۷

۴۲- اِذْ قَالَ لِاَبِیْهِ یَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَ لَا یُبْصِرُ وَ لَا یُغْنِیْ عَنْکَ شَیْئًا

در قاموس قرآن ذیل «آزر» به طور تفصیل نوشته‌ایم که پدر ابراهیم نامش «تارخ» بود، طبرسی از زجاج نقل می‌کند، بین علماء نسب شکی نیست که نام پدر ابراهیم «تارخ» (با خاء نقطه‌دار) بود، از امام علیه السّلام نقل شده: آزر جدّ امّی ابراهیم (سوره انعام/ ۷۱) یا عمویش و یا ناپدری‌اش بود.

انسانها اگر به چیزی عادت کردند و آن چیز مرسوم شد، دیگر چندان از علل آن سؤال نمی‌کنند، این است که ابراهیم به آزر می‌گوید: این بتها که چیزی را نمی‌بینند و نمی‌شنوند و دردی را از تو دوا نمی‌کنند چرا پرستش می‌کنی؟! می‌خواهد او را بیدار کند آیه روشن می‌کند که خدای مورد پرستش باید بینا و شنوا و روا کننده حاجات باشد.

۴۳- یَا اَبَتِ اِنِّیْ قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اِهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا.

ادامه محاجه با «آزر» است، در این آیه استدلال می‌کند که خدا مرا از چیزهای بسیار آگاه کرده، از من اطاعت کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، نکره آمدن صراط شاید برای آنست که: تو ناچار باید راهی را انتخاب کنی پس بهتر است که راه راست را



قبول کنی.

۴۴- یا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا آیه تخطئه راه پدرش است که شیطان با عصیان و تمرد از خدا، گمراه گشته است، پس اطاعت او که فرمان پرستش بتها است، گمراهی است، آمدن رحمن به جای «الله» شاید برای آن باشد: معصیت خدایی که رحمت او همه جا را احاطه کرده است، کار قبیحی است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۸

۴۵- یا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا.

منظور از عذاب ظاهراً سلب توفیق به طور کلی است، یعنی می‌ترسم در اثر ادامه شرک خدا قابلیت هدایت را از تو سلب کند و رحمت از تو منقطع شود در نتیجه دوست خالص شیطان باشی و او هم مولای تو باشد.

۴۶- قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا موعظه‌ها در قلب مشرک پیر موثر واقع نشد، او به شکل استفهام بیان کرد که تو از خدایان من رو گردانی، اگر از این حرفها دست برداری به یقین زیر سنگها هلاکت می‌کنم، از من دور شو، زمانهای زیادی دور شو که تو را نه بینم، گویی نظرش آن بود که در اثر طول زمان اصلاً تو را نه بینم.

۴۷- قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا.

غرض از استغفار آنست که از خدا بخواهد که او را هدایت کند و بیامزد، این مطلب را در سوره توبه ذیل آیه سیزده و چهارده مشروحا گفته‌ایم و نیز در قاموس قرآن ذیل کلمه «آزر» مشروحتر بیان کرده‌ایم.

در اینجا به او سلام گفته که دأب بزرگواران همین است: وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا فرقان/ ۶۳، وعده استغفار از آن بود که ابراهیم به هدایت او طمع داشت، جمله إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا نشان می‌دهد که انتظار آن را داشت خدا دعایش مستجاب کند.

۴۸- وَأَعِزِّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِمُدْعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا وعده هجرت و دوری از آنها و خدایان آنهاست در جای دیگری آمده: تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۲۹

... وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عنکبوت/ ۲۶ معلوم نیست که این سخن در جواب وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا باشد، یعنی از شما کنار می‌کشم و خدای خود را پرستش می‌کنم که امیدوارم شقی نباشم به علت آنکه خدایم را عبادت می‌کنم گویی آمدن «عسی» برای آنست که مؤمن باید خوفی از عاقبت خویش داشته باشد که نگفته است: حتما شقی نخواهم بود: فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ اعراف/ ۹۹.

۴۹- فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا این آیه راجع به موقعی است که آن حضرت از بابل مهاجرت فرموده و در فلسطین ساکن گردید، بشارت اسحاق توسط ملائکه در فلسطین به آن حضرت رسید، یعقوب فرزند اسحق است و همه از جانب خدا به نبوت مبعوث گردیدند.

گویی تولد اسحاق و یعقوب از جمله پادشاهای آن حضرت بوده است. اینکه فقط اسحاق ذکر شده شاید اشاره به سلسله نبوت در بنی اسرائیل است، لذا یعقوب نیز ذکر شده است و گر نه در جای دیگر آمده: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ... ابراهیم/ ۳۹.

۵۰- وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا معلوم است که این رحمت غیر از نبوت است، می‌شود گفت: مراد از رحمت همان لسان صدق است علی هذا ذیل آیه بیان صدر آنست لِسَانَ صِدْقٍ را ثناء جمیل و نام نیک گفته‌اند، این همانست که ابراهیم علیه السلام از خدا می‌خواهد: وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ شعراء/ ۸۴ و درباره نوح، ابراهیم، موسی، هارون و الیاس در سوره صافات آمده است: وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، ظاهراً مراد از آن تنها نام نیک نیست، بلکه پیشوا بودن و سرمشق بودن است، به طوری که در تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۰

به توحید کشیدن مردم مؤثر و پیوسته در جهان باقی باشد.



المیزان «رحمتنا» را امامت یا تأیید به روح القدس دانسته است به دلیل وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ أَنْبِيَاءَ / ۷۳ که منظور از «رحمتنا» ائمه بودن یا فعل خیرات است آن گاه فرموده: یا منظور مطلق ولایت الهیه است، در آخر لِسَانَ صِدْقٍ را ثناء جمیل دانسته است.

رحمت و برکات و عنایات خدای سبحان بر ابراهیم و خاندان پاک او باد که در محیط شرک دعوت توحید را آغاز کرد و چنان استقامت ورزید تا به آتش سوزان انداخته شد، در گذشته در بسیاری از سوره‌ها حالات این منادی بزرگ توحید آمده است و در آینده نیز خواهد آمد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۱

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۵۱ تا ۶۵]

#### اشاره

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳) وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵)

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (۵۸) فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰)

جَنَاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَ عَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳) وَ مَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۲

۵۱- یاد کن در این کتاب موسی را که خالص شده و رسول و نبی بود.

۵۲- او را از جانب راست طور ندا کردیم و با سخن گفتن خود تقرب دادیم.

۵۳- و از رحمت خویش برادرش هارون نبی را بر او بخشیدیم.

۵۴- یاد کن در این کتاب اسماعیل را که درست وعده و رسول و نبی بود.

۵۵- او خاندان خود را به نماز و زکاة فرمان می‌داد و نزد پروردگارش پسندیده بود

۵۶- یاد کن در این کتاب ادريس را که صديق و پیامبر بود.

۵۷- ما او را به مکانی والا بلند کردیم.

۵۸- آنها پیامبرانی بودند که خدا نعمت هدایتشان داد از فرزندان آنها که در کشتی نوح حملشان کردیم و از فرزندان ابراهیم و یعقوب بودند و از کسانی که هدایتشان و انتخابشان کردیم، چون آیات خدا بر آنها خوانده می‌شد سجده کنان و گریه کنان می‌افتادند.

۵۹- بعد از آنها جانشینان بد، ماندند که نماز را ضایع کردند و پیرو شهوات شدند به زودی عذاب را ملاقات خواهند کرد.

۶۰- مگر آنکه توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته انجام دهد آنها داخل بهشت می‌شوند و مظلوم نمی‌گردند.

۶۱- بهشتهای خلود که خدا به بندگانش در غیب وعده داده و وعده او آمدنی است.

۶۲- در آن بیهوده‌ای نمی‌شنوند مگر سلامی و در آنجا رزق‌شان صبح و شام داده می‌شود.

۶۳- این بهشت همان است که به بندگان با تقوای خود تملیک می‌کنیم.

۶۴- ما فقط به امر پروردگار تو نازل می‌شویم برای او است اعمال حاضر و گذشته و خود ما، خدایت فراموشکار نیست. تفسیر

أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۳

۶۵- پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است، او را عبادت کن در عبادتش استقامت کن آیا همتایی برای او می‌دانی؟

## کلمه‌ها

مخلصا: به صیغه مفعول: خالص شده که خدا او را برای خود خالص کرده بود و غیر خدا را در او نصیبی نبود، و اگر به صیغه فاعل

باشد یعنی کسی که خود را برای رضای خدا خالص کرده است و أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ نساء/ ۱۴۶.

الایمن: طرف راست. جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ: طرف راست طور.

نجیا: نجی بر وزن فعیل: مناجات کننده یعنی خدا با او مناجات کرده است این کلمه به معنی فاعل و مفعول آید و در واحد و جمع

به کار می‌رود مانند خَلَصُوا نَجِيًّا يوسف/ ۸۰ که در خصوص جمع است.

صدیق: آنکه در عمل و گفتار یک پارچه راستی است و در آیه ۴۱ گذشت.

خروا: خرور: سقوط توأم با صدا. «خَرَّوْا» به زمین افتادند.

بکیا: بکاء: گریه. باکی: گریه کننده. بکی: گریه کننده‌ها.

سجدا: آن جمع ساجد است.

خلف: (بر وزن عقل): جانشین بد. آخر مانده بد (و بر وزن شرف) جانشین خوب، چنان که ابن اثیر و طبرسی و راغب گفته‌اند.

غیا: غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت. «غَيَا» در آیه به معنی عذاب است، راغب گوید: تسمیه مسبب به اسم سبب است که غی سبب

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۴

عذاب می‌شود.

بکرة: بکره: اول روز «عشی» از اول ظهر تا غروب.

سمیا: آن در آیه به معنی همتا و نظیر است.

اصطبر: صبر: استقامت اصطبار: وادار کردن به صبر.

## شرحها

در تعقیب مطالب گذشته، در این آیات صحنه‌هایی از موسی، هارون، اسماعیل صادق الوعد و ادریس بیان گردیده و آن وقت گفته

است که اینها پیامبران بودند، راه توحید را هموار کردند، مورد عنایت حق تعالی بودند ولی نسل آینده به شریعت آنها بی‌اعتنا

شدند، اما راه توبه باز است، بعد قیامت اهل توبه بیان گردیده و در آخر آمدن ملائکه و آوردن وحی که به اذن خداست از زبان

ملائکه نقل شده است.

در اول سوره گفته شد: این سوره شرح حال گروهی از نیکوکاران را بیان نموده و به بدکاران اشاره می‌کند و آن گاه می‌گوید

خواسته‌ایم با این سخنان، نیکوکاران را بشارت دهی و بدکاران را انداز نمایی شرح حال چهار پیامبر در اینجا به طور خلاصه و برای

بیان مصداق آمده است.

۵۱- وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا خَلُوصَ صَافِ شَدْنَ اَزْ اَلْوَدْغِي اَسْت، دَرِ قِرْآنِ مَجِيدِ دَرِ اَيْنِ خُصُوصِ بَهْ دُو وَجِهْ اِشَارَهْ شُدَهْ اَسْت يَكِي اَنَكِهْ بِنْدِگَانِ خُودِ رَا بَرَايِ خُدا خَالِصِ كَرْدَهْ اَنْدِ كِهْ شَيْطَانِ وَ غَيْرِ خُدا رَا دَرِ بِنْدِگِي خُودِ شَرِيكِ نَكْرَدَهْ اَنْدِ مَانَدِ اَخْلَصُوا دِيْنَهُمْ لِلَّهِ نَسَاء / ۱۴۶ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ بقره / ۱۳۹، دِيگَرِي اَنَكِهْ خُدا عَدَهْ اِي رَا بَرَايِ خُودِ خَالِصِ كَرْدَهْ كِهْ دِيگَرَانِ رَا دَرِ اَنَهَا نَصِيبي نِيَسْت مِثْلِ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ تَفْسِيرِ اَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۳۳۵

يُوسُف / ۲۴ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ص / ۴۶ مَلْخَصِ دَرِ بَارَهْ مُوسَى بَهْ صِيغَهْ اَسْمِ مَفْعُولِ اَزْ قِسْمَتِ دُومِ وَ بَالَا تَرِينِ مَقَامَاتِ بِنْدِگِي اَسْت دَرِ بَارَهْ فَرْقِ رَسُولِ وَ نَبِيِ بَهْ «نَكْتَهْ هَا» رَجُوعِ شُود.

۵۲- وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا:

لَفْظِ «الْاَيْمَنِ» صِفْتِ «جَانِبِ» اَسْت، طَبْرَسِي رَحْمَهْ اَللَّهِ نَجِي رَا مَنَاجِي كَافْتَهْ وَ دَرِ اَيْنِ صُورَتِ، اَنِ حَالِ اَزْ فَاعِلِ «قَرَّبْنَاهُ» اَسْت يَعْنِي اَوْ رَا دَرِ حَالِي كِهْ بَا وِي مَنَاجَاتِ مِي كَرْدِيمِ مَقْرَبِ نَمُودِيمِ، مَنظُورِ تَقْرَبِ مَعْنُوي اَسْت، دَرِ عَيْنِ حَالِ «نَجِيًّا» دَرِ جَايِ عَلْتِ «قَرَّبْنَاهُ» اَسْت.

۵۳- وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اُخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا هَبَهْ كَرْدَنِ هَارُونَ بَهْ مُوسَى دَرِ اَثَرِ دَرْخُواسْتِ اَوْ بُوَدِ كِهْ كَافْتِ وَ اَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَارُونَ اَخِي اَشْدُدْ بِيهِ اَزْرِي وَ اَشْرِكُهُ فِي اَمْرِي طه / ۲۹-۳۲ «نَبِيًّا» حَالِ اَسْت اَزْ هَارُونَ كُوِيْنِدِ. هَارُونَ اَزْ مُوسَى بَزْرگَتَرِ بُوَدِ وَ دَرِ صَحْرَايِ سِيْنَا پِيَشِ اَزْ مُوسَى اَزْ دُنْيَا رَفْت.

۵۴- وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيْلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا:

اَيْنِ اِسْمَاعِيْلِ اَزْ اَنْبِيَاءِ بَنِي اِسْرَائِيْلِ غَيْرِ اِسْمَاعِيْلِ بِنِ اِبْرَاهِيْمِ اَسْت، چنان كِهْ اَزْ صَرِيحِ آيَاتِ بَعْدِي رُوشَنِ خُواهِدِ شُدِ.

دَرِ مَجْمَعِ الْبِيانِ فَرْمُودَهْ اَصْحَابِ مَا اَزْ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَقْلِ كَرْدَهْ اَنْدِ كِهْ اَوْ اِسْمَاعِيْلِ بِنِ حَزْقِيْلِ اَسْت، وُلِيِ طَبْرَسِي اَنِ رَا پَسَرِ اِبْرَاهِيْمِ مِي دَانَدِ وَ مَطْلَبِ اوْلِي رَا بَهْ طُورِ «قِيْلِ» نَقْلِ كَرْدَهْ اَسْت اِمَا اَيْنِ بَرِ خِلَافِ رُوايَاتِ وَ آيَاتِ اَسْت.

رُوايَتِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ الْمِيْزَانِ اَزْ عِلْلِ الشَّرَائِعِ وَ نِيْزِ دَرِ صَافِي نَقْلِ شُدَهْ اَنِ گَاهِ الْمِيْزَانِ مِي كُوِيْدِ جَمْهُورِ مَفْسِّرَانِ اَوْ رَا اِسْمَاعِيْلِ بِنِ اِبْرَاهِيْمِ دَانِسْتَهْ اَنْدِ. تَفْسِيرِ اَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۳۳۶

نِگَارَنَدَهْ كُوِيْدِ چنان كِهْ كَافْتَهْ شُدِ اَيْنِ بَرِ خِلَافِ آيَاتِي اَسْت كِهْ دَرِ آيِنْدَهْ خُواهِدِ اَمَدِ وَ رُوشَنِ خُواهِمِ كَرْدِ «۱».

بَهْ هَرِ حَالِ دَرِ اَيْنِ آيَهْ فَرْمُودَهْ اَوْ، هَمِ رَسُولِ بُوَدِ وَ هَمِ نَبِيِ، وَ نِيْزِ صَادِقِ الْوَعْدِ بُوَدِ، بَهْ وَعَدَهْ اَشْ وَ فَا مِي كَرْدِ، اَيْنَكِهْ اِنْسَانِ مَالِكِ سَخْنِ خُويَشِ بَاشَدِ وَ بَهْ قَوْلِ خُودِ وَ فَا كَنْدِ، يَكِي اَزْ بَهْتَرِيْنَ صِفَاتِ وَ اَزْ عِلَائِمِ اِيْمَانِ اَسْت، چنان كِهْ خَلْفِ وَعَدَهْ اَزْ صِفَاتِ مَنَافِقِ اَسْت.

رُوايَاتِ مِي كُوِيْدِ سَهْ چِيْزِ اَزْ عِلَائِمِ مَنَافِقِ اَسْت: چُونِ چِيْزِي خَبَرِ دَهْدِ دَرُوعِ كُوِيْدِ وَ چُونِ وَعَدَهْ دَهْدِ خَلْفِ كَنْدِ وَ چُونِ اَوْ رَا اَمِيْنِ دَانِيِ خِيَانَتِ كَنْدِ

«اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ اِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ وَ اِذَا اَوْتُمِنَ خَانَ».

دَرِ رُوايَاتِ شِيْعَهْ وَ اَهْلِ سُنْتِ اَمَدَهْ اَسْت اِسْمَاعِيْلِ بَهْ كَسِي وَعَدَهْ كَرْدِ كِهْ دَرِ مَكَانِي حَاضِرِ شُودِ، اَنِ شَخْصِ نِيَامَدِ، اِسْمَاعِيْلِ رُويِ وَعَدَهْ خُودِ يَكِ سَالِ دَرِ اَنجَا مَنْتَظَرِ مَانَدِ بَدِيْنِ جِهْتِ لَقْبِ صَادِقِ الْوَعْدِ يَافْتِ وَ نِيْزِ رُوايَتِ: شُدَهْ سَهْ رُوزِ مَنْتَظَرِ مَانَدِ رُوايَتِ يَكِ سَالِ دَرِ تَفْسِيرِ بَرَهَانَ بَسَنْدِ ضَعِيْفِ اَزْ حَضْرَتِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ دَرِ مَجْمَعِ الْبِيانِ بَهْ طُورِ مَرْسَلِ اَزْ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَقْلِ شُدَهْ اَسْت اَنِ دَرِ كَافِي «بَابِ الصَّدَقِ وَ اِدَاءِ الْاِمَانَةِ» بَهْ سَنْدِ حَسَنِ اَمَدَهْ اَسْت كِهْ

«فَانْتِظِرْهُ فِي ذَلِكِ الْمَكَانِ سَنَةً».

نَاكَافْتَهْ نَمَانَدِ: اَيْنَكِهْ يَكِ سَالِ دَرِ اَنجَا بَنَشِيْنَدِ نَهْ تَنَهَا خُوبِ نِيَسْت بَلَكِهْ خَارِجِ اَزْ عَقْلِ اَسْت، اِگَرِ جَرِيَانِ صَحِيْحِ بَاشَدِ، لَا بَدِ يَكِ سَالِ اَنجَا رَا زِيْرِ نَظَرِ كَرْفْتَهْ اَسْت.

۵۵- وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا صِفْتِ دِيگَرِي اَزْ صِفَاتِ اَنِ حَضْرَتِ اَسْت كِهْ اِيْمَانِ وَ عَمَلِ خَانُودَهْ اَشْ

را در نظر داشت و آنها را به نماز و زکاة امر می‌کرد و پیش خدا پسندیده و محبوب

(۱) رجوع شود به قاموس قرآن (اسماعیل). [.....]

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۷

بود «اهله» شامل خانواده و شاید اقوام هم بوده باشد، اما شامل «امت» نمی‌باشد.

۵۶- وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا در مجمع‌البیان فرموده ادریس جد پدر نوح است، اسم او در تورات اخنوخ می‌باشد، گویند: او را در اثر کثرت درس کتب. ادریس گفته‌اند.

۵۷- وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَالِيًّا ظَهَرَ آيَهُ آنست که منظور از مکان بالا، تقرب معنوی است، ممکن است منظور بالا رفتن به آسمانها باشد که در «نکته‌ها» خواهد آمد.

۵۸- أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا.

این آیه، خلاصه الطاف خدا در زمینه آن بزرگواران است که از اول سوره تا بحال گفته شده است، به عبارت اخری، اجمال بعد از تفصیل است منظور از «انعم» نعمت هدایت و توحید است که در نتیجه صدیق و ملخص (به صیغه مفعول) شدند علی هذا هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا بیان آنعم الله می‌باشد، «هدینا» نتیجه‌اش «صدیق» بودن و وقت تلاوت آیات به سجده افتادن و گریه کردن است «اجتبینا» همان مخلص قرار دادن می‌باشد.

ناگفته نماند «اولئک» اشاره است به هشت نفر: زکریا، یحیی، عیسی ابراهیم، موسی، هارون، اسماعیل و ادریس، آن وقت فرموده: اینها کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داده و از ذریه آدم می‌باشند این شامل هر هشت نفر می‌شود و از ذریه آنها هستند که در کشتی نوح بودند، این شامل هفت نفر می‌شود زیرا ادریس جد پدر نوح بوده و از فرزندان حمل شدگان در کشتی نبود. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۸

آن وقت فرموده و از اولاد ابراهیم و اسرائیل می‌باشند و آنها شش نفراند به استثنای ادریس و ابراهیم علی هذا این شش نفر از اولاد ابراهیم هستند و در عین حال از اولاد اسرائیل هم هستند یعنی اولاد ابراهیم از نسل پسرش یعقوب، پس اسماعیل صادق الوعد هم از اولاد ابراهیم است و هم از اولاد یعقوب، علی هذا این اسماعیل نمی‌تواند اسماعیل بن ابراهیم باشد که او فقط از اولاد ابراهیم است. بدین ترتیب یقین حاصل می‌شود که اسماعیل صادق الوعد غیر از اسماعیل پسر ابراهیم برادر اسحق است.

۵۹- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا.

اشاره است به اقوامی که بعد از آن بزرگواران آمده و به راه آنها نرفتند صلوة را ضایع کردند، نخواندند و بی‌اعتنا شدند، اما به زودی سزای خویش خواهند یافت.

در مجمع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«اضاعوها بتأخیرها عن مواقیتها من غیر ان یتروکوها اصلاً».

۶۰- إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا استثناء است از آیه سابق، که تا در دنیا هستند می‌توانند توبه کرده اهل بهشت باشند.

۶۱- جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا.

بیان «الجنة» در آیه سابق است «عدن» به معنی خلود است وعد در غیب آن را گویند که شخص از آن غائب باشد «یعنی: وعدا کائنا بالغیب» جمله تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۳۹

كَانَ وَعْدُهُ مَرَاتِبًا اشاره به حتمی بودن آخرت است، طبرسی فرموده: ماتی در اینجا به معنی فاعل است «آتی» زیرا آنچه تو به سوی آن بیایی آن به سوی تو می‌آید و بالعکس.

۶۲- لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا در آیه دیگری آمده است لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا واقعه / ۲۵، ۲۶ نبودن لغو و بیهوده در بهشت در بسیاری از آیات آمده است «الا سلاما» استثناء منقطع است یعنی «لکن یسمعون سلاما» منظور آنست که رفیق برفیق می‌گوید از من مکروهی نخواهی دید، تو از من در امانی، هکذا سلام ملائکه را می‌شنوند وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ رعد / ۲۴ هکذا سلام خدا را که فرموده سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَجِيمٍ يس / ۳۶.

می‌شود گفت در بهشت شب و روز هست که فرموده بُكْرَةً وَعَشِيًّا.

المیزان فرموده: ظاهرا آن کنایه از دوام و عدم انقطاع است طبرسی فرموده: روزیشان را در فاصله میان صبح و شام داده می‌شوند (یعنی با قیاس به زندگی دنیا).

۶۳- تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا اشاره است به جَنَّةُ وَجَنَاتُ که گذشت یعنی این بهشت مال آن گروه از بندگان ما است که متقی باشد و از مخالفت خدا بپرهیزند خواه به شکل اجتناب از گناهان باشد یا به فعل واجبات. ارث آنست که پس از فوت دیگری به انسان برسد و چون بهشت در معرض عطا شدن به هر انسان در مقابل ایمان و عمل است دیگران در مقابل ضایع کردن نماز و پیروی از شهوات بهشت را از دست داده‌اند لذا به اهل ایمان ارث خواهد ماند (از المیزان)، طبرسی رحمه الله «نورث» را تملیک گفته است. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۴۰

۶۴ و ۶۵- وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا این دو آیه در سیاق و نظم آیات گذشته و آیات آینده است ولی مطلب دیگری را می‌رساند، معلوم می‌شود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از جبرئیل پرسیده است مثلاً چرا زود نازل نمی‌شوی یا در فلان وقت چرا نازل نشدی «۱» در جواب آمده است ما فقط با دستور پروردگار نازل می‌شویم، اختیار در دست ما نیست «ننزل» به معنای قبول نزول است یعنی: خدا امر می‌کند ما نازل می‌شویم خدای تو فراموشکار نیست، در وقت لازم و مقتضی ما را می‌فرستد. به نظر المیزان منظور از ما بَيْنَ أَيْدِينَا کارهایی است که ملائکه در حال حاضر می‌کنند و از ما خَلْفَنَا کارهایی است که در گذشته کرده‌اند و از ما بَيْنَ ذَلِكَ. خود آنها هستند و با این تعبیر لطیف بیان کرده که خدا بر ما و کارهای ما محیط است.

آنچه المیزان اختیار کرده بهتر و قانع‌کننده‌تر است. در مجمع‌البیان و کشف وجوه دیگری نقل شده که قابل قبول نیست مانند آنکه مراد از اولی و دومی زمان یا مکان است و نظیر آن.

می‌شود گفت این آیه برای تثبیت مطالب گذشته است یعنی پس از آنکه جبرئیل شصت و سه آیه بر آن حضرت خواند خدا دستور فرمود که در مقام تثبیت مطلب به آن حضرت بگوید که ما به دستور خدا نازل می‌شویم الخ ...

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَعْلِيلُ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا ... در آیه سابق است یعنی: او که پروردگار همه چیز است پس ما بَيْنَ أَيْدِينَا برای او است،

(۱) در مجمع‌البیان و کشف نزدیک به این نقل شده است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۴۱

جمله فَاَعْبُدْهُ ... نتیجه صدر آیه است هَلْ تَعْلَمُ ... تَعْلِيلُ فَاَعْبُدْهُ ...

می‌باشد.

## نکته‌ها

فرق رسول با نبی: در رابطه با آیه وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا که درباره موسی و اسماعیل گذشت، لازم است فرق ما بین رسول و نبی بیان شود، اولاً باید بدانیم که این هر دو به یک معنی نیست زیرا قطع نظر از دو آیه فوق، آیه وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمَّيَّتِهِ حج / ۵۲ صریح است در اینکه ایندو یکی نیستند.

فرق آن دو از لحاظ مفهوم آنکه رسالت به معنی پیام و رسول به معنی پیام آور است، نبی از نبأ به معنی حامل وحی الهی است، اما از لحاظ مصداق باید بدانیم که خدا با یکی از سه راه با پیامبران سخن می گوید: اول وحی و انداختن به قلب، دوم اینکه خدا صدا خلق می کند و پیغمبر می شنود مانند موسی که صدا را از درخت شنید، سوم اینکه جبرئیل نازل می شود و پیام خدا را می آورد، این سه نوع وحی در آیه وَ مَا كَانَ لِيُشْرِرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِيَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ شوری / ۵۱ بیان شده است بنا بر روایات اهل بیت علیهم السّلام نبی آنست که فقط در خواب می بیند و صدا را می شنود ولی ملک بر او نازل نمی شود، رسول آنست که با هر سه طریق بر او وحی می شود، زرارۀ بن اعین می گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: رسول کیست و نبی کدام است؟ فرمود: نبی آنست که در خواب می بیند و صدا را می شنود ولی فرشته را نمی بیند، رسول آنست که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۲

را نیز معاینه می کند، گفتم: امام منزلتش کدام است؟ فرمود صدا را می شنود ولی در خواب نمی بیند و ملک بر او نازل نمی شود «۱». در کافی ج ۱ باب فرق بین رسول و نبی و محدث چهار روایت در این زمینه نقل کرده که نزدیک بهم هستند، علی هذا میان رسول و نبی عموم و خصوص مطلق هست یعنی: هر رسول نبی است ولی بعضی از انبیاء رسول نیستند، بعضی از پیغمبران دارای هر دو هستند مانند موسی و اسماعیل که گذشت و مانند پیامبر اسلام که در قرآن آمده است: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ نِزْفَرَمُودَةُ اسْتِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ هَمِچْنِین اسْتِ عِیسَى.

ناگفته نماند: نفی نبی نفی رسول است یعنی آنکه نبی نیست رسول هم نیست ولی عکسش این طور نیست، در آیه وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ صریح است که رسول خدا خاتم پیامبران است و اگر «و خاتم الرسولین» می گفت درست نبود، زیرا جای سخن می ماند که رسول نخواهد آمد اما شاید نبی بیاید.

ادریس علیه السلام: در رابطه با ادریس و آیه وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا مطالبی را از قاموس قرآن نقل می کنم: ادریس از پیامبران مشهور است، نام مبارکش فقط دو بار در قرآن آمده است (مریم / ۵۶، انبیاء / ۸۵) مراد از مَكَانًا عَلِيًّا آیا مقام و منزلت است یا مکان بلندی که آسمانها باشد زیرا علی در علو مقام و علو مکان هر دو آمده است.

المیزان گوید: در حدیث آمده است که خدا او را به بعضی از آسمانها برد و در آنجا قبض روح کرد و آن نشان خرق عادت و قدرت بالغه خدایی است در

(۱)

عن زرارۀ قال سئلت ابا جعفر علیه السلام عن قول الله و كان رسولا نبيا ما الرسول و ما النبي؟ قال النبي الذي يرى في منامه و يسمع الصوت و لا يعاين الملك و الرسول الذي يسمع الصوت و يرى في المنام و يعاين الملك قلت الامام ما منزلته؟ قال يسمع الصوت و لا يرى و لا يعاين الملك ... (سفينه البحار - رسل).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۳

بعضی روایات هست که او زنده است.

در تفسیر برهان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده: در معراج در آسمان چهارم مردی را دیدم به جبرئیل گفتم: او کیست؟ گفت: او ادريس است به او سلام کردم، او بر من سلام کرد، من برای او از خدا مغفرت خواستم او برای من مغفرت خواست.

در سفینه البحار از امام صادق علیه السلام نقل شده که درباره مسجد سهله فرمود آن جای خانه ادريس است که در آن جامه می‌دوخت.

در مجمع البیان فرموده: او جد پدر نوح علیه السلام است، اسم او در تورات اخنوخ است، او اول کسی است که با قلم نوشت و جامه دوخت و گویند: خدا به او علم نجوم و حساب و هیئت آموخت و اینها معجزه او بود.

ناگفته نماند: روایات درباره آسمان رفتن او زیاد است و در این باره به بحار. تفسیر برهان، الدر المنثور و مانند آن رجوع شود، و این در صورت صحیح بودن بعید نیست، در تورات سفر تکوین باب پنجم می‌نویسد: یارد صد و شصت دو سال زندگی کرد و اخنوخ را به دنیا آورد، و از اخنوخ، متوشالخ به دنیا آمد سپس متوشالخ را «لمک» نام می‌برد و گویند: از «لمک» نوح به دنیا آمد این مؤید سخن. مجمع البیان است که فرمود: ادريس جد نوح بود.

هاکس آمریکایی در قاموس کتاب مقدس از او نام برده و گویند: مانند ایلیا طعم مرگ را نجشید، حالات او در سوره مریم همانست که گفته شد و در سوره انبیا چنین است: وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ۸۵-۸۶.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۴

### [سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۸۰]

#### اشاره

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (۶۶) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا (۶۷) فَوَرَّبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا (۶۸) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ أَسَدًا عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (۷۰)

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا-وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا (۷۲) وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (۷۳) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِيًّا (۷۴) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعْفُ جُنْدًا (۷۵)

وَ يَرِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (۷۶) أَوْ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَ وَلَدًا (۷۷) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۷۸) كَلَّا سَيَنْكُتُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (۷۹) وَ نَرِيَّهُ مَا يَقُولُ وَ لَا يُؤْتِينَا فَرْدًا (۸۰)

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۵

۶۶- انسان (منکر معاد) می‌گوید: آیا وقتی که مردم، به زودی زنده از قبر خارج خواهیم شد؟

۶۷- آیا این انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را از پیش آفریده‌ایم که چیزی نبود.

۶۸- به پروردگارت قسم که حتما کفار و شیاطین را جمع می‌کنیم، سپس به یقین آنها را در اطراف جهنم بزانو در آمده حاضر



می‌کنیم.

۶۹- سپس از هر گروه، آنان را که در نافرمانی خدا سخت‌تراند، بیرون می‌کشیم.

۷۰- سپس ما به آنکه در دخول به آتش سزاوارتر است، داناتریم.

۷۱- هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به جهنم مشرف خواهند بود که این کار بر خدا حتمی است.

۷۲- سپس اهل تقوی را نجات می‌دهیم و ظالمان را در آن به زانو درآمده وامی‌گذاریم

۷۳- و چون آیات واضح ما بر آنها خوانده شود، کفار به اهل ایمان می‌گویند: کدام یک از ما مقامی بهتر و مجلسی آراسته‌تر دارد؟

۷۴- چه بسا مردمانی که پیش از آنها هلاک کرده‌ایم و آنها اثاث و منظرشان بهتر بود.

۷۵- بگو: آنکه در ضلالت است خدا به او مهلت خواهد داد، تا وقتی که موعود خویش عذاب یا قیامت را ببینند، حتما می‌دانند کدام کس مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است.

۷۶- آنان که هدایت یافته‌اند، خدا هدایتشان را مزید می‌کند، اعمال نیکو که باقی ماندنی است، نزد پروردگارت از لحاظ اجر و عاقبت بهتر است.

۷۷- آیا دیدی آن کس را که به آیات ما کافر شد و گفت حتما مال و فرزند داده خواهم شد.

۷۸- آیا به عالم غیب مطلع شده و یا از خدای رحمن پیمانی گرفته است!!! تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۶

۷۹- نه، حتما آنچه را که می‌گوید ثبت می‌کنیم و عذاب او را تداوم می‌دهیم.

۸۰- و گفته‌اش را وارث می‌شویم و پیش ما تنها می‌آید.

## کلمه‌ها

جثیا: جثو: بزانو نشستن. جاثی: به زانو نشسته. جمع آن جثی است یعنی به زانو نشستگان، آن با ضم و کسر اول خوانده می‌شود.  
عتیا: عتو: تجاوز. نافرمانی و عَتَوْا عَتُوًّا كَبِيرًا «فرقان/ ۲۱ عاتی و عاتیه: طاغی و متجاوز، عتی در آیه به معنی نافرمانی است، بعضی آن را جمع عاتی گفته‌اند.

صلیا: صلی: ملازمت بریان کردن. دخول، سوختن، چشیدن عذاب.

«صَلَّى» مصدر است مانند مضی.

واردها: ورود: مشرف شدن به دخول نه دخول «اصل الورد: الاشراف علی الدخول و لیس بالدخول» راغب آن را در اصل به معنی قصد آب گفته است، در صحاح گفته است «ورد ورودا حضر» مؤید این سخن آیه و لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مِیْدَیْنِ وَحَدَّ عَلَیْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ قصص/ ۲۳ که به معنی اشراف و نزدیک شدن است ناگفته نماند: گاهی به معنی دخول نیز آید.

ندیا: ندو جمع شدن «ندا القوم ندوا: اجتمعوا» ندی و نادى: مجلس اجتماع. طبرسی فرموده: نادى و ندی مجلسی است که اهلهش در آن جمع شده‌اند، دار الندوه مکه که خانه قصی بود. از آن است و در آن مشاوره می‌کردند.

قرن: قرن (بر وزن عقل): جمع کردن. و نیز قرن جماعتی را گویند که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۷

در زمان واحد نزدیک هم زندگی می‌کنند راغب گوید «القرن القوم المقترنون فی زمن واحد».

رئیا: رئی (بر وزن علم): منظر و قیافه. طبرسی فرموده: الرئی ما یراه الرجل من ظاهر احوال القوم» آن فقط یک بار در قرآن آمده است.

فلیمدد: مدّ: زیادت. کشیدن. آن در آیه به معنی مهلت دادن است که مهلت، زیادت در زمان و کشیدن آنست.

مردا: ردّ: برگرداندن. مردّ: مصدر میمی است به معنی برگرداندن و برگشتن. در آیه معنای دوم مراد است.

### شرحها

به دنبال نقل احوال مردان توحید، در این آیات سه مطلب به چشم می‌خورد که هر سه اشاره به مشرکانی است که عکس و مقابل مردان توحید هستند. اول نقل اشکال منکران معاد است و جواب آن، سپس منکران معاد، مخصوصا سران آنها به شدت تهدید شده‌اند، آن گاه به همین مناسبت روشن شده که همه مردم داخل یا مشرف بر جهنّم خواهند بود، سپس اهل تقوی نجات خواهند یافت.

دوم: سخن مشرکان که ثروت و امکانات خود را به رخ مؤمنان می‌کشیدند نقل و ردّ شده است، به این بیان که ثروت و قدرت بدون توحید، نجات دهنده نیست چنان که برای مشرکان گذشته سودی نبخشید، النهایه اراده خدا بر آن تعلق گرفته که مردم در مهلت زندگی کنند، پس از تمام شدن مهلت دنیا.

مشرکان خواهند دانست کدام کس دارای موقعیت بد و ناتوانتر بوده است.

سوم: بعضی از مشرکان، کفر را سبب پیشرفت در مال و اولاد می‌دانستند قول تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۸ آنها نقل و جواب داده شده که مگر راهی به غیب و آینده دارند و یا از خدا عهدی گرفته‌اند؟ نه آنها در مقابل این سخن که ادعای استقلال می‌کنند مسئول و معاقبت و تنها و بدون مال و ولد در نزد خدا حاضر خواهند شد.

۶۶- وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا.

از این آیه تا آخر آیه ۷۲ در بیان مطلب اول است که گفته شد. این اشکال فقط یک استبعاد است نه استدلال. مانند يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَاوِرَةِ نازعات/ ۱۰، احتمال هست که استفهام به طرق مسخره باشد، در جواب این اشکال چنین آمده است. ۶۷- أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا إِنَّهُمْ كَانُوا عَلٰى سَوَآءٍ أَوْ لَوْلَا رَحْمَتِي لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ. این اشکال نیز به طرق مسخره است. نکته‌ها مشروحا بیان گردید و آن طریق سوم از طرق مذکوره است.

خلاصه‌اش آنکه: انسان پیش از آنکه به شکل نطفه‌ای در وجود پدر و مادر متکون شود چیز معینی نبود. خداوند با راههای مخصوص او را به وجود آورد، او با مردن به حالت اولیه بر می‌گردد، چه بعدی دارد که خدا خلقت اولی را از سر گیرد و اگر منکر معاد در خلقت اولی خود فکر کند، معاد را انکار نخواهد کرد، درست است که جسدی که در قیامت آفریده می‌شود مثل جسد دنیایی است نه عین آن ولی با دخول روح انسان که در جهان باقی است عین همان می‌شود رجوع شود به سوره اسراء آیه ۸۵.

۶۸- فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَنْحَضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثًّا.

بعد از جواب به شبهه مشرکان، در این آیه با قسم و تأکید عجیبی، راجع به حشر مشرکان و بدکاران و احضار آنها در کنار جهنم سخن رفته است. منظور از شیاطین ظاهرا شیاطینی است که انسانها را اغفال کرده‌اند چنان که در آیات دیگر بر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۴۹

می‌خوانیم: وَمَنْ يَعْمُرْ مَشْرُوقًا أَوْ مَذْرُوعًا فَحَرَامٌ عَلٰى اللَّهِ أَنْ يَرْزُقَهُمْ اللَّهُ مِنْ غَيْرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. / ۳۶ أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤُهُمْ أَرْزَاقًا مِّنْ غَيْرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا. / ۷۳.

مراد از حشر، بیرون آوردن از قبرها و جمع کردن در محشر است سپس به اطراف جهنم آورده می‌شوند، غرض از نشستن به زانو دلیل ذلت است و شاید خود نشستن مراد باشد.

۶۹- ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِيبًا ظَاهِرًا مَّنْظُورًا نَسْتَكْفُرُ بِهِ كَمَا تُفْسِدُونَ بِهِ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. / ۷۳. می‌کشیم که آنها عذابشان شدیدتر است، زیرا هم خود کافر بودند و هم دیگران را کافر کرده‌اند و لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسَتُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ عَنْكَوَت / ۱۳.

«ایهم ...» استفهام و مفعول «لنزعن» است، لفظ رحمان حاکی است که گناهشان بسیار بزرگ است، زیرا مخالفت کرده‌اند با خدایی که رحمتش همه جا و همه چیز را فرا گرفته است.

۷۰- ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلِيًّا یعنی پس از بیرون کشیدن عاصی‌ها می‌دانیم کدام کس به داخل شدن جهنم سزاوارتر است. آنها قهرا همان پیشوایان ضلال هستند و این کار بر ما مشتبه نیست.

۷۱ و ۷۲- وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا آیات گذشته راجع به کافران و مشرکان بود، در اینجا مطلب تعمیم یافته که همه وارد جهنم خواهند بود، سپس متقیان نجات یافته و ستمگران در آن به ذلت خواهند ماند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۰

اگر ورود در آیه به معنی اشراف باشد، این آیه تعمیم لِنَحْضَةِ رَبَّنَهُمْ است یعنی همه را اعم از مؤمن و کافر در اطراف آن حاضر خواهیم کرد، بعضی از مفسران ورود را اشراف معنی کرده و با آیه وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ قِصَص / ۲۳ و آیه فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ يَوْسُف / ۱۹. استدلال کرده‌اند که ورود در هر دو آیه به معنی اشراف است.

گروه دیگری آن را به معنی دخول دانسته و آیه يُقَدِّمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورِدَهُمُ النَّارَ هُود / ۹۸ و آیه أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا أَنْبِيَاءُ / ۹۹، را دلیل آورده‌اند که ظهور هر دو در دخول است، ولی چون ورود در لغت، به معنی اشراف است قول اول قابل قبول است، در آیه هود و انبیاء اگر منظور دخول باشد، به واسطه قرینه مقام است، نه اینکه مدلول لفظ باشد المیزان نیز اشراف را قبول کرده و دخول را قبول ندارد.

ناگفته نماند در این زمینه روایتی از اهل بیت صلوات الله علیهم نقل نشده است، روایات همه نبوی هستند.

در مجمع البیان از ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده: مردم بر آتش مشرف می‌شوند، سپس در اثر اعمالشان از آن بر می‌گردند، بعضی‌ها مانند برق بعضی مانند باد، بعضی مانند دویدن است (ظاهرا)، سپس مانند دویدن انسان سپس مانند راه رفتن انسان.

از جابر بن عبد الله از آن حضرت نقل کرده: ورود به معنی دخول است هیچ انسان خوب و بد نمی‌ماند مگر آنکه داخل آتش می‌شوند ولی آن برای مؤمنان خنک و سلامت می‌شود چنان که برای ابراهیم شد ...

باز از آن حضرت نقل شده: روز قیامت آتش به مؤمن می‌گوید: ای مؤمن بگذر، که نور تو شعله مرا خاموش کرد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۱

جمله کان علی ربك حتما مقضيا» حکایت از قطعی بودن ورود دارد، ثُمَّ نُنَجِّي ... در نجات یافتن و برگشتن مؤمنان از کنار آتش، صریح است نَذَرُ الظَّالِمِينَ ... درباره ماندن ظالمان بعد از دخول است و آن دلالت بر دخول مؤمنان ندارد زیرا می‌شود که ظالمان بعد از برگشتن آنها داخل شده باشند.

۷۳- وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا از این آیه تا آیه هفتاد و ششم، بیان مطلب دوم است که در مقدمه گفته شد و آن اینکه: مشرکان خود را از حیث موقعیت و ثروت و اعوان، بالاتر از اهل ایمان می‌دانستند، جواب آنکه: اینها دلیل برتری نمی‌شود، مدار این زندگی بر مهلت و تدریج است، وقت رسیدن قهر خدا، خواهید دانست که بر اشتباهید، مقام محل ایستادن است، منظور از آن در اینجا مسکن و منظور از «ندی» مجلس اجتماع است یعنی کدام یک از ما یا شما از لحاظ مسکن و مجلس بهتر، پس این دلالت دارد که سعادت از آن ماست نه شما که خود را مؤمن می‌دانید.

در واقع این سؤال را برای محکوم کردن آیات خدا کرده‌اند که یعنی آنها (نعوذ بالله) صحیح نیستند جواب این سخن چنین است.

۷۴- وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رِغِيًّا یعنی مشرکانی که از لحاظ اثاث البیت و از لحاظ قیافه و شکوه زندگی، از

اینها بهتر بودند، نابودشان کرده‌ایم و سائل زندگی نتوانست برای آنها سعادت باشد، اینها هم مدتی جست و خیز می‌کنند و راه آنها را می‌روند، مشروح جواب در آیه ذیل است.

۷۵- قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مِدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۵۲  
جُنداً

یعنی اینکه در دنیا مدتی خوشگذرانی می‌کنید دلیل سعادت‌مند بودن شما نیست، زیرا مدار زندگی روی مهلت و تدریج است، پس از تمام شدن مهلت، خواهید دانست که در سعادت نبوده‌اید.

«فلیمدد» خبر است در صورت انشاء یعنی: آنکه در ضلالت است خدا به او مهلت خواهد داد و به زودی مجازاتش نخواهد کرد تا مجالی برای بیدار شدن یا مستحق عقاب گشتن، داشته باشد، «مدًّا» ظاهراً دلالت بر «قَلت» دارد.

مراد از عذاب استیصال دنیوی و از ساعه ظاهراً قیامت است آن وقت که دیگر ایمان آوردن فایده‌ای نداشت خواهید دانست کدام یک از مؤمنان و مشرکان از لحاظ مسکن بدتر است و از لحاظ یاران ضعیفتر. لفظ رحمن دلالت بر لزوم مهلت دارد زیرا خدایی که رحمت او همه جا را فرا گرفته، باید چنین مهلتی بدهد.

۷۶- وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا تكمیل جواب سابق است یعنی در این مهلت، خداوند، هدایت اهل هدایت را زیاد می‌کند، چنان که کفر شما را زیاد کرده است، وانگهی اعمال نیک مؤمنان که باقیات صالحاتند از حیث ثواب و عاقبت، از ثروت و جلال شما مشرکان بهتر است. اعمالی که در مدت مهلت انجام داده‌اند.

«عند ربك» حاکی است که خیریت اعمال نیک حکم خدایی است و خطایی ندارد، باقیات صالحات همه اعمال نیکند که همیشه خواهند ماند.

۷۷- أَمْ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَ وُلَدًا از این آیه تا آخر، بیان مطلب سوم است که مشرکان برای خود آینده تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۵۳

خوبی را ادعا می‌کنند، گویی علم غیب دارند یا خدا بایشان قول داده است، چنین نیست، بلکه آینده بدی در انتظار آنهاست. «أ فرأيت» استفهام تعجبی است.

به نظر المیزان: بعضی از کسانی که به رسول خدا ایمان آورده و یا به فکر ایمان آوردن بوده است. او سخن کفار را که گفته‌اند: أَيْ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا شنیده و از آن حضرت برگشته و گفته است: من هم مانند این مشرکان دارای مال و اولاد خواهم بود. لحن آیه نشان می‌دهد که قائل «لاوتین ..» کفر را علت صاحب مال و اولاد شدن دانسته است.

اما آنچه از خواب بن ارت نقل شده: که گوید: عاص بن وائل به من مقروض بود. پولم را خواستم، گفت نمی‌دهم تا به محمد کافر شوی، گفتیم: کافر نمی‌شوم تا بمیری و مبعوث گردی. گفت: آیا بعد از مردن زنده خواهم شد؟ آن وقت که به مال و فرزند رسیدم قرض تو را می‌دهم. این سخن اصلاً با آیه سازش ندارد، سخن که بطور مسخره گفته شده، قرآن در رد آن استدلال نمی‌کند.

۷۸- أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا جواب سخن او است یعنی: اینکه می‌گوید: لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَ وُلَدًا با یکی از دو راه میسر است یکی اینکه علم غیب داشته باشد، دوم اینکه خدا به او قولی داده باشد، و چون هیچ یک نبوده است، قول او ادعای بیجایی است. «اطلع» بفتح اول، در اصل «أ اطلع» است با همزه استفهام.

۷۹- كَلَّا سَيَنكُتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا یعنی: کفر او، نتیجه‌اش رسیدن به مال و اولاد نیست، بلکه نتیجه‌اش آن است که: سخن او را ثبت می‌کنیم و عذابش را امتداد و تداوم می‌دهیم که پی در پی در عذاب باشد. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۵۴

۸۰- وَ نَرِيهِ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا يُعْنَى بِهِ قَوْلُ «لَا وَتَيْنَ مَالًا وَ وِلْدَانًا» مَا وَارِثٌ مِى شَوِيْمٍ، اُو مِى مِيرِدٍ وَ سَخْنٍ اُو كِه وَزَرٍ وَ وَبَالٍ اُو اسْتِ، مِى مَانَدٍ وَ اُو بِى آنَكِه كَمَكِى وَ يَارِى دَاسْتِه بَاشَدٍ وَ يَا مَالٍ وَ فِرْزَنْدِى دَاسْتِه بَاشَدِ، پِيشِ مِى آيَدِ كِه فَقطِ سَخْنِ اُو بَاقِى مَانَدِه اسْتِ وَ سَبَبِ عَذَابِ اُو خَوَاهَدِ بُوَدِ.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۵۵

### [سوره مريم (۱۹): آیات ۸۱ تا ۹۸]

#### اشاره

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (۸۱) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (۸۲) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا (۸۳) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (۸۵) وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا (۸۶) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (۸۷) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (۸۸) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (۸۹) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (۹۰) أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (۹۱) وَ مَا يَتَّبِعُنِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (۹۲) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا (۹۴) وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (۹۵) إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (۹۶) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (۹۷) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا (۹۸)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۵۶

۸۱- جز خدا، خدایانی گرفتند تا برای آنها عزت باشند.

۸۲- چنین نیست، به زودی به عبادتشان کافر می شوند و برای آنها دشمن می گردند.

۸۳- مگر ندانسته‌ای که ما شیاطین را بر کافران می فرستیم و به شدت تحریکشان می کنند.

۸۴- بر عذاب آنها عجله مکن که مدتشان را به طور دقیق حساب می کنیم.

۸۵- روزی متقیان را جمع می کنیم و به رحمت خدا وارد می شوند.

۸۶- و گناهکاران را عطشان به سوی جهنم سوق می دهیم.

۸۷- مالک شفاعت نمی شوند مگر آنکه در نزد خدا عهدی گرفته باشد.

۸۸- گفتند: خدا پسری برای خود گرفته است.

۸۹- حقا که امر عجیبی آوردید!!!

۹۰- نزدیک است آسمانها از این سخن متلاشی شوند و زمین پاره گردد و کوهها فرو ریزند.

۹۱- که برای خدا پسری خواندند.

۹۲- خدای رحمن را نشاید که پسری بگیرد.

۹۳- هر که در آسمانها و زمین هست بنده خدای رحمن است.

۹۴- همه آنها را دسته جمعی و فرد فرد، شمرده است.

۹۵- و همه شان روز قیامت تنها پیش او می آیند.

۹۶- آنان که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده اند خدای رحمن حتما در قلوب مردم برای آنها محبت قرار می دهد.

۹۷- ما قرآن را بر زبان تو فقط از آن آسان کرده‌ایم که متقیان را بشارت دهی و قومی را که لجوج و شدید‌الخصومه هستند انداز نمایی.

۹۸- چه بسا مردمانی که پیش از آنها هلاکت کرده‌ایم آیا کسی از آنها را می‌بینی؟ یا صدایی از آنها می‌شنوی  
تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۷

### کلمه‌ها

ضدا: ضد: مخالف. دشمن. این کلمه فقط یک بار در قرآن آمده است.

تُوْزُهُم: از: تحریک شدید. بعضی مطلق تحریک و غلیان گفته‌اند در نهاییه ابن اثیر آمده است «کان الذی از عایشه علی‌الخرج ابن الزبیر» آن کس که عایشه را بر خروج به جنگ حمل تحریک کرد عبد الله زبیر بود. تُوْزُهُمْ أَزًا: شیاطین آنها را تحریک می‌کنند.  
عدا: عد: شمردن. نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا: می‌شماریم برای آنها شمردنی.

وفدا: وفد: وارد شدن پیش امیر برای رساندن پیام «وفد علی‌الامیر:

قدم و ورد رسولا» ایضا وفد (بر وزن عقل) جمع وافد به معنی وارد شونده است، در قرآن مجید فقط یک بار آمده است.

وردا: ورد را در آیه، عطش معنی کرده‌اند، علی‌هذا مصدر به معنی فاعل و جمع است یعنی: عطشانها. در لغت آمده است: «الورد: العطش».

ادّ: کار ناپسند. امر فطیع. در قاموس آمده: «الادّ: العجب و الامر الفطیع و الداهیه و المنکر».

یتفطرن: فطر: شکافتن و شکاف. تَفَطَّرَ و انْفَطَّرَ: شکافته شدن. «یتفطرن»:

شکافته می‌شوند.

تخرّ: خرّ و خرور: سقوط توأم با صدا «تخر» ساقط می‌شود.

هدّ: هد: منهدم شدن و منهدم کردن با صوت شدید: «الهدّ: الهمد بشده صوت». تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۸

ودّا: ودّ: (بضم و کسر و فتح اول): دوستی.

لدّا: لدد (بر وزن فرس): خصومت شدید. لدّ (بفتح اول): شخص شدید‌الخصومه «الد» آنکه خصومتش شدیدتر است «لدّ» (بضم اول)، جمع «الدّ» است.

تحسّ: احساس: ادراک با حاسه، خواه با دیدن باشد یا شنیدن یا غیر آن.

«هل تحس» آیا درک میکنی؟

رکزا: (بکسر اول) صوت خفی (کمترین صدا) آن فقط یک بار در قرآن مجید آمده است.

### شرحها

از اول سوره تا آیه شصت و پنج، شرح حال نیکوکاران و اهل توحید بوده از آیه شصت و شش تا هشتاد، سه مسئله در زمینه بدکاران بررسی گردید، در این آیات قسمت دوم از شرح حالات کفار و بدکاران بیان گردیده است و با این آیات مسئله انداز و تبشیر جای خود را می‌گیرد تا آیه نود و هفتم: فَإِنَّمَا يَسْرُنَا لِبَاسِنَاكَ لُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تَنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لَدَّا عِيتٍ پیدا کند.

در این آیات می‌خوانیم: مشرکان خدایان باطل را گرفتند تا برای آنها عزتی بشوند ولی این هرگز نخواهد بود، بلکه در آخرت بندگی آنها را انکار کرده و دشمن آنها خواهند بود.

چنان که خداوند شیاطین را بر آنها مسلط کرده که در بدکاری تحریکشان می‌کنند، به ظاهر دوست ولی در باطن دشمن هستند

ولی نباید عجله کرد که خدا مهلت آنها را حساب می‌کند، پس از تمام شدن مهلت، به سوی آتش سوق داده می‌شوند و یار و شفاعتگری بدست نمی‌آورند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۵۹

مشرکان گفتند: خدا برای خود فرزندی اخذ کرده است این سخن به قدری عجیب و مدهش است که نزدیک است آسمانها و زمین از آن شکافته شده و کوه‌ها فرو ریزد، که اینها صفت مخلوق را برای خدا می‌آورند، و این شدنی نیست که با خدایی خدا منافات دارد بلکه همه اشیاء مخلوق خدا و بنده خدا هستند.

ما این آیات را بر زبان تو آسان کرده‌ایم تا متقیان را بشارت دهی و بد کاران را انداز نمایی، چنان که پیشینیان آنها هلاک شدند و خیری از آنها نیست.

۸۱- وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا از این آیه تا آیه هشتاد و هفت، تقریباً یک مطلب است، منظور از «عز» ظاهراً شفاعت پیش خداست تا کارهای دنیایی آنها را روبراه کنند و گر نه مشرکان عقیده به معاد نداشتند.

۸۲- كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا یعنی به جای عزت بودن، دشمن آنها خواهند بود. فاعل «سيفكفرون- يكفرون» به آلهه راجع است، در بسیاری از آیات هست که معبودهای باطل روز قیامت از پرستش کنندگان خود بیزاری می‌کنند و دشمن آنها می‌شوند، نظیر قول شیطان که به مردم خواهد گفت: اِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونَ مِنْ قَبْلِ اِبْرَاهِيمَ / ۲۲ اِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ فاطر / ۱۴.

در سوره بقره آیه ۱۶۷ آمده است که مشرکان در آن روز می‌گویند: ای کاش به دنیا بر می‌گشتیم و از خدایان بیزاری می‌کردیم چنان که آنها امروز از ما بیزاری کردند: وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ اَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَنَتَّبِعُ اَبْرَاهِيمَ مَا نَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ فاطر / ۱۴. ص: ۳۶۰

حقائق مکشوف می‌گردد، همه چیز زنده می‌شوند حتی سنگهای عبادت شده، معبودها، مشرکان را از خود می‌رانند و بر مشرکان واضح می‌گردد که آنها کاره‌ای نبوده‌اند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که منظور اطاعت از طاغوتها است «و انما هي طاعة الرجال من اطاع مخلوقا في معصية الخالق فقد عبده».

۸۳- اَلَمْ تَرَ اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلٰى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤُهُمْ اَزًّا به نظر میزان، این آیه، شاهد آیه ما قبل است، یعنی از جمله معبودهای آنها همین شیاطین هستند که به کارهای بد وادارشان می‌کنند، اگر دوست آنها بودند به هلاکت دعوتشان نمی‌کردند، «ارسلنا» حاکی است که شیاطین در این کار استقلال ندارند، خدا این امکان را به آنها داده و بر مشرکان مسلط کرده است منظور آنست که شیاطین آنها را به اعمال بد وادار می‌کنند.

۸۴- فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ اِنَّمَا نَعِدُّ لَهُمْ عَذَابًا یعنی در عذابشان و در کارشان عجله مکن که روزهایشان و یا اعمالشان را به طور دقت می‌شماریم، باید صالح و طالح در مهلت و تدریج زندگی کنند که ناموس دهر و اراده خدا همین است در نهج البلاغه فرموده: «کل معدود منتقص و کل متوقع آت» (صافی).

۸۵ و ۸۶- يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدًا وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ اِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا گویی: این دو آیه در تکمیل فلا تعجل ... است یعنی عجله نکن وقتی که مهلت تمام شد، کار اهل تقوی و مجرمین چنین خواهد بود. لفظ «متقین» علت جمع شدن به سوی رحمان را بیان می‌کند چنان که لفظ مجرمین علت وارد شدن به جهنم را گوید: «تعلیق الحکم بالوصف مشعر بالعلیه». تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۱

«وفدا» حال است از متقین، یعنی یاد کن روزی را که متقیان را محشور می‌کنیم که به رحمت خدای رحمن وارد شوند، «وردا» حال است از مجرمین.



«نسوق» حکایت از اجبار آنها دارد.

۸۷- لا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا فَاعِلٌ لَا يَمْلِكُونَ مجرمین است. تقدیر آن «لا يملكون الشفاعة من آلهتهم» است یعنی گناهکاران مشمول شفاعتی از جانب خدایانشان نمی‌شوند نظیر: وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ رُومٍ / ۱۳ علی هذا مراد از «من اتخذ» مؤمنان هستند و منظور از عهد، ایمان یا ایمان با عمل صالح است در این صورت «من اتخذ» در جای «من ارتضى» در آیه وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى انبياء / ۲۱ است یعنی شافعان شفاعت نمی‌کنند مگر به کسی که خدا از او راضی است. «الا» در آیه، استثناء منقطع است به معنی «لکن» در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: «قال الا من دان بولايه امير المؤمنين و الأئمة من بعده فهو العهد من الله» (۱).

به نظر بعضی فاعل لا- يَمْلِكُونَ آلهه است در این صورت مراد از «من اتخذ» شافعان است نظیر انبياء و ائمه و غیره. به هر حال: آیه حاکی است که خدایان باطل نفعی به حال آنها نخواهند داشت. در زمینه شفاعت در سوره بقره ذیل آیه ۴۸ به طور مفصل بحث شده است.

۸۸ و ۸۹- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا از این آیه مسأله اتخاذ ولد و رد آن شروع می‌شود منظور مشرکان آن بود که فرزند خدا از وجود خدا جدا شده است. چنان که لفظ «ولد» از آن حکایت دارد و در آیه: أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهِ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ صفات

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۶۲

۱۵۱ و می‌گفتند: جزئی از لاهوت جدا شده و به عالم ناسوت پیوسته است وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ زخرف / ۱۵.

و اگر مراد فرزند تشریفی بود، این همه به شدت نفی نمی‌شد، به هر حال نتیجه این عقیده آن بود که خدا یک چیز محسوس و مادی باشد و این خدا را از خدایی ساقط می‌کند لذا قرآن آن را با یک شدت عجیب نفی می‌نماید.

۹۰- تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرُونَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا این نفی شدید چنان که گفته شده برای تالی فاسد این عقیده فاسد است.

آری نزدیک است که از این گفته، آسمانها بشکافد، زمین متلاشی گردد و کوهها فرو ریزند.

۹۱ و ۹۲- أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا.

لفظ أَنْ دَعَوْا ... تعلیل آیه سابق است ما يَنْبَغِي در بیان عدم امکان است. چیزی که به خدا سزاوار نیست، خدا محال است که آن را بکند.

۹۳ و ۹۴- إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا یعنی نسبت مخلوقات به خدا نسبت عبد و معبود است، همه مخلوق خدا و بندگان خدا هستند و چیزی در مقابل خدا ندارند، آیه لَقَدْ أَحْصَاهُمْ ... حاکی است که همه چیزشان در دست خداست. احصاء راجع به شمارش همه و «عد» راجع به شمارش فرد فرد است، مانند غلامان که تعداد و مقدرات و تدبیرشان در دست مولی است. منظور از اتیان آنست که همه به صورت عبد بسوی او متوجه هستند.

۹۵- وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۳۶۳

این آیه حکایت دارد که همه در مقابل خدا زبون و صفر الید می‌باشند و چیزی ندارند، و هیچ یک نمی‌تواند نسبتی به خدا داشته باشد.

۹۶- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا.

ممکن است این آیه در رابطه با ... و يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ صِدْقًا باشد یعنی به عکس این سخن، آنکه اهل ایمان و عمل صالح هستند خداوند آنها را محبوب القلوب خواهد کرد. خداوند چنین قرار گذاشته است که مؤمن نیکوکار، محبوب و مورد علاقه مردم باشد. شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند که این آیه درباره امیر المؤمنین علیه السلام نازل گردید. در تفسیر برهان حدود ده روایت در این زمینه نقل کرده است از جمله از امام صادق علیه السلام نقل کرده:

«قال: نزلت في علي عليه السلام فما من مؤمن الا وفي قلبه حب لعلي عليه السلام».

زمخشری در کشف نقل کرده: رسول خدا به علی بن ابی طالب فرمود:

يا علي بگو

اللهم اجعل لي عندك عهدا واجعل لي في صدور المؤمنين مودة

پس خدا این آیه را نازل فرمود. این حدیث در المیزان از «الدر المنثور» نقل شده است. طبرسی فرموده: درباره آیه اقوالی هست یکی اینکه این آیه مخصوص به علی علیه السلام است هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در قلبش محبت مولا علیه السلام وجود دارد و این قول ابن عباس است، آن وقت روایت کشف را از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است.

ناگفته نماند: مصداق اولی بنا بر احادیث، امیر المؤمنین صلوات الله علیه است ولی عموم آن شامل هر مؤمن پاک عمل می‌باشد.

۹۷- فَإِنَّمَا يَسْرُنَاهٗ بِلِسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۴

منظور از یسرناه بلسانک شاید آنست که با زبان عربی نازل کردیم تا فهم آن برای قوم تو آسان باشد. و هذا کتابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِنُذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا.

احقاف / ۱۲.

۹۸- وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا شَرِح و تفصیل انداز است، یعنی چه بسیار مردمانی را که پیش از آنها هلاک کرده‌ایم که اکنون نه کسی از آنها را می‌بینی و نه صدایی از آنها می‌شنوی.

روز یکشنبه شانزده ذو القعدة الحرام هزار و چهارصد و دو مطابق ۱۴ / ۶ / ۱۳۶۱ تفسیر سوره مریم پایان رسید. و الحمد لله و هو خیر ختام

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۵

## سوره طه

### اشاره

در مکه نازل شده و صد و سی و پنج آیه است

### نظری به سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه طه، چهل و پنجمین سوره است که بعد از مریم در مکه نازل شد. چنان که در مقدمه تفسیر گذشت، در ترتیب فعلی قرآن مجید، سوره بیستم می‌باشد، می‌شود گفت که حدود سال پنجم بعثت نازل شده است (۱).

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و سی و پنج است این عدد بواسطه عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد و در قرائت شامی صد و چهل و در قرائت حجازی صد و سی و چهار آیه است. در تفسیر خازن

عدد کلمات آن را هزار و ششصد و چهل و یک و عدد حروف آن را پنج هزار و دویست و چهل دو گفته است.

۳- سوره مبارکه از سوره‌های مکی است چنان که محتوای آن گواهی می‌دهد.

در تفسیر برهان آمده، آیات صد و سی و صد و سی یک در مدینه نازل شده ولی دلیل بر این گفته نیست. از ابو رافع نقل شده: که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را

(۱) در صورتی که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۶

فرستاد تا از یک نفر یهودی مقداری قرض کند، او نداد و تضمین خواست، در این زمینه آیه ۱۳۱ لا تُمَدَّنْ عَیْنُکَ ... نازل شد که خواهد آمد ولی خواهیم گفت که آن بر مدنی بودن آیه دلیل نمی‌شود.

۴- عَلَتْ نامگذاری آن، ظاهراً وقوع لفظ «طه» در اول آنست ظاهراً در زمان آن حضرت به این نام، نامیده شده است، اسحق بن عمار از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند:

«قال لا تدعوا قراءة سورة طه فان الله يحبها و يحب من يقرئها...» (برهان).

### غرض سوره

۵- می‌شود گفت روح مطالب سوره در آیه **إِلَّا تَذَكَّرْ لِمَنْ يَخْشَى** است و هم‌اشار در آن خلاصه شده است، و غرض سوره تذکر و بیداری از راه انداز و یادآوری حقائق است اینک تذکره‌ها:

اول: تذکره‌ای در موقعیت خدا نسبت به جهان هستی آیات: ۴-۸.

دوم: جریان موسی و دلایل عمیق توحید به زبان موسی در برابر فرعون، غرق فرعون و نجات اهل حق یعنی یک عینیت تاریخی، آیات: ۹-۷۹.

سوم: فتنه سامری و مغلوب شدن او و امتحان قوم موسی، و ظهور بطلان باطل، آیات: ۸۵-۹۸.

چهارم: تذکره‌ای در زمینه معاد و بررسی بعضی از احوال آن، آیات:

۱۰۰-۱۱۴.

پنجم: ماجرای فریفته شدن آدم توسط ابلیس و تسلط ابلیس بر آدم و فرزندان او که همواره باید از شیطان در حذر باشند. آیات/ ۱۱۵-۱۲۳.

ششم: تذکره‌ای درباره‌ی معاد و نصائحی چند. آیات/ ۱۲۴-۱۳۲. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۷

هفتم: خدا فرماید: اگر ما پیش از بیان این تذکره‌ها عذابشان می‌کردیم حق داشتند که بگویند: خدایا چرا پیامبر نفرستادی و ما را هدایت نکردی؟

آیه/ ۱۳۴ **وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ عَلَيَّ** هذا باید گفت: شأن نزول بخصوصی درباره این سوره نیست بلکه مقتضای حاجت سبب نزول آن بوده است، و شاید: تذکره به رسول خدا که خودش را به تعب نیاندازد، پیش درآمد آنهاست که خود نیز تذکری به آن حضرت می‌باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۸

سوره طه مکیه و آیاتها ۱۳۵ نزلت بعد سوره مریم

## [سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۸]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 طه (۱) ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)  
 الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّزْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ  
 وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸)

بنام خداوند رحمان رحیم

۱- طاه. ها. «۱»

۲- ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که به زحمت بیافتی.

(۱) در قرائت کوفی طه یک آیه تمام است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۶۹

۳- بلکه آن را بیدار کننده نازل کرده‌ایم به کسی که می‌ترسد.

۴- نازل شده از طرف کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است.

۵- او رحمن است که بر عرش تدبیر استقرار یافت.

۶- او راست، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان آن دو و آنچه در زیر خاک است.

۷- اگر قولت را آشکار کنی پس او می‌داند مخفی و مخفی تر را.

۸- او الله است که جز او معبودی نیست، نامهای بهتر خاص او است.

## کلمه‌ها

طه: در زمینه حروف مقطعه در اول سوره اعراف بحث مفصلی آورده‌ایم به آنجا رجوع شود، زمخشری گوید: ابو عمرو آن را با تفخیم طاه و اماله‌ها، ابن کثیر با تفخیم هر دو، دیگران با اماله هر دو (طاها) خوانده‌اند. آن فقط یک بار در قرآن آمده است. تشقی: شقاء به معنی تعب و رنج است، زمخشری گوید: آن به معنای تعب می‌آید، لازم و متعدی به کار رفته است «لتشقی»: تا به زحمت بیافتی یا (تا خود را به زحمت بیاندازی).

العلی: علی (بر وزن قری) جمع علیا، مؤنث اعلی است.

عرش: تخت حکومت در اصل به معنی بالا- بردن است، عرش آن گاه که به خدا نسبت داده شود، گاهی مراد از آن، موجود خارجی است، مثل وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ زمر/ ۷۵ و گاهی کنایه از حکومت و تدبیر جهان است چنان که در این

آیه. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۰

ثری: خاک. بعضی خاک مرطوب گفته‌اند (قاموس قرآن).

الحسن: مؤنث احسن. یعنی: خوبتر.

## شرحها

در این آیات آمده است: قرآن از جانب خدایی نازل گشته که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است، بعد موقعیت خدا در جهان که خالق و اداره کننده آنست مطرح گردیده و به دانای غیب و نهان بودن و دارای اسماء حسنی بودن خداوند، اشاره شده است، می شود گفت: این آیات مقدمه مطالب سوره هستند.

۱ و ۲ و ۳- طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ إِلَّا تَذَكُّرٌ لِّمَنْ يَخْشَىٰ.

این دو آیه می گوید: ما این قرآن را بر تو نفرستاده‌ایم که خودت را به مشقت اندازی بلکه نازل کرده‌ایم که به کسی که روح خشیت دارد تذکره‌ای باشد.

به نظر می آید: منظور از «لتشقی» مشقت در راه تبلیغ قرآن است، نه مشقت در عبادت شخص. ولی روایات حاکی است که: غرض رنج شخصی در عبادت است، در مجمع البیان آمده: روایت شده که پیامبر در نماز روی یک پایش می ایستاد تا زحمتش بیشتر باشد، خدا در این زمینه طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ را نازل کرد، آن حضرت بعد از آن، پایش را به زمین گذاشت «۱» در تفسیر برهان چند روایت در این زمینه از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام

(۱)

روی عن النبی کان یرفع احدی رجليه فی الصلاة لیزید تعبه فانزل الله طه ...

فوضعها و روی ذلک عن ابی عبد الله (ع).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۱

نقل شده است، در بعضی از آنها هست که آن حضرت روی انگشتان پاهایش می ایستاد تا پاهایش ورم کردند و الله العالم و نیز در برهان از سفیان ثوری نقل شده که از امام صادق علیه السلام معنی «طه» را پرسید؟ امام فرمود: آن نامی از نامهای رسول خدا صلی الله صلی الله علیه و آله است

«قال: طه اسم من اسماء النبی و معناه یا طالب الحق الهادی الیه».

إِلَّا تَذَكُّرٌ استثنای منقطع و تقدیرش «لکن انزلناه تذکره» است، قید «من یخشی» نشان می دهد که تذکره به کسی مفید است که خشیت از خدا داشته باشد سید زکریا مَنْ یَخْشَىٰ وَ یَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَىٰ ... اعلیٰ / ۹ منظور، خشیت از خداست نظیر: إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ حَشَى الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ یس / ۱۱ ناگفته نماند طبرسی رحمه الله «تشقی» را شقاوت مقابل سعادت گفته است.

۴- تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاوَاتِ الْعُلَىٰ.

این آیه عظمت قرآن و در عین حال موقعیت خدا را در جهان نشان می دهد «تنزیلا» شاید به معنی اسم مفعول و وصف «تذکره» باشد یعنی: «تذکره منزلا من الله» و می شود که مفعول فعل محذوف باشد یعنی نزل تنزیلا و چون قرآن از جانب خالق آسمانها و زمین نازل شده است پس تذکره‌ای است که بالاتر از آن، تذکره‌ای نتواند باشد.

۵- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ.

این آیه و سه آیه بعدی در زمینه توحید و تدبیر جهان از جانب خداست و التزاما می فهماند که نزول قرآن از جمله، تدبیر جهان و تکمیل خلقت است، منظور از استواء بر عرش، تدبیر و اداره جهان هستی است آیه ما قبل راجع به آفرینش و این آیه راجع به تدبیر است و روشن می کند که آفریننده و اداره کننده یکی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۲

است لفظ رحمان برای فهماندن شمول رحمت به همه موجودات است: وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ اعراف / ۱۵۶.

آیه: ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمُورَ ... یونس / ۳ کاملاً روشن می کند که منظور از استواء بر عرش همان اداره جهان است. در سوره زمر ذیل آیه ۷۵ درباره عرش به طور تفصیل سخن خواهیم گفت.

طبرسی فرموده: «الرحمن» تقدیرش هو الرحمن است، عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى می‌شود خبر بعد از خبر باشد.

۶- لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى.

آیه ما قبل راجع به تدبیر بود، این آیه راجع به ملک و مالک بودن است نتیجه دو آیه چنین می‌شود که خدا هم مالک جهان و هم اداره کننده آنست علی هذا این آیه در تکمیل ربوبیت خداست «۱» «له» بیان اختصاص و ملک حقیقی است. منظور از مَا فِي الْأَرْضِ انسان و حیوان و نباتات و چیزهای دیگری است که ما درک نمی‌کنیم. مَا تَحْتَ الثَّرَى شامل چیزهایی است که در جوف زمین هستند. این آیات در بیان موقعیت خدا در جهان، بسیار عجیب می‌باشند.

۷- وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَمَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى تکمیل مطلب فوق و در رابطه با علم و احاطه خداست. منظور از «سِرَّ» که در باطن انسان است و «اخفی» سخنی است که به ذهن انسان آمده و سپس آن را فراموش کرده است. این تفسیر بنا روایتی است که در مجمع البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرموده‌اند: سِرَّ کلامی است که در ذهن خود مخفی کرده‌ای. اخفی آنست که به خاطر رسیده و سپس فراموش

(۱) ربوبیت دارای دو رکن است: مالک بودن و اداره کردن.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۳

نموده‌ای «۱».

می‌شود گفت: سِرَّ کلامی است که به دیگری در پنهانی بگویی مانند:

وَإِذْ أَسْرَرْنَا النَّبِيَّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا تَحْرِيمِ / ۳ و «اخفی من السِّرَّ» آن است که در خاطر خود پنهان کرده‌ای. و اللَّهُ الْعَالَمُ باید دانست: جواب «ان تجهر» محذوف است و جمله فَإِنَّهُ يَعْلَمُ ...

استدلال به جواب است یعنی: اگر سخن آشکار گویی خدا می‌داند. چطور می‌شود که نداند، حال آنکه او پنهان و پنهانتر را می‌داند.

۸- اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى به نظر می‌آید: لفظ جلاله بیان است برای «ممن خلق» و الرحمن» که در آیات قبلی گذشت. یعنی آفریننده جهان و دارنده رحمت عالمگیر همان الله است که جز او معبودی نیست لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى استدلال است بر لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ منظور از اسماء، حقائق و معانی آنهاست. یعنی حقیقت علم، قدرت، رحمت حیات، شنوایی، بینایی، تدبیر، قیومیت و امثال آن در ذات حق است و عین ذات حق است. نه الفاظ و حروف آنها.

وانگهی «الحسنی» مؤنث احسن و نشان می‌دهد که همه اسماء حق تعالی نیکوتر است و این می‌رساند که همه آنها در درجه اعلی در ذات حقند «له» برای اختصاص است یعنی نامهای نیکوتر و صفات عالیتر خاص اوست.

در مجمع البیان گوید: از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده: خدا را نود نه اسم

(۱)

روی السیدین الباقر و الصادق (ع): السر ما اخفیه فی نفسک و اخفی ما خطر ببالک ثم انسیته.

در تفسیر برهان آن را از تفسیر علی بن ابراهیم و معانی الاخبار صدوق نیز نقل کرده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۴

هست هر کس آنها را بشمارد داخل بهشت می‌شود:

«قال ان لله تعالی تسعة و تسعين اسما من احصاها دخل الجنة»

این حدیث در آخر سوره اعراف گذشت، منظور از شمردن، ظاهراً دانستن معانی آنها و عمل و ایمان به آنهاست، راجع به اسماء حسنی در سوره اعراف ذیل آیه ۱۸۰ و در آخر سوره اسراء به تفصیل سخن گفته‌ایم.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۵

### [سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۳۵]

#### اشاره

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَىٰ النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُتْجَرَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْئَعِي (۱۵) فَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَوْدَى (۱۶) وَ مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَ أَهْتَسُّ بِهَا عَلَىٰ عَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَيُعِيدُهَا سَيَرَّتْهَا الْأُولَى (۲۱) وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آتِيَهُ أُخْرَى (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳) أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸)

وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُنسِبَكَ كَثِيْرًا (۳۳) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيْرًا (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۶

۹- آیا حکایت موسی را دانسته‌ای.

۱۰- چون آتش دید، به زنش گفت: توقف کنید که من آتشی دیدم شاید شعله‌ای از آن برای شما بیاورم یا بر آن راهی یابم. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۷

۱۱- چون به کنار آن آتش رسید ندا شد ای موسی.

۱۲- من پروردگار تو هستم هر دو کفشت را بیرون آر، که تو در وادی پاک طوی هستی.

۱۳- من تو را به نبوت اختیار کردم، بشنو آنچه وحی می‌شود.

۱۴- حقا که منم الله، جز من معبودی نیست، مرا بندگی کن و برای یاد کردن من نماز بخوان.

۱۵- آمدن قیامت حتمی است، می‌خواهم وقت آن را پنهان دارم تا هر کس با عمل خویش مجازات شود.

۱۶- کسی که به آخرت تسلیم نمی‌شود و تابع هوی نفس است تو را از آخرت باز ندارد که هلاک می‌شوی.

۱۷- ای موسی آنچه در دست داری چیست؟

۱۸- گفت: آن عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و مرا در آن حاجتهای دیگری هست.

۱۹- خدا فرمود: ای موسی آن را بیانداز.

۲۰- چون انداخت ناگهان ماری شد که به شدت حرکت می‌کرد.

۲۱- فرمود: بگیر آن را و مترس که حتما به حالت اولش برخواهیم گرداند.



- ۲۲- دست را به طرف خود جمع کن، نورانی بیرون می‌آید و بی‌آفت، این معجزه دیگری است.
- ۲۳- تا تو را از معجزات خود نشان دهیم.
- ۲۴- برو به طرف فرعون که او طغیان کرده است.
- ۲۵- گفت: پروردگارا سینه‌ام را وسعت بخش.
- ۲۶- کارم را برای من آسان گردان.
- ۲۷- لکنتی که در زبانم هست باز کن.
- ۲۸- تا سختم را بفهمند.
- ۲۹- برای من از اهلیم کمکی قرار بده.
- ۳۰- هارون برادرم را.
- ۳۱- با او توانایم را شدت بخش. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۸
- ۳۲- او را در کار من شریک گردان.
- ۳۳- تا تو را بیشتر تنزیه کنیم.
- ۳۴- و تو را بیشتر یاد کنیم.
- ۳۵- که تو از اول بر ما بینا بوده‌ای.

### کلمه‌ها

موسی: پیامبر معروف بنی اسرائیل سلام الله علی نبینا و آله و علیه که در زبان عبری به معنی «از آب گرفته شده» است (قاموس قرآن) امکنوا: مکث: توقف با انتظار، راغب گوید: «ثبات مع الانتظار».

آنست: انس (بضم اول): الفت. ایناس: احساس و دیدن و دانستن «آنست»: احساس کردم.

قبس: (بر وزن شرف): شعله آتش که از آتش برداشته شود. «شعله نار تقبیس من معظم النار»، طبرسی فرموده: شعله آتش که در سر نی یا چوبی باشد، اقتباس علم، به طور استعاره از همین است.

فاخلع: خلع: برکنند. فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ: هر دو کفش خود را بر کن.

الواد: وادی: طبرسی آن را کرانه کوه معنی کرده و گوید: مجرای بزرگ آب را نیز وادی گویند. سیلگاه و دره نیز گفته‌اند.

طوی: گویند نام وادی سینا است، این کلمه فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: طه / ۱۲- نازعات / ۱۶.

اکاد: کاد از افعال مقاربه به معنی نزدیکی است، در قاموس، صحاح، اقرب الموارد و مجمع البیان آمده است که «اراده» از جمله معانی «کاد» است علی هذا أَكَادُ أَخْفِيهَا معنایش چنین است تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۷۹

«می‌خواهم وقوع آن را پنهان کنم».

یصدنک: صد: اعراض و برگرداندن. لازم و متعدی هر دو آمده است در اینجا به معنی برگرداندن است.

فتردی: ردی: هلاکت. تردی: قرار گرفتن در معرض هلاکت «فتردی» هلاک می‌شوی.

اتوکأ: توکؤ: تکیه کردن «اتوکأ»: تکیه می‌کنم.

اهش: هش: تکان دادن برگ درخت برای ریختن برگ. «هش الورق» برگ را تکان داد «اهش» می‌تکانم.

مأرب: ارب: حاجت. مأرب: حوائج. مفرد آن مأربه است، از این ماده فقط دو لفظ در قرآن مجید آمده است: «الاربية» نور / ۳۰ «مأرب» طه / ۱۸.

سیرتها: سیرت: حالت، وضع طبیعی.

اضمم: ضم: جمع کردن. «الضم: الجمع بین الشیئین فصاعدا».

جناحک: جناح: بال پرنده. طرف شیء را نیز جناح گویند، مراد از آن در آیه «دست» است که طرف بدن می‌باشد.

اشرح: شرح: بسط و وسعت دادن. «شرح الشیء: وسعه» اشرح لی صدْرِی سینه مرا وسعت بده.

عقدۀ: عقد: بستن و گره زدن. «عقدۀ»: گره.

وزیر: وزر: ثقل و سنگینی. وزیر: کمک و یار که مقداری از وظائف سنگین طرف را حمل می‌کند.

ازری: ازری: از (بر وزن عقل): نیرو. محکمى. اشدُّ بِهِ اَزْرِی:

بوسیله او بر نیروی من بیافزای.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۰

### شرحها

ماجرای مفصل حضرت موسی علیه السلام در این سوره در بحثهای متعدد آمده است که به تدریج بررسی خواهد شد، این مطالب، به طور تفصیل در سوره اعراف نیز آمده است، بنا بر آنکه سوره اعراف پیش از «طه» نازل شده است، می‌شود گفت: که آیات این سوره تکمیل مطالب سوره اعراف است.

جریان این پیامبر بزرگوار در سوره اعراف در رابطه با آیه یا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُؤُوسٌ مِنْكُمْ يَتَّبِعُونَ آيَاتِي ... اعراف / ۳۵ نقل شده و در این سوره در رابطه با آیه تَذَكْرَةً لِمَنْ يَخْشَى، که حالات آن حضرت تذکره بخصوصی است.

خلاصه آیات فوق چنین است: موسی وقت برگشتن از «مدین» از دور در «طور سینا» آتشی به نظر آورده به خانواده‌اش گفت: بایستید، من از دور آتش دیدم تا از آن شعله‌ای بیاورم که گرم شوید و یا در کنار آن کسی را بیابم و راه را از او بپرسم.

موسی چون به نزدیک آتش رسید، از درخت ندایی برخاست که ای موسی من پروردگار تو هستم، کفشهایت را بر کن که تو در وادی مقدس طوی هستی من تو را برای رسالت برگزیده‌ام به آنچه وحی می‌کنم گوش کن، جز معبودی نیست، مرا بندگی کن و نماز بخوان قیامت حتمی است ولی اراده من آنست که وقوع آن را مخفی دارم، آمدن قیامت برای آنست که هر کس مطابق عدل مجازات شود، اشخاص بی‌ایمان مسأله قیامت را بر تو مشتبه نکنند که هلاک می‌شوی.

خدا اضافه فرمود: موسی چیست آنچه در دست داری؟ گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می‌تکانم و در آن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۱ بهره‌های دیگری نیز دارم.

خدا فرمود: عصایت را بیانداز زمین، موسی عصا را انداخت و در دم به صورت ماری درآمد که به شدت حرکت می‌کرد، خطاب رسید: مترس آن را بگیر، که به حالت اولش در خواهیم آورد.

دستت را در گریبان خود ببر و خواهی دید که سفید و نورانی بیرون آمد این معجزه دیگری است، برو پیش فرعون که او طغیان کرده است.

موسی گفت: خدایا سینه‌ام را وسعت ده، کار را بر من آسان گردان لکن از زبانم بردار تا سختم را بفهمند، برادرم هارون را به من کمک بده، مرا با او نیرومند گردان و در امر نبوت شریکم گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، تو بر حال ما واقفی.

۹- وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى حَدِيثُ، جریان تازه‌ای را گویند که سابقه نداشته است، درباره جریان «سبیل عرم» که قوم «سبأ» را تار و مار کرد آمده است: فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ سبأ ۱۹ یعنی آنها را خبرهای تازه‌ای کردیم که قبلاً وجود نداشت.

۱۰- إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًىٰ از آیات دیگر معلوم می‌شود که این جریان آن گاه پیش آمد که موسی از «مدین» به مصر می‌آمد، منظور از آوردن آتش آن بود که آتش بیافروزند و گرم شوند در جای دیگر آمده است لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ از جمله أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًىٰ معلوم می‌شود که راه را گم کرده بودند.

۱۱ و ۱۲- فَلَمَّا أَنَا تُودِي يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۲

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

در سوره شوری آیه ۵۱ آمده است که خداوند با سه راه با بندگان سخن می‌گوید: انداختن به قلب، سخن گفتن از پس پرده و فرستادن فرشته. سخن گفتن از پس پرده همانست که خدا صدا می‌آفریند، پیغمبر آن را می‌شنود، جریان موسی در اینجا همانست که خدا صدا آفرید و آن از درخت برخاست و موسی آن را شنید، این تعبیر در سوره نمل / ۸، و قصص / ۳۰ نیز آمده است.

منظور از فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ معنای ظاهری آن است که با کفش بودن، مناسب مقام قرب نبود، مانند بیرون آوردن کفش در مسجد «۱» در روایات شیعه و اهل سنت آمده است: علت نهی آن بود که کفشهای موسی از پوست الاغ مرده بود ولی ظهور آیه در آنست که: علت نهی احترام موقف بوده است «۲» از بعضی صوفیه نقل شده: منظور از آن کنار انداختن هواهای نفس است، ولی این سخن عبث و باطل است.

۱۳- وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ.

منظور از اختیار کردن، برای رسالت و کلیم الله بودن است، نتیجه اختیار آن بود که موسی به وحی و دستور خدا گوش فرا دهد که در آیات بعدی تا آیه ۲۴ آمده است.

۱۴- إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي.

در این آیه و دو آیه بعدی مسأله توحید و معاد و اطاعت حق، مطرح است

(۱) چنان که از تعلیل آن یعنی إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ روشن می‌شود.

(۲) در روایتی از حضرت امام زمان سلام الله علیه، از پوست میته بودن انکار شده است (تفسیر برهان).

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۳

که خلاصه ادیان آسمانی همین سه رکن است «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا بقره / ۶۲، لفظ «فاعبدنی» در جای «عمل صالحا» آمده است، منظور از «فاعبدنی» ظاهراً اطاعت خدا در تمام مراحل زندگی است نه فقط در اعمال عبادی.

ذکر صلوة برای اهمیت آنست و گر نه «فاعبدنی» شامل صلوة نیز هست.

نماز بهترین عملی است که خضوع بنده را در مقابل حق، مجسم می‌کند، لام در «لذکری» برای تعلیل است و آن، اضافه مصدر به مفعول می‌باشد یعنی: برای یادآوری من نماز بخوان.

از امام باقر صلوات علیه در ذیل آیه روایت شده: هر وقت بیاد آوردی که نمازی در ذمه تو است آن را بخوان خواه در وقتش باشد یا نه «۱» این ظاهراً استفاده از آیه است، نه اینکه مصداق آیه باشد.

۱۵- إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ.

این همان رکن سوم از ارکان ادیان الهی است، نبوت و امامت گر چه از ارکان هستند ولی جنبه طریقیّت دارند، یعنی آمدن پیامبران و امامان و ادیان الهی همه برای راه انداختن ایمان به خدا و ایمان به معاد و اعمال نیک بوده است فقط این سه رکن موضوعیت دارند، باقی همه طریق می‌باشند.

أَكَادُ أَخْفِيهَا جمله معترضه است و جمله: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ خبر از وقوع قیامت و استدلال بر آن از راه

«عدل الهی» است که در آخر سوره، «حجر» در بند پنجم از راههای استدلال به معاد، نقل گردید و آن استدلال کامل است، به آنجا رجوع شود.

أَكَادُ أُخْفِيهَا يَعْنِي ارَادَهُمْ بِرِكَتْمَانِ وَقُوعِ أَنْ تَعْلُقَ كَرَفْتَهُ اسْت، وَقْتِ

(۱)

اقم الصلاة متى ذكرت ان عليك صلوة كنت في وقتها ام لم تكن، این روایت در مجمع و در برهان از امام باقر (ع) نقل شده است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۴

وقوع قیامت را خدا بر کسی روشن نکرده است، حتی از رسول خدا وقتی که سؤال کرده‌اند فرموده است: من نمی‌دانم علم آن پیش خداست يَسْتَلْئِكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ احزاب/ ۶۳، این شاید برای آن باشد که مردم پیوسته منتظر آن باشند و خود را آماده کنند. لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ اعراف/ ۱۸۷.

۱۶- فَلَا يَصُدَّنْكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدِي این آیه در تکمیل مطلب سابق است و به موسی فرمان می‌دهد که منکرین معاد تو را از اعتقاد به آن باز ندارند و گر نه هلاک و بدبخت خواهی شد، وَاتَّبِعْ هَوَاهُ حاکمی است که تسلیم نشدن به قیامت در اثر پیروی از هوای نفس است.

بعضی‌ها ضمیر «عنها» را به صلوة بر گردانده‌اند ولی آن خلاف ظاهر است «فتردی» برای آنست که شخص بی‌عقیده به معاد پی هر کار خلافی خواهد رفت، زیرا مسئولیتی در مقابل اعمالش احساس نمی‌کند و این عبارت اخراجی هلاکت است.

۱۷- وَمَا تَلْكَ بِبِمِينِكَ يَا مُوسَى از اینجا تا هشت آیه مسئله عصا و ید بیضاء که به موسی داده شد مطرح می‌شود، گویی این سؤال بر آن بوده که موسی برای دریافت معجزه آماده بشود، «تلك» اشاره به خشبه و چوب است که موسی در دست داشت.

۱۸- قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْسُ بِهَا عَلَي غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى.

المیزان نظر می‌دهد که علت اطناب و طولانی بودن جواب آنست که، موسی دیده که خدا از امر واضحی سؤال می‌کند لذا شروع کرده بذکر اوصاف آن، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۵

یعنی احساس کرده که لا بد خدا طالب ذکر اوصاف آنست و گر نه روشن است که آن عصا است.

بعضی‌ها گفته‌اند: آنجا مقام مناجاء با محبوب بود و موسی از کثرت وجد و شادی کلام را طولانی کرده است ولی احتمال اول صحیحتر است.

۱۹ و ۲۰- قَالَ أَلْقِيهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسِي عَصَا رَا انداخت و در دم به صورت ماری در آمد که به سرعت حرکت می‌کرد و می‌پیچید و باز می‌شد. در سوره اعراف ذیل آیه ۱۰۷ راجع به معجزه مطلبی گفته‌ایم که بهتر است به آنجا رجوع شود. در جریان وحی به موسی لفظ «حیه» آمده که عصا به مار مبدل شد و در وقت نشان دادن به فرعون کلمه «ثعبان» ذکر شده که عصا به اژدها مبدل گردید فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اعراف/ ۱۰۷ معلوم می‌شود که در نوبت اول به مار و در وقت نشان دادن به فرعون برای مرعوب کردن به اژدها مبدل شده است.

۲۱- قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى.

معلوم است که موسی را از دیدن آن منظره وحشت گرفته است در سوره نمل و قصص آمده است: چون دید که عصا مبدل به مار گردید، رو به فرار گذاشت در اینجا صریحا به موسی خطاب رسید: بگیر آن را و مترس که به حالت اولش باز خواهیم گردانید.

۲۲- وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى.

منظور از جمع کردن دست به سوی طرف، بردن دست در گریبان و زیر بغل است چنان که در جای دیگر آمده است: وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ نمل / ۱۲، غرض از «غیر سوء» آنست که دستت معیوب تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۶

نخواهد بود، آیه خبر می‌دهد که در آن صورت دستت سفید و نورانی خواهد بود، در تفسیر برهان از امام صادق علیه السلام مِنْ غَيْرِ سُوءٍ به «برص» تفسیر شده است.

در المیزان فرموده: آیهٔ اُخْرَى حال است از فاعل «تخرج» و روشن می‌کند که ید بیضا معجزه دوم بوده است، در جای دیگر راجع به عصا و ید بیضا آمده: فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ قصص / ۳۲.

۲۳- لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى.

لام تعلیل است برای فعل مقدری یعنی: این معجزه را در دست تو جاری کردیم تا بعضی از معجزات خود را به تو نشان دهیم شاید، این آیه اشاره به آن باشد که ما از این آیات زیاد داریم «الکبری» صفت آیات است، در قاعده عربی جایز است که وصف جمع، مفرد مؤنث آید.

۲۴- اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ دستور تبلیغ فرعون است، «انه طغی» علت «اذهب» است یعنی طغیان و نافرمانی او سبب گردیده که تو را به هدایتش بفرستیم.

۲۵- ۲۸- قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي.

ناگفته نماند: رفتن پیش فرعون و رساندن کلام خدا به او کار آسانی نبود چون موسی فرمان خدا را شنید، اهمیت جریان را به نظر آورد، لذا از خدا در کارش استمداد کرد که خدایا به من وسعت سینه عطا فرما که این کار بر من آسان گردد، ظاهراً يَسِّرْ لِي أَمْرِي نتیجه شرح صدر است «یفقهوا» تعلیل وَ اخْلُلْ عُقْدَةً ... است و تقدیر آن «حتی یفقهوا قولی» است یعنی: لکننت از زبانم بردار تا سخنم را بفهمند. گویند: تاء «عقده» برای نوعیت است یعنی عقده‌ای که از فهم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۷

حرفم مانع می‌شود. در زمینه وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي لازم است بدانیم که در جای دیگر آمده است: وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا ... قصص / ۳۴ موسی در اینجا به طور آشکار می‌گوید: برادرم هارون در سخن گفتن از من فصیحتر است.

علت این لکننت و عدم فصاحت گویند: آن بود که موسی در بچگی ریش فرعون را کند، فرعون ناراحت شد و خواست او را بکشد، زنش آسیه گفت:

موسی بچه است و اینکار را از روی عمد نکرد، برای امتحان وی مقداری خرما و مقداری اخگر حاضر کردند، موسی چون خواست دست به سوی خرما برد جبرئیل دست او را به سوی اخگر برد، موسی اخگری برداشت و در دهان گذاشت، زبانش سوخت و لکننت زبان پیدا کرد.

طبرسی، زمخشری، بیضاوی، ابن کثیر و دیگران آن را نقل کرده‌اند و آن تفسیر صافی از تفسیر قمی از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده است، بحرانی در تفسیر برهان آن را نقل نکرده است، سند روایت روشن نیست و الله العالم، گذاشتن اخگر در دهان بعد از بدست گرفتن بعید است، مگر با تأیید غیبی، احتمال دیگر آنست که: منظور از عقده گرفتگی زبان در اثر تپش قلب و دیدن هیبت فرعون باشد، در جای دیگر گفته است: وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ شعراء / ۱۳ در این صورت منظور آنست که: لکننتی که در وقت سخن عارض می‌شود از زبانم بردار.

۲۹- ۳۲- وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي در خواست دیگری از خداست که کمکی از خانواده‌اش برای او قرار بدهد، بعد تصریح می‌کند که منظورم برادرم هارون است از اَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶،

معلوم می‌شود که منظور شرکت در تبلیغ رسالت است که با قبول شدن آن، هارون به نبوت می‌رسید در جای دیگر آمده: وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي قِصَص / ۳۴ و از آیاتی نظیر: ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ مُّؤْمِنُونَ / ۴۵، روشن می‌شود که با مستجاب شدن این دعوت، هارون در ردیف پیامبران در آمد.

در تفسیر برهان از اسماء بنت عمیس نقل شده: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله را در کنار کوه «ثبیر» (۱) دیدم که می‌فرمود: نورانی شو ثبیر، نورانی شو ثبیر. پروردگارا من از تو می‌خواهم آنچه را برادرم موسی خواست که به من شرح صدر عطا کنی و کارم را آسان گردانی و لکنت را از زبانم برداری تا سختم را بفهمند و برای من وزیری از خانواده‌ام قرار بدهی، علی برادرم را، به وسیله او بر نیرویم کثرت بخش و او را در کار من شریک گردان تا تو را بیشتر تسبیح گوئیم و بیشتر یاد کنیم که تو بر ما بی‌نا بوده‌ای (۲) این روایت در تفسیر المیزان از «در منشور» نیز نقل شده است و در روایت ابن عباس در تفسیر برهان آمده: ندائی به آن حضرت آمد که:

قد اوتيت ما سئلت

«در روایتی که شیعه و اهل سنت از آن حضرت نقل کرده‌اند چنین آمده است که به علی علیه السلام فرمود: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

پیداست که نبوت را استثناء فرموده است.

۳۳- ۳۵- كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا

(۱) ثبیر بر وزن حسین کوه معروفی است در مکه نزدیک «منی».

(۲)

قالت: رأيت رسول الله (ص) بازاء ثبیر و هو يقول: اشرق ثبیر، اشرق ثبیر اللهم انی اسئلك ما سألك اخي موسی ان تشرح لی صدري و ان تيسر لی امری و ان تحلل عقده من لساني يفقهوا قولی و ان تجعل لی وزيرا من اهلی علیا اخي اشدد به ازری و اشركه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا انک کنت بنا بصیرا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۸۹

آیه اول و دوم تعلیل درخواست وزارت هارون است، به نظر المیزان منظور آنست که: طغیان و شرک فرعون و فرعونیان بسیار وسیع است، باید طرف توحید بسیار قوی باشد تا شرک و طغیان تضعیف گردد، پس هارون را با من بفرست تا تو را بیشتر تنزیه کنیم و بیشتر ذکر نمائیم تا بدین وسیله شرک تضعیف گردد و توحید تقویت گیرد آیه سوم تعلیل دو آیه اول است یعنی تو بر حال ما واقف بوده‌ای و میدانی که این کار را خواهیم کرد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۰

**[سوره طه (۲۰): آیات ۳۶ تا ۴۸]**

**اشاره**

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرْهَةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى (۳۸) أَنْ اقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لَتُضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَيْلًا أَذْلكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَ لَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْنَا نَفْسًا فَجَعَلْنَاهَا مِن الْعَمَمِ وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا فَلَبِثْتَ

سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى (۴۰)

وَ اضْطَنْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵)  
 قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ  
 وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مِنْ كَذَبٍ وَ تَوَلَّى (۴۸)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۹۱

۳۶- خدا گفت: ای موسی مسئولت را داده شدی.

۳۷- ما بار دیگر بر تو عنایت کرده‌ایم.

۳۸- وقتی که به مادرت وحی شدنی را وحی کردیم.

۳۹- که او را در صندوق بگذار و به دریا رها کن تا دریا او را به ساحل اندازد و دشمن من و دشمن او، او را بگیرد و بر تو در دل بیننده محبت افکنند و تا زیر نظر من تربیت شوی.

۴۰- وقتی که خواهرت رفت و گفت: آیا دلالت کنم شما را به کسی که موسی را کفالت کند؟ پس تو را به مادرت برگردانیم تا چشمش روشن گردد و غصه نخورد، و تو را به امور مخصوص آزمودیم، سالهایی در میان اهل مدین ماندی و سپس بر اندازه‌ای آمدی.

۴۱- من تو را برای خودم مخصوص کرده‌ام

۴۲- برو تو و برادرت با آیات من و سستی نکنید در یاد کردن من.

۴۳- بروید به سوی فرعون که او طغیان کرده است.

۴۴- با او به نرمی سخن گوئید تا ایمان بیاورد یا بترسد.

۴۵- گفتند: پروردگارا می‌ترسیم که بر ما پیش گیرد و مجال ندهد و یا بیشتر طغیان کند،

۴۶- فرمود: نترسید، من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم.

۴۷- پیش او بیائید و بگوئید: ما دو فرستاده خدایت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست عذابشان نکن، برایت معجزه‌ای از پروردگارت آورده‌ایم سلامت بر کسی است که هدایت پذیرد.

۴۸- به ما وحی شده که عذاب بر آن کس است که دین ما را تکذیب کند و از آن اعراض نماید.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۳۹۲

## کلمه‌ها

سؤالک: سؤال: مطلوب و مسئول و خواسته.

اقدفیه: قذف: انداختن و رها کردن، در آیه معنای دوم مناسب است.

تابوت: تابوت: صندوق. گفته‌اند: اصل آن توب به معنی رجوع است که انسان نوبت به نوبت به سوی صندوق بر می‌گردد.  
 یم: دریا.

لتصنع: صنع به معنی عمل است، مراد از آن در اینجا تربیت است «لتصنع»:  
 تا تربیت شوی.

تقر: منظور از تَقَرَّ عَيْنُهَا روشن شدن چشم و اطمینان خاطر است (مریم/۲۶).



فتناک: فتنه: امتحان و آزمایش. اصل «فتن» گذاشتن طلا در آتش است ناخالص و ناخالص بودن آن معلوم شود «فتون» مصدر است و می‌شود جمع فتنه باشد چنان که در کشاف گفته است.

قدر: (بر وزن شرف) توانایی و اندازه. منظور از آن در اینجا معنی دوم است.

اصطنعتک: اصطناع از ماده صنع به معنی تربیت و اختیار به کار می‌رود در اقرب الموارد آمده: «اصطنعه لنفسه: اختاره».

لا تنیا: ونی: سستی، ضعف و خستگی. «لا تنیا»: سست نشوید. صیغه تشبیه است.

لینا: لین: نرمی راغب گوید: در اجسام به کار رود و در خلق و معانی دیگر به طور استعاره آید. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۳۹۳

یفرط: فرط: تقدم و جلو افتادن منظور از آن در آیه ظاهرا پیشی گرفتن است.

### شرحها

این آیات قسمت دوم از ماجرای مفصل موسی است که خدا خواسته‌اش را پذیرفت. و الطاف دیگری که قبلا کرده بود به وی یادآوری فرمود و سپس دستور داد که دو برادر به هدایت فرعون روند و او را به آرامی به سوی توحید دعوت کنند، در این آیات می‌خوانیم:

۱- خدا به موسی می‌فرماید مسئولیت را در زمینه برادرت و لکننت زبان مستجاب کردم.

۲- اضافه می‌کند: پیش از این نیز مورد عنایت من بوده‌ای وقتی که به مادرت وحی کردم، تو را در صندوقی گذاشت و در دریا رها کرد، فرعون تو را از دریا گرفت، من محبت تو را به دل آنها انداختم و این باعث شد که زیر نظر من در دربار فرعون تربیت شوی، خواهرت پیش فرعون رفت و گفت: خانواده‌ای نشان دهم که او را تکفل کنند و این سبب برگشتن تو به مادرت شد.

۳- آزمون‌های دیگری درباره تو انجام دادیم، مدتی در میان مردم «مدین» ماندی و سپس آمدی.

۴- من تو را برای رسالت خودم برگزیدم، تو و برادرت با معجزاتی که داده‌ام که پیش فرعون بروید و در یاد آوری من سستی نکنید، با فرعون به نرمی سخن گوئید تا بیدار شود یا بترسد.

۵- گفتند: خدایا می‌ترسیم در عقوبت بر ما پیشی گیرد و مجال تبلیغ ندهد یا طغیان کند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۴

۶- فرمود: مترسید من با شما هستم می‌شنوم و می‌بینم، پیش او بروید و بگوئید: ما دو فرستاده خدایت هستیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، عذابشان نکن، سلام بر آنکه هدایت پذیرد، اضافه کنید که در صورت تکذیب و امتناع به عذاب خدا گرفتار خواهی شد. ۳۶- قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى.

امّا اجابت وزارت هارون در آیات بعدی صریح است، امّا اجابت عقده زبان آن بود که توانست مطالب خود را به وضوح پیش فرعون بیان نماید.

۳۷ و ۳۸- وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرَى إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى.

یعنی تنها این نیست که در اینجا مسئول تو را اجابت کردیم بلکه بار دیگر نیز تو را مورد عنایت قرار داده‌ایم و آن زمانی بود که وحی شدنی را به مادرت وحی کردیم، در آیه بعدی «وحی شده» خواهد آمد، منظور از «وحی» در اینجا الهام است.

قرآن کریم وحی را در موجودات بی‌جان و در حشرات و در انسان عادی و در وحی رسولان به کار برده است، مانند: وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرًا فَصَلِّ / ۱۲ وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ / ۶۸ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ قِصص / ۷، این مطلب در سوره شوری آیه ۵۱ توضیح داده خواهد شد.

۳۹- أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَأَلْقِيهِ إِلَى السَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لَتُضَنَّ عَلَىٰ عَيْنِي.

این آیه در بیان منت و عنایت خداوند به موسی علیه السلام که در اول سوره قصص به تفصیل خواهد آمد و آن اینکه: وقت ولادت موسی زنی که از جانب فرعون حاضر بود از دیدن موسی، محبت او را در دل گرفت و به فرعون خبر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۵

نداد، موسی از قتل نجات یافت.

مادرش بالهام خدایی او را در صندوقی گذاشت و در دریا رها کرد، مأموران فرعون او را گرفته و پیش فرعون آوردند، آسیه زن فرعون از دیدن موسی او را دوست داشت و به فرعون گفت: قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا قِصَص / ۹، این روشنی چشم من و تو است، این را نکشید شاید در آینده به ما نفع دهد و یا او را به فرزندی انتخاب کنیم، منظور از أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي همانست که آسیه محبت او را به دل گرفت و آن باعث شد که موسی زیر نظر خدا در خانه فرعون تربیت شد.

وَلِتُضَيِّعَ عَلَيَّ عَيْنِي نَظِيرَ وَاصْبِرْ أَلْفَلَكُكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا هُوَ / ۳۷ است شاید منظور از زیر نظر خدا بودن آنست که دیدن زندگی اشرافی فرعون، او را اشرافی و طاغوتی بار نیآورد. «و لتصنع» عطف است بر محذوفی یعنی در قلوب مردم محبتی برای تو قرار دادیم برای فائده‌هایی و اینکه زیر نظر من تربیت شوی از امام باقر علیه السلام نقل شده: هر کس موسی را می‌دید او را دوست می‌داشت، اَمَا عَدُوُّ لِي وَ عَدُوُّ لَهٗ بِرَآءِ اَنَسْتِ كِه: فرعون دشمن خدا بود که ادعای الوهیت می‌کرد، دشمن موسی بود که اطفال بنی اسرائیل را می‌کشت.

۴۰- إِذِ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ...

این قسمت از آیه راجع به آن است که: فرعون تصمیم گرفت موسی را برای خود نگاه دارد ولی هر دایه‌ای که می‌آوردند موسی پستان او را نمی‌گرفت خواهر موسی که در آنجا بود، مادر خود را که همان مادر موسی بود پیشنهاد کرد، موسی پستان او را گرفت، تا مشکل حل گردید. در سوره قصص به تفصیل خواهد آمد. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۶

... وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَمَّ لَمَّ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى.

این منت و عنایت سوم خدا به موسی است. در سوره قصص می‌خوانیم که موسی یک نفر قبطی را کشت. فرعونیان جلسه کردند تا موسی را بکشند، موسی از شنیدن آن به «مدین» فرار کرد و در آنجا دختر شعیب را به زنی گرفت و از غم تعقیب فرعون نجات یافت و شعیب به او گفت: لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

جمله وَ فَتَنَّاكَ فُتُونًا حاکی از آنست که در ضمن قتل قبطی و امامت در مدین ما تو را به طرز مخصوص آزمودیم و برای نبوت آماده کردیم، اقامت تو ده سال در اهل مدین در خانه و چوپانی شعیب از آن جمله بود، ظاهراً منظور از این آزمون تکامل و آمادگی موسی برای حمل بار سنگین نبوت بوده است.

مراد از «علی قدر» شاید اندازه امتحان و آنچه از امتحان اندوخته بود، باشد یعنی: سپس بر آن مقدار لیاقت و آمادگی که از امتحان اندوخته بودی پیش ما آمدی یا مراد آنست که: آمدی در وقتی که خدا مقدر کرده است.

آیه، با «یا موسی» تمام شده برای تشریف موسی چنان که در المیزان فرموده است.

۴۱ و ۴۲- وَ اصْطَفَيْنَاكَ لِنُفْسِي اِذْ هَبَّ اَنْتَ وَ اَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيَّنَا فِي ذِكْرِ اصْطِنَاعٍ شَآئِدٌ بِمَعْنَى تَرْبِيَّتٍ شَآئِدٌ، یعنی تو را در این مراحل برای خودم تربیت کردم، در این صورت نظیر عطف تفسیر بر مطالب گذشته است و یا به معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۷

اختیار و انتخاب است، این جمله در عین حال که به نبوت دلالت دارد، روشن می‌کند که موسی خالص شده برای خدا بود، غیر خدا را در او راهی و بهره‌ای نبود چنان که در جای دیگر آمده: وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا مَرِيْمَ / ۵۱ به هر حال معنی وَ اصْطَفَيْنَاكَ لِنُفْسِي یدرک و لا یوصف است، خوشا به حال موسی، یک بشر خاکی به مرحله‌ای از تکامل می‌رسد

که چنین خطابی از طرف خدا می‌شود.

منظور از آیات، عصا و ید بیضاء و سایر معجزات است که بنا بود بعدا داده شوند، این، نظر المیزان است، چون آن وقت فقط دو معجزه داده شده بود، باء در «بآیاتی» ظاهرا به معنی «مع» است یا به معنی استعانت می‌باشد، مراد از «ذکری» شاید ذکر زبانی و ظاهری باشد که پیوسته مرا یاد کنید تا توحید در مقابل شرک بلند آوازه شود و شاید ذکر باطنی و توجه به خدا و استمداد از خدا باشد در این آیه فرمان اولی که به موسی آمده بود تکرار شده و هارون نیز مأموریت یافته است.

۴۳ و ۴۴- اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ.

تکرار امر ظاهرا یکی از آن جهت است که در این آیه به موسی و هارون هر دو خطاب شده و نیز مقدمه است بر دستور دوم یعنی: فَقُولَا لَهُ ...

المیزان بعید نمی‌داند که این خطاب در جای دیگری بوده باشد، مخصوصا با ملاحظه قالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا که هر دو برادر به خدا جواب می‌دهند پیدا است که در دفعه اول هارون حاضر نبود. اینکه: فرموده: با او به ملایمت سخن گوئید چون مدارا از آداب دعوت به حق است، ناگفته نماند «یتذکر» در جای قبول و «یخشی» در جای نزدیک شدن به قبول است معنی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۸

«یتذکر» آنست که طرف، سخن تذکر دهنده را قبول کند، خشیت نیز باعث می‌شود که انسان به قبول سخن نزدیک باشد.

یعنی: با او به نرمی سخن گوئید تا ایمان بیاورد و یا بترسد و به ایمان آوردن نزدیک باشد. طبرسی رحمه الله «لعل» را مربوط به موسی و هارون دانسته و فرموده: با رجاء و امید بروید نه با یأس از ایمان او (۱).

ناگفته نماند: یکی از معانی «لعل» تعلیل است که جمعی از جمله اخفش و کسایی حتمی دانسته‌اند.

در اقرب الموارد از ابو البقاء نقل شد که هر «لعل» در قرآن برای تعلیل است مگر لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ شعراء / ۱۲۹ که برای تشبیه است. ناگفته نماند: این کلیت قابل قبول نیست، راغب در مفردات گوید: در بسیاری از موارد آن را به «کی» تفسیر کرده‌اند، علی هذا معنای آن در اینگونه موارد تعلیل است که ترجمه آن «با» می‌شود، یعنی با او با نرمی سخن گوئید تا ایمان بیاورد و یا بترسد، به نظر می‌آید که فرعون ترسیده و نزدیک به تسلیم شده ولی خودپسندی او را از ایمان آوردن بازداشته است، پس نباید اشکال کرد که خدا می‌دانست هیچ یک نخواهد شد چرا چنین گفته است؟

المیزان از فخر رازی نقل کرده: سرّ اینکه خدا چرا موسی را پیش فرعون فرستاد با آنکه می‌دانست او ایمان نخواهد آورد، بر ما معلوم نیست در اینگونه محلها جز تسلیم چاره‌ای نداریم.

(۱) در تهذیب از امیر المؤمنین (ع) نقل شده:

«و اعلم ان الله عز و جل قال لموسى حين ارسله الى فرعون فاتياه فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى وقد علم انه لا يتذكر ولا يخشى و لكن ليكون ذلك احرص لموسى على الذهاب»

و الله اعلم روايت سند صحيحى ندارد. [.....]

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۳۹۹

نگارنده گوید: این سخن بسیار عجیب است.

۴۵- قالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ.

با مقابله طغیان می‌شود فهمید: منظور از «يفرط» آنست که بر آن دو پیشی گیرد و نگذارد تبلیغ را به پایان برسانند و معجزه را نشان بدهند، بلکه شروع به عقوبت کند و منظور از طغیان آنست که بر عذاب بنی اسرائیل بیافزاید و نعوذ الله بر ساحت قدس خدایی

جسارت کند. (المیزان) پیدا است که خوف از جانب تبلیغ است نه خوف بر نفس خودشان.

۴۶- قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى تَأْمِينُ است از جانب خدا که نترسید من با شما هستم و در تکمیل آن فرموده:

می شنوم آنچه گفته می شود و می بینم آنچه کرده می شود، به شما یاری می کنم، تا نتواند ضرری بزند.

۴۷- فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا- تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

موسی و هارون درباره فرعون دو تا مأموریت داشتند اولی دعوت او به ایمان که فرمان اصلی بود دومی: دست برداشتن از بنی اسرائیل و رفع شکنجه از آنها و سپردن کار آنها به موسی و هارون، اولی آیه در لَعَلَّهُ يَنْذَرُكَ أَوْ يَخْشَى گذشت، دومی در این آیه، بعد از وعده حفظ آنها، آمده است.

جمله وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى تتمه دعوت به اسلام و ایمان است یعنی هر که از هدایت خدایی پیروی کند او در دنیا و عقبی از شقاوت و عذاب خدا و بدبختی سلامت و در امان خواهد بود. المیزان فرموده: در نکره آمدن «آیه» از عدد آن صرف نظر شده، عظمت و واضح الدلاله بودن آن مطرح است.

۴۸- إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۰

تتمه وحی و مقابل وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ ... است یعنی: به فرعون بگوئید به ما چنین وحی شده است ... «تکذیب، دروغ دانستن و تولی، اعراض و بی‌اعتنایی است، در اینجا وحی تمام می شود و در آیات بعدی گفتگوهای موسی با فرعون و مبارزه حق با باطل مطرح خواهد گردید، آیات ۴۳-۴۸ بهترین دلیل هستند که این سخنان وحی جداگانه‌ای به موسی و هارون است نه وحی اول به موسی.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۱

### [سوره طه (۲۰): آیات ۴۹ تا ۶۴]

#### اشاره

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى (۵۲) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَوَّاهُ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳)

كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵) وَ لَقَدْ آرَيْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى (۵۶) قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضٍ نَحْنُ بِهَا بِسِحْرٍ كَمَا بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (۵۸)

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يُخْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَ إِلَّكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيُسَبِّحُكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مِنْ أَفْتَرِي (۶۱) فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يُدْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (۶۳) فَاجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى (۶۴)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۲

۴۹- گفت: پروردگار شما کیست ای موسی؟

۵۰- گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیز خلقت مخصوص او را عطا کرد و سپس در آن راه تربیتش نمود.

۵۱- گفت: حال مردمان گذشته چگونه است؟

- ۵۲- گفت: علم آنها در نزد پروردگار من در کتابی است، پروردگار من نه اشتباه می‌کند و نه فراموش.
- ۵۳- خدایی که زمین را برای زندگی شما آماده کرد و در آن راهها وارد نمود و از آسمان آبی نازل کرد و با آن انواع مختلف گیاهان را پدید آورد.
- ۵۴- بخورید و چهار پایانتان را بچرانید که در اینها عاقلان را دلائلی است.
- ۵۵- شما را از زمین آفریدیم و در آن بر می‌گردانیم و از آن بار دیگر بیرون می‌آوریم.
- ۵۶- همه دلائلمان را به فرعون ارائه کردیم او آنها را تکذیب کرد و از قبول حق امتناع نمود.
- ۵۷- گفت: ای موسی آیا آمده‌ای ما را با سحر خود از زمین‌مان بیرون کنی؟
- ۵۸- (ما نیز) مانند آن جادویی پیش تو می‌آوریم میان ما و خودت وقتی قرار بده در مکانی که مسافتش به هر دو گروه یکسان باشد و هیچ یک تخلف نکنیم.
- ۵۹- گفت وقت شما روز عید است که مردم در وقت چاشت جمع می‌شوند.
- ۶۰- فرعون از آنجا برگشت، حيله خود جمع کرد و سپس آمد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۳
- ۶۱- موسی گفت: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید تا شما را به عذاب سختی عذاب کند هر که بر خدا دروغ بست از رحمت او نوید گشت.
- ۶۲- میان خود در کارشان نزاع کرده و آن را پنهان داشتند
- ۶۳- گفتند اینها دو نفر جادوگر هستند که می‌خواهند شما را از دیارتان بیرون کنند به واسطه سحرشان، و طریقه محترم شما را از بین ببرند.
- ۶۴- پس حيله خویش را گرد آورید و متحد وصف کشان بیائید که امروز هر که پیروز شود رستگار گردیده است.

### کلمه‌ها

بال: حال، شأن، به معنی قلب نیز آید ولی در اینجا مراد نیست.

قرون: مردمان (مریم / ۷۴).

مهذا: آماده شده. آن در اصل به معنی آماده کردن است و در آیه، مصدر به معنی مفعول است «مهذ الفراش: بسطه و وطأه».

سلک: سلک (بفتح - س): داخل شدن و داخل کردن سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا: در زمین برای شما راهها قرار داد.

شتی: شت و شتات و شتیت: پراکنده کردن و پراکنده شدن، شتیت به معنی وصف نیز آید یعنی متفرق و پراکنده. جمع آن شتی است و جمع شت، اشتات آید. آن در آیه به معنی مختلفها است.

النهی: (بضم - ن): عقلها و خردها. مفرد آن نهیه است، عقل را از آن نهیه گویند که از بدی نهی می‌کند.

تارة: دفعه. نصب آن برای ظرفیت است، فقط دو بار در قرآن مجید آمده است: اسراء / ۶۹، طه / ۵۵.

ابی: اباء: امتناع و خودداری «ابی»: امتناع کرد. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۴

سحر: جادو. ساحر: جادوگر (بقره / ۱۰۲).

موعد: موعد (بفتح میم و کسر عین) مصدر میمی است به معنی وعده و اسم زمان و مکان نیز آید.

سوی: عدل، وسط، مساوی. راغب گوید: آن به معنی وسط است، وصف و ظرف به کار رود، در آیه به معنی مساوی است.

ضحی: وقت چاشت آن در اصل به معنی انتشار نور است.

یسحتکم: سحت: استیصال و از بین بردن اسحات نیز به آن معنی است «فیسحتکم» پس، از بین ببرد شما را.

خاب: خبیة: ناامیدی و محروم شدن. خسران و ضرر نیز گفته‌اند.

المثلی: (بضم - م): مؤنث امثل به معنی اشرف و افضل است.

استعلی: یعنی: غالب و برتر شد. استعلاء: برتری جویی.

### شرحها

در این آیات که قسمت سوم از ماجرای مفصل حضرت موسی است، مبارزه میان حق و باطل شروع می‌شود، استدلالهای حق اوج می‌گیرد، باطل در مقام حجت نشسته شروع به سم پاشی می‌کند، آن وقت معجزه را سحر می‌نامد و از موسی مهلت می‌خواهد و با جادوگری چند به مصاف حق می‌آید و در قسمت چهارم خواهیم دید که باطل شکست می‌خورد.

ناگفته نماند: قرآن مجید در زمینه توحید سه راه فطرت و علم و فلسفه را به کار برده است. یعنی گاهی از راه فطرت به اثبات توحید پرداخته و فرموده:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا روم / ۳۰، و گاهی از راه علم و حس یعنی مطالعه احوال و نظامات موجودات جهان، مانند آیه ۵۳ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۰۵

و ۵۴ در این آیات، قرآن مجید با اصرار و ابرام بی‌نظیری افراد بشر را به مطالعه در خلقت و ساختمان موجودات به منظور شناختن خداوند در صدها آیه سوق می‌دهد که این راه آسانترین راه و در دسترس همه است.

و گاهی با استدلالهای فلسفی و عقلی، اثبات توحید می‌کند که بیاری خدا ذیل آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا انبیاء / ۲۲ إِذَا لَدَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ مُمَنُونَ / ۹۱ و جاهای دیگر خواهد آمد و در گذشته نیز اشاره شده است. آنان که گفته‌اند: قرآن فقط راه علم و حس را در پیش گرفته و با استدلال فلسفی و عقلی کاری ندارد، به اشتباه رفته‌اند، در قرآن دهها آیه در زمینه وجود حق تعالی و صفات او داریم که جز از راه فلسفی قابل اثبات نیست، دلائل حسی مثلاً چطور می‌تواند و عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ... انعام / ۵۹ را اثبات کند؟

به هر حال در این آیات گفتگو میان موسی و فرعون چنین است:

فرعون: موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟

موسی: پروردگار ما آن کس است که به هر چیز خلقت خاص او را داده و هدایتش کرده است.

فرعون: بنا بر اینکه می‌گویی مکذبان در عذاب خواهند بود، حال مردمان گذشته که خبری و اثری از آنها نیست چگونه خواهد بود؟

موسی: علم همه آنها نزد خداست، خدا اشتباه و فراموش نمی‌کند همان خدایی که زمین را برای زندگی شما آماده کرده و به وسیله باران انواع روئیدنیها را رویانیده است که خودتان و چهارپایانتان تأمین گردیده است. این را هم بدان که بشر از خاک آفریده شده و بخاک خواهد رفت و بار دیگر از خارج، زنده بیرون خواهد آمد، به دنبال این سخنان، موسی، عصا و ید بیضاء را به او نشان داد.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۰۶

فرعون: ای موسی آمده‌ای ما را با جادوی خود از دیارمان بیرون کنی؟! ما هم می‌توانیم جادوگرانی آماده کنیم تا با تو زور آزمایی کنند، وقتی را معین کن که همه در آن حاضر باشیم.

موسی: وقت این کار روز عید باشد که چاشتگاه همه در یک محل حاضر می‌شوند با تعیین این قرار، گفتگو پایان یافت موسی و هارون از دربار فرعون بیرون آمدند، فرعون برای جمع کردن ساحران پرداخت، با ساحران خود در محل وعده حاضر شد، موسی خطاب به فرعونیان و ساحران فرمود: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید، مرا جادوگر و ناحق نخوانید، کار خدا را به اصنام خود نسبت



ندهید که عذابتان می‌کند.

این موعظه میان فرعونیان و جادوگران اختلاف به وجود آورد، ولی اختلاف را پنهان کرده و به جادوگران گفتند: این دو نفر دو جادوگرند، می‌خواهند شما از دیارتان بیرون کنند و دین و طریقه بهتری که دارید از دستتان بگیرند، هر چه حيله و تدبیر دارید به کار بندید، هر که پیروز شود، او رستگار است.

۴۹- قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى.

یعنی: آنها پیش فرعون رفتند و گفتند: ما از جانب پروردگار تو آمده‌ایم بنی اسرائیل را با ما بفرست، هر که تابع هدایت باشد در سلامت است، هر که تکذیب کند و بی‌اعتنا گردد در عذاب خواهد بود، در این هنگام فرعون گفت ای موسی «رب» شما کیست؟ آنها گفته بودند: إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ وَ لِي فرعون گویی آن کلمه را نشنیده و «رب» را به موسی و هارون نسبت می‌دهد، مفرد آوردن موسی بعد از «ربکما» حاکی از آنست که هارون را تابع موسی می‌دیده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۷

۵۰- قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى منظور از «خلقه» ظاهراً خلقت مخصوص هر شیء است، مثلاً سنگ یکجور خلق است، انسان یکجور، اصناف حیوان از پرندگان و خزندگان و چهارپایان هر یک یکجور مخلوق می‌باشند و هكذا....، خداوند به هر چیز خلقت و شکل و ترکیب مخصوص به خود را اعطا کرده است، سپس در همان خلقت و مسیر او را هدایت و تربیت کرده و پیش برده است، علی‌هذا مراد از «خلقه» خلقت مخصوص و از هدایت، تربیت و پیش بردن به سوی کمال است، این حقیقت شامل همه اشیاء اعم از جماد و حیوان و نبات. نظیر: الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى اعلی / ۳، جمله قَدَّرَ فَهَدَى در جای اَعْطَى ... خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى است، طبرسی رحمه الله از مجاهد و مانند او نقل کرده: «ثم هداه الی مطعمه و مشربه و منکحه و غیر ذلک» ولی این در صورتی است که منظور از «کل شیء» فقط انسان یا حیوان باشد.

ناگفته نماند: آفرینش از تربیت و اداره، نمی‌تواند جدا باشد لذا «ثم هدی» تکمیل و ادامه خلقت است و آن حاکی از تدبیر وسیع خدا در جهان می‌باشد، علی‌هذا باید به او روی آورد و از او مدد جست و از او اطاعت نمود، ولی فرعون می‌گفت: جهانی است آفریده و ساخته شده. من در آن صاحب تصرف و صاحب اختیارم: «أليس لي ملك مصر و هذه الانهار تجري من تحتي» زخرف / ۵۱ پس چون صاحب اختیارم، «رب و اله» منم، أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى نازعات / ۲۴ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي قصص / ۳۸.

پس در جامعه فرعون، مسئله توحید و پرستش و پیروی از قوانین خدایی مطرح نبود، مانند جوامع مادی و مسیحیت امروز، چنین جامعه‌ای که از خدا و توحید بریده است، روی سعادت نخواهد دید و جز شقاوت نخواهد زائید. در تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۸

این بحث فرقی ندارد که فرعون، خدا را به عنوان خالق قبول کند یا نکند.

به نظر می‌آید که فرعون در مقابل این بیان، ردی و جوابی نداشته است لذا از راه دیگری به سخن پرداخته است.

۵۱- قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى.

ناگفته نماند: سخن موسی در مقابل فرعون شامل دو قسمت بود، اول:

إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ... قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، فرعون در مقابله با آن گفت: فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَى، موسی جواب داد و فرعون مغلوب شد، قسمت دوم آن بود که موسی گفت: أَنَّ الْعَذَابَ عَلَيَّ مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى فرعون در مقابله با این سخن گفت: پس حال مردمان گذشته که نبوت را قبول نکرده و رفته‌اند چگونه خواهد بود با آنکه فعلاً نام و نشانی از آنها نمانده و جزء افسانه‌ها شده‌اند، آنها چطور و از کجا در عذاب خواهند بود آیا فانی و هیچ نشده‌اند؟ موسی در جواب فرمود:

۵۲- قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي یعنی در صورتی عذاب آنها غیر مقدور بود که آنها مجهول و غیر معلوم می‌بودند، اما چنین نیست بلکه علم آن قرون نزد خدای من است «علمها» مطلق است و شامل اشخاص و اعمال می‌شود یعنی: اعمال



و اشخاص آنها به خدای من معلوم است نه اعمالشان از علم او غائب می‌شود و نه اشخاصشان.

«فی کتاب» حال است از علم، و آمدن آن برای تأکید معلومیت است که دلالت بر ثبت و ضبط دارد. آن وقت در تکمیل این سخن فرموده: لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي مراد از ضلالت در اینجا اشتباه است، یعنی خدای من اشتباه نمی‌کند تا گناه را به جای ثواب بنویسد تا عمل یکی را برای دیگری ثبت کند، و فراموش نمی‌کند تا از ثواب و گناه بکاهد، یا بر آنها اضافه کند و یا اصلاً بعضی تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۰۹

را ننویسد.

۵۳- الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى.

این آیه و دو آیه بعدی در تکمیل قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي ... است و همه، جواب فَمَا بِالْأَقْرُونِ الْأُولَى هستند، این آیه می‌گوید همانطور که خدا شما را در این دنیا فراموش نکرده و احتیاجات شما را دانسته با روئیدنیها نیازهای شما را برطرف کرده است، همچنین بعد از مردن نیز از علم او غائب نمی‌شوید.

از طرف دیگر می‌گوید: رب آن کسی است که این کارها را می‌کند نه تو ای فرعون!! آماده شدن زمین برای حیات یک واقعی است که در سوره فصلت آیه نهم و دهم آمده است، مسئله سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا نمونه دیگر از تدبیر و توحید است، اگر زمین مانند دیوارها بود و راه‌ها نبود، بی‌فائده می‌شد، مسأله آمدن باران و روئیدن انواع مختلف نباتات بارها توضیح داده شده است، منظور از «ازدواج» انواع نباتات و میوه‌ها است مانند: يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ... نحل / ۱۱.

۵۴- كُلُوا وَ ارْزَعُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولَى النَّهْيِ این آیه هم نتیجه‌گیری و هم استدلال از طریق علت‌گایی است، اینکه انسان و حیوان، احتیاج به تأمین زندگی دارد، و تشکیل بارانها و روئیدنیها برای تأمین آن دو به وجود آمده است، نشان‌دهنده آنست که عقلی و شعوری یعنی خدا در آنها دخالت داشته است، چون این مطلب از طریق تعقل میسر است، لذا فرموده: در اینها دلائلی است برای خردمندان. نظیر این آیه است آیه: مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ نازعات / ۳۳، و عبس / ۲۷.

۵۵- مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۰

این آیه نیز مربوط به عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي است و در عین حال دوره کامل از خلقت و تربیت انسانی و از أَعْطَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى است، ضمیر «منها، فیها» به «ارض» بر می‌گردند، این آیه با این تعبیر زیبا و عالی، سه مرحله برای انسان بیان می‌کند که اولی و دومی حسی و سومی علمی و یقینی است، اینکه انسان از خاک آفریده شده و با مردن به خاک بر می‌گردد بالعیان محسوس است و اینکه دفعه دیگر از خاک خارج می‌شود اگر در خلقت اول فکر کند، تصور آن برایش آسان خواهد بود: كَمَا يَدَّأكُمْ تَعُودُونَ اعراف / ۲۹، این مطلب در جای دیگر چنین آمده است: وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا نُوح / ۱۸.

۵۶- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى.

به نظر می‌آید جمع آمدن آیات برای آنست که این استدلالها نیز جزء آیات حساب شده است یعنی: عصا و ید بیضاء و این دلیلهای را به او ارائه کردیم ولی او آنها را تکذیب کرد و از قبول نبوت موسی امتناع ورزید.

۵۷- قَالَ أَ جِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى.

این شیوه قدیمی طاغوتهاست که چون از دلیل عاجز ماندند حق پرستان را به فتنه جویی و ماجرا جویی متهم می‌کنند که می‌خواهید آرامش جامعه را بهم بزنید، فرعون نیز در همین جا از همین شیوه استفاده می‌کند و در ادامه آن می‌گوید:

۵۸- فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنِكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوَّى معلوم است که فرعون از دیدن معجزات موسی و از شنیدن دلیلهای قاطع، خودش را گم کرده است و گر نه به موسی نمی‌گفت: تو وقتی تعیین کن که ما تفسیر أحسن

الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۱

جادوگران خود را بیاوریم بلکه می‌گفت: برو و فلان وقت بیا تا جواب تو را بدهم. «سوی» وصف مکان است یعنی: وعده در مکانی باشد که مسافت آن میان ما و شما مساوی است، این نیز دلیل خود گم کردن فرعون است و گر نه می‌گفت در فلان روز به نزد من بیا و شاید منظور، مکان مستوی و مسطح باشد «موعد» اسم زمان است.

۵۹- قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى.

منظور از یوم الزینة روز عید است که مردم زینت کرده و لباس نو می‌پوشند قهرا نظر موسی آن بوده که در آن روز جمع کثیری بر مصاف حق با باطل تماشا خواهند کرد، تعیین وقت چاشت نیز برای همین منظور است که همه بالعیان مشاهده کنند، المیزان بعید نمی‌داند که آن مفعول مع باشد یعنی وقت وعده شما روز عید باشد با جمع شدن مردم در وقت چاشت.

۶۰- فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى این همانست که در سوره‌های دیگر آمده: فرعون مأمورانی فرستاد تا جادوگران را از شهر جمع کرده و به دربار او آوردند، منظور از «کیده» ساحران است که می‌خواست با آنها کید بکند و حق بودن موسی را در لباس باطل نشان دهد و شاید تقدیر آن «ذو کیده» باشد «ثم اتی» یعنی: سپس به محل وعده آمد.

۶۱- قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَيَّ اللَّهُ كَذِبًا فَيَسْخَرَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ دقت در این آیه و آیات بعدی نشان می‌دهد که منظور از «لهم- ویلکم» فرعونیان و ساحران هر دو هستند به نظر می‌آید: موسی علیه السلام چون دیده که درباریان فرعون ساحران را در میان گرفته و آنها را برای مبارزه با حق و به اشتباه تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۲ انداختن مردم تشویق می‌کنند، به سخن درآمده و گفته است ... احتمال دیگر آنست که فقط به ساحران خطاب باشد.

درست است که فرعون معجزه موسی را سحر خواند و از وضع فرعونیان و ساحران ظاهر بود که موسی را جادوگر حساب می‌کردند ولی اینها نسبت کذب به خدا نیست، علی‌هذا به نظر می‌آید که نظر آن حضرت در لا تفتروا معبود بودن فرعون است یعنی وای بر شما با معبود دانستن فرعون و اطاعت از او بر خدا دروغ نبندید در آیات بعدی خواهد آمد که بت پرستی و فرعون پرستی را «طریقه مثلی» می‌دانستند، در المیزان فرموده: ظاهرا مراد از جعل کذب، اعتقاد به اصول و ثبوت بود، مانند الوهیت آلهه و شفاعت آنها و رجوع تدبیر جهان به آنها، ولی به نظر نگارنده احتمال اول بهتر است که ساحران راجع به فرعون می‌گفتند:

... بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ شعراء / ۴۴.

خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ یعنی هر که بر خدا دروغ بست از رحمت خدا نومید شد.

۶۲- فَتَنَّا زَعْوًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ بِهِ نَظَرَ می‌آید فاعل فتننا زعوا ساحران باشد و فاعل «اسروا» فرعون و درباریان او، یعنی از موعظه موسی در میان ساحران اختلاف و بگو مگو به وجود آمد و خواستند از مقابله با موسی منصرف شوند ولی درباریان پادرمیانی کرده و تنازع پنهانی را مخفی نگهداشتند و نگذاشتند مردم بفهمند و آن گاه رو به ساحران کرده گفتند: این چه اختلافی است؟! نمی‌بینید که اینها دو نفر جادوگرند می‌خواهند شما را از دیارتان بیرون کنند و مقدساتان را از بین ببرند دو آیه بعدی در بیان این مطلب است و از وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ که خواهد آمد، معلوم می‌شود که در خواباندن تنازع، تحمیلی هم در کار بوده است. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۳

۶۳- قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ این همان سخن درباریان به جادوگران است که به ظاهر آنها را قانع کرده و یا مقداری هم تهدید شدند، منظور از طریقه مثلی همان دین بت پرستی و سنی است با آن زندگی می‌کردند، «ان» بکسر همزه و سکون نون مخفف از ثقیله است که در اثر تخفیف از عمل لغو گردیده است و گر نه می‌بایست «ان هذین لساحران» باشد.

۶۴- فَأَجْمَعُوا كَيْدَهُمْ ثُمَّ اتَّوَا صِيْفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَيْعَلَ تَمَمَ قول درباریان است به جادوگران، یعنی حالا که دانستید اینها می‌خواهند شما را از دیارتان بیرون کنند و ... پس حيله خود را يك جا كنيد و سپس همه در صف بياييد و متحد شويد منظور از

«صفا» آنست که اختلاف را کنار بگذارید و همه‌تان کارتان را با هم انجام دهید که امروز هر که پیروز شود، رستگاری از آن او است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۴

### [سوره طه (۲۰): آیات ۶۵ تا ۷۹]

#### اشاره

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَدَّ نَعْوَا إِنَّمَا صَدَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹)

فَأَلْقَى السِّحْرَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى (۷۰) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبِيلَ أَنْ أَدْنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَمَّا قَطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأَصِيبُنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَتَقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيْتَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ وَ أَتَقَى (۷۳) إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى (۷۴)

وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتٍ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶) وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَى (۷۷) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا عَشَيْتُمْ (۷۸) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى (۷۹)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۵

۶۵- گفتند: ای موسی یا تو بیاندازی و یا ما اولین کسی باشیم که می‌اندازد.

۶۶- گفت: بلکه شما بیاندازید، ناگاه ریسمانها و چوبدستی‌های آنها در اثر سحر، بگمان موسی به شدت حرکت می‌کردند.

۶۷- موسی در خود احساس خوف کرد.

۶۸- گفتیم: نترس که تو حتما برتری.

۶۹- آنچه در دست داری بیانداز تا آنچه کرده‌اند ببلعد، آنچه کرده‌اند حيله جادوگر است، جادوگر هر کجا بیاید رستگار نمی‌شود.

۷۰- پس ساحران سجده‌کنان افتادند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

۷۱- فرعون گفت: آیا پیش از آنکه اجازه دهم به او ایمان آوردید، او استاد شما که شما را تعلیم سحر کرده است. حتما حتما دستها و پاهای شما را به عکس خواهم برید و یقین بدانید که در تنه‌های خرما به دارتان خواهم زد و بزودی می‌دانید که کدام یک از من یا خدای موسی در عذاب سخت‌تر و پایدارتر است.

۷۲- گفتند: تو را بر دلایلی که بر ما آمد، اختیار نخواهیم کرد، هر چه می‌توانی حکم کن که فقط در این دنیا فرمان قطع می‌توانی بدهی.

۷۳- ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما را و سحری را که بر ما تحمیل کردی ببخشاید خدا بهتر و باقی‌تر از تو است.

۷۴- هر که مجرم پیش خدا آید، جهنم او راست که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند.

۷۵- و هر که پیش خدا آید در حالی که ایمان آورده و کارهای خوب انجام داده است، درجات والا تر برای او است. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۶

۷۶- بهشتهای خلود که نهرها از زیر آنها روان است در آنها جاودانانند، پاداش کسی که پاک شود همین است.

۷۷- به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شب هنگام راه ببر و برای آنها در دریا راه خشکی بزن نه از گرفتاری می ترسی و نه از غرق شدن.

۷۸- فرعون آنها را تعقیب کرد، آنها را پوشانید از دریا آنچه پوشانید.

۷۹- فرعون قوم خویش را گمراه کرد و هدایت نمود.

### کلمه‌ها

حبالهم: حبال: ریسمانها. مفرد آن حبل است.

عصیهم: چوبدستی‌ها. مفرد آن عصا است.

یخیل: خیل (بر وزن علم و عقل): گمان. «خال الشیء: ظنه» یُحَيَّلُ إِلَيْهِ: گمان می‌رفت برای او.

اوجس: وجس: فزع. فرعی که در قلب افتد و یا از خبری احساس شود و نیز به معنی خفاء و پنهانی است، ایجاس: احساس و پنهان کردن «اوجس» در آیه ظاهرا احساس کردن است.

خیفه: راغب گوید: خیفه حالتی است که از خوف عارض می‌شود و در جای خوف بکار میرود.

تلقف: لقف: ربودن. راغب گوید: گرفتن شیء است به زیرکی خواه با دست باشد یا با دهان. قاموس: ربودن و اخذ به سرعت گفته است، گرفتن با گوش (شنیدن) را نیز لقف گویند در نهج البلاغه خطبه ۲۰۸ فرموده: «

... راه و سمع منه و لقف عنه

»: یعنی: آن حضرت دیده و از او شنیده و اخذ کرده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۷

سجدا: آن جمع ساجد است.

آذن: آذن و ایذان به معنی اجازه دادن است (راغب) قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه به شما اجازه دهم.

خلاف: به عکس چیز مثلا دست راست با پای چپ.

اصلبنکم: صلب: به دار زدن «لاصلبنکم» حتما حتما به دار می‌زنم شما را.

جدوع: جذع: تنه درخت جمع آن جدوع است.

تؤثرک: ایثار: اختیار کردن لَنْ تُؤْثِرَكَ هرگز اختیار نمی‌کنیم تو را.

العلی: جمع علیا، مؤنث اعلی است (بالاتر).

عدن: اقامت و خلود. جَنَّاتٌ عَدْنٍ: بهشتهای خلود گویند «عدن بالمکان: اقام فیه».

اسر: سری (بر وزن سرد): رفتن در شب «السری: سیر اللیل یقال سری و اسری». «اسر»: شبانه راه ببر.

ییس: ییس (بر وزن عقل و قفل): خشکیدن و آن این است که چیز تری بخشکد. «ییس» (بر وزن شرف) مکان خشک شده.

درکا: درک (بر وزن شرف): رسیدن به چیزی، هکذا ادراک.

غشیهم: غشیان: پوشانیدن «غشیهم» پوشانید آنها را.

یم: دریا.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۸

آیات فوق چهارمین قسمت از ماجرای مفصل حضرت موسی وصف آرایه حق در مقابل باطل و شکست باطل است در این آیات می‌خوانیم:

ساحران به موسی گفتند: تو اول زور آزمایی می‌کنی یا ما؟ موسی گفت:

شما هر چه می‌اندازید بیندازید، آنها سحر خود را به کار بردند در اثر سحرشان به نظر موسی چنان می‌آمد که چوبها و ریسمانها به شدت حرکت می‌کنند.

موسی از دیدن آن منظره ترسید که مبادا مردم گمان کنند اینها حق است و به پیروزی ساحران بانجامد.

به موسی وحی رسید که نترس تو پیروزی و تو برتری، عصایت را بیانداز خواهی دید که همه اینها را خواهد بلعید که اینها کار جادوگران است و رستگار نمی‌شوند.

موسی عصا را انداخت و در دم ازدهایی شد و همه جادوها را بلعید، جادوگران از دیدن آن یقین کردند که موسی جادوگر نیست و پیامبر است، لذا در حالت خضوع به سجده افتاده و گفتند: به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم. فرعون از دیدن این شکست دیوانه شد، به جادوگران نعره کشید:

پیش از آنکه اجازه فرمایم به موسی ایمان آوردید، او استاد شما است که در مقابل وی خاضع و تسلیم شدید، این فتنه‌ای که به وجود آوردید، إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرَتُمْوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا اعراف/ ۱۲۳، دستها و پاهایتان را به عکس قطع خواهم کرد و در درختان خرما به دارتان خواهم زد، خواهید دید که کدام یک در شکنجه کردن نیرومندیم. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۱۹

نعره و تهدید فرعون تأثیری نبخشید، آنها که ایمان آورده بودند گفتند:

ما در مقابل اینهمه دلایل روشن نمی‌توانیم اطاعت تو کنیم هر چه می‌خواهی بکن، تو فقط می‌توانی در این دنیا ما را در فشار قرار دهی، ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا گناهان ما را ببخشد، و سحری را که به آن مجبورمان کردی بیامرزد خدا بهتر و پایدارتر است ...

مطلب به اینجا می‌رسد که به موسی وحی می‌شود: بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببر، فرعون در تعقیب آنها از مصر بیرون شد و در دریا غرق گردید، پیروی فرعون، فرعونیان را جز ضلالت نیافزود، ۶۵- قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى این آیه نشان می‌دهد که جادوگران خواسته‌اند مطلب را مهم تلقی نکنند گویی گویندگان آن، به پیروزی خود مطمئن بوده‌اند این سخن در سوره اعراف/ ۱۱۵ نیز بدین نحو آمده است.

۶۶- قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى.

این اثر تنها در موسی نبود بلکه در دیگران نیز اثر گذاشت چنان که در سوره اعراف آمده است: فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُ بِسَحْرِ عَظِيمٍ / ۱۱۶ در سوره بقره ذیل آیه صد و دو گفته‌ایم: سحر علمی است که در دیده و فکر اثر می‌گذارد بی‌آنکه خارج را منقلب کند، یعنی سحر آنها ریسمانها و چوبدستی‌ها را مبدل به شیء متحرک نکرد بلکه به خیال موسی چنین آمد و در چشم آنها چنین دیده شد، اما معجزه واقع را تغییر می‌دهد و عصای موسی واقعا به مار تبدیل می‌گردید، به سوره بقره رجوع شود در زمینه معجزه رجوع شود به (اعراف/ ۱۰۷- نکته‌ها). تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۰

۶۷- فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى از آیه بعدی که می‌فرماید: نترس تو برتری، معلوم می‌شود که موسی بر خودش نمی‌ترسید بلکه می‌ترسید که مردم آنها را حق بدانند و گمراه کردند در نهج البلاغه خطبه چهارم فرموده: موسی راجع به خودش نترسید بلکه از غلبه نادانان و حکومت گمراهان ترسید که جای حق را بگیرند: «لم يوجس موسى خيفة على نفسه. اشفق من غلبة الجهال و دول الضلال» علی هذا «او جس» به معنی احساس است نه پنهان کردن.

۶۸- قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى.

وعده خداست وعده اکید که تو برتر و پیروزی.

۶۹- وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفٌ مَا صَدَّ نَعْوَا إِنَّمَا صَدَّ نَعْوَا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى بعد از وعده پیروزی خطاب رسد که عصایت را بیانداز کلمه «تلقف» سه بار در قرآن مجید آمده است، مراد از آن ظاهراً بلعیدن می‌باشد، در المیزان فرموده تعبیر ما فی یَمِینِکَ به جای عصا برای آنست که: حقیقت هر چیز آنست که خدا بخواهد، اگر بخواهد عصا باشد عصا می‌شود و اگر بخواهد ازدها باشد، ازدها می‌شود، تعبیر ما صَدَّوْا برای آنست که: زور آزمایی میان این قدرت مطلقه و کار (ضعیف) بشری است.

آن وقت در مقام استدلال فرموده: إِنَّمَا صَدَّوْا كَيْدُ سَاحِرٍ یعنی تو پیروزی که تو کار خدایی می‌کنی و کارت حقیقت دارد ولی کار آنها کار جادوگری است و به حکم إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زُهُوقًا سَاحِرٍ به هر کجا رود پیروز نمی‌شود، فقط می‌تواند دقایقی چند مردم را با باطل سرگرم کند، آری طلسم باطل بالاخره شکستنی است، که: إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ انعام/۱۴۴. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۱

۷۰- فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سِجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى أَنهَا كَ دَانِشْمَنْد بُوْدَنْد اَز دِیدَنْ اِین مَعْجَزَه دْرِیَافْتَنْد کَه مَوْسَى جَادُوْگَر نِیْسْت بَلْکَه بِیَاْمِر اِسْت، لَفْظ «فالقی» به صیغه مجهول حاکی از بی‌اختیاری و احاطه صولت الهی است، یعنی ماجرا چنان بینش آور و روشن کننده بود که ساحران را به سجده انداخت، به نظر المیزان، اضافه رب به هارون و موسی برای اقرار به نبوت آن دو است.

۷۱- قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَا لَكُمْ، إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَتَقَى.

در این آیه فرعون ساحران را متهم می‌کند که با موسی توطئه کرده‌اید تا اهل شهر را از دیارشان بیرون کنید، این ظاهراً برای شورانیدن مردم بر علیه آنها بود، إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ حاکی است که فرعون می‌گفت خود دانسته در مقابل موسی مغلوب شدید و استاد شاگردی نگذاشت با او مقابله کنید، فعل تقطیع و تصلیب هر دو برای کثرت و مبالغه است، طبرسی رحمه الله «اینا» را راجع به خدا و فرعون دانسته است یعنی: به زودی می‌دانید کدام یک از من و خدای موسی در عذاب کردن سختیم و عذاب کدام یک دائمی است؟

۷۲- قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا.

شاخ و شانه کشیدن فرعون تأثیری نکرد، آنها که ابتدا، از فرعون در صورت غالب شدن جایزه خواسته و گفتند: إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اعراف/۱۱۳ و بعد از انداختن ریسمانها گفتند: بَعْرَةٌ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ شعراء/۴۴، چنان قضیه بر آنها روشن شد که در مقابل فرعون چنین ایستادند، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۲

منظور از «فاقض» حکم کردن است چون فرعون خود دست و پای آنها را قطع نمی‌کرد بلکه فرمان می‌داد که قطع کنند، إِنَّمَا تَقْضِي ... حاکی است که تو فقط در این دنیا قدرت عذاب کردن داری ولی اگر به طرف تو آئیم پیش خدا در عذاب آخرت و دائم خواهیم بود، ظاهراً آمدن «بینات» برای آنست که:

ازدها شدن عصا، دوباره چوب شدن آن و از بین رفتن ریسمانها و چوب‌ها، هر یک معجزه‌ی بوده است.

۷۳- إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتْنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَتَقَى یعنی مسئله، مسئله دنیا نیست که تو ما را تهدید می‌کنی بلکه مسئله آخرت است که می‌خواهیم خدا خطاهای ما و جادویی را که در مقابل رسول حق به کار بستیم بر ما بیامرزد، خدا برای ما از تو بهتر است، تو فانی هستی و او ابدی است معلوم می‌شود که ساحران قبلاً مسئله آخرت و امثال آن را می‌دانسته‌اند که این چنین گفته و خاضع شده‌اند و باک نکرده‌اند از اینکه فرعون آنها را با شکنجه شهید کند.

۷۴- إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى اِین آیه و دو آیه بعدی توجیه و تعلیل اِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا



...

است، یعنی ما که به خدا ایمان آوردیم تا گناهان ما را بپارزد برای آنست که قیامت گناهکاران و نیکوکاران چنین و چنان است، علی‌هذا نمی‌توانیم از حق دست برداشته تابع ناحق باشیم، مطالب این سه آیه نشان می‌دهد که آنها در حد اکثر بینش دینی بوده‌اند و اگر نه یک جادوگر جاهل چطور می‌تواند در مدت کمی این همه قلب ماهیت دهد.

لا یَمُوتُ فیها وَ لا یَحِیُّ که در آیات دیگر نیز آمده است بدان معنی است، که تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۳  
نمی‌میرد تا با مردن راحت باشد و نه عذاب از او دست بردار است تا لذت زندگی را لمس کند، در جای دیگر چنین آمده است: وَ  
الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا فَاطِر / ۳۶.  
۷۵- وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ.

نقطه مقابل آیه ما قبل است ایمان باید توأم با عمل باشد بلکه ایمان قلبی و عمل ظاهری یک شیء هستند در دو ظرف «درجات علی» در مقابل «جهنم» است.

۷۶- جَنَّاتٌ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ مِنْ تَزَكَّىٰ این آیه، تفسیر و تفصیل الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ است. در زمینه انهار بهشتی در سوره بقره ذیل آیه ۲۵ توضیح داده‌ایم که نهر ساده آب نیستند و در سوره قتال نیز خواهد آمد، منظور از «تزکی» پاک شدن به وسیله ایمان و عمل صالح است.

۷۷- وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ.

این آیه و آیه بعدی راجع به خروج بنی اسرائیل از مصر و تعقیب فرعون و غرق شدن او است که در سوره اعراف و جاهای دیگر به تفصیل آمده است، از «اسر» معلوم می‌شود که می‌بایست موسی آنها را شب هنگام از مصر خارج کند آن فعل امر است که یاء در اثر جزم ساقط شده است.

در فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا ظاهراً «طریقاً» مفعول ضرب است یعنی برای آنها راهی بزن، به نظر می‌آید چون ایجاد راه با زدن عصا به دریا تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۴

می‌بایست باشد لذا لفظ اضرب به طور مجاز عقلی آمده است، تقدیر آن: «اضرب البحر لیکون لهم طریقاً» است.

أَمَّا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَ لَا تَخْشَىٰ تأمین است برای موسی، یعنی نه از رسیدن فرعون و گرفتار شدن به دست او بترس و نه از غرق شدن در دریا، بعضی‌ها آن را «لا تخف خوانده‌اند.

۷۸- فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ.

منظور از ما غَشِيَهُمْ آب دریا است، آمدن «ما» نظیر ما تِلْكَ بِيَمِينِكَ است و می‌رساند که حقیقت و ماهیت هر شیء آنست که خدا بخواهد، اگر خدا بخواهد آب باشد آب می‌شود و اگر خدا بخواهد سنگ باشد، سنگ می‌شود، آبی که فرعونیان را غرق کرد و در خود فرو برد چند لحظه قبل از آن سنگ بود، سپس با خواست خدا آب شد.

۷۹- وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ ما هَدَىٰ نَتِيجَهُ کار است، یعنی فرعون در اثر پیشوایی باطل و غلط، قوم خویش را گمراه و شقی نمود و به راه سعادت هدایت نکرد، آری این است پایان طاغوت پرستی.

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۸۰ تا ۹۸]



يا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ غَدُوكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى (۸۰) كَلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲) وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أَوْلَاءٌ عَلَيَّ أَتْرَى وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴)

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسِينًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خِوَارٌ فَقالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (۸۹)

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

تفسیر احسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۲۶

۸۰- ای فرزندان اسرائیل ما شما را از دشمنان فرعون نجات دادیم و طرف راست طور را برای آمدن تورات وعده کردیم و بر شما من و سلوی نازل نمودیم.

۸۱- بخورید از پاکیزه‌های آنچه روزیتان کرده‌ایم و در آن طغیان نورزید تا غضب من تفسیر احسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۲۷ بر شما وارد شود، هر که غضب من بر او وارد شود ساقط شده است.

۸۲- و من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند و ایمان آورد و سپس به ولایت و سرپرست خدایی هدایت شود.

۸۳- ای موسی چه چیز تو را از قوم خود به عجله واداشت.

۸۴- گفت: آنها پشت سر منند، و من در آمدن به سويت شتاب کردم تا از من خوشنود شوی.

۸۵- فرمود: ما از پس تو، قوم تو را امتحان کردیم و سامری آنها را اضلال نمود.

۸۶- موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش برگشت و گفت: ای قوم مگر خدا به شما وعده خوب نداد، آیا زمان رفتن من بر شما طولانی شد یا خواستید غضبی از خدا بر شما وارد شود که وعده مرا تخلف کردید؟!

۸۷- گفتند: ما به اختیار خود وعده تو را تخلف نکرده‌ایم بلکه اثقالی از زیور قوم فرعون را با خود داشتیم که در آتش انداختیم، سامری نیز انداخت.

۸۸- پس برای آنها گوساله‌ای بیرون آورد که صدای گوساله داشت، گفتند: خدای شما و خدای موسی این است که آن را از یاد برده است.

۸۹- آیا نمی‌دیدند که گوساله به آنها جواب بر نمی‌گرداند و برای آنها مالک نفع و ضرری نیست.

۹۰- هارون قبلا به آنها گفته بود که ای قوم با این گوساله به فتنه افتادید، پروردگار شما خدای رحمن است، از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمائید.

۹۱- گفتند: ملازم عبادت او خواهیم بود تا وقتی که موسی به سوی ما باز گردد.

۹۲- موسی گفت: هارون چه چیز بازداشت ترا آن گاه که دیدی گمراه شدند.

۹۳- که فرمان مرا اطاعت نکنی آیا امر مرا عصیان کردی!؟

۹۴- گفت: پسر مادرم از ریش و سر من مگیر، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل اختلاف افکندی و قول مرا رعایت نمودی.

۹۵- موسی گفت: ای سامری این چه کاری است.

۹۶- گفت: دانسته‌ام آنچه را که اینها ندانسته‌اند، مشتکی از اثر رسول را برداشتم و انداختم، ضمیرم به من این را خوش وانمود کرد.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۸

۹۷- گفت: برو باید در زندگی بگویی: با من تماسی نیست، و تو را وعده‌ایست تخلف ناپذیر، بنگر به خدایت که به عبادت او را

ادامه دادی، آن را می‌سوزانیم و به دریا می‌پاشیم.

۹۸- معبود شما فقط الله است که جز او معبودی نیست، علمش بهر چیز احاطه دارد.

### کلمه‌ها

واعدا ناکم: یعنی: وعده کردیم مواعده گاهی بین الاثنین و گاهی برای مفرد باشد (اقرّب الموارد) در آیه برای مفرد است.

الایمن: طرف راست.

المن: من: ترنجبین یعنی ماده چسبنده و شیرینی است مانند عسل که از هوا بر سنگ و برگ درختان می‌نشست «سلوی» مرغ

بلد چین.

برای این دو کلمه رجوع شود به بقره آیه ۵۷ و اعراف / ۱۶۰، آن دو فقط سه بار در قرآن مجید آمده‌اند.

هوی: هوی (بضم اول و فتح آن) به معنی فرود آمدن «هوی الشیء هویا: سقط من علوّ الی اسفل» منظور از آن در آیه سقوط و

هلاکت است.

اعجلک: عجله: شتاب و خواستن چیزی پیش از وقت آن. اعجال: به عجله واداشتن.

اثری: اثر: نشانه و نیز به معنی بعد و پشت سر آید گویند: «خرج فی اثره» یعنی در پی او خارج شد، در آیه به همین معنی است.

سامری: نام همان یهودی است که گوساله ساخت و قوم موسی را به پرستش آن خواند و گوساله پرستی را به وجود آورد، این لفظ

فقط سه تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۲۹

بار در قرآن مجید آمده است طه / ۷۵ و ۸۷ و ۹۵.

اسفا: اسف (بر وزن شرف): اندوه و غضب. طبرسی شدت غضب فرموده است «اسف» (بکسر - س): اندوهگین.

موعدی: موعده: مکان وعده و زمان وعده. در آیه معنی اول مراد است.

ملکنا: ملک (بر وزن خلق) مصدر «ملک یملک» است، جوهری گوید: فتح آن از کسر، افصح است، بعضی‌ها آن را بضم (م)

خوانده‌اند طبرسی آن را قدرت و اختیار معنی کرده است، یعنی ما با قدرت و اختیار خود وعده تو را تخلف نکردیم.

اوزار: وزر (بر وزن جسر) سنگینی و سنگین، آن اغلب درباره گناه به کار رفته که بار سنگینی است بر گردن گناهکار، جمع آن

اوزار است، در آیه شریفه، زیور آلات اوزار و اثقال نامیده شده است.

قذفاها: قذف: انداختن، گذاشتن، رها کردن «قذفاها» انداختیم آنها را عجلان: عجل (بر وزن جسر): گوساله. از مجمع البیان و

مفردات معلوم می‌شود: علت این تسمیه آنست که گوساله به عجله بزرگ شده، به صورت گاو در می‌آید.

جسدا: جسد: پیکر. خواه بیروح باشد یا با روح. در قرآن مجید در هر دو به کار رفته است، مراد از آن در آیه، جسد بیروح است.

خوار: (بضم اول): صدای گاو. راغب گوید: آن مخصوص گاو است، در صدای شتر به طور استعاره گفته می‌شود، آن فقط دو بار

در قرآن مجید آمده است: اعراف / ۱۴۸، طه / ۸۸ در نهج البلاغه در تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۰

صدای زمین به وقت زلزله نیز به کار رفته است (قاموس قرآن- خوار).

نبرح: نبرح: کنار شدن. «برح الرجل براحا: اذا تنخى عن موضعه» و چون با کلمه نفی همراه باشد افاده اثبات می‌کند «لن نبرح» هرگز کنار نمی‌شویم.

عاکفین: عکف و عکوف: ملازمت با تعظیم، اکثر موارد آن در قرآن مجید به معنی ملازمت و مواظبت است «عاکفین» ملازمان.

ترقب: رقبه (بکسر اول) و رقبوب: انتظار و حفظم تَرْقُبْ قَوْلِي

دستور مرا مراعات نکردی.

خطبک: خطب (بر وزن عقل): روبرو سخن گفتن. (خطاب)، امر عظیم را خطب گویند که در آن مخاطب بسیار می‌شود، مراد از آن در اینجا معنای دوم است.

بصرت: بصر (از باب کرم یكرم و علم يعلم) به معنی علم آمده است جوهری گوید: «بصرت بالشیء: علمته» آن در آیه به معنی دانستن است.

سولت: راغب گوید: تسویل به معنی تزیین نفس است آنچه را که به آن حرص می‌ورزی سَيَوَّلْتُ لِي نَفْسِي نفسم به من خوب وانمود کرد.

مساس: در اقرب‌الموارد گوید: مساس بفتح میم اسم فعل است یعنی مرا مس کن «لا مساس»: مرا مس نکن، ولی قرائت مشهور در قرآن (بکسر میم) است در قاموس گوید: معنی «لا مساس» در قرآن آنست که: کسی را دست نمی‌زنم و کسی به من دست نزنند.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۱

ظلت: ظل (بفتح ظاء و تشدید لام): دوام و پیوستگی «ظلت»:

ملازم شدی.

نحرقنه: حرق: سوزاندن. در صحاح گوید: احراق و تحریق دلالت بر شدت دارند.

نسفا: نسف: کندن. پراکندن. اهل لغت به هر دو معنی تصریح کرده‌اند آن در آیه به معنی پاشیدن و پراکندن است.

## شرحها

آیات فوق پنجمین قسمت از ماجرای مفصل موسی علیه السّلام است و خلاصه آنها چنین است که خداوند به بنی اسرائیل تذکر می‌دهد که شما را از دست فرعونیان نجات داده و در صحرای سینا برای شما وسائل زندگی فراهم کردیم از آنها استفاده کنید و طغیان نکنید که مستوجب غضب خدا می‌شوید.

بعد، ماجرای آمدن موسی به طور سینا است برای دریافت تورات و احکام آن، خدا در آنجا از فتنه سامری به موسی خبر می‌دهد، موسی خشمگین و اندوهناک به سوی بنی اسرائیل بر می‌گردد و آنها را به باد ملامت می‌گیرد که این چه وضعی است به وجود آوردید؟! آنها جواب می‌دهند که سامری این گوساله را ساخت و این فتنه را بپا کرد.

آن گاه موسی به برادرش هارون خشونت می‌کند که چرا گذاشتی چنین کنند؟ او عذر می‌آورد که: ترسیدم بگوی می‌ان میان بنی اسرائیل اختلاف افکندی موسی عذر او را می‌پذیرد، سپس به سامری برگشته و می‌گوید: این چه بلایی است به سر مردم آوردی؟ در آخر او را ممنوع‌الملاقات می‌کند و گوساله را سوزانده و خاکسترش را به دریا می‌ریزد، غائله پایان می‌پذیرد. تفسیر أحسن

الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۲

۸۰- يا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوى.

این مطلب در سوره اعراف به طور تفصیل آمده است و چون سوره اعراف قبل از طه نازل شده است بدین جهت در اینجا به اشاره

بیان شده است، منظور از أَنْجِنَاكُمْ نجات از فرعونیان و از وَاَعِدْنَاكُمْ ظاهراً وعده چهل روزه موسی است که در وَاَعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتَمَمْنَا بِعَشْرِ اَعْرَافٍ / ۱۴۲ گذشت غرض از آن وعده آمدن تورات بود در بیان من و سلوی به سوره بقره / ۵۷ و اعراف / ۱۶۰ رجوع شود.

۸۱- كَلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ بِمَلَا حِظَّهُ مَقَرَّرَاتِ خَدَائِي فِي زَمِينِهِ بِهَرَّةٍ بَرْدَارِيٍّ اِز طَيِّبَاتِ اَسْت. لَفْظ «مَنْ» فِي مِثْلِ طَيِّبَاتِ ظَاهِرًا لِاِيَّاكَ اَسْت وَ شَائِدًا بِمَعْنَايِ تَبْعِيضِ اَسْت، ضَمِيرِ «فِيهِ» رَاجِعٌ اِلَى «اَكَلِ» اَسْت، مَنظُورٌ اِز غَضَبِ خَدَا، عِقَابِ خَدَا اَسْت، كِهْ بِهْ عَلْتِ مَعْصِيَّتِ بِهْ اِنْسَانِ رُوِّ مِي اَوْرِدِ. عَمْرٌ وَ بِنِ عَيْدِ اِز حَضْرَتِ بَاقِرِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ پَرَسِيدِ: فِدَايَتِ شُومِ: مَرَادٌ اِز غَضَبِ دَرِ وَا مَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ چِيَسْت؟ فَرَمُودِ: اَنِّ عِقَابِ اَسْت، اِي عَمْرُو هَر كِهْ گِمَانِ كِنْدِ خَدَا اِز حَالِي بِهْ حَالِي عَوْضِ مِي شُودِ، اَو رَا بِهْ صِفْتِ مَخْلُوقِ تَوْصِيْفِ كَرْدِهْ اَسْت: »

قال عليه السلام هو العقاب يا عمرو، انه من زعم ان الله قد زال من شيء الى شيء فقد وصفه بصفة المخلوقين «(۱)»  
یعنی خشم خدا مانند خشم انسان نیست، غرض از «هوی» سقوط و هلاکت است.

۸۲- وَ اِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَ اَمَّنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ

(۱) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۳

این آیه تکمیل مطلب آیه سابق است که هر که بعد از طغیان بخواهد توبه کند، خدا توبه او را می پذیرد.

این آیه یک قاعده کلی است، این قاعده در مسلمان فاسق آنست که از گناه توبه کند و به دستورها و آیات خدا ایمان بیاورد یعنی تسلیم شود و آن گاه عمل صالح انجام دهد و در کافر و مشرک چنین است که از شرک و کفر توبه کند و به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، این هر دو وجه در بنی اسرائیل بود، چون آنها با عبادت گوساله مشرک شده بودند و به حکم يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ بقره / ۶۱، به دستورهای خدا تسلیم نمی شدند، آمدن صیغه مبالغه غفار ظاهراً برای تشویق است.

اَمَّا تَمَّ اهْتَدَى طَبْرَسِي رَحْمَةُ اللّٰهِ اَنِّ رَا لَزُومِ اِيْمَانِ وَ اِسْتِمْرَارِ اَنِّ كُفْتِهْ اَسْت، يَعْنِي پَسِ اِز تَوْبِهْ وَ اِيْمَانِ وَ عَمَلِ صَالِحِ، اِيْنِ كَارِ رَا اِدَامِهْ دِهْدِ وَ تَوْبِهْ رَا نَشْكَنْدِ، اِيْنِ بَهْتَرِيْنِ مَعْنِي اَسْت كِهْ نَسَبْتِ بِهْ ظَاهِرِ اِيْهْ مِي شُودِ كُفْتِ، نَظِيْرٌ: فَاسِقٌ يَتَّعَفَزُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّٰهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَظُنُّوْنَ اَلَّ عَمْرَانِ / ۱۳۵.

ولی نظر به شأن نزول آیه که درباره بنی اسرائیل است و آنها اعتقاد به خدا و رسالت موسی داشتند ولی نوعاً از قبول ولایت موسی و سرپرستی او سر باز می زدند چنان که از حکایت ذبح بقره و مخالفت در زمینه داخل شدن به فلسطین و امثال آن فهمیده می شود تا جایی که موسی در مقام شکایت می گوید: رَبِّ اِنِّي لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِي وَ اَخِي فَاَفْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِيْنَ مائده / ۲۵، به علاوه: اینک از نظر قرآن و اسلام روشن است هر که پیامبر زمان خویش با امامت و ولایت قبول نداشته باشد پیش خدا مسئول و معذب است.

با این مقدمات روشن خواهد شد که مراد از تَمَّ اهْتَدَى هدایت و راه تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۴

یافتن به ولایت ولی امر است یعنی: من غفارم به هر که دارای این شرایط باشد و سپس ولایت پیامبر و جانشین پیامبر را قبول نماید و اگر به آن را نیابد خدای غفار او را نخواهد آمرزید.

در مجمع البیان از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل کرده که فرموده است

«ثم اهتدى الى ولايتنا اهل البيت فوالله لو ان رجلا عبد الله عمره بين الركن والمقام ثم مات ولم يجيء بولايتنا لأكبه الله في النار

علی وجهه» (۱)

این از آن جهت است که بدون رهبری نمی‌تواند راه خدا را رفت، باید حکومت باشد و از او اطاعت نماید.

اگر گویند: آیه درباره بنی اسرائیل است چطور به ولایت ائمه علیهم‌السلام تطبیق می‌شود؟ گوئیم: آیه یک قاعده کلی را بیان می‌دارد، آن در زمان موسی پذیرفتن ولایت او بود و در زمان امامان، پذیرفتن ولایت ایشان می‌شود.

۸۳ و ۸۴- وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى؟ قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثَرِي وَوَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى در سوره اعراف آیه ۱۵۵ می‌خوانیم که موسی به وقت رفتن به میقات هفتاد نفر از بنی اسرائیل را با خود برد، از این آیه به نظر می‌آید که موسی آنها را پشت سر گذاشته و خود در رفتن به میقات عجله کرده است که خدا از علّت آن پرسیده است. موسی جواب می‌دهد که آنها در پشت سر من هستند و به من لاحق خواهند شد، علّت عجله من طلب رضای تو است، این سؤال می‌شود در اول میقات و می‌شود در آخر آن باشد.

(۱) طبرسی فرموده: این روایت را حاکم حسکانی روایت کرده و عیاشی با چند طریق در تفسیرش آورده است، ناگفته نماند: در تفسیر برهان دوازده روایت در این زمینه از امام باقر و امام صادق و امام کاظم (ع) نقل شده است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۵

۸۵- قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ در اینجا خداوند به موسی خبر می‌دهد که قوم تو را مورد آزمایش قرار دادیم و از عهده آزمایش نیامدند و در نتیجه سامری آنها را گمراه کرد، لفظ فاء در «فانّا» نشان می‌دهد که نظر موسی آن بوده: انتخاب شدگان پشت سر من هستند و بقیه هم در حالت خوبی می‌باشند و نگرانی نیست، خدا فرمود: ولی ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم.

۸۶- فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعِيدًا حَسِينًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي غَضْبَانَ وَاسْفَ كَمَا أَنَّ صِفَتَ مَشْبَهَانِدِ حَاكِيٍّ مِنْ شِدَّةِ غَضَبٍ وَانْدَوَهُ هَسْتَنْدِ مَنْظُورٍ مِنْ «وَعْدِهِ حَسَنٍ» آمدن تورات است که ضامن سعادت آنها بود، غرض از فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ مدت مفارقت موسی بود، یعنی آیا مدت مفارقت من آن قدر شد که شما از آمدن من به کلی مایوس شده و نظم را بهم زدید و گوساله پرستی آغاز کردید؟! یا خواستید که غضب خدا بر شما وارد شود؟ غرض از «موعدی» همان است که وعده کرده بودند، بعد از موسی از هارون اطاعت کرده و نظم را حفظ کنند.

۸۷ و ۸۸- قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَتَسَبَّى إِيْنِ دُو تَا آيَه اَوْلَا جَوَابٍ وَاعْتِذَارٍ أَنَّهُمَا اسْتِ كَمَا بَا تَمَلِكُ وَاخْتِيَارِ خُودِ چنين كاري نكرديم بلكه علتی ما را به این كار واداشت و آن اينكه از زيور آلات قوم فرعون اوزاری با خود حمل کرده بوديم، به نظر می‌آید از كثرت تأثر تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۶

به زيور آلات اوزار گفته‌اند يعنی اينها برای ما بار گناه شدند، هكذا «حملنا» گویا خواسته‌اند بگویند: ما نخواسته بوديم كه زيور آلات بیاوريم و سبب شرك ما گردند، ولی به ما بار شده بودند.

فَقَدَفْنَا يعنی آنها را در آتش انداختيم، فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ اين جمله شايد كلام خدا باشد يعنی سامری نيز آنچه داشت در آتش انداخت، فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا حَاكِيٍّ اسْتِ كه گوساله روح نداشته و مجسمه بوده است و آن بدل است از «عجلا» از كلمه: «له خوار» معلوم می‌شود كه در او دستگاهی تعبيه شده بود كه بوسيله آن، صدای گوساله می‌داد و نيز نشان می‌دهد كه آن صدا ادامه داشت و يك دفعه نبوده است.

«فقالوا» با صيغه جمع حاكی است كه عده‌ای نيز در اين فتنه، سامری را ياری کرده‌اند، فاعل «فسي» اگر موسی باشد مراد آنست كه:

موسی معبود خود را که گوساله است از یاد برد و رفت تا او را در کوه طور پیدا کند و اگر فاعل آن سامری باشد منظور آنست که: سامری اله خود را از یاد برد تا گوساله را به وجود آورد.

۸۹- أَفَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا إِنَّ آيَةَ وَعْدِهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا یعنی: بر معبود بودن گوساله هم دلیل عقلی داشتند و هم ارشادی اما دلیل عقلی آنست که: معبود اقلا باید حرف بندگان خود را بشنود و بتواند نسبت به آنها جلب منفعت و دفع ضرر بکند ولی آنها می‌دیدند که گوساله به آنها جواب نمی‌دهد و به آنها نفع نمی‌رساند و دفع ضرر نمی‌کند، البته این صفات، ابتدایی‌ترین صفت معبود است. دوم اینکه: هارون به آنها گفته بود: این کار خلاف است. این کار را نکنید چنان که تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۷

آیه بعدی می‌گوید:

۹۰- وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي إِنَّ هَذَا لَدَلِيلٌ لَكُمْ هَارُونُ أَنهَا رَأَى قَوْمَهُ يَتَّخِذُونَ أَصْنَانًا صُورًا وَإِنَّمَا كَانُوا هَادِيًا ضَلُّوا هَارُونُ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي إِنَّ هَذَا لَدَلِيلٌ لَكُمْ هَارُونُ أَنهَا رَأَى قَوْمَهُ يَتَّخِذُونَ أَصْنَانًا صُورًا وَإِنَّمَا كَانُوا هَادِيًا ضَلُّوا

«به» راجع است به «عجل» یعنی: با این گوساله به فتنه افتادید و مشرک شدید، پروردگار شما خدای رحمن است نه این گوساله. ولی در جواب هارون گفتند:

۹۱- قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى یعنی: تا برگشتن موسی به عبادت و تعظیم گوساله ادامه خواهیم داد.

۹۲- قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۙ أَفَلَا تَتَّبِعَنِ ۚ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۚ إِنَّكَ لَمِنَ الْبَاطِلِينَ هَارُونُ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۙ أَفَلَا تَتَّبِعَنِ ۚ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۚ إِنَّكَ لَمِنَ الْبَاطِلِينَ هَارُونُ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۙ أَفَلَا تَتَّبِعَنِ ۚ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۚ إِنَّكَ لَمِنَ الْبَاطِلِينَ هَارُونُ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۙ أَفَلَا تَتَّبِعَنِ ۚ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۚ إِنَّكَ لَمِنَ الْبَاطِلِينَ هَارُونُ قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۙ أَفَلَا تَتَّبِعَنِ ۚ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۚ إِنَّكَ لَمِنَ الْبَاطِلِينَ

برادرش متوجه شده و پرخاش می‌کند: وقتی که دیدی اینها گمراه شدند چه باعث شد که از وصیت من سر باز زنی آیا فرمان مرا مخالفت کردی؟! در سوره اعراف آیه ۱۵۰، این پرخاش خشن‌تر نقل شده است که از آیه بعدی روشن می‌شود.

۹۴- اَلَا يَا بَنِيَّ اِنَّمَا تَتَّخِذُونَ اَصْنَانًا سِوَى اللَّهِ فَتَدْعُونَ اِيَّاهُمْ دُعَاءَ الَّذِي كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ وَرَأَيْتُمْ أَنَّ كُلُّكُمْ يَمُوتُ فَارْتَدُّوا عَلَىٰ اَعْقَابِهِمْ لِئَیَّ اُمَّةٍ لَمْ يَدْعَوْا مِنْ قَبْلُ لَعَلَّ اَهُمْ يَرْجِعُونَ اَلَا يَا بَنِيَّ اِنَّمَا تَتَّخِذُونَ اَصْنَانًا سِوَى اللَّهِ فَتَدْعُونَ اِيَّاهُمْ دُعَاءَ الَّذِي كَفَرْتُمْ بِاللَّهِ وَرَأَيْتُمْ أَنَّ كُلُّكُمْ يَمُوتُ فَارْتَدُّوا عَلَىٰ اَعْقَابِهِمْ لِئَیَّ اُمَّةٍ لَمْ يَدْعَوْا مِنْ قَبْلُ لَعَلَّ اَهُمْ يَرْجِعُونَ

معلوم می‌شود که موسی از ریش و موی سر هارون گرفته و به سوی خود کشیده است، علت آن و جوابش در سوره اعراف آیه ۱۵۰ گذشت. گویا موسی به هارون سفارش کرده که وحدت بنی اسرائیل را حفظ کند، چنان که در جای دیگر آمده: وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ اعراف ۱/ ۱۴۲، در سوره اعراف گفته‌ایم که موسی و هارون برادر تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۳۸

پدر و مادری بودند، کلمه اَبْنٌ امٌ برای استرحام بوده است.

۹۵ و ۹۶- قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي هَارُونُ قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي

در مرحله آخر، موسی به حساب مقصر و جنایتکار اصلی پرداخته و او را به زیر سؤال می‌کشد که: این کار خطرناک چیست که آوردی؟! «قبضه» می‌شود مفعول «قبضت» و یا مفعول مطلق باشد.

ناگفته نماند: در بیان این دو آیه سه وجه هست: اول آنکه سؤال فَمَا خَطْبُكَ راجع باشد به حقیقت کار سامری و علت آن، یعنی موسی علیه السلام می‌پرسد این گوساله را چگونه ساختی و در ساختن آن چه داعی داشتی؟ سامری جواب می‌دهد: من علم ریخته‌گری و مجسمه‌سازی بلد بودم ولی اینها بلد نبودند مقداری از طلاهایی که مال تو بود برداشتم و در آتش انداختم و گوساله ساختم، سپس هوای نفس به من چنین وانمود کرد که از غیبت تو استفاده کرده مردم را به عبادت آن بخوانم.

برای تصحیح این وجه باید: گفت: اولاً مراد از «اثر» طلا و زیورات است و نسبت آن به موسی از آن جهت است که موسی گفته بود آنها را از مصر بیاورند یا اصلاً مال موسی بود.

ثانیاً اطلاق کلمه رسول به موسی به صورت غیبت مانند بعضی از خطابها است چنان که مثلاً دربان به رئیس می‌گوید: امیر چنین



فرمود، لفظ رسول شاید از جهت دستپاچگی بوده است و گر نه او دیگر موسی را رسول نمی‌دانست. سوم فاء در «فَكَذَلِكُ» نشان می‌دهد که بعد از ساختن گوساله به فکر معبود کردن آن افتاده است.

وجه دوم همانست که از ابو مسلم مفسر نقل شده: در این وجه مراد از تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۳۹

«قبضه» مقداری از شریعت موسی علیه السّلام است و از «رسول» خود موسی است و منظور از «نبدتها» انداختن و کنار گذاشتن آن است یعنی: او در جواب موسی گفت: من دانستم که شریعت تو باطل است لذا مقداری از آن را در ابتداء قبول کردم سپس به کنار گذاشتم و ضمیرم به من چنین وانمود کرد.

اشکال این وجه آنست که: جواب سامری خارج از مسأله گوساله است او فقط جواب داده که مقداری از شریعت تو را قبول کرده بعد کنار گذاشتم و نیز علت آمدن فاء در وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي روشن نمی‌شود، علی‌هذا اشکال این وجه از وجه اول بیشتر است.

وجه سوم آنست که: منظور از «رسول» جبرئیل و از «قبضه» مقداری خاک و از «اثر» ردّ پای مرکب جبرئیل است یعنی سامری در جواب موسی می‌گوید: من دیدم که خاک در زیر پای مرکب جبرئیل زنده شد ولی آنها ندیدند، لذا من مقداری از آن خاک را برداشتم و آن را در مجسمه گوساله انداختم و آن زنده شد و صدا کرد و باطنم به من چنین وانمود کرد، ولی «جسدا» صریح است در اینکه گوساله زنده نشده است، وانگهی جبرئیل در آن طرف دریا بود که گویند مرکب فرعون در پی مرکب جبرئیل وارد دریا شد، سامری آن وقت در این طرف دریا بود، از کجا، جبرئیل و مرکب او را دیده است.

ناگفته نماند: وجه اول از همه قویتر است گر چه هیچ یک خالی از اشکال نیست و الله العالم.

۹۷- قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا در این آیه، بعد از ثبوت جرم، موسی با سامری سه معامله می‌کند، اول: تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۴۰

فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ ... او را از جامعه و افتخیز با مردم طرد می‌کند یعنی از مردم دور شو و حق‌نداری با کسی رابطه، گفتگو، کار کردن، کار گرفتن، آمد و رفت داشته باشی.

این مطلب برای انسان در زندگی از اشقّ مجازات است، چنان که در سوره توبه/ ۱۱۸ درباره وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلُّوا ... گذشت، منظور از أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ ظاهراً آنست که عدم تماس و عدم رابطه را به وجود آوری و از مردم بریده شوی، نه اینکه با دیدن هر کسی بگویی: با من تماس حاصل نکن. طبرسی فرموده: موسی به دستور خدا به مردم فرمان داد که با او افت و خیز نکنند، هم جلیس نشوند و طعام نخورند بجائی گفته است: سامری ترسید و از مردم فرار کرد در بیابان زندگی می‌کرد، کسی پیدا نمی‌شد تا با او مجالست کند تا در اثر دوری از مردم مانند کسی شد که بگوید: «لا مِسَاسَ».

دوم: وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ که ظاهراً منظور عذاب آخرت است، یعنی قطع نظر از این عقوبت دنیایی، عقوبت آخرت غیر قابل تخلف خواهی داشت، المیزان نظر می‌دهد که منظور هلاکت او در وقت معینی است.

سوم: آنکه گوساله را سوزانید و خاکستر آن را به دریا افکند، بعضی «لنحرقنه» را بفتح نون و سکون حاء خوانده‌اند از حرق به معنی سائیدن دندان به دندان، در این صورت معنی آن تراشیدن و سوهان کردن است «نسفا» دلالت بر کمال دارد یعنی: بطور کامل در دریا می‌پاشیم. این معنی از اولی مناسبتر است.

۹۸- إِنَّمَا إِلْهِكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا موسی علیه السّلام پس از تعیین تکلیف سامری رو به بنی اسرائیل کرده می‌گوید:

گوساله خدای شما نیست بلکه خدای شما الله است که جز او معبودی نیست و دانایی تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۴۱



او به همه چیز احاطه دارد «علما» تمیز است از «وسع» در این آیه با جمله لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ استدلال شده که خدا را شریکی نیست، نه گوساله و نه غیر آن، جمله وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ظاهراً حاکی است که اگر خدا را شریکی می‌بود خودش خبر می‌داد که او بهر چیز احاطه دارد و شاید این جمله در مقابل آیه ۸۹ باشد که درباره گوساله بود، یعنی گوساله مالک نفع و ضرر نیست و به کسی جواب نمی‌دهد، اما خدا به هر چیز دانا است و الله العالم.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۴۲

### [سوره طه (۲۰): آیات ۹۹ تا ۱۱۴]

#### اشاره

كَذَلِكَ نُفَصِّصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (۱۰۱) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (۱۰۲) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳)

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (۱۰۴) وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (۱۰۶) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلا أَمْتًا (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ لا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (۱۱۰) وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (۱۱۱) وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا يَخَافُ ظُلْمًا وَلا هَضْمًا (۱۱۲) وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (۱۱۴)

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۴۳

۹۹- این چنین خبرهای گذشته را بر تو حکایت می‌کنیم و از جانب خویش به تو ذکر می‌دهیم.

۱۰۰- هر که از آن روگرداند او روز قیامت حامل بار گناه است.

۱۰۱- در آن بار گناه پیوسته‌اند، و آن در روز قیامت بد باری است.

۱۰۲- روزی که در صور دمیده شود، آن روز مجرمان را کبود چشم محشور می‌کنیم.

۱۰۳- میان خود پنهانی سخن گویند که: جز ده روز در دنیا نمانده‌اید.

۱۰۴- ما به آنچه می‌گویند: داناتریم وقتی که بهترین طریقه دار آنها می‌گوید: فقط یک روز مانده‌اید:

۱۰۵- از تو از کوه‌ها می‌پرسند بگو: پروردگار من بکلی آنها را پراکنده می‌کند.

۱۰۶- زمین را به صورت بیابانی همواره می‌گذارد.

۱۰۷- در آن پستی و بلندی نمی‌بینی.

۱۰۸- در آن روز دعوت کننده را اطاعت کنند که در آن طاعت انحرافی نیست صداها برای عظمت خدا می‌خوانند جز صدای

آهسته نمی‌شنوی.

۱۰۹- در آن روز شفاعت فائده نمی‌دهد مگر شفاعت آنکه خدا به او اذن داده و از گفته او راضی باشد

۱۱۰- می‌داند آنچه را که در حضور آنهاست و آنچه را که در پشت سر آنهاست و به خدا احاطه علمی ندارند.

- ۱۱۱- چهره‌ها بر خدای حی و قیوم خاضع شوند و آنکه حامل ظلم باشد از رحمت خدا محروم می‌شود. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۴۴
- ۱۱۲- هر کس اعمال شایسته کند و مؤمن باشد نه از مظلوم شدن می‌ترسد و نه از کم شدن پاداشش.
- ۱۱۳- و بدینسان آن را قرآن روشن نازل کردیم و در آن انواع انداز را گوناگون آوردیم تا از لجاجت بهره‌یزند یا برای آنها تذکری به وجود آورد.
- ۱۱۴- بلند مقام است الله که فرمانروای حق است، در گفتن قرآن پیش از آنکه وحی اش تمام شود عجله مکن و بگو: پروردگارا علم مرا زیاد کن.

### کلمه‌ها

- انباء: نبأ: خیر مهم و پرفائده. جمع آن انباء است (توبه/ ۷۰).
- لدنا: لدن: طرف و جانب. ظرف زمان و مکان است به معنی «عند» آن در آیه به «نا» اضافه شده است.
- وزرا: وزر: سنگینی و سنگین آن در آیه به معنی بار گناه است.
- حمل: (بکسر اول): بار ظاهری مانند باریکه بر دوش گیرند و بفتح اول به معنی حمل در باطن است مانند بچه در شکم و آب در ابر و مانند آن، طبرسی فرموده: حمل (بکسر اول) بار منفصل و بفتح آن بار متصل است، علی هذا گناه مجسم می‌شود و مانند آن، بار بر دوش کشیده می‌شود.
- زرقا: (بضم اول بر وزن قفل) جمع ازرق است به معنی کبود چشم.
- زرق (بر وزن شرف) به معنی کبود است، طبرسی زرقه را رنگ سبز گفته ولی اقرب‌الموارد تصریح می‌کند که رنگ کبود است منظور از کبود شدن چشم ظاهرا کوری آنست در لغت آمده «زرق الرجل زرقا: عمی».
- یتخافتون: تخافت: میان خود آهسته سخن گفتن. «یتخافتون» میان خود تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۴۵
- آهسته سخن می‌گویند. خفت (بر وزن عقل): آهسته سخن گفتن.
- امثل: امثل را افضل گفته‌اند، مؤنث آن مثلی است که در وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى گذشت.
- نسفا: نسف (بر وزن عقل): ریز ریز کردن چنان که در آیه ۹۷ گذشت آن به معنی کندن نیز آمده است «نسف الريح التراب: فرقه و ذره» گویند: «نسف البناء نسفا: قلعه من اصله».
- یذرها: وزر: ترک کردن، انداختن از روی بی‌اعتنایی «فیذرها»:
- می‌گذارد و آن را.
- قاعا: زمین هموار که کوه و جنگل در آن نیست (بیابان هموار).
- صفصفا: زمین هموار بی‌علف: گویی در همواری مانند یک صف است (مجمع).
- امتا: امت (بر وزن عقل): بلندی. مکان مرتفع، علی هذا «عوج» در آیه به معنی انخفاض و پستی است و در آیه بعدی به معنی انحراف است.
- خشعت: خشوع: تذلل و تواضع. «خشع له خشوعا: ذل و تطأمن» آن در آیه به معنی آهسته شدن است.
- همس: صدای آهسته و نیز صدای آهسته قدم زدن.
- عنت: عناء: خضوع و ذلت عَنَتِ الْوُجُوهُ: چهره‌ها خاضع شدند.
- خاب: خبیة: نومید شدن. خسران و محروم شدن.

هضم: هضم به معنی شکستن و ناقص کردن آمده است، آن در آیه به معنی نقص است گویند: «هضمه: نقصه من حقه». تفسیر  
 أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۶  
 عربی: فصیح و آشکار. راغب گوید: «الفصیح البین من الکلام»، اعراب به معنی روشن کردن بوسیله حرکه است.  
 صرفنا: صرف برگرداندن. تصریف آنست که مطلب را با عبارات مختلف بیان کنند.  
 یقضی: قضاء در آیه به صیغه مجهول به معنی تمام شدن است.

### شرحها

این آیات، نتیجه‌گیری از ماجرای مفصل موسی علیه السلام است، و می‌گوید:  
 حکایات گذشته را با تو بازگو می‌کنم و نظیر آنها را نیز به تو داده‌ام که هر کس از آن اعراض کند عذاب آخرت در کمین او  
 خواهد بود آن گاه در جواب این سؤال که آینده کوه‌ها چگونه خواهد بود فرموده: آنها ذره ذره خواهند شد و زمین هموار خواهد  
 گشت، سپس مقداری از احوال عجیب قیامت و حکومت مطلقه خدا در آن روز بیان گردیده است.  
 ۹۹- کَذَلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاکَ مِنْ لَدُنَّا ذِکْرًا.

کلمه «کذلک» اشاره است به قضیه موسی و انبیا ما قَدْ سَبَقَ قضایای امتهای گذشته است، یعنی مانند قضیه موسی قضایای مردمان  
 گذشته را برای تو حکایت می‌کنیم، شاید مِنْ أَنْبَاءِ بیان مشار الیه «کذلک» باشد و هر دو یکی باشند یعنی این چنین قضایای گذشته  
 را برای تو حکایت می‌کنیم آمدن لفظ «ما» به جای «من» ظاهراً بر آن باشد که آن حکایات شامل انسانها و کارهاست و کارها بیشتر  
 از انسانهاست.

جمله وَ قَدْ آتَيْنَاکَ ... تأکید صدر آیه است و نشان می‌دهد که این حکایات تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۷  
 برای تذکر و موعظه است لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِی الْأَلْبَابِ یوسف / ۱۱۱ مراد از «ذکر» قرآن و یا موعظی است که در قرآن  
 می‌باشد.

۱۰۰ و ۱۰۱- مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا.  
 ضمیر «عنه» راجع است به «ذکر» و ضمیر «فیه» راجع است به «وزر» منظور از حمل وزر ظاهراً مسئولیت در مقابل گناه است و در  
 عین حال نشان می‌دهد که اعمال مجسم خواهند شد و به صورت بارهای سنگین در خواهند آمد، این تعبیر در بسیاری از آیات  
 آمده است وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ انعام / ۳۱، لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... نحل / ۲۵.

منظور از خَالِدِينَ فِيهِ ماندن در عذاب «وزر» است و یا اینکه همان وزر مبدل به عذاب شده است، این بار، بد باری است که مبدل  
 به عذاب گردیده است. در جای دیگر می‌خوانیم: وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ... جن / ۲۳.

۱۰۲- يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا این آیه و دو آیه بعدی در بیان حال و گفتگوی گناهکاران و حسرت آنها  
 در روز حشر است منظور از «نفخ صور» شاید احضار مردم باشد چنان که در آیه ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ ... خواهد آمد يَوْمَ يُنْفَخُ  
 ... بدل است از يَوْمَ الْقِيَامَةِ در آیه قبل. در زمینه نفخ صور در «نکته‌ها» سخنی خواهد آمد.

در زمینه کبود چشم بودن گناهکاران در آن روز، در آیات دیگر آمده است که آنها کور محشور خواهند شد نظیر: وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ  
 الْقِيَامَةِ أَعْمَى طه / ۱۲۴ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمًى وَ بُكْمًا وَ صُمًّا اسراء / ۹۷ ولی آیه وَ مَنْ کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی  
 الْأَخْرَةِ أَعْمَى اسراء / ۷۲ نشان می‌دهد که تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۸

منظور کوری معنوی است، پس منظور از کبودی کبودی چشم اگر کوری ظاهری نباشد، کبود بودن آن نوعی تغییر قیافه و علامت  
 گناهکار بودن است مانند يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ رَحمن / ۴۱.

۱۰۳- يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا.

آنها با در نظر گرفتن خلود و ابدیت قیامت، زندگی دنیا را چنان اندک به حساب می‌آورند که پنهانی به همدیگر می‌گویند: فقط ده روز در دنیا زندگی کرده‌اید به پنهانی سخن گفتن ظاهراً به علت رعب است، إِنْ لَبِثْتُمْ ... بیان و مقول «یتخافتون» است.

۱۰۴- نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا.

یعنی ما به گفته هر دو گروه احاطه و اطلاع داریم، اینکه گوینده یک روز افضل و نزدیکتر به صدق است علتش آنست که: زندگی دنیا در مقابل خلود آخرت چیزی نیست که به حساب آید لذا این گوینده از آن کس که زندگی را ده روز به حساب می‌آورد به صدق و راست گفتن نزدیکتر است.

۱۰۵- وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا.

در مجمع البیان فرموده: مردی از قبیله ثقیف از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید کوه‌ها با این عظمت در قیامت چگونه خواهد بود، فرمود: خدا آنها را به حرکت درمی‌آورد و مانند شن‌ها قرار می‌دهد، سپس بادها را بر آنها می‌فرستد و متفرق می‌کند. يَنْسِفُهَا ... یعنی پروردگار به طور کامل آنها را پاشیده می‌کند، در جای دیگری آمده: وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُتَّبَثًا وَاقَاعَهُ / ۴ و ۵.

۱۰۶ و ۱۰۷- فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۴۹

ضمیر «ها» در هر دو محل راجع به «ارض» است یعنی زمین را به صورت بیابانی هموار می‌گذارد که در آن پستی و بلندی نبینی. منظور هر بیننده است خطاب به آن حضرت به صورت نمونه است.

۱۰۸- يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا.

این آیه حاکی از تسلیم محض بودن در مقابل خواست و فرمان خدا در آن روز است. این داعی از طرف خدا است که در آن روز به هر چه خواند تبعیت می‌کنند. ضمیر «له» ظاهراً راجع به تبعیت است که از «یتبعون» فهمیده می‌شود یعنی در آن پیروی انحرافی نیست، به عبارت دیگر: نمی‌توانند در مقابل آن داعی، از خود مقاومتی نشان دهند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مؤمن / ۱۶ جمله وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ ... موید این مطلب است یعنی بی‌چون و چرا اطاعت می‌کنند و صداها به علت عظمت خدای رحمن آهسته می‌شود، این حکایت، از احاطه مذلت و مسکنت بر مردم دارد.

احتمال دارد که «له» راجع به داعی باشد، در این صورت معنی آن چنین می‌شود که آن داعی در دعوت خویش انحرافی و تبعیضی ندارد و همه را دعوت می‌کند ظاهراً این دعوت غیر از دعوتی است که در آیه: ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْمَازُورِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ روم / ۲۵ آمده است.

۱۰۹- يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا.

این آیه و دو آیه بعدی در تکمیل مطلب آیه قبل است و روشن می‌کند که در مقابل قضاء حتمی و حکومت خدایی کسی درباره کسی حق تصمیم‌گیری ندارد مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن سخن گفتن و شفاعت کردن بدهد «الا من» تقدیرش «الا شفاعه من» است، این آیه در نفی اصل شفاعت نیست بلکه در نفی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۰

تأثیر آن است مگر از کسی که خدا اجازه فرماید، در زمینه شفاعت در سوره بقره / ۴۸ به طور تفصیل سخن گفته‌ایم.

غرض از رَضِيَ لَهُ قَوْلًا آنست که آنها سخن حق بگویند و بدانند برای کدام شخص شفاعت می‌کنند و خداوند کدام شفاعت را می‌پذیرد مانند: أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا نَبَأًا / ۳۸ و این میسر نیست مگر از انبیاء و ائمه و بندگان خالص خدا.

۱۱۰- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا بِمَا مَلَا حَظَّهُ هَمِينَ آیه در سوره بقره / ۲۵۵ معلوم می‌شود که این آیه راجع به شفاعت کنندگان است و روشن می‌کند که خدا به آنها احاطه علمی مطلق دارد ولی آنها احاطه علمی به خدا ندارند، یعنی: خدا به هر کس اجازه شفاعت نمی‌دهد بلکه به کسانی که کاملاً از وضع آنها آگاه است و می‌داند که شایستگی این کار را دارند و

مطابق رضای او سخن می‌گویند و بر خلاف نمی‌گویند، علی‌هذا ضمیر «هم» به مَنْ اذْنَلَهُ راجع است به اعتبار معنای آن. مراد از ما یَبِینُ اُیْدِیهِمْ حالات حاضر آنها در قیامت است و از ما خَلَفَهُمْ حالات آنها در دنیا است که در آن روز پشت سر آنها خواهد بود. و اگر مراد گناه‌کاران باشد، منظور آنست که خدا امروز و گذشته آنها را می‌داند و می‌داند که مستحق شفاعتند.

۱۱۱- وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا منظور از آیه بیان خضوع و تسلیم شدن همه به خدا است، آمدن «وجوه» شاید برای آنست که خضوع اول بار در چهره ظاهر می‌شود و یا خضوع وجوه نمایانگر تمام وجود است، آمدن دو وصف «حی- قیوم» به نظر میزان برای آنست که مردم مرده بودند و زنده شده‌اند ولی خدا زنده دائمی است و قیوم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۱

اشاره به قیام به همه کارهای مردم است. لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مؤمن / ۱۶. آن‌گاه پس از خضوع و تسلیم شدن نوبت رسیدگی به حساب مردم است اول: وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا از آیه بعدی معلوم می‌شود مراد از «من حمل» کفار هستند که از رحمت و غفران خدا ناامید خواهند بود، دوم: ۱۱۲- وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا.

اعمال شایسته تنها نجات دهنده نیست بلکه باید ایمان به خدا و معاد و عقائد حقه داشته باشد منظور از «هضم» ناقص کردن اجر است یعنی نه از آن می‌ترسد که خدا به او ظمی کند و بی‌جهت عذابش نماید و نه از آن می‌ترسد که خدا پاداشش را ناقص بدهد.

۱۱۳- وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا این به حکم نتیجه‌گیری از آیات قبل است «كذلك» اشاره است به آنچه در این سوره گفته شد، «انزله» راجع به کل قرآن است یعنی مانند این گفته‌ها، قرآن را نازل کرده‌ایم قُرْآنًا عَرَبِيًّا حال است از ضمیر «انزله» یعنی این چنین آن را نازل کردیم که قرآن فصیح است و اندازها را در عبارات و اشکال گوناگون بیان کردیم تا مشرکان از عناد با حق پرهیز کنند و یا در آنها تذکری احداث کند، میزان با استفاده از لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى همانطوری که درباره فرعون گفته شد «يتقون» را پرهیز از عناد و لجاجت معنی کرده است به علت وجود خشیت که از شنیدن آیات به وجود می‌آید و يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا را حادث تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۲

شدن تذکر می‌داند که منجر به ایمان می‌شود یعنی تا بترسند و با حق عناد نکنند و یا ایمان بیاورند.

۱۱۴- فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا قسمت اول مربوط به مطالب قبل است یعنی بلند مرتبه است الله که فرمانروای حق است و این چنین مطلب حق و قانع کننده بیان می‌دارد و پیامبران می‌فرستد و هدایت می‌کنند و می‌میراند و زنده می‌کند و همه به او خاضع هستند منظور از وَلَا تَعْجَلْ ... شاید آن باشد که در مقدمه تفسیر گفته‌ایم که آن حضرت با نزول اولی و دفعی، همه قرآن را می‌دانست ولی اگر خود ادا می‌کرد در قالب اعجاز بیان نمی‌شد، لذا خدا فرماید: پیش از آنکه جبرئیل بخواند تو در خواندن آن عجله نکن، در این صورت مراد از «القرآن» همان مقدار است که بنا بود جبرئیل در هر دفعه بخواند، مؤید این جمله وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا که به آنچه می‌دانی قناعت مکن بلکه علم دیگری را که همان ادای مطلب در قالب اعجاز است از خدا بطلب.

در تفسیر برهان و غیره نقل شده: آن حضرت پیش از آنکه جبرئیل آیه را تمام کند شروع بخواندن آن می‌کرد که مبادا از یادش فراموش شود ولی از این کار نهی شد.

در خصال صدوق از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده: که از وی از داناترین مردم سؤال شد فرمود: آن کسی است که علم مردم را به علم خود اضافه کند: «

قال من جمع علم الناس الى علمه».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۳

## نکته‌ها

نفخ صور یعنی چه؟

مسئله نفخ صور در قرآن مجید مجموعاً در ده مورد آمده است، معنای تحت‌اللفظی آن «دمیدن در شیپور» است بعضی از آیات در زمینه نفخ صور اول یعنی ویرانی عالم است، بعضی‌ها در نفخ صور دوم، یعنی زنده شدن مردگان می‌باشد، آیا واقعا شیپوری هست و در آن می‌دمند، در نتیجه عالم ویران می‌شود و با دمیدن دوم مردمان زنده می‌شوند و یا آن کنایه از معنای دیگری است؟ در مجمع‌البیان ذیل آیه ۷۳ از سوره انعام فرموده: درباره صور گفته‌اند:

آن شاخی است که اسرافیل در آن دو بار می‌دمد در بار اول همه از بین می‌روند و در ثانی همه زنده می‌شوند. (حسن گفته: آن جمع صورت است، علی‌هذا، معنی آنست که ارواح در صورتها دمیده می‌شود) آن‌گاه از ابو سعید خدری نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چطور متنعم شوم و خوش باشم با آنکه صاحب شیپور، آن را به دهان گرفته و سر بالا کرده و گوش فرا داده، منتظر دستور است تا در آن بدمد ...

در صحیفه سجادیّه فرموده: اسرافیل صاحب صور منتظر فرمان تو است تا امانتهای قبور را برانگیزد: «و اسرافیل صاحب الصور الذی ینتظر منک الاذن فینبه بالنفخه صرعی رهائن القبور» (دعای یکم) در آیات ۴۹ و ۵۳ سوره یس و ۴۲ سوره ق، مرده شدن و زنده شدن مردمان با صیحه، ذکر شده است.

در تفسیر صافی در آخر سوره زمر روایتی در این زمینه از حضرت سجاد علیه‌السلام نقل شده است، گویا از ائمه اطهار علیهم‌السلام در این زمینه روایات تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۵۴

چندانی نقل شده است، ولی از آیات صیحه روشن می‌شود که مردن و زنده شدن در قیامت با صیحه خواهد بود و این مؤید روایت اسرافیل و شیپور است و الله‌العالم.

المیزان در ذیل آیه طه فرموده: نفخ صور کنایه از احضار و خواندن است، اما این منافی آیات صیحه است. و الله‌العالم.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۵۵

طه سوره (۲۰) آیه ۱۱۵-۱۲۶

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۵ تا ۱۲۶]

## اشاره

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَىٰ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْقِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَىٰ (۱۱۸) وَ أَنْتَ لَا تَطْمَأُنُّ فِيهَا وَ لَا تَضْحَىٰ (۱۱۹)

فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبُلَىٰ (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْهُ هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَىٰ (۱۲۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ (۱۲۴)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (۱۲۵) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسىٰ (۱۲۶)

۱۱۵- ما بیشتر به آدم دستور دادیم، فراموش کرد و در او ثباتی نیافتیم.

- ۱۱۶- و چون به ملائکه گفتیم: به آدم سجده کنید، سجده کردند مگر ابلیس که امتناع نمود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۶
- ۱۱۷- گفتیم: ای آدم این دشمن است برای تو و برای همسرت، شما را از این باغ خارج نکند که به زحمت خواهی افتاد.
- ۱۱۸- تو راست که در آنجا گرسنه نشوی و عریان نمایی.
- ۱۱۹- و تو در آنجا تشنه نمی شوی و از حرارت آفتاب به زحمت نمی افتی.
- ۱۲۰- شیطان به او وسوسه کرد و گفت یا آدم آیا دلالت کنم بر درخت همیشگی و حکومتی که کهنه نشود.
- ۱۲۱- هر دو از آن خوردند، عورتشان بر آن دو ظاهر شد، شروع کردند از برگهای باغ بر عورت خود می گذاشتند، آدم به خدایش عصیان کرد و ناامید شد.
- ۱۲۲- سپس خدایش او را برگزید و بر او توبه کرد و هدایتش نمود.
- ۱۲۳- گفت: از آنجا فرود آید بعضی از شما دشمن بعضی هستید، پس اگر به شما هدایتی از من آید هر که تابع هدایت من باشد نه گمراه می شود و نه شقی.
- ۱۲۴- و هر که از یاد من اعراض کند، او زندگی تنگی خواهد داشت و روز قیامت کور محشورش کنیم.
- ۱۲۵- گوید: خدایا چرا کور محشورم کردی حال آنکه بینا بودم.
- ۱۲۶- گوید: این چنین آیات ما بر تو آمد، فراموش کردی، امروز همانطور فراموش می شوی.

### کلمه‌ها

- عهدنا: عهد به معنی نگهداری و مراعات پی در پی است، پیمان را از آن عهد گویند که لازم الرعایه است «عهدنا» در آیه به معنی دستور دادن است، استعمال لفظ عهد برای لازم العمل بودن آنست.
- عزما: عزم: قصد. اراده. تصمیم. مراد از آن در آیه ظاهراً تصمیم و ثبات در عهد است.
- اسجدوا: سجود در لغت به معنی تذلل، خضوع و اظهار فروتنی است طبرسی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۷
- فرموده: آن در لغت به معنی خضوع و تذلل است و در شرع، گذاشتن پیشانی بر زمین.
- ابی: اباء: امتناع و خودداری «ابی»: امتناع کرد.
- تشقی: مراد از آن در آیه به مشقت و زحمت افتادن است، راغب گوید:
- گاهی شقاوت به جای رنج و مشقت گذاشته می شود مثل «شقیه فی کذا» یعنی در این کار به زحمت افتادم.
- تعری: عری (بر وزن قفل): عریان بودن: «العری: عدم اللبس» «لا تعری»: عریان نمی مانی.
- تظماً: ظمأ: عطش «لا تظماً: عطشان نمی شوی.
- تضحی: ضحی: انتشار نور آفتاب. اصل آن به معنی ظهور است منظور از «لا تضحی» آنست که حرارت آفتاب نمی بینی طبرسی فرموده:
- «ضحی الرجل یضحی: اذا برز للشمس».
- وسوس: وسوسه: حدیث نفس یعنی کلامی که در باطن انسان می شود خواه از شیطان باشد یا از خود انسان، در مجمع فرموده:
- وسوسه با صدای آهسته به سوی چیزی خواندن است «وسوس له» یعنی خیر خواهی به نظر او آورد «وسوس الیه» یعنی مطلب را با صدای خفی به او القا کرد.
- سوءاتهما: سوئه از ماده سوء چیزی را گویند که آشکار شدن آن انسان را ناراحت و بد حال می کند، منظور از آن در آیه عورت و آلت تناسلی آنهاست.



یخصفان: خصف: چسباندن و قرار دادن طَفِيقًا يَخْصِفَانِ: شروع کردند می چسباندند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۸  
غوی: غی و غوایه: رفتن به راه هلاکت و نیز به معنی خلاف رشد است. (قاموس قرآن).

اجتباہ: جبی: جمع کردن. اجتباہ: جمع کردن به طور انتخاب و برگزیدن «اجتباہ»: برگزید او را.

اهبطا: هبوط: پائین آمدن: طبرسی فرموده: هبوط و نزول و وقوع نظیر هم هستند، چون در انسان به کار معنی استخفاف و حقارت می دهد چنان که راغب تصریح کرده است، گاهی به معنای دخول و حلول باشد چنان که طبرسی فرموده و از آنست: اَهْبَطُوا مِصْرًا بقره / ۶۱ که به معنی دخول است.

ضنکا: ضنک: تنگ و تنگ شدن، اسم و مصدر هر دو آمده است مؤنث و مذکر در آن یکسان است مانند مکان ضنک و معیشه ضنک.

«ضنک المكان: ضاق».

### شرحها

در مقدمه سوره گفته شد که مطالب این سوره در *إِلَّا تَذَكَّرُ لِمَنْ يَخْشَى* خلاصه می شود، علی هذا ماجرای آدم و شیطان و فریفته شدن او، و تدارک نقصان به وسیله توبه، یکی از تذکره‌های این سوره مبارکه است، شاید نظر عمده در این قضیه آن باشد که انسان پیوسته در معرض سقوط و هلاکت است ولی خدا، هم پیش از سقوط او را هدایت کرده و هم بعد از سقوط راه بازگشت برایش گذاشته (توبه) است، مشروح جریان آدم علیه السلام در سوره بقره و اعراف گذشته است.

در این آیات می خوانیم: خدا به آدم سفارش کرد که از درخت نهی شده تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۵۹  
نخورد ولی در او ثباتی و استقامتی نبود.

ملائکه به دستور خدا به آدم سجده کردند مگر ابلیس. خدا فرمود:

ای آدم این دشمن تو و دشمن همسر تو است شما را از این باغ خارج نکند و گر نه به مشقت خواهی افتاد، تو در اینجا نه گرسنه می مانی و نه عریان، نه عطشان می گردی و نه از حرارت آفتاب ناراحت می شوی.

اما شیطان آدم را وسوسه کرد تا او و زنش از آن درخت خوردند عورتشان پدیدار گشت، ولی خدا توبه او را پذیرفت و برای او و نسلش وعده آمدن دین و قوانین داد. می شود گفت: چون ماجرای آدم در سوره اعراف به طور تفصیل آمده و اعراف پیش از سوره طه نازل گشته است لذا در این سوره مختصر و به مناسبت مقام نازل شده است. و الله العالم.

۱۱۵- وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا به نظر می آید که نسیان به معنی ترک باشد چنان که گفته اند، آیات نشان می دهد که آدم فراموش نکرده بود بلکه وسوسه شیطان او را فریفت و مخصوصاً قسم خوردن شیطان که در سوره اعراف آمده است و اگر فراموش می کرد مسئول نمی شد، از امام علیه السلام نیز نقل شده که فراموش نکرد (صافی) «من قبل» اشاره به گذشته است.

منظور از عهد همان دستور لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ است، معنای وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا آنست که در او ثبات و استقامتی برای مراعات عهد پیدا نکردیم.

۱۱۶- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ این آیه و آیات بعدی تفصیل آیه قبل است یاد کن تفصیل جریان را تا بدانی چطور آدم عهد را ترک کرد، ابلیس یقیناً از ملائکه نیست، مشمول خطاب تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۰

«اسجدوا» برای او ظاهراً به عنوان تغلیب است، منظور از سجود ظاهراً خضوع و اقرار به لیاقت آدم به خلیفه اللهی است ولی ابلیس از سجده امتناع کرد.

۱۱۷- فَعَلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى دَشْمَن بُوْدن مَقْدَمه فَرِيفْتَن وَ خَارِج كَرْدن از جنت است لَذَا بَا فَاء تَفْرِيع آمَدَه: فَلَا يُخْرِجَنَّكَ ... وَ مَرَاد از «فَتَشْقَى» بَه زَحْمَت وَ فِشَارِ افْتَادن است كَه در سوره اعراف آمَدَه: فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ / ۱۹.

۱۱۸ و ۱۱۹- إِنَّ لِمَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى ظَاهِرِ آنست كَه وَسَائِلِ مَعِيشَتِ در آن محلِ فَرَاوَانِ بُوْد چنان كَه فرموده:

فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا لَذَا آدَمُ در آنجا نَه گرسنه می ماند وَ نَه عَرِيَانِ وَ نَه عَطْشَانِ می گردید وَ نَه از حرارتِ آفتابِ رنج می برد، ظاهراً بَه عِلَّتِ تَنَاسَبِ آخِرِ آيَاتِ چنين آمَدَه است وَ گَر نَه لَازِمِ بُوْد كَافَتَه شُوْد «الَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَظْمَأُ وَ لَا تَعْرَى وَ لَا تَضْحَى».

۱۲۰- فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَبْلَى.

وَسْوَسَه شَيْطَانِ هَمَانِ قَالَ يَا آدَمُ ... از سوره اعراف ظاهر می شود كَه شَيْطَانِ بَرِ آدَمِ وَ حُوا مَجْسَمِ شُد وَ چنين كَافَتِ در سوره هود گذشته است كَه مَلَائِكَه می توانند بَه صُورَتِ انْسانِ در بِيانند هَكَذَا جَن، چنان كَه در سوره نمل در جريانِ قَالَ عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ آمَدَه است «وَ مَلِكٍ» عَطْفِ است بَرِ «الْخُلْدِ» يَعْنِي دَلَالَتِ كَنَمِ تُو رَا بَرِ دَرخْتِي كَه بَا خُورْدنِ مِيوهِ آن بَه حَيَاتِ اَبْدِي وَ حُكُومَتِ دَائِمِي بَرَسِي؟ در سوره اعراف آمَدَه است: مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ / ۲۰. تفسیر أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۴۶۱

۱۲۱- فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى.

لَفْظِ «لَهُمَا» در اینجا وَ در سوره اعراف / ۲۰ وَ ۲۲ نِشانِ می دَهد كَه كَسِ دِيگَرِي در آنجا نَبُوْد، بَا خُورْدنِ از مِيوهِ آن دَرخْتِ، لِبَاسَهائِ آنهَا رِيختِ، شُرُوعِ كَرْدنِ بَا بَرِگِ دَرخْتانِ سَتَرِ عُورَتِ كَرْدنِ.

در زمينه وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى خلاصه فرموده طبرسی چنين است مَعْصِيَتِ هَمِ در مَقَابِلِ وَاجِبِ كَافَتَه می شُوْد وَ هَمِ در مَخَالَفَتِ اَمْرِ مَسْتَحَبِّ، شَاعِرِ گوید:

«امرتك امرا جازما فعصيتني»

يعْنِي تُو رَا دَسْتُورِ جَازِمِ دَادَمِ ولى مَخَالَفَتَمِ كَرْدِي پَسِ تَرَكِ كَنندَه مَسْتَحَبِّ رَا مانعی نِستِ عاصی بنامند، آن گاه فرماید: شکی نِست كَه مَحْتَمَلِ است «فغوى» بَه مَعْنِي نُوْمِيدِي باشد، جَازِمِ است مَعْنَايِ «فغوى» آن باشد كَه آدَمِ از رَسِيدنِ بَه خُلُودِ نُوْمِيدِ گَرْدِيدِ يعْنِي از دَرخْتِ خُورْدِ ولى بَه آرزُويشِ نَرَسِيدِ.

الميزان فرموده: مَعْصِيَةُ آدَمِ در مَقَابِلِ اَمْرِ ارشادى بُوْد نَه اَمْرِ مَوْلُويِ وَ وَجُوبِي، پِيامبرانِ از مَعْصِيَتِ وَ مَخَالَفَتِ حَقِ مَعْصُومِنِ ... اين است مَعْنَايِ قَوْلِ قَائِلِ: انبياء با آنكه معصوم هستند مانعی نِستِ تَرَكِ اُولِيِ از آنهَا سَرِ زَنَدِ، خُورْدنِ آدَمِ از شَجَرَه، تَرَكِ اُولِيِ بُوْد.

۱۲۲- ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى در سوره بقره / ۳۷ فرموده: فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ... پَسِ «اجْتَبَاهُ» در آيه هَمَانِ تَلْقِيَنِ كَلِمَاتِ از طَرَفِ خُداست، تُوْبَه خُدا در مَقَابِلِ سَخْنِ آدَمِ وَ زَنَشِ بُوْد كَه كَافَتَنَد: ... رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اعراف / ۲۳، قَبُولِ تُوْبَه، او را بَه مَقَامِ اُولِيِ بَرِنِگَرْدانِيدِ، بَلَكَه خُدا وَعَدَه كَرْد كَه اِگَر بَه دَسْتُورَهائِ خُدا اَمَلِ نَمَايدِ اَهْلِ بَهْشْتِ خُواهد بُوْد، تفسیر أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص: ۴۶۲

در نَهجِ البَلَاغَه خُطْبَه اَوَّلِ فرموده است:

«ثم بسط الله سبحانه له في توبته و لقاء كلمه رحمة و وعده المراد الي جنته».

بَه نَظَرِ می آيد: مَنظُورِ از «فهدى» وَعَدَه آمَدنِ شَرِيعَتِ باشد كَه در آيه بَعْدِي خُواهد آمَدِ، يعْنِي: خُدا پَسِ از قَبُولِ تُوْبَه، او را بَه شَرِيعَتِ وَ احكامِ خُودِ رَهْبَرِي فرمود:

ناگفته نماند آياتی كَه جريانِ آدَمِ وَ سَجْدَه مَلَائِكَه رَا نَقَلِ می كَنند آيَاتِ مَتَشَابِهِي هَسْتَنَد. بَايدِ كَافَتِ: مَصْلَحَتِ اقْتِضَاءِ می كَرْدَه فِقط

این مقدار گفته شود و یا عقل ما آنها را درک نمی‌کند و الله العالم.

۱۲۳- قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى لَفْظ «اهبطا» در اینجا تشبیه است خطاب به آدم و زنش، ولی در سوره بقره و اعراف «اهبطوا» به لفظ جمع است، ظاهراً جمع آمدن برای آن است که هبوط آن دو هبوط همه انسانها بود، قرآن مجید به جمله بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ در هر سه سوره تکیه کرده است، به نظر می‌آید این جمله، اشاره به رقابتها و تصادمها و تضادها است که انسان در زندگی خواهد داشت به نظر می‌آید: این جمله در هر سه آیه، حال باشد از فاعل «اهبطوا» یعنی: در همچو حال فرود آئید و از همین حالا خصومت میان شما شروع می‌شود.

به نظر میزان «لا یسقی» دنباله «لا یضل» است یعنی هر که تابع هدایت من شد گمراه نمی‌شود و عاقبت امرش به بدبختی نمی‌رسد و چون هر دو فعل مطلق است شامل دنیا و آخرت هر دو می‌شود، یعنی نه در دنیا گمراه و بدبخت می‌شود و نه در آخرت. اما دیگران گفته‌اند: «فلا یضل فی الدنیا و لا یسقی فی الآخرة» ولی کلمه «ضنکا» در آیه بعدی قول میزان را تایید می‌کند زیرا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۳

بی‌ایمان در دنیا هم بدبخت است و در زندگی تنگ بسر می‌برد. در روایات اهل بیت علیهم السلام درباره فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فرموده‌اند «من قال بالائمة و اتبع امرهم» آن از باب تعیین و تطبیق است.

«اما» در آیه «ان» شرطیه است با «ماء» زائد و تأکید، «ما» در «اما» و نون تأکید در «یا تینکم» حاکی است که شرط حتماً عملی است، یعنی هدایت خواهد آمد. قضاء حتمی خداست که پیرو هدایت مطلقاً گمراه و شقی نباشد.

۱۲۴- وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قسمت دوم مطلب و قضاء حتمی خداست که هر که خدا را فراموش کند در زندگی تنگی باشد، منظور از «ذکری» ظاهراً یاد کردن خدا به واسطه عمل به فرموده‌های او است چنان که در آیه بعدی آمده: أَتَتَّكَ آيَاتُنَا.

ناگفته نماند: آنکه عقیده به خدا و آیات خدا ندارد پیوسته متوجه به مادیات است، و او هر قدر به مادیات دست یابد او را سیر نمی‌کند و پیوسته در فکر رسیدن به درجات بالاتری است و همیشه با هم و غم و نگرانی و اضطراب و ترس از آینده، زندگی می‌کند و این همان زندگانی تنگ است او در قلب خود سکون و آرامش ندارد، زیرا أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ و او از ذکر خدا بیگانه است.

در بعضی از روایات «ذکر» به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام تفسیر شده است آن می‌شود از باب مصداق باشد.

چنین کسی در آخرت نیز کور است، منظور از کوری ظاهراً آن است که به بهشت و سعادت راه نمی‌یابد، چنان که آیات بعدی شاهد این مطلب هستند، نه تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۴

کوری ظاهری چشم، آری آنکه در دنیا از دیدن آیات خدا کور است و مصداق لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بها می‌باشد در آخرت نیز همانطور خواهد بود. در روایت برهان از امام صادق علیه السلام آمده که:

«و هو يتحير في القيامة»

به آیه بعدی توجه شود.

۱۲۵- قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ظهور آیه در آن است که منظور از «اعمی» کور بودن چشم است نه بصیرت با آنکه بسیاری از آیات حاکی است که مجرمان و کفار روز قیامت بینا خواهند بود مانند سخن منافقان به مؤمنین که خواهند گفت: انظُرُونَا نَقْتَسِسْ مِنْ نُورِكُمْ حدید/ ۱۳ و مانند: وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاعِعُوهَا كهف/ ۵۳ وَ تَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَيْلًا إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلِ شُورَى/ ۴۴ و دهها دلائل دیگر، شاید به همین منظور است که «فراء» گفته، وقت خروج از قبر بینا هستند بعد کور می‌شوند ولی قول او مشکل را حل نمی‌کند.

در میزان بعد از ذکر مقدمه‌ای فرموده است جایز است که در این امر تبعیض باشد یعنی گناهکاران چیزی را که سعادت و فلاح و رسیدن به کرامت در آنست نبیند ولی آنچه را که بر او حجت را تمام می‌کند، و احوالی که او را می‌ترساند و آتشی را که می‌سوزاند به بیند، خدا فرموده: **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** / مطففین / ۱۵.

ناگفته نماند: در مجمع البیان و تفسیر برهان نقل شد که معاویه بن عمار گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم از کسی که ثروت دارد ولی به حج نمی‌رود فرمود: او از کسانی است که خدا فرموده: **وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** گفتیم: سبحان الله آیا کور محشور خواهد شد؟! فرمود:

اعماه الله عن طريق الجنة

در نسخه مجمع «عن طريق الحق» است ولی در دو روایت برهان «عن طريق تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۶۵ الجنة» آمده و این مؤید قول میزان است.

۱۲۶- **قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى آية جواب لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى** است، «كذلك» اشاره است به اعمی محشور کردن «كذلك» دوم اشاره است به «اتتك...» یعنی همانطور که اعمی محشور کردیم آیات ما به تو آمد و تو آنها را ترک کردی و همانطور که آیات ما آمد و ترک کردی، امروز ترک می‌شوی، منظور از نسیان در هر دو مورد ترک و بی‌اعتنایی است چنان که در **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِي كَذَّبَ**، به هر حال کور بودن امروز معلول کور بودن در دنیا، و ترک شدن امروز معلول ترک کردن در دنیاست.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۶۶

طه سوره (۲۰) آیه ۱۲۷-۱۳۵

### [سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۵]

#### اشاره

**وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷) أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (۱۲۸) وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۳۱)**

**وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ (۱۳۲) وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ يَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ (۱۳۳) وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَنَخْزَىٰ (۱۳۴) قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنْ أَهْتَدَىٰ (۱۳۵)**

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۶۷

۱۲۷- این چنین کیفر می‌دهیم به آنکه اسراف کرده و به آیات ما ایمان نیاورده است، عذاب آخرت سختتر و پایدارتر است.

۱۲۸- آیا معلوم نشد بر آنها، که چقدر مردمان را پیش از آنها هلاک کردیم، در خانه‌های آنها راه می‌روند، در اینها موعظه‌هایی است خردمندان را.

۱۲۹- اگر نبود وعده مهلت و اجل معین که از پروردگارت گذشته و عذاب بر آنها ملازم می‌شد.

۱۳۰- بر آنچه می‌گویند صبر کن و خدایت را تسبیح و حمد کن پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در بعضی از ساعات

شب و اطراف روز، او را تسبیح گوی تا بر قضای خدا راضی شوی.

۱۳۱- خیره مشو به آنچه از متاع دنیا به کفار داده‌ایم آنها زینت این دنیا هستند، (خواسته‌ایم) امتحان‌شان کنیم، روزی خدایت بهتر و پایدارتر است.

۱۳۲- اهل خویش را به نماز امر کن، خودت نیز بر آن صبر کن، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، ما به تو روزی می‌دهیم، عاقبت برای تقوی است.

۱۳۳- مشرکان گفتند: چرا برای ما معجزه‌ای از پروردگارش نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آنچه در نامه‌های اولی است برای آنها نیامد؟!.

۱۳۴- اگر پیش از آمدن قرآن هلاکشان می‌کردیم می‌گفتند: پروردگارا چرا بما پیامبری نفرستادی تا پیش از ذلیل و خوار شدن از آیات تو پیروی کنیم؟

۱۳۵- بگو: همه منتظریم، منتظر باشید، به زودی می‌دانید اهل راه راست و هدایت یافته کدامند.

### کلمه‌ها

یهد: هدایت در اینجا به معنای بیان یا تبیین است یعنی معنای بیان به آن تضمین شده است أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا آشکار نشده بر آنها.

النهی: نهی: عقل. جمع آن «نهی» است، عَلَتْ این تسمیه آنست که تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۸ عقل، انسان را از بدیها نهی می‌کند.

لزما: لزوم: لازم شدن، آن مصدر به معنی فاعل (ملازم) است.

آناء: ساعتها. مفرد آن انی (بر وزن جسر) است.

زهرة: زیبایی در وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «کان ازهر اللون» یعنی رنگش نورانی بود.

اصطبر: یعنی صبر کن. آن در اصل «اصتبر» از باب افتعال است که تاء آن به طاء قلب شده است.

متربص: تربص: انتظار «فتربصوا» پس انتظار بکشید.

### شرحها

آیات فوق، وعده‌ها، وعیدها، فرمانها، اندازها و نصیحتهاست که بر آیات گذشته مترتب می‌باشد.

۱۲۷- وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى.

لفظ «كذلك» اشاره است به مَعِيشَةً ضَنْكاً ... یعنی: هر متجاوز کافر را آن چنان کیفر می‌دهیم، در دنیا در زندگی تنگ و در آخرت کور خواهند بود، ولی عذاب آخرت سختتر و پایدار است، کلمه «و كذلك» ظاهراً استیناف است نه برای عطف، «اسراف» راجع به متجاوز و کارهای ناشایست است وَ لَمْ يُؤْمِنْ راجع به عدم ایمان و شرک می‌باشد.

۱۲۸- أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى.

این آیه یک شاهد عینی به وعید آیات سابق است، یعنی هلاکت اقوام تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۶۹

گذشته را به بینند و به حق بودن وعید خدا باور کنند، «یهد» در اینجا به معنی آشکار شدن است یعنی: «افلم یتبین لهم» ضمیر «لهم» قبلهم» در وهله اول راجع به مشرکین مکه است يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ برای تثبیت مطلب است زیرا اهل مکه در سفرهای شام و یمن، ویرانه‌های قوم لوط و عاد و ثمود را به چشم می‌دیدند و از آنها می‌گذشتند. در این تذکرها برای خردمندان موعظه‌ها است.

۱۲۹- وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى.

یعنی دو عامل سبب تأخیر عذاب از آنهاست، یکی وعده خدا که باید بدکاران در مهلت زندگی کنند و مجالی برای تفکر و بازگشت داشته باشند، این مطلب با تعبیر وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ پنج بار در قرآن مجید تکرار شده است، دیگری اینکه باید گناهکاران به اجل مسمای خود برسند، ولی از بعضی آیات معلوم می‌شود که مهلت تا رسیدن اجل معین است، مثلاً آیه: وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّتَ بَيْنَهُمْ شوری/ ۱۴، این مسئله را روشن می‌کند و أَجَلٌ مُّسَمًّى عطف است بر كَلِمَةٌ سَبَقَتْ یعنی: «و لو لا اجل مسمی» فاعل «لکان» از «اهلکانا» فهمیده می‌شود و تقدیر آن «لکان الهلاک لزاما» است.

علی هذا مردم با وجود کفر و اسراف و شرک تا وقتی که پیش خدا معین است در مهلت خواهند بود، أَجَلٌ مُّسَمًّى همان است که تغییری در آن نیست رجوع شود به (انعام/ ۲).

۱۳۰- فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ. این آیه به آن حضرت دستور می‌دهد که در مقابل فتنه و توطئه‌های مشرکان خویشتن داری کنند و به نماز و توجه به خدا روی آورند، مانند: وَ اسْتَعِينُوا تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۰ بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ

بقره/ ۴۵، آری استقامت و توجه به خدا رمز پیروزی است، فاء در «فاصبر» برای نتیجه است یعنی حالا- که اراده خدا بر مهلت بدکاران است و خدا به زودی هلاکشان نخواهد کرد پس بر مخالفتشان صبر کن.

ناگفته نماند: تسبیح در مقابل عظمت و جلال و بی‌نیازی خداست و حمد در مقابل نعمتهای خدا، سپس یکی از دیگری کفایت نمی‌کند باء در «بحمد» به معنای «مع» است قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ تطبیق می‌شود با نماز صبح و قَبْلَ غُرُوبِهَا با نماز عصر، و شاید شامل ظهر هم باشد آنَاءِ اللَّيْلِ می‌شود شامل نماز عشاءین و نماز شب هر دو باشد، اطَّرَافَ النَّهَارِ شامل قبل از ظهر و بعد از ظهر است می‌شود منظور از آن اذکار مستحبی باشد و چون این دو وقت شامل اجزاء زیاد است، لذا جمع آمدن مانعی ندارد، چنان که با در نظر گرفتن وقت ممتد در آیه دیگر فرموده: أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ هود/ ۱۱۴.

بنا بر آنچه گفته شد وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ شامل نمازهای واجب و مستحب و همه اذکار می‌شود، و اگر بگوئیم اطَّرَافَ النَّهَارِ برای آن آمده که وسعت وقت را در قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا بفهماند آن وقت این آیه مانند آیه ۱۱۴ هود در زمینه نمازهای واجب می‌شود و مانند: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِادْلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ عَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ اسراء/ ۷۸، اطَّرَافَ النَّهَارِ تقدیرش «و فی اطراف النهار» است.

«فسبح» تقدیرش «و من آناء الليل فسبح فيها» است لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ به نظر میزان معنایش آنست که: تا به قضای خدا راضی شوی یعنی صبر کن و خدا را حمد و تسبیح گوی تا برای تو رضا حاصل شود به قضای الهی در تأخیر انتقام از مشرکان.

طبرسی فرموده: تا راضی شوی به شفاعت و درجه رفیعه در نزد خدا، به تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۱ قولی: تا راضی شوی به همه آنچه از کمک و اعزاز دین در دنیا وعده شده‌ای و در آخرت به شفاعت و بهشت در زمینه آیه از حضرت صادق صلوات الله نقل شده:

«فريضه على كل مسلم ان يقول قبل طلوع الشمس عشر مرات و قبل غروبها عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو حي لا يموت...».

۱۳۱- وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ این آیه در رابطه با آن است که اموال مشرکان تو را نفریبند که مغضوبند چرا دارای این همه ثروتند، آن ثروتها برای آزمایش است و ناپایدار و توام با «ضنک» اما روزی پروردگارت در آخرت بهتر و پایدار است این آیه در سوره حجر/ ۸۸ نیز آمده است.

«مد العين» که به معنی اطاله نظر است کنایه از تعلق قلب و دوست داشتن است، منظور از «ازواجاً» اصناف کفار است یهود، نصاری،



مشرکان و امثال آنها و یا زنان و مردان از کفار است و الله العالم زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِيَانٍ مَّتَّعْنَا بِهِ وَ تَقْدِيرِ آن «نعني زهرة الحياة...» است.

۱۳۲- وَ أَمُرُّ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى.

امر خانواده‌اش به نماز یک دستور مخصوص است و گر نه آن حضرت مأمور بود همه را به صلوة امر کند، این مانند جریان اسماعیل علیه السلام است که فرموده: وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَرِيْمَ / ۵۵.

بنا بر آنکه آیه شریفه مکی است، «اهلک» شامل حضرت خدیجه و علی علیه السلام می‌شود که در منزل آن حضرت زندگی می‌کرد و اگر از دخترانش آن تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۲ موقع بودند، شامل آنها نیز می‌شود.

جمله لَا نَسْئَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ معنایش آنست که: ما به تو نیاز نداریم تو به ما نیازمندی، یعنی: خویشتن‌داری کن بر نماز برای آنکه نیاز تو را رفع کند نه برای آنکه بهره‌ای به ما برسد زیرا ما بی‌نیازیم، در صورت خویشتن‌داری از اهل تقوی خواهی بود و عاقبت برای تقوی است.

در تفسیر برهان نقل شده که آیه درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده، آن حضرت در هر صبح به در خانه آنها می‌آمد و آیه تطهیر را می‌خواند و آنها را به نماز دعوت می‌کرد، ظاهراً آن از باب تطبیق باشد زیرا آیه مکی است ایضاً نقل کرده:

«عن رسول الله إذا أصاب أهله خصاصة قال:

قوموا إلى الصلاة...».

۱۳۳- وَقَالُوا لَوْلَا يَا تِينًا بَايَةً مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى مُشْرِكَانِ فِي اعْتِنَائِي بِهِ قَرَأَنِي مِي كَفْتَنَد: چرأ معجزه‌ای مانند گذشتگان نظیر عصای موسی و ناقه صالح نمی‌آورد؟ فَلْيَأْتِنَا بَايَةً كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ فِي جَوَابِ فَرْمُودَه: أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى آیا دلیل روشن آنچه از شریعتها و جریان در تورات و انجیل بود، به آنها نیامد، یعنی:

بیان مطالب گذشتگان در این قرآن از کسی که درس نخوانده و از گذشته خبری ندارد، دلیل معجزه بودن قرآن است. و الله العالم، میزان وجه دیگری نیز نقل کرده است، یعنی آیا به آنها نرسیده که امتهای گذشته از پیامبران معجزه خواستند و آمدن آن معجزه سبب هلاکت آنها گردید زیرا که ایمان نیاوردند؟! ۱۳۴- وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أُرْسِلَتْ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَنْبِئَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَ نَحْزَى. تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۳

این آیه روشن می‌کند که عقاب بلا بیان قبیح است، اول باید مطلب به بنده تفهیم شود آن گاه مسئولیت خواسته شود نظیر: وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا اسراء / ۱۵ آیه مورد بحث بیان می‌کند که اگر پیش از آمدن قرآن عذابشان می‌کردیم حق داشتند که اعتراض بکنند.

۱۳۵- قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَيَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصُّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى آخِرِينَ آیه از سوره مبارکه طه است یعنی: به مشرکان بگو: ما و شما همه منتظریم، ما منتظریم که نصرت حق آید، پیروز شویم، کفر و شرک از بین برود. شما منتظرید تا حق از بین برود و غلبه با شما باشد، این انتظار را داشته باشید، به زودی خواهید دانست یاران راه راست کدامند و گروه هدایت یافته است، این تهدید است که در آینده عذاب خدا برای آنها خواهد رسید.

روز سه شنبه هفتم صفر الخیر هزار و چهار صد و سه هجری قمری مصادف با روز ولادت حضرت امام کاظم صلوات الله علیه مطابق ۲ آذرماه ۱۳۶۱ طرف صبح تفسیر سوره مبارکه طه به پایان رسید «و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۴



## سوره انبیاء

## اشاره

در مکه نازل شده و صد و دوازده آیه است

## نظری به کلیات سوره مبارکه

۱- سوره مبارکه انبیاء هفتاد و سومین سوره است که بعد از سوره ابراهیم در مکه نازل شد، در ترتیب فعلی قرآن مجید بیست و یکمین سوره می‌باشد، قرائن نشان می‌دهد که حدود سال دهم بعثت نازل شده باشد (۱).

۲- عدد آیات آن در قرائت کوفی صد و دوازده است که به وسیله عاصم بن ابی النجود و ابو عبد الرحمن سلمی به امیر المؤمنین صلوات الله علیه می‌رسد، در نقل دیگران صد و یازده آیه است، این اختلاف بدان علت است که غیر کوفی آیه ۶۶ و ۶۷ را یک آیه شمرده است مجمع البیان در نقل تفسیر خازن عدد کلمات آن هزار و صد و چهل و یک و عدد حرف آن پنج هزار و دویست و چهل دو است.

۳- علت نامگذاری به «سوره انبیاء» ظاهراً برای آنست که حالات نوح ابراهیم، یعقوب، اسحق، لوط، موسی، هارون، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل ادریس، ذوالکفل، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام در آن آمده است، می‌شود گفت که معظم این سوره را حالات آن بزرگواران تشکیل می‌دهد ظاهراً این تسمیه توسط رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

(۱) این در صورتی است که ترتیب نزول قطعی باشد.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۵

ظاهر آنست که همه سوره به یک بار نازل گشته، گر چه در این زمینه چیزی نقل نشده است.

۴- سوره مبارکه به قرینه مضامین آن مکی است زیرا که مطالب آن عقیدتی و زیربنایی است که سوره‌های مکی چنین هستند، راجع به علت نزول سوره چیزی نقل نشده است ولی از آیات: ... هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّحَرَةَ ... / ۲، بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلِ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِالْبَيِّنَاتِ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ / ۵، ایضا: وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ / ۲۶، - وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ / ۳۸، معلوم می‌شود که وقت نزول سوره مبارکه، مشرکان نبوت را سحر و خیالبافی و خوابهای آشفته پنداشته و آن حضرت را شاعر و مفتری می‌خواندند، و نیز ملائکه را فرزندان خدا حساب می‌کردند، و در مقام مسخره کردن قیامت می‌گفتند: مَتَى هَذَا الْوَعْدُ ... این مسائل و جوابگویی به آنها سبب نزول سوره مبارکه شده و حقائق زیادی بدین مناسبت بیان گردیده است.

## غرض و مطالب سوره

بنا بر آنچه در بند چهارم گفته شد: غرض سوره اثبات نبوت بر مبنای توحید و معاد است بدین طریق که: ابتدا اشکالات مشرکان که چرا پیغمبر از بشر است؟ و این شخص ساحر است، نقل و جواب داده شده توأم با اینکه خلقت جهان بی حساب و کتاب نیست.

سپس سخن از یکی بودن خدا و صاحب اختیار بودن او است و اگر بیشتر تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۷۶

از یک خدا بود، اصلاً جهان به وجود نمی‌آمد، ملائکه فرزندان خدا نیستند بلکه بنده مطیع او هستند.

آن گاه حالات پیامبرانی که در مقدمه گفتیم، بیان شده که مسئله آمدن پیامبران از سنن لا یتغیر الهی است و رسول اسلام یک چیز

نوظهوری نیست، سپس مقداری از حقائق بسیار ارزنده در سطح بسیار بالا آمده است.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۷۷

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۱-۱۵

### [سوره‌الانبیاء (۲۱): آیات ۱ تا ۱۵]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسِيرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۴)

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ (۵) مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَيَلَمُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷) وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوا خَالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹)

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰) وَ كَمْ قَصَّيْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ (۱۱) فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّ بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (۱۳) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۱۴)

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ (۱۵)

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۷۸

بنام خدای رحمن و رحیم

۱- برای مردم حسابشان نزدیک شد ولی آنها در غفلت هستند و روگردان.

۲- هیچ خبر تازه‌ای از خدا برای آنها نمی‌آید مگر اینکه در حال بازی می‌شنوند.

۳- و در حالی که قلوبشان به دنیا مشغول است، ظالمان راز را پنهان کردند که آیا این جز یک بشر است؟، آیا با آنکه می‌بینید به جادو روی می‌آورید؟

۴- پیغمبر گفت: پروردگار من همه سخنی را که در آسمان و زمین هست می‌داند و او شنوا و داناست.

۵- بلکه گفتند: سخنان او خوابهای پریشان است و بلکه به خدا افتراء بسته و بلکه او خیالباف است برای ما معجزه‌ای بیاورد چنان که پیشینیان فرستاده شدند.

۶- مردمانی که پیش از آنها بودند و هلاکشان کردیم ایمان نیاوردند آیا آنها ایمان می‌آورند؟

۷- پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، اگر نمی‌دانید از اهل کتاب پرسید.

۸- ما آنها را جسدی نکردیم که طعام نخورند و اهل خلود در دنیا نبودند.

۹- سپس وعده خود را بر آنها راست کردیم و آنها و مؤمنان را نجات دادیم و اهل اسراف را هلاک کردیم.

۱۰- به شما کتابی نازل کردیم که تذکر شما در آنست آیا تعقل نمی‌کنید؟ تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۷۹

۱۱- چه قدر شهری که ظالم بود، هلاکشان کردیم و پس از آنها قوم دیگری به وجود آوردیم.

- ۱۲- چون عذاب ما را احساس کردند، آن وقت از آن شهر می‌گریختند.
- ۱۳- فرار نکنید، برگردید به طرف نعمتی که در آن وسعت یافته بودید و به طرف خانه‌هایتان، شاید فقراء از شما سؤال کنند.
- ۱۴- گفتند: ای وای بر ما، ما ستمکاران شدیم.
- ۱۵- پیوسته گفتارشان یا ویلنا بود که درو شده و خاموششان کردیم.

### کلمه‌ها

محدث: (به صیغه مفعول): تازه به وجود آمده. حدوث: به وجود آمدن که قهرا توأم با تازه بودن است. حدیث: هر چیز تازه، قول باشد یا فعل.

لاهیة: لهو: مشغول شدن و چیزی که مشغول می‌کند «لاهیة»: مشغول شونده.

نجوی: سخن سزی و سزی سخن گفتن (راز و رازگویی) مصدر و اسم هر دو آمده است.

اضغاث: ضغث (به فتح اول): مخلوط کردن «ضغث الحدیث ضغنا:

خلطه»، آن بکسر اول به معنی دسته علف و مانند آن و نیز به معنی امر مختلط و حدیث مختلط است، جمع آن اضغاث آید.

احلام: حلم (بر وزن قفل و عنق) چیزی است که در خواب دیده می‌شود در اقرب الموارد گوید: لکن غالباً در خواب پریشان و بد،

به کار رود چنان که رؤیا در خواب خوب، مراد از «احلام» خوابهای آشفته است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۰

قصمنا: قصم: شکستن. «قصم العود: کسره و ابانه» یعنی چوب را شکست و از هم جدا کرد «قصمنا»: شکستیم و هلاک کردیم.

بأسنا: بأس در اصل به معنی سختی است، مراد از آن در اینجا عذاب است.

یرکضون: رکض: راغب گوید: آن زدن پا به زمین است، هر گاه به سوار نسبت داده شود منظور دواندن اسب و چون به راه‌رونده

نسبت داده شود، غرض راه رفتن است، منظور از آن در آیه فرار است.

اترفتم: ترفه: توسع در نعمت. مترف: ثروتمند بی‌بندوبار. ما اُتِرْتُمْ فیه: چیزی که در آن وسعت یافته‌اید (ثروت).

حصیدا: حصد: درو کردن. حصید: درو شده. فعیل در اینجا به معنی مفعول است.

خامدین: خمود: فرو نشستن شعله آتش. خامد: خاموش شده. منظور از «خامدین» خاموش شدگان و کشته‌شدگان است.

### شرحها

در این آیات سخن از اینجا شروع میشود که: حساب مردم نزدیک شده ولی آنها به این حقیقت بی‌اعتنا می‌باشند و هر چه از طرف

خدا تذکر داده شوند قلوبشان به امیال دنیوی مشغول است.

در بی‌اعتنا بودنشان همین بس که: درباره رسول خدا گفتند: این مانند شما بشر است. از کجا پیغمبر تواند بود، پس هر چه

می‌گوید: جادو است.

خوابهای پریشان است. افتراء است و خیالبافی است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۱

جواب این است که اولاً: اینها راه پیشینیان را می‌روند، آنها ایمان نیاوردند اینها نیز ایمان نخواهند آورد.

ثانیاً عادت ما از اول این بوده که پیغمبر را از بشر بفرستیم، بشر عادی که طعام می‌خورد و در وقت مرگش می‌میرد. سپس وعده‌ای

که برای پیامبران داده بودیم عمل کردیم و آن این بود که مؤمنان را نجات داده و مسرفان را هلاک کردیم. این پیغمبر و امت او نیز

قسمتی از آنهاست.

به نظر می‌آید: این هلاکتها مصداق نزدیک شدن حساب مردم باشد. و الله العالم رجوع شود به «نکته‌ها».

۱- اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ.

به نظر می‌آید این اقتراب راجع به رسیدن مرگ باشد نه آمدن قیامت زیرا شخص اگر در عالم برزخ در عذاب باشد به حکم: «من مات فقد قامت قیامته» حسابش رسیده و در عذاب است و اگر در بی خبری باشد مرگش به آخرت متصل خواهد بود، آمدن هلاک امتها در آیات بعدی دلیل این مطلب هستند.

اما آنکه اقتراب را نزدیک شدن روز قیامت گرفته‌اند در توجیه آن گفته‌اند: یکی از شرطهای قیامت بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خودش فرموده:

«بعثت انا و الساعة کھاتین»

بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت برابر است.

دیگر اینکه: قیامت آمدنی است و هر آمدنی نزدیک است. سوم: قیامت در اثر گذشتن زمان نزدیک می‌شود، اشکال وجه دوم و سوم آنست که: آیه به صیغه ماضی فرموده: «اقترب» یعنی اقتراب تحقق یافته است. بنا بر این دو وجه می‌بایست گفته شود «یقترب».

«قرب و اقترب» هر دو به یک معنی است، گویند دومی از اولی ابلغ است منظور از «الناس» مشرکان و نظائر آنها است از باب اطلاق

اسم جنس بر بعضی تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۲

از مصادیق.

غفلت لازمهاش عدم تنبه و اعراض لازمهاش تنبه است. المیزان در توجیه جمع شدن این دو، فرموده: غفلت یک دفعه آنست که شیء ابداء مورد تصوّر واقع نشود و یک دفعه آنست که کما هو حقّه مورد توجه واقع نشود. علی هذا غفلت در مورد دوم با اعراض قابل جمع است یعنی آنها از حساب در غفلت هستند که درست توجه نمی‌کنند و از آن معرض می‌باشند زیرا از تذکر آن رو گردانند (یعنی آنها در عدم توجه معرض هستند) علی هذا غفلت و اعراض در عرض هم قرار دارند.

زمخشری آن دو را در طول هم دانسته گوید: در غفلتند که اگر تذکر هم داده شوند، اعراض می‌کنند.

۲- مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ.

این آیه تفصیل غفلت و اعراض در آیه سابق است، یعنی غفلت و اعراض آنها چنین است که هیچ آیه تازه‌ای از جانب خدای رحمن نمی‌رسد مگر اینکه آن را در حال لعب و اشتغال قلب به دنیا گوش می‌کنند، چنان که لاهیه قلوبهم در آیه بعدی آن را بیان می‌کند، در سوره شعراء / ۵ آمده است:

وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ لَفِظ «الرحمن» حاکی است که آمدن رسول و ذکر، به علت آنست که رحمت خدا عالمگیر است و آن مقتضی ارسال رسل و انزال کتب می‌باشد درباره حادث یا قدیم بودن قرآن در نکته‌ها سخن خواهیم گفت.

۳- لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسْرَرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ السَّخَرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص:

۴۸۳

جمله لاهیه قلوبهم با جمله وَ هُمْ يَلْعَبُونَ هر دو، جمله حالیه هستند چنان که در تفسیر آیه قبلی روشن گردید.

این آیه نشان می‌دهد که ستمگران و پیشوایان مشرکان جلسه سری تشکیل داده و در آن راجع به مقابله با آن حضرت تبادل افکار کرده و تصمیم گرفته‌اند که پیش مردم بگویند: این مانند شما بشر است، پیامبر از کجا تواند بود، پس آنچه می‌گوید جادو است، آن گاه این سخن را آشکارا گفته و به همه یاد می‌دادند.

أَسْرَرُوا النَّجْوَى دلالت می‌کند که تصمیم گیری را خیلی مخفی انجام داده‌اند، چون نجوی خود دلالت بر سری بودن دارد، الَّذِينَ ظَلَمُوا نشان می‌دهد که این تصمیم گیری را بزرگان آنها گرفته‌اند نه مستضعفین و ضعفاء آنها «أفتأتون» مترتب بر جمله سابق است

یعنی حالا که بشر است، پس گفته‌هایش جادو است و أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ تأکید جمله سابق است.

۴- قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ منظور از این آیه آنست که: خدا از این نجوی و سخن گفتن شما با خبر است و از شما انتقام می‌کشد، النهایه این مطلب با یک مطلب کلی فهمانده شده است و آن اینکه: خدا هر سخنی را که در آسمان یا زمین گفته شود می‌داند او شنواست به همه گفته‌ها، داناست به همه آشکار و نهان.

۵- بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ آیه اضراب است از سحر بودن که در آیه ۳ گذشت و این سه مرحله به طور ترقی در تکذیب است یعنی سحر مقداری علم و استادی می‌خواهد، بلکه اینها یک مشت خوابهای مختلف و پریشان است که آنها را نبوت پنداشته و خودش تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۴

را پیغمبر معرفی می‌کند، نه بلکه افتراء بسته است یعنی خواب دیدن باز یک زمینه دارد که از روی آن سخن گوید، اما افتراء آنست که عملاً دروغ بندند و ابدا مایه‌ای نداشته باشد، نه بلکه خیالباف است چون افتراء باز احتیاج به تدبیر و فکر دارد ولی خیالبافی از آنهم مستغنی است، از این سخنان نتیجه گرفته و گفته‌اند، حالا که می‌گوید: هیچ یک از اینها نیست و من پیامبرم، پس مانند موسی و عیسی معجزه بیاورد جمله فَلْيَأْتِنَا ... برای تکمیل مطلبشان است و گر نه اصل نبوت را منکر بودند و اگر معجزه هم می‌آورد قبول نمی‌کردند.

۶- مَا آمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ.

از این آیه جواب گفته‌های مشرکان شروع می‌شود، این آیه جواب فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ ... است، مضمون آن چنین بود: به ما معجزه‌ای بیاورد که اگر معجزه آورد ایمان خواهیم آورد، در جواب می‌فرماید: مَا آمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ ... یعنی:

پیش از اینها گذشتگان نیز معجزه خواستند، ما معجزه دادیم ولی باز ایمان نیاوردند و هلاکشان کردیم، اینها هم که در رسوخ کفر و لجاجت مثل آنها هستند ایمان نخواهند آورد، لفظ «اهلکناها» نشان می‌دهد که علت هلاکشان آن بود که بعد از آمدن معجزه نیز ایمان نیاوردند نظیر این آیه است آیه: ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ يونس / ۷۴ «۱».

۷- وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ جواب است از هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یعنی از اول سنت خدایی بر این بوده که پیامبران از بشر باشند، فرق آنها با دیگران فقط در این بود که به آنها

(۱) ولی این واقعیت مانع از آمدن پیامبران و ادیان نیست، زیرا دیگران ارشاد می‌شوند و برای کفار نیز حجت تمام می‌شود

تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۵

وحی می‌کردیم، اگر باور ندارید از اهل کتاب بپرسید، یهود و نصاری با آنکه به اسلام عقیده نداشتند ولی اصل نبوت را قبول داشتند می‌دانستند که پیامبران از بشر هستند این آیه به سه قسمت تقسیم می‌شود.

منظور از أَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب می‌باشند، این آیه عینا مثل آیه ۴۳ از سوره نحل است، در آنجا معنی روایاتی را که می‌گویند: ائمه علیهم السلام اهل ذکر هستند شرح داده‌ایم.

۸- وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَيدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ تکمیل جواب سابق است یعنی پیامبران یک آدم کاملاً معمولی بودند جسد بی‌روحي نبودند که طعام نخورند بلکه مثل شما خوراک می‌خورند و نیز مشمول مرگ بودند و می‌مردند، انسانهای جاویدان نبودند، در جای دیگری آمده که مشرکان می‌گفتند: ... مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا فرقان / ۷.

۹- ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ بیان عاقبت ارسال رسل است یعنی: رجال را برای پیامبری فرستادیم و

سپس وعده نصرتی که به آنها داده بودیم عملی کردیم و آن اینکه آنها و مؤمنان را نجات دادیم و مسرفان را که همان کفار و مشرکان بودند هلاک کردیم، شاید این:

«اهلکنا» یکی از مصادیق اَفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ باشد، ممکن است «وعد» شامل وعده نجات مؤمنان و هلاکت کفار هر دو باشد، گر چه در آیه: وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنُدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ صافات/ ۱۷۳ مراد از «کلمتنا» فقط وعده نجات است.

۱۰- لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اشاره است که شما نیز در ردیف گذشتگان هستید کتابی که یاد آوری مطالب تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۶

گذشتگان در آنست برای شما نازل کرده‌ایم، آیه خطاب به کفار و در مقام امتنان است که چنان که «ذکرکم» نیز اختصاص و امتنان را می‌فهماند.

۱۱- وَ كَمْ قَصِيدًا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ این آیه و آیات چهار گانه بعدی همه در بیان یک مطلب هستند و آن هلاکت مسرفان می‌باشد این آیه در رابطه با كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ است یعنی در صورتی که از «ذکر» استفاده نکنید راه آنها را خواهید رفت.

«قصمنا» کنایه از هلاکت است، غرض از «قریه» اهل قریه می‌باشد.

۱۲- فَلَمَّا أَحْسَبُوا أَنَّهَا بَأْسُنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ منظور از «بأس» عذاب است «منها» راجع است به قریه، غرض از ركض فرار است.

۱۳- لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْتَلُونَ این آیه همه‌اش به صورت تحکم و مجسم کردن حالات آنها منظور از ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ ثروت و وسائل زندگی است که به طور گسترده در اختیارشان بود غرض از «تشتلون» ظاهراً سؤال فقراء و بیچارگان از آنهاست گویند: این کلام ملائکه بود به آنها ولی این بعید است.

۱۴- قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ اظهار حسرت و ندامت است، و تصدیق کرده‌اند که ظلم به آن روز سیاهشان نشانید.

۱۵- فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ یعنی فرار کردن نتوانست آنها را از محیط بلا خارج کند، پیوسته یا ویلنا تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۷

می‌گفتند و یا ویلنا گویان آنها را دور کردیم و مانند آتشی که خاموش شود، خاموش شدند، نه صدایی از آنها شنیده و نه حرکتی از آنها دیده می‌شد.

## نکته‌ها

پیامبران و مشرکان:

در رابطه با آیات پانزده گانه باید بدانیم که اختلاف ما بین پیامبران و مشرکان در مسأله وجود خدا نبود، بلکه هر دو گروه به وجود خدا عقیده داشته‌اند، اختلاف در زمینه حکومت خدا و حکومت توحید بود، پیامبران می‌گفتند: مردم باید با قانونی که از طرف خدا القا می‌شود زندگی کنند و تمام مسائل زندگی را با فرموده خدا تطبیق کنند، جز خدا کسی را نپرستند و جز او معبودی نگیرند و جز او از کسی فرمان نبرند.

ولی مشرکان حاضر به قبول حکومت خدایی نبودند، در جلب منفعت و دفع ضرر روی خیالات واهی به اصنام روی آورده و در قوانین زندگی پیرو رسومات و قوانین «من در آورده» خود بودند، طاغوتها را مطاع صرف می‌دانستند و از خدا بریده بودند، جوامع بت پرست آن زمان مانند جوامع فعلی اروپا و آمریکا بود، همه ملاکها روی مادیات، شهوترانی، استعمار دیگران و امثال آن میگردید این جوامع در حال حاضر، به جای قانون توحید به قانونهای خود روی آورده و به جای خدا از طاغوتها و رؤسا فرمان

می‌برند، رابطه‌ای با خدا ندارند، این زندگی جهنمی بشر را پیوسته در حوض حیوانیت فرو می‌برد، و از مقصود خدا از خلقت انسان، دور می‌گرداند.

مشرکان از قبول سخن پیامبران سر باز می‌زدند، در نتیجه از نظام خلقت و کارهای شایسته و مطابق آن نظام به دور گشته و گرفتار عواقب کارهای ظالمانه تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۸ خود می‌شدند و مشمول وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَوْمٍ كَانَتْ ظَالِمَةً می‌گردیدند.

### ذکر محدث:

در رابطه با آیه ما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث ...

باید بدانیم که در زمان خلفاء عباسی نزاعی ما بین معتزله و اشعری‌ها به وجود آمد و خلفاء وقت هر گروه را که به نفع خود دیدند تقویت کردند و حتی بعضی از علماء روی عقیده خود درباره قدیم یا حادث بودن قرآن از طرف خلفاء شلاق خوردند، جریان از این قرار بود که معتزله می‌گفتند:

قرآن که کلام خداست مخلوق و حادث است و از صفات فعل خداست نه از صفات ذات ولی اشاعره عقیده داشتند: قرآن (کلام خدا) قدیم است یعنی همین کلمات و الفاظ قرآن مانند ذات حق قدیم است، و درباره «محدث» در آیه شریفه می‌گفتند:

نزولش حادث است و این منافی قدیم آن فی نفسه نیست. و ظاهراً قول شاعر را دلیل می‌آوردند که گفته است:

ان الکلام لفی الفؤاد و انما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً

المیزان در این زمینه چنین فرموده است: وحی نازل بر پیغمبر از این جهت که تفهیم الهی است، حادث است و از این جهت که در علم خداست قدیم است مانند علم خدا به جمیع اشیاء اعم از حادث و قدیم، به نظر نگارنده حق همانست که المیزان فرموده است، قرآن نسبت به آن واقعیت خود که در علم خداست قدیم است همان واقعیتی که الفاظ از آن حکایت دارد چنان که فرموده:

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ عَنْكُوبَتٍ / ۴۹ و نسبت به این الفاظ و اصوات، حادث می‌باشد، موجودات دیگر نیز چنین هستند، یعنی نسبت به وجودشان حادثند و نسبت به اینکه در علم خدا بوده‌اند قدیم می‌باشند.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۴۸۹

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۱۶-۲۹

### [سوره‌الانبیاء (۲۱): آیات ۱۶ تا ۲۹]

### اشاره

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸) وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰)

أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُشْرِكُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵)

وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ



لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يُقْلُ مِنْهُمْ إِني إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۰

۱۶- آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست بازیکنان و عبث نیافریده‌ایم.

۱۷- اگر می‌خواستیم مشغولیتی بگیریم از جانب ذات خود می‌گرفتیم، اگر چنان می‌خواستیم.

۱۸- بلکه حق را بر باطل می‌اندازیم، مغز باطل را می‌کشند ناگاه می‌بینی که باطل پوچ است وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.

۱۹- مال خداست هر که در آسمان و زمین است، کسانی که نزد خدا هستند از عبادت او تکبر نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند.

۲۰- شب و روز تسبیح می‌گویند و سست نمی‌شوند.

۲۱- یا از زمین خدایانی گرفته‌اند که آنها مردم را زنده می‌کنند؟

۲۲- اگر در آسمانها و زمین خدایانی جز خدا بودند حتما آن دو فاسد می‌شدند، منزه است پروردگار عرش از آنچه توصیف می‌کنند.

۲۳- از آنچه می‌کند مسئول نیست ولی آنها مسئول می‌باشند.

۲۴- یا جز خدا، خدایانی گرفته‌اند، بگو: دلیلتان را بیاورید، این توحید وحی امت من و وحی امت پیش از من است، بلکه اکثرشان حق را نمی‌دانند و روگرداندند.

۲۵- پیش از تو هیچ رسولی نفرستادیم مگر اینکه به او وحی می‌کردیم که جز من معبودی نیست مرا بندگی کنید.

۲۶- گفتند: خدای رحمن برای خود فرزندی گرفته است خدا از این امر منزه است بلکه آنها بندگان بزرگوار هستند.

۲۷- که در سخن به خدا سبقت نمی‌کنند و بدستور خدا عمل می‌کنند.

۲۸- خدا اعمال حاضر و گذشته آنها را می‌داند، شفاعت نمی‌کنند مگر به آنکه خدا از او راضی است و آنها از مهابت خدا می‌ترسند.

۲۹- هر که از آنها بگوید: من معبودم، جهنم را به او سزا می‌دهیم که همه ظالمان را را کیفر، چنان است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۱

### کلمه‌ها

لاعیین: لعب: بازی. آن کاری را گویند که نتیجه خیالی دارد مانند بازی بچه‌ها. طبرسی فرموده: اصل آن از لعاب دهان است، علت این تسمیه آنست که: لالعِب بر غیر جهت حق می‌رود مثل آب دهان بچه. راغب گوید: آن فعلی است که مقصد صحیحی ندارد. نقذف: قذف: انداختن، گذاشتن، رها کردن. مراد از آن در آیه معنای اول است، یعنی انداختن معنوی.

یدمغه: راغب گوید: دماغ شکستن مغز سر است «یدمغه» یعنی مغز او را می‌شکند. جوهری در صحاح گوید: «دمغه دمغا» یعنی او را زخم زد و به مغزش رسید. دامغه زخمی را گویند که عمق آن تا دماغ یعنی مغز سر برسد. این لفظ فقط یک بار در قرآن آمده است.

زاهق: زهق: خروج روح از بدن. و هلاکت، در آیه هالک و باطل و پوچ است.

یستحسرون: حسر: کشف و انکشاف. راغب گوید: به شخص خسته حاسر و محسور گویند بتصور آنکه نیروی خود را از خویش کنار کرده است، منظور از آن در آیه خستگی است.

یفترون: فتر: انقطاع از جدیت در کار. چنان که طبرسی فرموده است.

راغب فتور را سکون بعد از حدت، نرمی بعد از شدت و ضعف بعد از قوت گفته است «لا یفترون»: سست نمی‌شوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۲

ینشرون: نشر: گسترده شدن و گسترده شدن. لازم و متعدی هر دو آمده است.

نشر و انشار به معنی زنده کردن نیز آید «نشر الله الموتی و انشرهم: احیاهم» آن در آیه به معنی زنده کردن است.

مکرمون: کرم (بر وزن شرف): سخاوت. شرافت. نفاست. عزت.

«مکرم» عزیز و شریف.

مشفقون: شفق: سرخی مغرب پس از غروب آفتاب. راغب گوید: اشفاق چون با «من» آید معنی خوف در آن ظاهرتر است و چون با «فی» آید معنی اعتنا در آن آشکارتر باشد. طبرسی فرموده: اشفاق خوف از وقوع مکروه است با احتمال عدم وقوع.

### شرحها

- ۱- آیات اول و دوم در رابطه با عذابهایی است که در آیات گذشته بیان گردید، یعنی معذب شدن آن امتها برای این است که خلقت آسمانها و زمین بازیچه نیست بلکه کار خدا پیوسته آنست که: مغز باطل را با حق می‌شکافد ناگهان معلوم می‌شود که باطل پوچ و زایل است (این آیات در عین حال دلیل معاد هستند چنان که خواهد آمد).
- ۲- سپس فرموده: همه چیز مال خداست، کسی گمان نبرد که خدا در بعضی جهان حکومت دارد و در بعضی نه، مقتضای این مالک بودن آنست که مخلوقش او را عبادت کنند، مقربان در گاه او اعم از انسان و فرشتگان پیوسته این وظیفه را انجام می‌دهند.
- ۳- اینکه جز خدا خدایانی گرفته‌اند، باطل است، آنها خدایان نیستند، که اگر جز خدا، خدایان دیگر بود، آسمانها و زمین به وجود نمی‌آمدند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۳
- ۴- خدا چون کار از روی حکمت و مصلحت می‌کند لذا از کارش مسئول نیست اما مردم در مقابل کارهای خود مسئول می‌باشند که چرا جز خدا خدایان گرفته‌اند.
- ۵- اگر می‌گویند: جز خدا، معبودهای دیگری هستند که آنها را عبادت کرده و از خدا و معاد مستغنی می‌شوند، باین گفته، دلیل بیاورند، با آنکه همه پیامبران گذشته فقط یک خدا و بندگی او را معرفی کرده‌اند.
- ۶- اینکه می‌گویند: خدا برای اداره جهان ملائکه را برای خود شریک و فرزند گرفته است، دروغ می‌باشد، ملائکه، همه بندگان مطیع خدا هستند و هر که از آنها ادعای خدایی بکند به جهنم می‌رود، اگر معبود بودند و استقلال داشتند، مطیع خدا نبودند به عذاب نمی‌رفتند.

۱۶- وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ.

گفتیم که این آیه در رابطه با عذابهایی است که در آیات قبلی اشاره شد.

یعنی: آسمانها و زمین را مشغولیت و بازیچه نیافریده‌ایم، تا آنها را به سر خودشان رها کنیم، هر چه بخواهند بکنند بی آنکه حساب و کتابی در بین باشد، بلکه در مقابل عصیان و تمرد گرفتار می‌کنیم و این آیه و آیه بعدی در عین حال دلیل معاد نیز هستند و اگر معاد نباشد، خلقت آسمانها و زمین عبث و خدا، لایعرب خواهد بود.

یعنی: کار خدا آن خواهد بود که بدون وقفه بیافریند و بمیراند، آباد کند و خراب نماید بی آنکه غایتی در نظر داشته باشد و این کار را به منظور سرگرمی یا دفع تنبلی یا برای از بین بردن بی‌کاری و تنها ماندن انجام دهد، این مسأله را در آخر سوره حجر در وجه ششم از استدلالهای معاد گفته‌ایم به آنجا رجوع شود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۴۹۴

۱۷- لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ.

از این آیه معلوم می‌شود که لهو و لعب در این آیه و آیه قبلی هر دو به یک معنی است، «من لدنا» راجع به ذات خدا است، ناگفته نماند شخصی که کاری را از روی لهو و لعب می‌کند، خود را به آن محتاج می‌داند و می‌خواهد با آن، احتیاج خود را رفع کند، مثلاً رفع خستگی کند، وقت بگذرانند یا فکرش به آن مشغول شده از غصه‌اش بکاهد، به هر حال به آن لهو و لعب احتیاج دارد.

در این صورت، لهو و لعب بر خدا محال است، زیرا لازمه‌اش آنست که خدا به خلق خود محتاج باشد یعنی به آفرینش و آفریده خویش احتیاج داشته باشد، پس اگر خدا بخواهد لهوی اتخاذ کند باید در جانب ذات باشد، نه خارج از ذات، لذا فرموده: اگر بنا باشد لهوی اتخاذ کنیم باید آن «من لدنا» و در ضمن ذات خدا باشد تا خدا به خارج از ذات خود محتاج نشود، آری: لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا.

لفظ إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ حاکی است که این لهو در ضمن ذات خدا هم نیست زیرا لازمه‌اش آنست که خدا در ضمن ذات خویش، محتاج به چیزی باشد که او را مشغول می‌کند و آن، سبب مرگ بودن ذات حق و محال است.

پس مضمون دو آیه آنست که: آسمان و زمین را برای سرگرمی نیافریده‌ایم و اگر چنین بود میبایست این لهو و بازی در ضمن ذات حق باشد و گر نه، خدا به خلق خویش محتاج میبود، آیه اخیر در صدد آن نیست که بگوید: این بازی در ذات حق هست، بلکه می‌خواهد بگوید: اگر چنین می‌خواستیم لازم بود که در ضمن ذات خویش بخواهیم در تفسیر هر دو آیه از میزان استفاده شده است.

۱۸- بَلْ نَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۵

یعنی: لعب و بازیچه در کار نیست، بلکه با حق، باطل را میکوبیم و مغز باطل را می‌شکافیم، اگر باطل دلیلی باشد با دلیل حق آن را میکوبیم و اگر باطل اشخاص ظالم و کارهای ظالمانه و سخن خائنه باشد آن را با آوردن بلاها می‌کوبیم چنان که شهرها و اقوام یاد شده در آیات را کوبیدیم و چنان که با انقلاب اسلامی ایران سلطنت منحوس پهلوی را شکافته و کوبیدیم و لَكُمْ الْوَيْلُ ... تهدید است یعنی در مقابل این گفته و عقیده مورد مؤاخذه در دنیا و آخرت خواهید بود، لفظ «اذا» که به معنی مفاجاه و ناگهان است نشان می‌دهد که انسان، باطل را بسیار محکم و پایدار گمان می‌کند ولی پس از شکست آن ناگهان می‌بیند که باطل چیزی نبوده است.

۱۹- وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ.

این آیه می‌تواند دفع دخلی باشد و آن اینکه کسی بگوید: همه انسانها ملک خدا و در اختیار خدا نیست تا آنها را در مقابل عصیانشان گرفتار کند، در جواب فرموده: هر که در آسمانها و زمین هست مال خدا و حکومت در دست او است، مراد از مَنْ عِنْدَهُ ... شاید توجیه صدر آیه باشد، یعنی آنها که از حکومت و مالک مطلق بودن خدا آگاه هستند پیوسته در عبادت خدا هستند و خسته نمی‌شوند و در تکمیل آن فرموده:

۲۰- يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ.

لازم است بدانیم که «من عنده» شامل ملائکه مقربین و عباد الله الصالحین هر دو است نه فقط ملائکه، زیرا منظور از مَنْ عِنْدَهُ ظاهراً خواص بندگان و «عباده المخلصین» است چنان که میزان نیز نظر داده است و اینکه بعضی از تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۶

روایات فقط ملائکه را فرموده‌اند، می‌شود گفت از باب مصداق است، در آخر سوره اعراف آمده است: إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ ...

مرحوم فیض کاشانی در تفسیر آن از تفسیر قمی نقل کرده است که مراد از الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ انبیاء و رسل و ائمه می‌باشند غرض از

لَا يَسْتَحْسِرُونَ - لَا يَفْتُرُونَ آنست که خود را بنده حق دانسته و خدا را مستحق عبادت، لذا در بندگی خستگی و سستی ندارند.

۲۱ و ۲۲- أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ «۱».

این دو آیه در عین حال که دلیل وحدانیت خداست، تکمیل دلیل معادهم است، در آیه ۱۹ گذشت که وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و فهمیده شد که حکومت و مالکیت خدا شامل همه است، خواه در آسمان باشند یا در زمین.

در این دو آیه آمده: شاید بگویند: جز خدا در زمین خدایانی هستند و آنها مردمان را روز قیامت زنده می‌کنند، دیگر احتیاجی به خدا نیست و هرآسی از عذاب او نمی‌باشد، در جواب فرموده است: این درست نیست که اگر در زمین و آسمانها خدایانی جز خدا می‌بودند، آسمانها و زمین فاسد می‌شدند و به وجود نمی‌آمدند، حالا که موجود هستند، پس فقط یک نظام و یک خدا هست خدا منزه است از آنچه توصیف می‌کنند، از ذیل آیه معلوم می‌شود که چنین عقیده یا گفتگویی در میان مشرکان بوده است.

در بیان این استدلال عقلی دو مطلب هست یکی اینکه: منظور نفی تعدد خالق و آفریننده است، دوم اینکه منظور نفی تعدد ربوبیت و معبود است،

(۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ ... یک قیاس استثنایی است یعنی: «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا و لكنهما لم يفسدا قليس فيهما آلهة الا الله».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۷

بعضی آن را وجه اول گرفته‌اند که در «نکته‌ها» خواهد آمد ولی المیزان آن را به وجه دوم حمل کرده و چنین تقریر می‌کند: اگر برای عالم بیش از یک معبود و رب فرض شود، باید آنها ذاتا و حقیقتا غیر هم باشند، تباین حقیقت آنها مقتضی آنست که تدبیرشان نیز متباین باشد، پس تدبیرها یکدیگر را فاسد می‌کنند در نتیجه زمین و آسمان فاسد می‌شود (و هرج و مرج و نابودی به وجود می‌آید) امّا نظام جاری نظام واحدی است و غایات و اغراض آن متلائم است، پس عالم را جز یک معبود نیست ... آن گاه فرموده است: این دلیل، برهانی است که از مقدمات یقینیه تألیف شده و دلالت می‌کند که تدبیر عمومی جهان ... از یک مبدء صادر است.

مؤلف گوید: در تفسیر برهان از هشام بن حکم نقل شده که به امام صادق علیه السلام گفت: چه دلیلی هست که خدا واحد است فرمود: اتّصال تدبیر و تمام و کامل بودن صنع چنان که خدا فرموده: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا «۱».

این روایت تقریر بیان المیزان است ولی مسئله را در وجود صانع مطرح می‌کند، بقیه مطلب و اینکه قرآن به مسائل عقلی و علمی هر دو نظر دارد در نکته‌ها مطالعه شود.

۲۳- لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ.

این آیه را می‌شود گفت که تکمیل ذیل آیه قبل است یعنی ربّ العرش و صاحب حکومت جهان در وضعی و در وصفی است که از کرده خود مسئول نمی‌شود، زیرا همه جهان مال او و ملک او است و مالک در ملک خود فعال ما یشاء است، از جانب دیگر می‌دانیم که خدا حکیم است، کار را فقط روی

(۱)

«عن هشام بن الحكم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما الدليل على أن الله واحد؟ قال اتصال التدبير و تمام الصنع كما قال الله عز و جل لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۸

مصلحت انجام می‌دهد و قائماً بِالْقِسْطِ است به کسی ظلم نمی‌کند، ولی مردم از کارهای خود پیش خدا مسئول می‌باشند، خدا بآنها اجازه تصرف داده است، اگر بر خلاف عمل کنند معذب می‌شوند.

در توحید صدوق از حضرت باقر صلوات الله علیه نقل شده که پرسیدند چطور از کار خدا سؤال نمی‌شود؟ فرمود زیرا خدا جز از روی حکمت و صواب کار نمی‌کند، اوست متکبر و جبار ... «۱» پس معنی لَا يُسْئَلُ ... آنست که خدا کار را از روی مصلحت و حکمت می‌کند.

۲۴- أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ.

این آیه ظاهراً دفع احتمال دیگری است که مثلاً مشرکان بگویند: جز خدا، خدایانی هستند که آنها را پرستش می‌کنیم و از خدا بی‌نیاز می‌شویم و از آخرت او هراسی نداریم، در جواب فرموده: بر این گفته دلیل بیاورید، ادعای بدون دلیل پذیرفته نیست، قرآن من و کتابهای گذشته این سخن شما را تأیید نمی‌کند، آن‌گاه فرموده: دلیلی ندارند بلکه اکثرشان حق را تشخیص نمی‌دهند نفهم هستند لذا از حق اعراض می‌کنند.

منظور از «ذکر» ظاهراً وحی است و از «من معی» امت آن حضرت می‌باشد، چنان که از «ذکر» دوم وحی‌های گذشته منظور است و از «من قبلی» امتهای پیشین. یعنی وحی امت من و وحی امتهای گذشته، حرف شما را ناصحیح می‌داند. علی‌هذا مراد از «هذا» یکی بودن خداست.

(۱) در تفسیر صافی از توحید نقل شده:

«عن الباقر علیه السلام انه سئل و كيف لا يسئل عما يفعل فقال: لانه لا يفعل الا ما كان حكمه و صوابا و هو المتكبر الجبار و الواحد القهار فمن وجد في نفسه حرجا في شيء مما قضى كفر و من انكر شيئا من افعاله جحد».

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۴۹۹

۲۵- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ.

این آیه تفصیل ذِکْرٌ مَنْ مَعِيَ در آیه قبلی است یعنی ای پیامبر همانطور که تو به خدای واحد دعوت می‌کنی، پیش از تو همه پیامبران چنین بوده و به خدای واحد دعوت کرده‌اند، علی‌هذا، گمان مشرکان که جز خدا، خدایانی هست بی‌دلیل و باطل است.

۲۶ و ۲۷- وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ.

آیات بعدی مخصوصاً وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ ... نشان می‌دهد که منظور مشرکان از این اتخاذ ولد آن بود که خدا ملائکه را برای خود فرزند گرفته تا در اداره جهان شریک و کمک او باشند، علی‌هذا این سخن غیر از آنست که در آیه وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثَاءً زخرف / ۱۹ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثَاءً وَ هُمْ شَاهِدُونَ صافات / ۱۵۰، آمده است.

در جواب اینکه ملائکه فرزندان خدا و شریک در تدبیر جهان هستند، فرموده چنین نیست بلکه بندگان محترم خدا می‌باشند و در سخن بر خدا سبقت نمی‌کنند و بدستورش اطاعت می‌نمایند، یعنی آنها فرزند و شریک خدا نیستند بلکه بنده مطیع او می‌باشند لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ حاکی از کمال بندگی آنهاست و اینکه در سخن و عمل پیرو فرمان خدا هستند، علت عِبَادٌ مُكْرَمُونَ نیز همان اطاعت است.

۲۸- يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ.

این آیه تکمیل سخن سابق است که ملائکه از خود اختیاری ندارند و شریک خدا نمی‌توانند باشند و خدا بر آنها احاطه کامل دارد، اگر شفاعت هم تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۰۰ کنند زیر نظر خداست و از سخط خدا می‌ترسند.

در اینصورت بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ... دلیل اول و این آیه دلیل دوم بر ردّ سخن مشرکان است، به نظر بعضی صدر آیه تعلیل لا یَسْبِقُونَهُ ... در آیه قبلی است یعنی: مخالفت خدا نمی‌کنند زیرا که خدا به اعمال آنها داناست. راجع به شفاعت در سوره بقره آیه ۴۸ بحث شده است.

مراد از ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ کارهایی است که فعلا می‌کنند و از ما خَلْفَهُمْ کارهایی که کرده‌اند، منظور از «ارتضی» رضایت خدا از دین شفاعت شده است نه عملش، چنان که حضرت رضا صلوات الله علیه به حسین بن خالد فرمود:

لا یشفعون الا من ارتضی الله دینه «۱»

به نظر می‌آید مراد از «خشیه» مهابت و عظمت خدا باشد و مسبب جای سبب آمده است زیرا که عظمت و عذاب خدا، سبب خوف و خشیت است.

۲۹- وَ مَنْ يُقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْرِي الظَّالِمِينَ.

تکمیل مطالب فوق است، یعنی هر که از آنها بگوید: من خدایم آن گوینده را سزای جهنم می‌دهیم که او ظالم است و ظالمان را چنین سزا باشد این دلیل سوم بر معبود نبودن ملائکه است.

#### نکته‌ها

اول: در رابطه با آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا لازم است دو مسئله را بررسی کنیم: مرحوم شهید مطهری در پاورقی جلد پنجم روش

(۱) تفسیر برهان، آری مورد شفاعت کسانی هستند که خدا از عمل آنها ناراضی و از دینشان راضی است، این آیه نظیر مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ است.

تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۰۱

رتالیسم ضمن برهان سوم بر وحدانیت خدا، در زمینه این آیه فرموده: این همان برهان تمانع است و خلاصه آن، امتناع وجود هر چیز در اثر تعدد اراده‌ها است توضیح اینکه موجودی که امکان وجود داشته باشد باید از طرف خدا به آن افاضه وجود شود و گر نه لازم می‌آید که خدا فیاض بالفعل و بالوجوب نباشد، پس اگر دو خدا یا بیشتر وجود داشته باشد، باید هر موجودی که امکان وجود داشته باشد هر دو آن را بوجود آورند و اراده هر دو در ایجاد آن علی السواء است، از طرف دیگر دو اراده و دو ایجاد، مستلزم دو وجود است و می‌دانیم که یک چیز امکان دو دفعه ایجاد شدن ندارد، پس هر چیزی که امکان وجود دارد، دو اراده مستقل در ایجاد او به کار می‌افتد و هر یک می‌خواهد عین همان چیز را ایجاد کند و آن قابلیت چنین ایجاد را ندارد پس اصلا ایجاد نمی‌شود، علی هذا بفرض تعدد واجب الوجود، لازم می‌آید که هیچ چیزی وجود پیدا نکند زیرا وجود آن موجود محال است، پس صحیح است که اگر واجب الوجود متعدد بود جهان نیست و نابود بود لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (روش رتالیسم با اختصار).

دوم: آنچه در زمینه آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا ... بیان گردید یک مطلب فلسفی و عقلی است از اینجا می‌فهمیم که قرآن مجید هم به مسائل علمی و حسی نظر دارد و هم بمسائل عقلی و فلسفی و هر دو در قرآن مجید کلید حل مسائل توحیدی و اعتقادی است.

می‌گویند: قرآن راه شناخت خدا را منحصر، مطالعه طبیعت با روش حسی دانسته است، شک نیست که قرآن به مطالعه حسی طبیعت دعوت می‌کند و اصرار فراوانی هم روی این موضوع دارد، ولی قرآن مطالعه طبیعت را برای حل تمام مسائلی که طرح کرده است کافی نمی‌داند، بسیاری از مسائل قرآن را تفسیر أحسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۰۲

نمی‌توان با دلائل علمی توجیه کرد.

مثلاً- آیه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا با دلائل حسی قابل بیان نیست بلکه باید در توجیه آن از برهان تمانع فاعلی که برهان عقلی است استفاده کرد همچنین آیات:

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ سُورَى / ۱۱.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ نَحْل / ۶۰.

الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ حشر / ۲۳.

فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ بقره / ۱۱۵.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ حدید / ۳.

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ رعد / ۳۹ و دهها آیاتی نظیر آن که فقط با براهین فلسفی قابل توجیه هستند، معلوم است که قرآن این مطالب را فقط برای آن نگفته که مفهوم آنها را بدانیم و دلیلی بر قبول آنها نداشته باشیم بلکه خدا خواسته که با دلائل عقلی آنها را بفهمیم و اثبات نمائیم و این خود فتح باب فلسفه و عقلیات از جانب قرآن مجید است، قرآن اینها را بعنوان یک سلسله درسها القا کرده و از طرف دیگر به تدبر و تفکر در آیات قرآنی امر فرموده است خلاصه سخن آنکه قرآن مجید همانطور که به مسائل حسی اهمیت داده و به سوی آن خوانده است، به مسائل تعقلی نیز توجه فرموده است (استفاده از مقدمه روش رئالیسم جلد ۵).

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۳

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۳۰-۳۷

### [سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۰ تا ۳۷]

#### اشاره

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (۳۲) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَنْجِدُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرُ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ (۳۷)

۳۰- آیا کافران ندانسته‌اند که آسمانها و زمین بسته و فشرده بود، ما آنها را شکافتیم و باز کردیم؟ و هر چیز زنده را از آب قرار دادیم آیا پس ایمان نمی‌آورند؟

۳۱- در زمین کوه‌های را سخ قرار دادیم و در آن راه‌های وسیع گذاشتیم تا در راه رفتن در آن هدایت شوند.

۳۲- آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از نشانه‌های آن رو گردانند.

۳۳- اوست که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید، همه در مداری شناور هستند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۴

۳۴- پیش از تو برای هیچ بشری خلود قرار نداده‌ایم، آیا اگر تو بمیری آنها جاویدانند.

۳۵- هر انسان طعم مرگ را خواهد چشید، شما را با شر و خیر امتحان می‌کنیم و به سوی ما برمی‌گردید.

۳۶- چون کافران تو را ببینند، جز مسخرهات نگیرند و گویند. آیا این همان است که خدایان شما را بیدی یاد می‌کند، آنها یاد



کردن خدای رحمن را منکر هستند.

۳۷- انسان از شتاب آفریده شده است، وعده‌های خود حتماً به شما نشان خواهیم داد، عجله نکنید.

### کلمه‌ها

رتقا: رتق بستن و منظم کردن «رتقه رتقا: سده و اغلقه». رتق در آیه مصدر به معنی مفعول است یعنی مرتوق و بسته و درهم فرو رفته و یک چیز و فشرده.

فتقناها: فتق: شکافتن. جدا کردن دو چیز متصل «فتق الشیء»: شقه «فتقناهما»: باز کردیم و شکافتیم آن دو را.

رواسی: رسو: ثبوت و رسوخ. «رسا الشیء یرسو: ثبت». راسیه: ثابت.

جمع آن راسیات و رواسی است.

تمید: مید: اضطراب چیز بزرگ مثل اضطراب زمین. طبرسی مطلق اضطراب گفته است و گوید: «المید: المیل یمینا و شمالا و هو الاضطراب» أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ: مبادا شما را بالا و پائین ببرد.

فجاجا: فج: راه وسیع. راغب گوید: فج شکافی است میان دو کوه و در راه وسیع به کار رود، جمع آن فجاج است. به معنی راه‌ها. یسبحون: سبح: شنا کردن. خواه در آب باشد یا در هوا. راغب قید سرعت را در آن قید کرده است «یسبحون»: شنا می‌کنند. تفسیر

أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۵

مت: این کلمه از باب «مات یموت» و «مات یمیت» هر دو آمده است هزوا: هزو و هزء: مسخره کردن که حکایت از تحقیر مسخره شده دارد آن بر وزن عنق به معنی مسخره شده است، یعنی مصدر از برای مفعول.

عجل: (بر وزن شرف) به معنی عجله است، شاید آن کنایه از مبالغه انسان در عجله باشد، از ابو عبیده و جماعتی نقل شده که به معنی خاک است ولی این خلاف ظاهر است.

### شرحها

در آیات گذشته شبهه وجود خدایانی غیر از خدا، و معبود بودن ملائکه، نقل و رد شد لذا در این آیات در چهار آیه اول به توحید خدا استدلال شده و اینکه گرداننده جهان و مدبر آن فقط خدای تعالی است بودن خدایانی جز خدا پوچ و باطل است، هر چهار آیه از یک نظام متقن و منسجم حکایت می‌کند: تشکیل آسمانها و زمین، ایجاد آب که بدون آن موجود زنده به وجود نمی‌آمد، استقرار زمین در اثر به وجود آمدن کوه‌های بزرگ، ایجاد راه‌ها در روی زمین برای انتقال از جایی به جایی، سقف محفوظ بودن آسمان که گفته خواهد شد، به وجود آمدن شب و روز، حرکت آفتاب و ماه در مدار خود، همه حاکی از آن است که گرداننده این نظم یک اراده و یک مشیت است و تدبیر دیگری در کار نیست و گر نه چنان که در آیه ... لَفَسَدَتَا ... گفته شد جهان به وجود نمی‌آمد.

آن‌گاه: سخن مشرکان که آن حضرت خواهد مرد و ما از دستش خلاص می‌شویم و اینکه او را تحقیر و مسخره می‌کردند و وعده

عذاب را دروغ می‌پنداشتند نقل و جواب داده شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۰۶

۳۰- أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

این آیه می‌گوید: آسمانها و زمین در اول یک چیز و درهم فرو رفته بودند خدا آن یک چیز را شکافت گسترش داد و میان اجزاء آن فاصله ایجاد کرد و به صورت آسمانها و زمین در آورد، و آب در به وجود آمدن موجود زنده دخالت تام و تمام دارد، در اینجا

چند مطلب قابل بررسی است.

اول: أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا حَاكِي است که اگر کفار در اینکار دقت کنند پی بتوحید خواهند برد، رؤیت در آیه به معنی علم است که یکی از معانی رؤیت می‌باشد و نیز معلوم می‌شود که فهمیدن این حقیقت عمیق برای آنها میسر است.

دوم: السموات جمع با الف و لام مفید استغراق است و نشان می‌دهد که همه جهان در اول یک چیز بوده و خداوند آن یک چیز گلوله مانند را شکافته و میان اجزاء آن فاصله ایجاد کرده و به صورت آسمانها و زمین در آورده است.

سوم: احتمال دارد این مطلب مربوط به زمین و آسمانهای هفتگانه آن باشد، یعنی هفت طبقه هوای محیط بر زمین که در سوره فصلت شرح داده خواهد شد و الله اعلم.

چهارم: مراد از وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ظاهراً آنست که: آب در ایجاد موجود زنده دخالت تام و تمام دارد و بدون آب، حیات و موجود زنده ممکن نیست، نه آنکه همه چیز از آب به وجود آمده است، «حی» صفت «کل شیء» است و تقدیر آن «کل شیء حی جعلناه من الماء» می‌باشد.

پنجم: تفکر در تشکیل آسمانها و زمین، انسجام آنها، تأثیر متقابل آن دو در یکدیگر، تشکیل آب، ایجاد موجودات زنده از آن، نشان می‌دهد که فقط تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۰۷

یک اراده در آنها نافذ است و گر نه دو تدبیر متفاوت سبب فساد آنها می‌شد، پس آیه، دلیل مستقلاً بر توحید است، لذا در آخر به صورت توییح فرموده: أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.

ششم: در زمینه آیه روایاتی از ائمه طاهریین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده که در تفسیر برهان مطالعه فرمائید. از جمله از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

«كانت السماء رتقا لا تنزل المطر و كانت الارض رتقا لا تنبت الحب».

۳۱- وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ.

دلیل دیگری است بر توحید که سرپرستی و اداره جهان در دست یک خداست خدا پوسته زمین را با کوهها میخکوب کرده است، و گر نه تموج دریای عظیم مرکز آن پوسته زمین را که پیش از شصت کیلومتر ضخامت ندارد، پوسته بالا و پائین می‌برد و زندگی را فلج می‌کرد.

امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه اول نهج البلاغه فرموده:

«و تَدَّ بِالصَّخُورِ مِیدَانَ اَرْضِهِ»

یعنی با صخره‌ها اضطراب زمین‌اش میخکوب کرد.

رجوع شود به سوره (نحل آیه ۱۵) در سوره لقمان / ۱۰ نیز خواهد آمد «ان تمید» تقدیرش «کراهه ان تمید او حذرا من ان تمید» است، به نظر می‌آید از کلمه رواسی، ریشه‌های کوهها نیز در نظر است، که ریشه کوهها از خود کوهها مفصلتر است، و «رسو» که رسوخ هم معنی شده به این مطلب دلالت دارد.

وانگهی: اگر زمین به صورت دیوارهای سنگی آفریده می‌شد، کسی نمی‌توانست از جایی بجایی برود، هموار بودن آن و ایجاد راه‌ها یکی دیگر از دلائل تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۰۸

نفوذ مشیت و تدبیر خدایی است، منظور از «یهتدون» به احتمال قوی راه یافتن مردم از نقطه‌ای به نقطه‌ای است.

این مطلب در آیات دیگری نیز آمده است مانند وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ سِطًا لَتَسِيلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا نوح / ۲۰، این آیه، آیه ما نحن فیه را کاملاً روشن می‌کند که خدا زمین را گسترده کرد تا در آن به راهها وارد شویم و اگر مثل دیوارها بود امکان نداشت.

هكذا آیه: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَيَلَّكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا طه / ۵۳ به هر حال، آیه شامل دو دلیل از راه علت نمایی و غرض است، همانطور از دیدن یک میز مثلاً می‌فهمیم تدبیری در آن به کار رفته و سازنده غرضی داشته است در این آیه نیز مطلب همین

است «سبلا» در آیه ما نحن فیه بدل است از «فجاجا» و در آیه نوح. فجاجا وصف «سبلا» می‌باشد.

۳۲- وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا مَّحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ.

منظور از «السما» ظاهراً مطلق آسمان است اعم از هوا، ستارگان، و غیره که مانند سقفی بر بالای زمین هستند و از خلل و خارج شدن از مدارات و نظامها است، نظیر: إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا فاطر / ۴۱، که اگر خدا حفظ نمی‌کرد از جای خود زایل می‌شدند و نظام به هم می‌خورد و نظیر: وَيُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ حج / ۶۵.

منظور از «آیاتها» ظاهراً آفتاب، ماه، اشعه، بارانها و سایر آیاتی است که در تأمین زندگی در روی زمین اثر تام و تمام دارند نظیر وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ يوسف / ۱۰۵.

تکمیل زندگی روی زمین با اسباب آسمانی، انسجامی که میان آسمان و زمین تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۰۹ موجود است دلیل بارزی از تدبیر خدا و نفوذ مشیت او در جهان است اگر طاغیان در آنها تدبر کنند پی به وجود خدا و الوهیت او خواهند برد و از اصنام و طاغوتها دست خواهند برداشت.

۳۳- وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ.

می‌شود گفت: شب و روز و آفتاب و ماه بیان «آیاتها» در آیه سابق هستند در هر حال وجود این عوامل که زندگی بدون آنها میسر نبوده و نیست بهترین دلیل وجود تدبیر و توحید است، از كُلٌّ فِي فَلَكٍ ... معلوم می‌شود که شب و روز در اطراف زمین حرکت می‌کنند، منظور از فلک، مدار است.

۳۴- وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ.

این آیه و آیه بعدی در رابطه با آنست که مشرکان می‌گفتند: آن حضرت می‌میرد و ما از او آسوده می‌شویم، نظیر: أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهٖ رَبِّبِ الْمُنُونِ طور / ۳۰، این آیه در جواب می‌گوید: مگر پس از مرگ تو آنها همیشه خواهند ماند تا با نبودن تو (بزعم خودشان) به راحتی برسند، ما برای هیچکس خلود قرار نداده‌ایم بلکه تو خواهی مرد، آنها نیز خواهند مرد، علی‌هذا این گفته آنها پنداری بیش نیست، در آیه بعدی فرموده: زندگیشان در هر حال خالی از فتنه و امتحان نخواهد بود و شاید مراد از آن باشد که در صورت نبودن تو باز راحت نخواهند بود وانگهی: گریزی ندارند از اینکه بسوی ما باز گردند و زیر حساب قرار گیرند.

۳۵- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

خلاصه در این دو آیه، به گفته آنها سه جواب داده شده است. تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۱۰

اول: با مردن تو، آنها مخلد نخواهند بود تا (به خیال خود) راحت شوند.

دوم: اگر پس از تو مقداری هم مانند، زندگیشان خالی از آزمایش و خیر و شر نخواهد بود.

سوم: بالاخره اگر هم مقداری بمانند پیش ما برمی‌گردند و حساب پس می‌دهند.

منظور از «نفس» در آیه شخص و انسان است نَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً حاکی است که مرض و فقر و صحّت و غنی، عواملی هستند که انسان با آنها آزمایش می‌شود و در مسیر تکامل یا حضيض ذلت می‌افتد، ابتلاء با خیر و شر جز سیر در راه کمال یا شقاوت نمی‌تواند باشد، لازمه این امتحان همان رجوع الی الله است، و گر نه صرف امتحان فائده‌ای نخواهد داشت، لذا فرموده: وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ.

«فتنه» ظاهراً مفعول مطلق است و تقدیر آیه «نفتنکم بالشر و الخیر فتنه» می‌باشد.

۳۶- وَ اِذَا رَاكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ يَتَّخِذُوْنَكَ اِلَّا هُزُوًا اَ هَذَا الَّذِي يَدُّكُمْ اِلَيْهَتُّكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ كَافِرُونَ.

جمله اَ هَذَا الَّذِي ... مصداق مسخره است و تقدیر آن «يقولون اَ هَذَا الَّذِي ...» میباشد، جمله وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمٰنِ ... حال است از فاعل «يقولون» که گفته شد، یعنی این سخن را در حالی می‌گویند که بیاد کردن خدای رحمن کافر می‌باشند و خدا را با این صفت

که رحمت و فیضش، همه جا را پر کرده است یاد نمی‌کنند و خلاصه: از اینکه می‌گویی: خدایان آنها لا- یضر و لا ینفع است ناراحت می‌شوند ولی از یاد نکردن خدای رحمن ناراحت نیستند، بعضی تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۱۱ گویند: مراد از ذکر، قرآن است.

۳۷- خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ.

آیه در رابطه با وعده‌های عذاب است که آن حضرت می‌داد، منظور از خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ شاید آن باشد که انسان چنان با عجله است گویی از عجله آفریده شده است.

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۱۲

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۳۸-۴۷

### [سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۳۸ تا ۴۷]

#### اشاره

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِ مَنْ قَبْلِكُمْ فَجَاءَ بِالَّذِينَ سَخِرْتُمْ مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَعْجِلُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْنا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْفُضُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أ فَهُمُ الْغَالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَلَئِنْ مَسَّتْهُمُ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷)

تفسیر احسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۱۳

۳۸- می‌گویند: اگر راست‌گویید این وعده کی خواهد بود؟

۳۹- ای کاش کفار می‌دانستند وقتی را که آتش را از چهره و پشت‌های خود کنار نتوانند کرد، و شفاعت کرده نمی‌شوند.

۴۰- بلکه عذاب ناگهان به آنها می‌آید و مبهوتشان می‌کند، نتوانند آن را برگردانند و مهلت داده نمی‌شوند.

۴۱- به پیامبرانی پیش از تو استهزاء شد، استهزاء کنندگان را همان عذابی که مسخره می‌کردند در گرفت.

۴۲- بگو: کدام کس شما را در شب و روز از عذاب رحمان حفظ می‌کند، بلکه آنها از ذکر پروردگارشان روگردان هستند.

۴۳- یا آنها را جز ما خدایانی است که از عذاب ما منعشان می‌کنند، آنها یکدیگر را یاری نتوانند و از طرف ما یاری نشوند.

۴۴- بلکه اینان و پدر ایشان را متاع دادیم تا عمرشان زیاد شد آیا نمی‌دانند که ما به زمین می‌آئیم و آن را از اطرافش ناقص می‌کنیم، آیا آنها غالبند؟

۴۵- بگو: من فقط شما را با وحی می‌ترسانم اما کرها چون انذار شوند دعوت را نمی‌شنوند.

۴۶- اگر وزشی از عذاب پروردگارت به آنها رسد حتما خواهند گفت: ای وای بر ما ما ظالمان بودیم.

۴۷- برای روز قیامت میزانهای عدالت را می‌نهییم، به هیچ کس ظلم نمی‌شود و اگر عمل به وزن دانه خردل هم باشد آن را می‌آوریم، کافی است که ما حساب‌گیریم.

وعد: راغب گوید: وعد در وعده خیر و شر هر دو به کار رود گویند «وعدته بنفع او ضرر».

تبهتهم: بهست (بر وزن عقل): تحیر، بهتان دروغی است که شخص را تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۴ مبهوت و متحیر می کند.

حاق: حیق: احاطه و فرا گرفتن «حاق به حیقا: احاط به». راغب گوید: گفته‌اند: اصل آن حق است قاف اول به یاء قلب شده یکلؤ کم: کلائه: حفظ و نگهداری. «کلائه الله: حفظه و حرسه» «یکلؤ کم»: حفظ می کند شما را. نفخه: نفخ: وزیدن. «نفخ الريح نفخا: هبت» نفخه برای وحدت است یعنی: یک وزیدن. مثقال: چیزی است که با آن وزن می کنند (سنگ) و نیز مثقال به معنی وزن الشیء (سنگینی) است. خردل: علفی است که تخمهای سیاه و بسیار ریز دارد، در المنجد آمده: «نبات له حب صغیر جدا اسود».

اقرب الموارد آن را خود دانه گفته است، این کلمه فقط دو بار در قرآن آمده است: انبیاء/ ۴۶، لقمان/ ۱۶.

### شرحها

در تعقیب مطالب گذشته: در این آیات، از سخن مشرکان که به طور تحقیر می گفتند: قیامت کی خواهد بود جواب داده شده و نسبت به کافران انذار و به آن حضرت تسلیت و حقائق دیگری نیز آمده است.

۳۸- وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ.

منظور از الوعد، وعده آخرت است که از آیه سابق فهمیده شده، فاعل «يقولون» مشرکان و فاعل «کنتم» مؤمنان است، این آیه مجموعا هفت بار در قرآن مجید بمناسبتهایی تکرار شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۵

۳۹- لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ.

جواب سخن مشرکان است «لو» به معنی تمنی (ای کاش) و «حین» مفعول «يعلم» می باشد.

چنان که در مجمع البیان است، ظهور آیه در آنست که آتش از پس و پیش به آنها حمله کرده و آنها را احاطه می کند به طوری که نه قدرت دفع آن را دارند و نه به یکدیگر یاری می توانند بکنند، یا اینکه به وسیله شفاعت شافعان یاری کرده نمی شوند.

۴۰- بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ در المیزان فرموده: بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً اعراض است از «لا یکفون» نه از «لو يعلم» و نه از مقدری مانند «لا تأتیهم الآیات بحسب اقتراضهم بل تأتیهم بغته». قول المیزان صحیح است، زیرا آمدن آتش مربوط به قیامت است وقتی که مشرکان در عذاب واقع شده‌اند، پس منظور آنست که: آتش را از صورت و پشت خود نگهداری نتوانند کرد زیرا که ناگهان و از محلی که نمی دانند حمله می کند می خواهند از محلی جلوش را بگیرند ولی از محل دیگری هجوم می آورد که از دیدن آن مبهوت می شوند و کسی به یاری آنها نمی آید. جمله اخیر راجع به نفی شفاعت است.

۴۱- وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

اشاره است به وعده عذاب دنیوی که از طرف آن حضرت به مشرکان وعده می شد، منظور از «ما» عذابی است که منکران نبوت آن را مسخره می کردند.

یعنی عذابی که آن را مسخره می کردند همان عذاب آنها را گرفت: قوم تو نیز تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۶ که وعده عذاب را مسخره می کنند همان سرنوشت را خواهند داشت.

۴۲- قُلْ مَنْ يَكْلَأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ.

یعنی اگر خدا بخواهد عذابتان کند هیچ کس نمی تواند شما را در شب و روز از عذاب خدا حفظ کند.

آری کسی حفظ نتواند کرد ولی آنها از تذکر و نصیحت پروردگارشان روگردانند، می‌تواند منظور از «ذکر» قرآن باشد.

۴۳- أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْنَا يُصْحَبُونَ.

یعنی: مشرکان جز ما خدایی ندارند که آنها را از عذاب ما، مانع شوند.

لفظ تَمْنَعُهُمْ - مِنْ دُونِنَا هر دو وصف «آلهه» است، آن گاه در جواب این سخن فرموده: آنها خدایانی ندارند که از عذاب ما منع کنند زیرا که خدایان آنها یکدیگر را نتوانند کمک کنند و از ما نیز یاری کرده نمیشوند، پس چطور می‌توانند مشرکان را از عذاب ما، مانع شوند؟

۴۴- بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَفِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ.

یعنی: جز ما خدایانی ندارند بلکه عَظمت طغیان و عصیان آنها، آنست که اینها و پدرانشان را مدت زیادی نعمت دادیم، زندگی مرفه مغرورشان نمود، ولی باید متوجه باشند که دستور ما پیوسته به زمین می‌آید و گروهی را از بین می‌بریم، این مشرکان نیز دچار چنین سرنوشتی خواهند شد که آنها بر مقدرات ما غلبه نتوانند کرد، منظور از نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا ... هلاک شدن مردم تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۷

به طور دسته جمعی است، یعنی امتی را بعد از امتی از روی زمین برمی‌داریم، وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ اعراف / ۳۴، بقیه کلام در سوره رعد آیه ۴۱ دیده شود.

۴۵- قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ این آیه می‌گوید: اشکال در دین من نیست که قبول نمی‌کنید، بلکه اشکال در شما است که گوش شنوا ندارید، عناد و لجاجت گوش شما را کر نموده است، من شما را با وحی آسمانی انداز می‌کنم، در آن نقضی نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما انسانهای ناشنوا موقع انداز، دعوت را نمی‌شنوند.

۴۶- وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ فَخَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ.

این آیه حاکی است که آنها فقط پس از رسیدن عذاب بیدار می‌شوند و اقرار به ظلم می‌کنند ولی آن وقت فائده‌ای به حالشان ندارد، نظیر: فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ یونس / ۸۸.

۴۷- وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ.

این آیه اشاره به دقت حسابرس در روز قیامت است «القسط» وصف موازین است و تقدیر آن «ذوات القسط» می‌باشد، فاعل «کان» عمل است که از موازین فهمیده می‌شود، یعنی اگر عمل انسان به وزن دانه خردل هم باشد آن را خواهیم آورد، علی هذا هیچ کسی مظلوم نخواهد شد، نه نیکوکاران در رابطه با کم شدن پاداش و نه بدکاران در رابطه با اضافه شدن کیفر. در سوره اعراف ذیل آیه وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ / ۸ درباره توزین اعمال به طور مفصل صحبت شده است. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۸

در بعضی از روایات آمده که میزان اعمال در روز قیامت انبیاء و اوصیا هستند در تفسیر برهان از معانی الاخبار صدوق نقل کرده که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام از موازین قسط سؤال کرد فرمود:

«هم الانبياء و الاوصياء»

و از کافی نقل کرده:

«قال الانبياء و الاوصياء»

و از روایت ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام نقل نموده:

«قال الرسل و الأئمة من آل بيت محمد عليهم السلام».

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۱۹

انبیاء سوره (۲۱) آیه ۴۸-۷۳



## [سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۸ تا ۷۳]

## اشاره

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعِيَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰) وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (۵۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۵۲)

قَالُوا وَ جَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (۵۳) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵۴) قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (۵۵) قَالَ بَلِ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۵۶) وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷)

فَجَعَلْنَاهُمْ جُذَاءً إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۵۹) قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (۶۰) قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (۶۲)

قَالَ بَلِ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَشِئْلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أَفَلَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۷)

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۶۸) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (۷۰) وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (۷۱) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (۷۲)

وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (۷۳)

تفسیر احسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۲۰

۴۸- به موسی و هارون کتابی دادیم که میان حق و باطل فرق می گذاشت و برای اهل تقوی نور و بیداری بود.

۴۹- کسانی که از پروردگارشان در غیبت می ترسند و از روز قیامت بیمناکند

۵۰- این قرآن ذکر پر فائده ایست که نازل کرده ایم، آیا شما منکر آن هستید؟!

۵۱- به ابراهیم پیش از موسی بینش مخصوص خودش را داده و به آن دانا بودیم. تفسیر احسن الحديث، ج ۶، ص: ۵۲۱

۵۲- وقتی که به پدر و قوم خویش گفت: این مجسمه ها که می پرستید چیستند؟

۵۳- گفتند: پدرانمان را یافتیم که به آنها عبادت می کردند.

۵۴- گفت: یقینا شما و پدرانتان در گمراهی آشکار هستید.

۵۵- گفتند: آیا سخن حق آورده ای یا از شوخی کنندگان؟

۵۶- گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را آفریده و من بر این مطلب از گواهانم.

۵۷- به خدا حتما بتهای شما را کاری می کنم پس از آنکه پشت کنان روگردانید.

۵۸- بتها را تکه تکه کرد مگر بزرگ آنها را، تا به سوی آن برگردند.

۵۹- گفتند: چه کسی این کار را با خدایان ما کرده حتما او از ظالمان است.

۶۰- گفتند: جوانی شنیدیم که آنها را به بدی یاد می کرد و به او ابراهیم می گفتند.

۶۱- گفتند: او را پیش چشم مردم بیاورید تا به گفته او گواهی دهند.



- ۶۲- گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما اینکار کرده‌ای؟
- ۶۳- گفت: بلکه اینکار را بزرگ آنها کرده است اگر سخن می‌گویند از خودشان پیرسید
- ۶۴- آنها به اندیشه خود برگشته و گفتند: شما ظالمان هستید (نه ابراهیم).
- ۶۵- سپس بر سرشان وارونه شدند که می‌دانی اینها سخن نمی‌گویند.
- ۶۶- گفت: پس آیا عبادت می‌کنید جز خدا آنچه را که به شما نه نفعی می‌دهند و نه ضرری می‌رساند.
- ۶۷- اف بر شما و بر آنچه جز خدا می‌پرستید آیا نمی‌فهمید؟
- ۶۸- گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر یاری کننده‌اید.
- ۶۹- گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.
- ۷۰- خواستند به او حيله کنند. زیانکارترشان کردیم.
- ۷۱- او و لوط را به سوی زمینی که در آن برای مردم برکت گذاشته‌ایم، نجات دادیم.
- ۷۲- اسحاق و یعقوب را به او عطیه دادیم و همه را نیکوکاران گردانیدیم.
- ۷۳- آنها را پیشوایانی گردانیدیم که مردم را به امر ما هدایت می‌کردند و به آنها عمل خوب‌ها و اقامه نماز و دادن زکاء را وحی کردیم و برای ما بندگان عابد بودند.
- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۲

### کلمه‌ها

فرقان: در اصل مصدر است ولی به معنی اسم فاعل به کار رفته است یعنی فارق بین الحق و الباطل. مشفقون: شفق (بر وزن شرف): سرخی مغرب بعد از غروب، اشفاق اگر با «من» آید معنی خوف می‌دهد، طبرسی آن را «خوف از وقوع مکروه با احتمال عدم وقوع» گفته است.

رشد: هدایت، نجات، صلاح، کمال، بعید نیست منظور از آیه، درک و کمال یا هدایت باشد، تماثل: مجسمه‌ها. مفرد آن تمثال است. راغب گوید: «التمثال: الشیء المصور».

عاکفون: عکف و عکوف: ملازمت با تعظیم. «العکوف: الاقبال علی الشیء و ملازمته علی سبیل التعظیم» عاکفون: ملازمت کنندگان به عبادت.

لاعبین: لعب فعلی است که مقصد صحیحی در آن نیست لالعاب: بازی گر و کسی که از کار خود مقصد صحیحی ندارد و خودش را مشغول می‌کند.

مدبرین: دبر (بر وزن عنق): عقب، مقابل جلو. مدبر: کسی که پشت می‌کند.

جذاذ: جذ: شکستن. پراکندن و بریدن. جذاذ به معنی مجذوذاها و شکسته‌شده‌ها است.

نکسوا: نکس: وارونه کردن. «نکسه نکسا: قلبه علی رأسه و جعل اسفله تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۳

اعلاه» منظور از آن در آیه، گذاشتن باطل بجای حق است.

اف: کلمه‌ای است که دلالت بر انزجار دارد.

اسفلین: اسفل: پائین‌تر، منظور از آن «مغلوب» است.

نافله: عطیه. نفل (بر وزن عقل) به معنی زیاد است، نماز نافله را از آن نافله گویند که زائد بر واجب است ایضا به معنی عطیه آمده است، مراد از آیه همان است.

خیرات: خیر به معنی اختیار شده است، خیرات جمع آن است، چیزهای پسندیده و اختیار شده.

### شرحها

در آیه سوم از این سوره خواندیم که مشرکان می‌گفتند: هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ ... سپس در آیه هفتم در جواب آن خواندیم که:

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَشِئْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ ... این از سنن لا یتغیر خداست که پیامبران را از بشر مبعوث کند، در این زمینه حالات عده‌ای از رسولان الهی آمده است، در این آیات، شرح حالات موسی و ابراهیم را می‌خوانیم.

۴۸- وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ در این آیه و آیات بعدی، قرآن مجید در هدایت بودن با تورات اصلی مقایسه شده است و شاید علت جلو آمدن حالات موسی از ابراهیم علیه السلام همین است منظور از فرقان و ضیاء و ذکر، تورات است که تورات در زمان خود فارق بین الحق و الباطل و نور بود که ظلمات شرک و کفر از بین می‌برد و قلوب را نورانی می‌کرد و ذکری از جانب خدا بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۴

ضیاء و ذکر آنکه آمده و ظاهراً هر دو راجع به «متقین» است که فقط آنها از تورات بهره می‌برند، اما فرقان با الف و لام راجع به همه می‌باشد (از میزان) در جای دیگر درباره تورات آمده: إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ مَّأْنَدَةٌ / ۴۴.

۴۹- الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ.

این آیه وصف متقین در آیه سابق است، منظور از «خشی بالغیب» خشیت در غیبت از عذاب خداست، مؤمن با آنکه عذاب خدا از او غائب است باز از عذاب می‌ترسد مانند ذلک لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ يوسف / ۵۲ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ مائده / ۹۴، علی هذا باء به معنی فاء است، ما در دنیا در غیبت از عذابیم. بعید نیست که وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ عبارت اخرای صدر آیه باشد.

۵۰- وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ مبارک به معنی پرفائده است که برکت به معنای فائده می‌باشد، منظور از «انتم» مشرکان مکه است.

۵۱- وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ.

لفظ «من قبل» راجع به موسی و هارون است یعنی جریان موسی و هارون عجب نیست که پیش از آنها به ابراهیم نیز رشد و درک را داده بودیم، غرض از رشد ظاهراً درک و بینش فطری است که خدا به آن درک مخصوص دانا بود.

شاید این آیه عبارت اخرای وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ انعام / ۷۵ باشد، اضافه رشد به ابراهیم دلیل مخصوص بودن آنست.

۵۲- إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۵

در ذیل آیه إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزر ... انعام / ۷۴ در نکته‌ها گفته شد که آزر پدر ابراهیم نبود بلکه جد امی یا عموی آن حضرت بود و اسم پدر آن حضرت تاریخ بود، تورات آن را تارح با حاء مهمله گفته است. «ما هذه» سؤال از حقیقت و ماهیت آنهاست تا در جواب معلوم شود که عبادت چیز جامد و بیجان، سفاهت است، مشرکان که متوجه اینکار بودند، جواب دادند که کار پدرانمان چنین بوده است.

۵۳- قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ آنها می‌دانستند که نخواهند توانست اثبات کنند که بتها کاره‌ای هستند لذا به استدلال عاطفی پرداخته و گفتند: پدرانمان را در عبادت آنها یافته‌ایم، ابراهیم در جواب فرمود: هم شما و هم پدرانتان در اشتباهید.

۵۴- قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ عُلَّتْ أَيْنِ گمراهی همان است که در آیه ۶۶ فرموده: أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ.

۵۵- قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ از سخن ابراهیم تعجب کرده و گفتند: آیا جدی می‌گویی یا این سخن را ملعبه و مشغولیت کرده‌ای؟ و شوخی می‌کنی؟

۵۶- قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ گفت: پروردگار شما که باید او را پرستش کنید همانست که آسمانها و زمین را آفریده و پرورش می‌دهد و من به این حقیقت اقرار می‌کنم یعنی حرفم جدی است و شوخی نمی‌کنم آن وقت اضافه فرمود که:

۵۷- وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۶

گویی منظورش آن بود که به سر اصنام شما بلا می‌آورم و آنها نمی‌توانند از خود دفاع بکنند و بر شما معلوم می‌شود که کاری از آنها ساخته نیست احتمال قوی آنست که این سخن را در ضمیر خود گفته باشد، زیرا چنین خطابی بر آنها در آن روز، مشکل و دور از احتیاط بود و از سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ نیز استفاده می‌شود والا می‌گفتند: شنیدیم که ابراهیم قبلا چنین وعده‌ای کرده بود بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ یعنی: بعد از آنکه پشت کنان از بتخانه یا از شهر بر گردید، از این معلوم می‌شود که آنها در روز معین شهر یا بتخانه را خالی گذاشته و به مراسمی می‌رفته‌اند نظیر عید و مانند آن. طبرسی فرموده: گویند: آنها در هر سال عیدی داشتند، وقت برگشتن از آن به سوی بتها می‌آمدند و به آنها سجده می‌کردند.

۵۸ و ۵۹- فَجَعَلَهُمْ حُرِّدًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ إِنَّهُ لِمِنَ الظَّالِمِينَ لفظ «لعل» به معنی «تا» است نه به معنی «شاید» ضمیر «الیه» راجع به «کبیرهم» است نه بابراهیم، منظور آن حضرت این بود که بت بزرگ را متهم کنند که او اینها را تکه پاره کرده است و در عین حال می‌خواسته برای بَلِّ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا زمینه‌چینی کند، لفظ «من» در جمله «من فعل» ظاهرا استفهام است و آیه بعدی آن را تأیید می‌کند.

۶۰- قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ منظور از «یذکرهم» به بدی یاد کردن است یعنی آنها را تخطئه می‌کرد و عیب می‌گرفت و می‌گفت: «لا یضر لا ینفع» هستند تقدیر ابراهیم «هو ابراهیم» است چنان که در مجمع البیان فرموده است.

۶۱- قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ أَغْنِي النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۷  
منظور از «یشهدون» ظاهرا گواهی دادن است یعنی: گفتند: ابراهیم را پیش چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند که بگوش خود شنیده‌اند، ابراهیم از بتها به بدی یاد می‌کرد.

۶۲ و ۶۳- قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسِئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ لفظ «بالهیتان» نشان می‌دهد که آنها ابراهیم را بت پرست نمی‌دانستند.

اینکه فرمود: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ سخن جدی نیست تا دروغ باشد اینگونه کلمات در مخاصمات مشهور است آن برای الزام خصم بود، یعنی: شاهد حال حکایت می‌کند که این عمل کار بت بزرگ است. اگر سخن گفتن بلد هستند از خودشان پرسید، در صحیح بخاری جزء ۴ باب قول الله: وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا از ابو هریره نقل کرده ابراهیم دروغ نگفت مگر در سه مورد دو تا برای خدا و یکی برای زنش ساره، و آنجا که گفت إِنِّي سَقِيمٌ و آنجا که گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هذا و آنجا که گفت: ساره خواهر من است.

ناگفته نماند: ابو هریره از این غلطها بسیار کرده است ۶۴- فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ این اشاره بتأثر آنها از جواب آن حضرت است و این کلام در ضمیر آنها بوده است و در ضمیر خودشان گفته‌اند که ابراهیم در اینکارش ظالم نیست بلکه ظالم مائیم که این موجودات بیجان را پرستش می‌کنیم فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِكُمْ یعنی به باطل خود برگشته و اندیشه کردند، اینکه گفته‌اند: به یکدیگر برگشتند ظاهرا درست نیست.

۶۵- ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ یعنی باطل را بجای حق گذاشتند، به عبارت دیگر در حال تفکر و ملامت تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۸

خود، حق در بالای قلب آنها و باطل در پائین آن بود ولی وقتی که وارونه شدند باطل بالا آمد و حق در پائین ماند، آن وقت باطل را مستمسک قرار داده و گفتند می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند و این حرف تو نشان می‌دهد که تو بتها را شکسته‌ای. «ما» مشابه، به «لیس» است.

۶۶ و ۶۷- قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفْ لَكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ اینجاست که معلوم می‌شود: که نظر ابراهیم آن نبود که بگوید: من بتها را نشکسته‌ام بلکه می‌خواسته آنها را در منطق مجاب کند آن گاه می‌گوید کمترین چیزی که از یک معبود متوقع است آن است که از پرستش کنندگان دفع ضرر کند و جلب منفعت نماید ولی بتهای شما اینکار هم نمی‌توانند پس از ابطال معبود بودن بتها از آنها و اصنامشان، اظهار تنفر کرده و با کلمه: أَفَلَا تَعْقِلُونَ آنها را توبیخ نموده است.

۶۸- قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ نتیجه ابطال دلیلشان آن بود که آن حضرت را در شکستن بتها ظالم ندانند و خاضع شوند ولی از لجاجت خود دست برنداشته و گفتند: ابراهیم را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، مفعول «فاعلون» نصرت است یعنی اگر هستید نصرت کننده خدایان.

۶۹ و ۷۰- قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ لفظ «کونی» امر تکوینی است که خدا با آن امر، اثر آتش را از آتش برداشت و در نتیجه برای ابراهیم خنک و سالم شد، اهل شهر حقیقت امر را ندانستند، فقط پس از چند روز که آتش خاموش شد دیدند ابراهیم صحیح و سالم در شهر گردش تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۲۹ می‌کند نتیجه آنکه: آنها خواستند ابراهیم را با آتش اعدام کنند ولی تیرشان به سنگ خورد. زیانکار بودند، زیانکارتر شدند. در روایات شیعه و اهل سنت آمده که ابراهیم را در منجنیق گذاشته و با آتش انداختند.

در تفسیر برهان در روایت امام باقر علیه السلام هست:

«فقال للنار کونی بردا فاضطربت اسنان ابراهیم صلی الله علیه حتی قال الله عز و جل و سلاما علی ابراهیم ...»

یعنی چون خدا به آتش گفت: سرد باش چنان سرد شد که دندانهای ابراهیم از سرما لرزید خدا فرمود: «و سلاما».

در علل الشریع از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لما القی ابراهیم علیه السلام فی النار تلقاه جبرئیل فی الهواء و هو یهوی فقال یا ابراهیم أ لک حاجة؟ فقال اما الیک فلا» (المیزان).

۷۱- وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ از لفظ «نجیناه» روشن می‌شود که ابراهیم را از آن دیار بیرون کرده‌اند در روایت امام صادق علیه السلام آمده است:

«فامر نمرود أن ينفوا ابراهیم من بلاده»

لوط خواهر زاده ابراهیم علیه السلام بود که به او ایمان آورد فَاَمَنَّ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي عنكبوت/ ۲۶، منظور از «ارض مبارک» سرزمین شام و فلسطین است که چندین بار به لفظ «بارکنا» در قرآن مجید آمده است.

۷۲- وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ نَافِلَةً به معنی عطیه است، اسحاق پسر ابراهیم و هکذا اسماعیل هر دو بعد از خروج ابراهیم از بابل، متولد شده‌اند، آنها در حال پیری آن بزرگوار الْحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ابراهیم/ ۳۹، یعقوب پسر اسحاق است عطیه بودن آنها در اثر «صالحین» بودنشان بود. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۰

۷۳- وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ضمیر «هم» راجع به ابراهیم، اسحق و یعقوب است لفظ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا شاید برای آنست که آنها از جانب خود مردم را نمی‌خواندند بلکه با دستور ما و زیر فرمان ما، مردم را هدایت می‌کردند، المیزان «اوحننا» را حمل بر وحی باطنی کرده نه وحی تشریحی، یعنی آنها با دلالت باطنی و عنایت الهی پیش از وحی تشریحی کارهای خیر را انجام می‌دادند، علی هذا آن باعث شد که خدا مقام امامت به آنها بدهد.

مؤید قول المیزان آیه: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ سجده/ ۲۴، است که لَمَّا صَبَرُوا در جای و اَوْحَيْنَا آمده است و نشان می‌دهد که پیش از امام شدن در اطاعت از فرمان حق خویشتن داری می‌کرده‌اند.

ولی این می‌ماند که آنها نماز و زکاة را با وحی باطنی چطور می‌دانسته‌اند؟

علی‌هذا بهتر است گفته شود که وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ در جای لَمَّا صَبَرُوا است نه «اوحینا» و الله العالم.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۱

### [سوره‌الانبیاء (۲۱): آیات ۷۴ تا ۹۱]

#### اشاره

وَ لَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوِءٍ فَاسِقِينَ (۷۴) وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۷۵) وَ نُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (۷۶) وَ نَصْرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوِءٍ فَأَعْرِفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷) وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ عَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (۷۸)

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَ كَلَّا- آتَيْنَا حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ وَ كُنَّا فَاعِلِينَ (۷۹) وَ عَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لِيُوسِّ لَكُمْ لِيُخَصِّصَ نَكْمًا مِنْ بَاسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (۸۰) وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَ مِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲) وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳)

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيْسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ (۹۰) وَ الَّتِي أَخَصَّيْنَتْ فَرْجَهَا فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۲

۷۴- به لوط حکم و علم دادیم و او از شهری که کارهای پلید می‌کرد نجات بخشیدیم، که آنها مردمان بدکار و فاسق بودند.

۷۵- لوط را به رحمت مخصوص خویش داخل کردیم که از نیکوکاران بود.

۷۶- یاد کن نوح را که پیش از آنها ما را ندا کرد، او را اجابت کردیم، او و اهلس را از تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۳

اندوه بزرگ نجات دادیم.

۷۷- و وی را از قومی که آیات ما را تکذیب کرده بودند نجات دادیم که آنها قوم بد کاری بودند: لذا همه‌شان را غرق کردیم.

۷۸- داود و سلیمان را یاد آر، وقتی که درباره زراعت قضاوت می‌کردند که گوسفند آن قوم شب هنگام زراعت را چریده بود، ما به حکمشان شاهد بودیم.

۷۹- قضاوت را به سلیمان تفهیم کردیم و بهر دو حکم و علم داده بودیم، کوه‌ها و پرندگان را مسخر کردیم که با داود تسبیح می‌گفتند، ما این کار را می‌کردیم.

- ۸۰- به داود صنعت زره بافی یاد دادیم تا شما را از شدت جنگ حفظ کند، آیا باین نعمت شکر گزارید؟
- ۸۱- باد تند را برای سلیمان مسخر کردیم که به فرمان او به طرف زمینی که در آن برکت گذاشته‌ایم، می‌وزید و ما به هر چیز دانا بوده‌ایم.
- ۸۲- بعضی از شیاطین برای سلیمان غواصی می‌کردند، کاری غیر از آن نیز می‌کردند، ما آنها را از نافرمانی حفظ می‌کردیم.
- ۸۳- ایوب را یاد آر، آن دم که خدایش را ندا کرد، مرا گرفتاری رسید، تو ارحم الراحمینی
- ۸۴- دعای او را اجابت کردیم، گرفتاریش را زایل نمودیم، اهلش و مانند اهلش را به او دادیم، رحمتی بود از جانب ما و تذکری بود برای بندگان عبادتگر.
- ۸۵- اسماعیل، ادریس، ذا‌الکفل را یاد آر، که همه از صابران بودند.
- ۸۶- آنها را به رحمت مخصوص خویش داخل کردیم که از نیکوکاران بودند.
- ۸۷- یاد کن یونس را آن دم که خشمناک از شهر بیرون رفت، گمان کرد که بر او سخت نخواهیم گرفت در میان تاریکها فریاد کشید: جز تو معبودی نیست منزهی من از ستمکاران شدم.
- ۸۸- دعای او را اجابت کردیم او را از آن اندوه نجات دادیم مؤمنان را این چنین نجات می‌دهیم.
- ۸۹- زکریا را یاد کن، وقتی که ندا کرد. پروردگارا مرا تنها مگذار، تو بهترین وارثان هستی.
- ۹۰- دعای او را اجابت کردیم، باو یحیی را دادیم زنش را برای او اصلاح کردیم آنها تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۴ در کارهای خوب بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و ما را از روی رغبت در ثواب و ترس از عقاب می‌خواندند و بر ما خاشع بودند.
- ۹۱- یاد کن مریم را که دامن خود را پاک نگاه داشت از روح خود در آن دمیدیم، او و پسرش را معجزه‌ای برای مردمان گرداندیم.

### کلمه‌ها

خبائث: خبیث: پلید. جمع آن خبائث است، خبث (بر وزن قفل):

ناپاکی و پلیدی، «خبث خبثا: ضد طاب».

سوء: (بفتح سین) مصدر است بمعنی بدی (و بضم معین) اسم است به معنی بد. آن در آیه مصدر به معنای فاعل است یعنی «بد».

کرب: اندوه شدید. راغب و جوهری قید شدت را افزوده‌اند ولی قاموس اندوه مسلط بر نفس گفته است.

نفشت: نفش: پراکنده شدن طبرسی فرموده: نفش غنم و ابل آنست که در شب پراکنده شده و بدون چوپان بچرد.

لبوس: بفتح لام به معنی زره است. طبرسی فرموده: لبوس اسم سلاح است در نزد عرب، زره باشد یا جوشن یا شمشیر یا نیزه و گویند به معنی زره است.

بأس: در اصل به معنی شدت و سختی است، در آیه به معنی جنگ است که از مصادیق شدت می‌باشد.

عاصفه: عصف: شدت الریح عاصفه یعنی باد شدید آن به معنی برگ و و کاه نیز آید.

یغوصون: غوص: فرو رفتن در آب یغوصون له: برای او غواصی می‌کردند. تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۳۵

ضر: راغب و جوهری گویند: ضر (بضم اول) به معنی بد حالی است «الضر: سوء الحال» راغب اضافه می‌کند: اعم از آنچه در نفس باشد یا در بدن تا در مال.

کشفنا: کشف: اظهار و ازاله. در آیه به معنای دوم است.

ذو‌الکفل: نام پیغمبری است که در قرآن فقط نام او آمده است نه شرح حالش انبیاء/ ۸۵، ص/ ۴۸.



ذا النون: راغب گوید: نون به معنی ماهی بزرگ است اما مجمع و صحاح و قاموس مطلق ماهی گفته‌اند، منظور از ذو النون حضرت یونس است که ماهی او را بلعید.

نقدر: قدر: به معنی توانایی و تنگ گرفتن است، در آیه معنی دوم مراد است، به معنی اندازه گیری نیز آید.

رها: رهب: ترس «الرهبه و الرهب: مخافه مع تحرز و اضطراب» ولی بسیاری، مطلق ترس گفته‌اند.

خاشعین: خشوع: تذلل و تواضع:

### شرحها

در رابطه با آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ...» در این آیات عده‌ای از پیغمبران الهی ذکر شده‌اند و آنها عبارتند از لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادريس، ذو الكفل، یونس، ذکریا، یحیی و عیسی در بعضی مقاداری از احوال آنها ذکر شده و در بعضی فقط به ذکر نام آنها اکتفاء شده است، معلوم می‌شود که آمدن پیامبران از بشر، یک سنت خدایی است، دیگر به سخن مشرکان که می‌گفتند: هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ... جایی نمی‌ماند. تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۳۶

۷۴- وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسِقِينَ مشروح حالات لوط در سوره هود و حجر گذشت او خواهر زاده ابراهیم علیه السلام بود که با او از بابل به فلسطین آمد و در محلی که اکنون مملکت «اردن» است به رسالت مبعوث گردید «۱» حُكْمًا وَعِلْمًا هر دو نکره‌اند و دلالت بر خصوصیت دارند مراد از «حکم» حکومت و قضاوت و یا حکمت و بینش است، غرض از «علم» ظاهرا علم مخصوص پیامبران است قریه همان شهر «سدوم» است چنان که در مجمع البیان فرموده است، خبائث کارهای پلیدی بود که انجام می‌دادند از قبیل لواط و غیره، از نسبت «تعلم» به قریه منظور اهل قریه است «فاسقین» خبر بعد از خبر است تقدیر «و لوطا»، «آتینا لوطا» می‌باشد.

۷۵- وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ شاید مراد از رحمت، امامت و ولایت باشد، چنان که در وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً گزشت. إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ تعلیل ادخال در رحمت است.

۷۶- وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ تفصیل حالات نوح در سوره هود گذشت، تقدیر آن «اذکر نوحا» است، مراد از ندایش همانست که آمده: فَمَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ قمر / ۱۰، «من قبل» می‌شود اشاره به قبل از ابراهیم و دیگران باشد، کرب عظیم همان زحمت نهصد و پنجاه ساله بود که از مردم دید، زنش از «اهله» مستثنی است که او نیز

(۱) تورات او را برادرزاده ابراهیم گفته است، طبرسی نیز ذیل آیه ۷۱ سوره انبیاء و ۸۶، انعام آن را پذیرفته است ولی ذیل آیه ۲۶ عنکبوت از جمهور مفسران نقل کرده که او خواهر زاده ابراهیم بوده

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۳۷

کافر بود و غرق گردید.

۷۷- وَنَصْرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَأَعْرَفْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ گویی معنای نجات به «نصرناه» تضمین شده است یعنی: «و انجیناه من القوم الذین...» طبرسی از ابی عبیده نقل کرده که «من» به معنای «علی» است یعنی او را بر قوم کافر غالب کردیم، تکذیب آیات و قوم سوء بودن، علت غرق می‌باشد.

۷۸- وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ حرث به معنی زرع و تاک هر دو آمده است، گوسفندان گروهی، شب هنگام وارد مزرعه شخصی شده و آن را چریده و فاسد کردند، شکایت این قضیه را پیش داود آوردند از امام صادق علیه السلام نقل شده: داود حکم کرد گوسفندان در مقابل زرع به صاحب آن داده شود، اما سلیمان حکم



کرد، خسارت از شیر و پشم گوسفندان در آن سال داده شود (۱) حکم سلیمان از حکم داود اصلح بود، زیرا در آن صورت هم خسارت مزرعه داده می‌شد و هم گوسفندان در دست صاحبان آن می‌ماند.

منظور از «یحکمان» آنست که در حکومت و قضاوت مشورت می‌کردند زیرا قضاوت حق داود بود، از امام باقر علیه السّلام نقل شده:

لم یحکما انما کانا یتناظران ففهمناها سلیمان (۲).

علی هذا منظور آنست که هر دو حکم را می‌دانستند و می‌گفتند: باید

(۱) تفسیر برهان از کافی

(۲) تفسیر برهان.

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۳۸

خسارت مزرعه داده شود ولی تبادل نظر می‌کردند که از چه چیز داده شود، خداوند به سلیمان فهماند که از منافع گوسفندان داده شود نه از عین آنها پس مراد از «حکهم» مشاوره آنهاست و شاهد بودن خدا حاکی است که هر دو به صواب می‌اندیشیده‌اند و زیر نظر خدا بود، و داوود و سلیمان تقدیر «اذکر داود...» است.

۷۹- فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ این آیه می‌گوید: حکومت و قضاوت را به سلیمان تفهیم کردیم و او حکم کرد، از آیه ما قبل فقط مشورت آن دو فهمیده شد، نه حکم کردن و کُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا برای رفع شبهه از داود است یعنی نباید فکر کرد که سلیمان بر داود فضیلت داشت نه، بلکه به هر دو حکم کردن و علم بخصوص داده بودیم، اما صلاح آن بود که این حکم را به سلیمان تفهیم نمائیم، بالاتر از آن اینکه پرندگان را مسخر کردیم. در صافی از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: چون آن قضیه پیش آمد خدا به داود وحی کرد: فرزندان را جمع کن هر که در این جریان درست قضاوت کند، وصی تو اوست ... سلیمان حکم کرد که خسارت در آن سال از پشم و نتاج گوسفندان داده شود، داود گفت: چرا از عین گوسفندان داده نشود؟ سلیمان گفت: چون درختان انگور ریشه کن نشده‌اند، در سال آینده به حال اول بر خواهند گشت یعنی لازم است خسارت از منافع جبران شود نه از عین.

آن گاه در این آیه گفته شده که: کوه‌ها و پرندگان در تسبیح با داود همصدا بودند، این امر در سوره ص آیه ۱۸ و ۱۹ و در سوره سبأ آیه ۱۰ نیز آمده است، همه چیز خدا را تسبیح می‌کنند اما ما تسبیح آنها را نمی‌فهمیم: وَإِنْ تَفْسِيرُ أَحْسَنِ الْحَدِيثِ، ج ۶، ص:

۵۳۹

مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

اسراء/ ۴۴، اما آیا دیگران هم صدای آنها را می‌شنیدند، ظاهراً نه فقط داود می‌شنیدند، ظاهراً نه فقط داود می‌شنید و الله العالم.

«و الطیر» عطف است بر «الجبال» یعنی: «و سخرنما مع داود الطیر یسبحن» المیزان در رابطه با وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ فرموده: امثال این عنایات و مواهب از سنت ما است، آنچه به داود و سلیمان دادیم تازگی نداشت.

۸۰- وَ عَلَّمْنَاهُ صَيْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخَصِّصَ نَكْمًا مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ طبرسی از قتاده نقل می‌کند: صنعت زره سازی ابتدا از داود علیه السّلام بوده است ضمناً «کم انتم» و جمله «شاکرون» حاکی است که تعلیم به داود و برای نفع همگان بود، این مسئله در آیه: أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ سَبَأً ۱۱، و آیه: وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ سَبَأً / ۱۰ نیز آمده است.

۸۱- وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ عطف است بر «مع داود»، تقدیر آن «و سخرنما لسلیمان الریح است این آیه می‌گوید: باد را برای سلیمان مسخر کردیم، باد در اختیار او و مطیع او بود و به فرمان او بطرف

سرزمین فلسطین می‌وزید، نظیر این است آیه فَسَيَحْزَنَّا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِ رُخَاءٍ حَيْثُ أَصَابَ ص / ۳۶ که می‌گوید: باد به هر کجا که سلیمان اراده می‌کرد می‌وزید و در جای دیگری آمده: وَلَيْسَ لِيَمَانَ الرِّيحَ عُذُّوْهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ... سبأ / ۱۲ که باد به دستور سلیمان در قبل از ظهر و بعد از آن، به اندازه یک ماه راه می‌رفت.

توضیح اینکه: خدا به سلیمان اراده بسیار قوی و نیرومند داده بود، که اراده خویش را بر باد تحمیل می‌کرد باد تغییر مسیر می‌داد و در جهتی که سلیمان تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۴۰

می‌خواست می‌وزید، چنان که وزیر سلیمان آصف بن برخیا چنان اراده قوی داشت که با آن، تخت ملکه سبأ را از فاصله دور در یک چشم به هم زدن پیش سلیمان آورد، این یکی از صفات خداست که به سلیمان داده بود، خدا نیز با اراده کار می‌کند نه با ابزار، نظیر این قضیه است کرامت حضرت امام جواد صلوات الله علیه که آن شخص را از شام بکوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و بعد از ادای مناسک حج به شام آورد و سال بعد این عمل را تکرار فرمود چنان که در تواریخ و احادیث آمده است. «۱».

در بعضی از بیمارستانهای اروپا شخص هیپنوتیسم کننده، اراده خویش را بر شخص بیمار تحمیل می‌کند، او را بدون بیهوشی عمل می‌کنند و کمترین دردی احساس نمی‌کند، مشروح این سخن را در کتاب معاد از نظر قرآن و علم در فضل (کار بدون ابزار) آورده‌ام و کُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ شاید حاکی از آن است که این قدرت را به سلیمان روی علم و مصلحت خویش داده بودیم و بآن دانا بودیم.

۸۲- وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يُغْوِيُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ این یکی از امتیازات سلیمان است که شیاطین مسخر او بودند و برای او کار می‌کردند، این جریان در سوره سبأ نیز آمده است: وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَائِيلٍ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ سبأ / ۱۳ وَ الشَّيَاطِينِ كُلِّ بَنَاءٍ وَ غَوَاصٍ ص / ۳۷.

در سوره هود در جریان میهمان ابراهیم و لوط خواندیم که ملائکه به صورت انسان در می‌آیند و در سوره مریم در آیه فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

(۱) اصول کافی باب مولد ابی جعفر (الجواد) (ع).

تفسیر أحسن‌الحديث، ج ۶، ص: ۵۴۱

نیز خواندیم، آیات قرآن مجید و روایات نیز شاهد هستند که جن نیز به شکل انسان در می‌آید در این زمینه در سوره انفال ذیل آیه ۴۸ وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ... در نکته‌ها به طور تفصیل و نیز در سوره مریم ذیل آیه ۱۷ در نکته‌ها، سخن گفته‌ایم.

به هر حال این آیه می‌گوید: بعضی از شیاطین برای سلیمان غواصی می‌کردند و مروارید و غیره استخراج می‌نمودند و غیر از غواصی بنائی و مانند آن نیز می‌کردند چنان که در آیات بالا گذشت «۱» كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ یعنی ما جن را از فرار کردن و عدم اطاعت حفظ و منع می‌کردیم، نظیر: وَمِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ سبأ / ۱۲.

۸۳- وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الضُّرَّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ایوب علیه السلام از انبیاء مشهور است، نام مبارکش چهار بار در قرآن مجید آمده است، طبرسی فرموده: او در زمان یعقوب علیه السلام زندگی می‌کرد و دختر یعقوب به نام «لیا» را بزنی گرفت، شرح حالش در سوره «ص» انشاء الله خواهد آمد.

از آیات بعدی و از سوره «ص» معلوم می‌شود که منظور از «الضر» گرفتاری در بدن و درمان است که در مقام دعا می‌گوید: خدایا من به بد حالی و بلا- گرفتار شدم، تو ارحم الراحمینی، این بلاها را از من دفع کن از آیات و روایات معلوم می‌شود که بدنش مریض شده، مال و اولادش از دستش رفت ولی چنان صبر کرد که خدا فرمود: إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ص / ۴۴ «و

ایوب» تقدیرش «اذکر ایوب است».

۸۴- فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ

(۱) دون در آیه بمعنی «غیر» است.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۲

خدا دعای او را چنین مستجاب کرد که مرضش را شفا داد و آنچه از اهلش از دستش رفته بود دو برابر داد، منظور از «آتیناه» اهله گفته‌اند آنست که خداوند اهل او را که مرده بودند زنده کرد (۱) و گویند کسان او متفرق شده بودند به سوی وی بازگشتند. و الله العالم، در آخر آیه فرموده: این رحمت مخصوص از جانب ما بود و نیز تذکری است که خدا بندگان خویش را برای امتحان گرفتار می‌کند و سپس اجر آنها را می‌دهد.

۸۵ و ۸۶- وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ یعنی: «و اذکر اسماعیل...» منظور از او اسماعیل صادق الوعد است که در سوره مریم آیه ۵۴ گذشت حالات ادریس نیز در سوره مریم آیه ۵۶ گذشت، نام مبارکش فقط دو بار در قرآن مجید آمده است، از ذاکفلی در قرآن فقط دو بار نام برده شده اما شرح حالی از او نیست و اذکرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ص / ۴۸، همه اینها کسانی بودند که در راه خدا بر طاعات و گرفتاریها و کف نفس از گناهان، خویشتن دار بودند و همه وارد رحمت مخصوص خدا شدند که صالحان بودند.

در مجمع البیان از کتاب نبوت از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که به ابی جعفر جواد الأئمة علیه السلام نوشتم و از ذی الکفل سؤال کردم که اسمش چه بود؟ آیا از مرسلین بود؟ امام در جواب نوشتند: خداوند صد و بیست چهار هزار نفر پیغمبر مبعوث کرده است، از آنها سیصد و سیزده نفر مرسل بودند، ذو الکفل

(۱) در مجمع البیان ذیل همین آیه در سوره «ص» آمده:

«و روی عن ابی عبد الله علیه السلام الله تعالی احیا له اهله الذین كانوا ماتوا قبل البلیة و احیی له اهله الذین ماتوا و هو فی البلیة».

[.....] تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۳

از آنهاست و بعد از سلیمان بن داود زندگی می‌کرد، مانند داود در میان مردم قضاوت می‌کرد، خشمگین نشد مگر از برای خدا نامش «ادویا پسر ادارین» بود.

۸۷- وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی: یاد کن ذاننون را، منظور از او یونس بن متی است که به اهل نینوی مبعوث گردید، قومش به او ایمان نیاوردند، او از قوم خویش قهر کرد و از میان آنها بیرون رفت، پس از یونس عذاب بر قومش مشرف گردید، آنها توبه کرده و ایمان آوردند خدا عذاب را از بین برد، این قصه در سوره یونس آیه ۹۸ گذشت، خدا بر یونس سخت گرفت و ماهی او را بلعید، او به درگاه خدا استغاثه کرد تا ماهی او را بیرون انداخت این مطلب در سوره صافات خواهد آمد.

«مغاضبا» یعنی در حال خشمگین بودن به قومش از شهر بیرون رفت فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ نشان می‌دهد که صلاح در آن بود که صبر کند و خارج نشود چنان که خداوند خطاب به رسول خدا فرموده: صبر کن، خویشتن داری نما مانند یونس مباش فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ قلم / ۴۸ به نظر می‌آید که آن حضرت پیش خود فکر کرده: حالا که اینها از من نمی‌پذیرند بهتر است بروم در جای دیگری مردم را به سوی خدا بخوانم به هر حال خدا بر او تنگ گرفت، او در ظلمات یعنی ظلمت شب، ظلمت درون آب و ظلمت شکم ماهی فریاد کشید لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ در آیه بعدی خواهد

آمد که خدا دعای او را مستجاب کرد، منظور از «ظالمین» ظلم بر نفس خویش است، اینها را نمی‌شود گناه حساب کرد، انبیاء علیهم‌السلام قبل از نبوت و بعد از نبوت معصوم هستند، خدا درباره آنها فرموده است: وَ سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۴

صافات/ ۱۸۱، یونس علیه‌السلام صلاح بود که آنجا را ترک نکند ولی ترک کرد و خود را به زحمت انداخت.

از مستجاب شدن دعای او یک مطلب بسیار مهم بدست می‌آید و آن اینکه هیچ وقت نباید از رحمت خدا مأیوس شد، خدا در هر وقت و در هر شرائط اگر بخواهد می‌تواند انسان را نجات بدهد، یونس علیه‌السلام که از این رحمت و اسعه خدا مطلع بود خدا را خواند و نجات یافت.

۸۸- فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر مؤمنان نیز ما را چنین بخوانند از گرفتاری و بد حالی نجاتشان می‌دهیم.

در تفسیر برهان درباره حضرت یونس روایتی از امام صادق صلوات‌الله‌علیه نقل شده که عینا نقل می‌کنیم:

«عن عبد الله بن سيار عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت ام سلمة في ليلتها، فقدته من الفراش فدخلها من ذلك ما يدخل على النساء فقامت تطلبه في جوانب البيت حتى انتهت اليه و هو في جانب البيت قائما يديه بيكي و هو يقول: اللهم لا تنزع عني صالح ما اعطيتني ابدًا و لا تكلني الي نفسي طرفه عين ابدًا اللهم لا تشمت بي عدوا و لا حاسدا ابدًا اللهم و لا تردني في سوء استنقذني منه ابدًا فانصرفت ام سلمة تبكي حتى انصرف رسول الله صلى الله عليه وآله لبيكاتها فقال لها ما يبكيك يا ام سلمة فقالت: بابي انت و امي يا رسول الله و لم لا ابكي و انت بالمكان الذي انت به من الله و قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر تسئله ان لا يشمت بك عدوا ابدًا و ان لا يكلك الي نفسك طرفه عين ابدًا و ان لا يردك في سوء استنقذك منه ابدًا و ان لا ينزع عنك صالح ما اعطاك ابدًا فقال: يا ام سلمة و ما يؤمنني و انما و كل الله يونس بن متى الي نفسه طرفه عين فكان منه ما كان» (اللهم اعوذ برضاك تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۵)

من سخطك).

۸۹- وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ جریان مفصل زکریا علیه‌السلام در اول سوره مریم گذشت، منظور زکریا از این ندا آن بود که خدا فرزندی به وی عطا فرماید، چون فرزند را می‌خواست که وارث وی باشد، لذا در مقام تنزیه گفت: وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ یعنی حال آنکه تو بهترین وارثان برای بندگانت هستی.

۹۰- فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغْبًا وَ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ منظور از اصلاح زوجه زکریا آن بود که او از اول عقیم و نازا بود چنان که فرموده: وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا مریم/ ۸ خدا او را اصلاح کرد تا حامله گردید، آن وقت در علت عنایاتی که به آنها شده است سه چیز فرموده، اول آنها در کارهای خیر بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، دوم: خدا را از روی رغبت بثواب و ترس از عذاب می‌خواندند سوم در مقابل عظمت خدا تواضع می‌کردند رَغْبًا وَ رَهْبًا ممکن است مفعول له باشند و یا حال باشند بمعنی «راغبین و راهبین».

۹۱- وَ الَّتِي أَحْصَيْتُ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ یعنی: یاد کن زنی را که دامنش را از زنا حفظ کرد، منظور حضرت مریم است، عنوان کردن عفت و پاکی مریم در مقابل یهود و دیگران است که به او نسبت بی‌عفتی داده و عیسی را نیز نعوذ بالله از حرام می‌دانستند وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلَي مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا نساء/ ۱۵۶ فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا کنایه از آنست که ولادت عیسی به طور عادی نبود که اولاً از نطفه متکون شود و سپس روح در آن دمیده گردد و چون نطفه‌ای در کار نبود پس فقط نفخ روح در مریم تفسیر احسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۶

بود إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ آل عمران/ ۵۹ یعنی هر دو در عدم خلقت از نطفه

یکسانند. (از میزان) نظیر آیه ما نحن فيه است آیه وَ مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا ... تحریم/ ۱۲. ناگفته نماند: مریم و عیسی هر دو از دلائل قدرت خدا بودند، مریم در فرزند زائیدن بدون شوهر و عیسی در زائیده شدن بدون پدر، آری وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ وَ چون فقط یک ولادت به واسطه هر دو اتفاق افتاده است لذا هر دو یک آیه شمرده شده‌اند، مریم در این امر بر عیسی سبقت داشت که جلوتر آمده است و گر نه می‌فرمود «و جعلناه و امها آیه» بس است در شان مریم که در ردیف انبیاء شمرده شده است.

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۷

### [سوره‌الانبیاء (۲۱): آیات ۹۲ تا ۱۱۲]

#### اشاره

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كَلُّوا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَ حَرَامٌ عَلَى قَوْمِهِ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَاْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶)

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصِيبٌ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَ إِلَّا إِلَهًا مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهَا زُفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱)

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَةً وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲) لَا- يَخْزِنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا يَدَّأنا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَ عِيداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴) وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶)

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمَا يُوحى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَ إِن أَدْرِي أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَ إِن أَدْرِي لَعَلَّه فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱۱۱)

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

تفسیر أحسن‌الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۸

۹۲- این نوع انسان امت شما بشر و امت واحده است و من پروردگار شمایم مرا بندگی کنید.

۹۳- در کار دینشان فرقه‌ها شدند، همه به سوی ما برمی‌گردند.

۹۴- هر که اعمال شایسته کند و مؤمن باشد عملش بی‌پاداش نمی‌شود، ما آن را ثبت می‌کنیم.

۹۵- قریه‌ای را که هلاک کرده‌ایم برگشتش به دنیا ناممکن است، آنها به دنیا بر نمی‌گردند

۹۶- چون یاجوج و ماجوج راه یافتند، از هر ارتفاع به سرعت فرود می‌آیند.

۹۷- وعده قیامت نزدیک می‌شود، ناگاه (خواهی دید که) چشمهای کفار خیره است گویند: وای بر ما، از این قیامت در غفلت بوده، نه بلکه ظالم بوده‌ایم.

۹۸- شما و هر آنچه جز خدا می‌پرستید هیزم جهنم هستید و شما به آن وارد می‌شوید.

۹۹- اگر بتها خدایان بودند، به آتش وارد نمی‌شدند، ولی همگی در آن جاودانید.

- ۱۰۰- در آنجا فریاد می‌کشند و در آنجا نمی‌شنوند. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۴۹
- ۱۰۱- کسانی که وعده بهشت از ما به ایشان سبقت یافته است، از آتش بدور هستند.
- ۱۰۲- صدای آتش را نمی‌شنوند و در آنچه میل دارند دائمی می‌باشند.
- ۱۰۳- ترس بزرگ آنها را محزون نمی‌کند ملائکه آنها را استقبال می‌کنند که این روزی است وعده می‌شدید.
- ۱۰۴- روزی آسمان را می‌پیچیم همانطور که طومار نوشته‌ها را می‌پیچید، مانند ابتدای خلقت، آفرینش را دوباره شروع می‌کنیم این وعده‌ای است بر ما که خواهیم کرد.
- ۱۰۵- در زبور بعد از تورات، نوشته‌ایم که زمین را بندگان صالح ما ارث می‌برد.
- ۱۰۶- در این سخن کفایت است برای قوم عابد.
- ۱۰۷- ما تو را جز رحمة للعالمین نفرستاده‌ایم.
- ۱۰۸- بگو: فقط به من وحی می‌شود که معبود شما خدای یگانه است، آیا اسلام می‌آورید؟
- ۱۰۹- اگر اعراض کردند بگو: به شما به طور برابر اعلام کردم ولی نمی‌دانم آیا عذاب موعود نزدیک یا دور است.
- ۱۱۰- که خدا سخن آشکار را می‌داند و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید.
- ۱۱۱- نمی‌دانم شاید تأخیر عذاب امتحانی است و متاعی است تا مدتی.
- ۱۱۲- گفت: خدایا بحق داوری کن، پروردگار ما رحمان و یار است بر آنچه توصیف می‌کنید.

#### کلمه‌ها

- کفران: ناسپاسی و نادیده گرفتن. منظور از آن بی‌اجر بودن عمل است.
- یأجوج: یا جوج و مأجوج نام اقوامی است که شاید در مغولستان فعلی چنین زندگی می‌کرده‌اند، در سوره کهف آیه ۹۴ گذشت این دو نام دو بار در قرآن مجید آمده است: انبیاء/ ۹۶، کهف/ ۹۴.
- امة: جماعت شکل یافته که دارای مقصد واحدی هستند «اصل الامة تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۰
- الجماعة التي علی مقصد واحد» مجمع البیان.
- حدب: تپه و محل مرتفع در صحاح گوید: «الحدب: ما ارتفع من الارض».
- ینسلون: نسل در اصل به معنی انفصال از شیء است فرزندان آدمی را نسل گویند که از وی انفصال یافته‌اند، ایضا به معنی به سرعت رفتن آید: «نسل الماشی فی مشیه: السرعة» ینسلون در آیه «به سرعت پائین آمدن» است.
- شاخصه: شاخص چشم به معنی خیره شدن آنست و آن اینکه چشم باز بماند و برهم نیامده «شاخصه» خیره شونده، یعنی چشم از شدت هول باز بماند و برهم نیاید و نتواند از شیء مهول چشم بردارد.
- حصب: انداختن سنگریزه، طبرسی فرموده: اصل آن به معنی انداختن است، اقرب الموارد انداختن سنگریزه گفته است، آن در آیه به معنی محسوب (انداخته شده) است، مانند: وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ.
- زفیر: طبرسی گوید: زفیر نفس کشیدن است با حزن ولی قاموس و اقرب خارج کردن نفس (بازدم) گفته‌اند، مراد از آن ظاهرا فریاد کردن است.
- حسیس: صوت خفی. چنان که در صحاح و اقرب الموارد گفته است، ظاهرا فعیل به معنی مفعول (محسوس) باشد.
- نطوی: طی: پیچیدن. «طوی الصحيفة طیا: ضد نشرها» نطوی السماء من پیچیم آسمان را.
- سجل: طبرسی سجل را صحیفه گفته است. راغب گوید: سجل سنگی تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۱



است که در آن چیزی نوشته شود سپس هر صحیفه را سجل گفته‌اند.

بلاغ: بلوغ و بلاغ: رسیدن به انتهای مقصد، مکان باشد یا زمان یا امری معین، راغب گوید: به معنی تبلیغ و کفایت نیز آید، آن در آیه شاید به معنی کفایت باشد.

آذنتکم: اذان: اعلام. «آذنتکم»: اعلام کردم به شما.

مستعان: عون: یاری استعانت: یاری خواستن. «مستعان» اسم مفعول است (یاری خواسته شده).

### شرحها

در این آیات که نتیجه گیری از آیات سابق است روشن شده: انسانها همه یک امت هستند سرپرست و گرداننده و معبود، فقط یک خداست، پیامبران میان امت و معبود رابط می‌باشند که از خدا دریافت کرده به امت می‌رسانند، بشریت فقط یک واحد است. اما طغیانگران و عاصیان، امت واحده را تکه تکه و فرقه‌فرقه کرده‌اند همه فرقه‌ها اعم از حق و باطل به سوی خدا باز خواهند گشت. نیکوکاران و بدکاران مطابق کارشان پاداش و کیفر خواهند دید. آنها که مرده‌اند دیگر برای تکمیل نواقص خود به دنیا بر نخواهند گشت.

و حسرت خواهند خورد، این جریان روزی خواهد بود که بعد از خراب کردن جهان بار دیگر آفرینش را از سر خواهیم گرفت. این مطلب منحصر به آخرت نیست بلکه در دنیا نیز به حساب خوب و بد رسیدگی خواهد شد اما نیکوکاران مصداق *يَرْتُهُا عِبَادِي الصَّالِحُونَ* بوده و تفسیر *أحسن الحديث*، ج ۶، ص: ۵۵۲ بدکاران *أَقْرَبُ أُمَّ بَعِيدٌ* ما *تُوَعَّدُونَ* را مشمول خواهند گشت.

۹۲- *إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ* به نظر المیزان مراد از *امه واحده* همه انسانهاست، خطاب نیز متوجه انسانهاست یعنی: این نوع انسان امت شماست ای بشر که امت واحده هستید، من نیز پرورش دهنده و گرداننده شما هستم مرا پرستش کنید، پیامبران نیز میان من و شما رابط می‌باشند.

گویند: مراد از امت دین است، دین را امت گفته‌اند زیرا انسانها به وسیله آن به یک مقصد اجتماع می‌کنند، ولی *امه* در قرآن به معنی دین نیامده است و *أَنَا رَبُّكُمْ* نیز شاهد است که مراد مرد مانند، زیرا رب با مردم سازش دارد نه با دین. به قول بعضی مراد از «هذه» انبیاء گذشته است ولی آن نیز با ظهور آیه سازش ندارد.

۹۳- *وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ* یعنی امت واحده را به واسطه اختلاف در دین متفرق کردند و احزاب و دسته‌ها شدند، طبرسی فرموده: تقطع در اینجا به منزله تقطیع است، به قول بعضی «امرهم» منصوب به نزع خافض و تقدیر آن «و تقطعوا فی امرهم» است، *كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ* در بیان آنست که این تقطیع و گروه‌گروه شدن بی‌مسئولیت نخواهد بود، مانند *فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ* بقره/۱۱۳.

۹۴- *فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ* این آیه و آیه بعدی در رابطه با *كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ* است یعنی چون به سوی ما برگشتند اهل عمل و ایمان به پاداش خود خواهند رسید جریان اهل کفر نیز در آیه بعدی است، و *هُوَ مُؤْمِنٌ* حاکی که تنها عمل صالح در آخرت تفسیر *أحسن الحديث*، ج ۶، ص: ۵۵۳ فائده ندارد باید توأم با ایمان و اعتقاد به خدا معاد و عقائد حقه باشد، جمله *إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ* تأکید عدم کفران است که ما همه اعمال او را نوشته‌ایم. به عبارت اخری، نه عملش بی‌پاداش می‌ماند و نه فراموش می‌شود.

اگر «من» در آیه به معنای بعضی باشد، معلوم می‌شود: مؤمنی که بعضی از صالحات را انجام دهد از اهل نجات خواهد بود.

۹۵- *وَ حَرَامٌ عَلَى قَرْبِهِ أَهْلُكُنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَزْجِعُونَ* شق دوم قضیه است یعنی آنهایی که هلاکشان کرده‌ایم دیگر به دنیا رجوع نمی‌کنند



که آدم خوب باشند و اهل بهشت گردند، در این صورت منظور از «اهلکنا» مرگ معمولی است نه هلاکت اقوام پیامبران، زیرا هلاکت درباره مرگ معمولی نیز به کار می‌رود چنان که درباره حضرت یوسف آمده: **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَنْبِئَنَّكَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا** غافر / ۳۴.

و شاید منظور از «اهلکنا» مانند هلاکت اقوام ستمگر باشد، به هر حال مضمون آیه آنست که آنها به دنیا بر می‌گردند که اهل ایمان و عمل شده و مصداق:

**فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ** باشند بلکه اهل عذاب خواهند بود. از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل شده که در خطبه نماز جمعه فرموده‌اند: **الْم تروا الى الماضين منكم لا يرجعون و الى الباقين منكم لا يبقون** قال الله تعالى و حرام على قريه اهلکناها انهم لا يرجعون (۱).

این روایت حاکی از مرگ معمولی است.

از حضرت باقر علیه السلام نقل شده:

**کل قریه اهلکها الله بعذاب فانهم لا يرجعون** (۲)

(۱) تفسیر صافی از فقیه.

(۲) مجمع البیان.

تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۴

این روایت حاکی از هلاکت به واسطه عذاب است.

ناگفته نماند: ظاهر آن بود که گفته شود: «انهم يرجعون» با حذف «لا» زیرا این جمله خبر «حرام» است و آن با رجوع صحیح است نه با عدم رجوع به نظر بعضی «لا» زائد است به نظر نگارنده جمله **لَا يَرْجِعُونَ** توضیح عدم رجوع است که از ما قبل آیه فهمیده می‌شود، زیرا ناگفته شد **وَ حَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا** از آن عدم رجوع فهمیده می‌شود.

در این صورت جمله **لَا يَرْجِعُونَ** جای خبر مبتدا را گرفته است، احتمال دیگر آن است که این جمله تعلیل مطلب سابق باشد و تقدیر آن چنین می‌شود و حرام علی قریه اهلکناها تدارک ذنوبهم لانهم لا يرجعون الى الدنيا.

۹۶ و ۹۷- **حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ.**

یعنی: زمان با این منوال می‌گذرد، عمل نیکوکاران نوشته می‌شود و بدکاران هلاکت می‌شوند و بر نمی‌گردند تا می‌رسد به روزی که قوم یأجوج و مأجوج راهشان باز می‌شود و از هر ارتفاع به سرعت به طرف مردم می‌آیند، وعده حق که قیامت باشد نزدیک می‌شود، آمدن آنها.

و چون قیامت آشکار شد چشمان کافران از دیدن آن خیره می‌شود یا **وَيَلْنَا** از شرایط قیامت است که در سوره کهف آیه ۹۷ و ۹۸ گذشت **وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ** قد کنا فی غفله» حکایت قول کفار است که اول می‌گویند ما از این روز غافل بوده‌ایم آن وقت خواهند گفت: غفلت از ظلم ما ناشی بوده است نه اینکه خدا نشان نداده است.

۹۸- **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ** تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۵

خطاب است به مشرکان و کفار. یعنی: چون قیامت رسید، شما و معبود هایتان هیزم جهنم خواهید بود لفظ «ما» شامل اولو العقل نمی‌شود علی هذا حضرت عیسی با ملائکه و نظائر آنها که معبود واقع شده‌اند مشمول این آیه نیستند وانگهی آیه خطاب به کفار مکه است و آنها فقط بتها را می‌پرستیدند، لفظ **مَا وَرَدُوهَا** نیز که به اصنام برمی‌گردد دلیل این سخن است **نظير وَقَوْلُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ** که مراد از حجاره اصنام است، اما اینکه چرا آن سنگهای بی‌جان هم وارد جهنم می‌شوند شاید برای کثرت حسرت کفار

باشد چنان که خواهد آمد اَنْتُمْ لَهَا وَاِرْدُونَ گفته‌اند: لام برای تأکید و یا به معنی «الی» است «انتُمْ» ظاهراً شامل کفار و اصنام هر دو است، ورود در آیه به معنی دخول است.

۹۹- لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوها وَ كُلُّ فِيهَا خَالِدُونَ پس ورود آنها به آتش برای دفع هر گونه اشتباه است که اصنام به هیچ وجه معبود واقعی نبوده‌اند «کل» شامل مشرکان و آلهه هر دو است.

۱۰۰- لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ طبرسی فرموده «لا یسمعون ما یسرههم» ولی ظهور آیه اعم است و الله العالم آیه التفات است از خطاب به غیبت تا دیگران معذب بودن آنها را بدانند.

۱۰۱- إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ منظور از «الحسنی» وعده حسنی است که همان فَلَآ كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ باشد، آنها از جهنم به دور خواهند بود.

۱۰۲- لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسًا هَا وَ هُمْ فِي مَا اسْتَهْتُمْ أَنْفُسِيَهُمْ خَالِدُونَ مراد از «حسیس» صوتی است که محسوس است و شنیده می‌شود یعنی هیچ صدایی از جهنم نمی‌شنوند و در بهشتی که مورد تمایل آنهاست پیوسته خواهند بود. تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص:

۵۵۶

۱۰۳- لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَئِذٍ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ منظور از فرع اکبر، ترس روز قیامت است مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ نمل / ۸۹، منظور از استقبال ملائکه، بشارت دادن آنها، به بهشت و رضوان خدا است حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ زمر / ۷۳.

۱۰۴- يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعِيدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ این آیه می‌گوید: در آینده نظام کنونی جهان را در هم خواهیم پیچید و آن گاه مانند دفعه نخستین خلقت را شروع کرده و آخرت را به وجود خواهیم آورد، این وعده‌ای است بر عهده ما که حتماً بوعده خود عمل خواهیم نمود در آیه ۳۰ از همین سوره خواندیم: أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا ... وَ فهمیدیم که آسمانها و زمین در اول فشرده و درهم رفته و یک چیز بودند که خدا با گسترش دادن و ایجاد فواصل، آنها را به این شکل درآورد.

آیه مورد تفسیر می‌گوید: که خدا در اوائل قیامت باز آنها را به صورت بسته و «رتق» در خواهد آورد.

«سجل» فاعل «طی» و «للکتاب» مفعول آن است یعنی: روزی آسمان را می‌پیچیم چنان که طومار نوشته‌ها می‌پیچد. ما اگر صفحه کاغذ را لوله کنیم خواهیم دید که نوشته‌ها پیچیده و ناپدید شدند، این جهان هم مانند طومار پیچیده خواهد شد، در جای دیگر آمده وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ زمر / ۶۷ علی هذا آسمانها و زمین ناپدید می‌شوند.

«ما» در کَمَا بَدَأْنَا مصدریه و کاف برای تشبیه و «اول خلق» مفعول تفسیر أحسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۷

«بدءنا» می‌باشد یعنی: مانند ابتداء خلقت، خلقت را اعاده می‌کنیم و قیامت را به وجود می‌آوریم. تناسب این آیه با مطالب آیات قبلی روشن است.

۱۰۵- وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ از این آیات و ما بعد آن منافع ایمان و مضار کفر در دنیا بیان می‌شود، آنچه در آیات قبلی گفته شد راجع به عالم آخرت بود.

این آیه صریح است در اینکه حکومت جهان در آینده از آن عباد الله الصالحین خواهد بود و آنها جانشین اشرار و بدکاران خواهند شد، منظور از «ذکر» تورات است که قبل از زبور داود نازل شده است در جای دیگر آمده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيخَلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... نور / ۵۵، این آیه در روایات به ظهور مهدی صلوات الله علیه تفسیر شده است.

در مجمع البیان از امام باقر صلوات الله علیه نقل شده:

«قال: هم اصحاب المهدي في آخر الزمان».

در تفسیر برهان از تفسیر قمی نقل کرده است

«قال: القائم عليه السلام و اصحابه»

روایات درباره حضرت مهدی سلام الله علیه از طریق شیعه و اهل سنت متواتر است که در کتابها نقل شده است.

۱۰۶ و ۱۰۷- إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «هذا» راجع است به «ما ذکر» که تمام مطالب سوره است یعنی در این مطالب که گفته شده کفایت هست برای مردمی که عبادت و عمل کنند، یعنی کافی است در رساندن آنها به سعادت، آیه دوم حاکی است که این قرآن و تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۸

تعلیمات از مصادیق رحمة للعالمین بودن آن حضرت است و نیز دلیل جهانی بودن رسالت آن حضرت است، در این زمینه پنج آیه داریم که در ذیل آیه لَانذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغْ انعام/ ۱۹ در نکته‌ها و در سوره مانده ذیل آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ .../ ۳ بیان شده است.

۱۰۸- قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَإِحْدٌ فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ این آیه می‌گوید: دین فقط توحید و متفرعات آنست خواه عقیده باشد یا عمل «انما» (بکسر اول و بفتح آن) هر دو مفید حصر است فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ نشان می‌دهد که اگر فکر کنید، راه واقعی و حق همین است نه «ارباب» متفرقون».

۱۰۹- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ آذَنُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ظاهراً علی سَوَاءٍ است از مفعول «آذنتکم» یعنی اگر اعراض کردند بگو: من به شما اعلام کردم در حالی که در اعلام عذاب برابرید، ولی نمی‌دانم آن عذاب نزدیک است یا دور، احتمال دارد که حال باشد از «ایذان» که از «آذنتکم» فهمیده می‌شود، نظیر این است آیه: وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ انفال/ ۵۸.

۱۱۰- إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ تتمه آیه سابق است، یعنی خدا می‌داند که آنچه آشکار می‌گوئید و به اسلام طعن می‌زنید و می‌داند آنچه را که از مکر و حيله پنهان می‌دارید، در مقابل اینها عذاب خواهد فرستاد ولی نمی‌دانیم کسی خواهد بود معلوم می‌شود:

قرآن و عذاب آشکار مسخره می‌کرده‌اند و حيله‌هایی را در ضمیر خود پنهان می‌داشته‌اند. تفسیر احسن الحدیث، ج ۶، ص: ۵۵۹  
۱۱۱- وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ تتمه قول آن حضرت است طبرسی و المیزان نظر می‌دهند که ضمیر «لعله» راجع به ایذان باشد یعنی نمی‌دانم شاید این اعلام عذاب (آذنتکم) امتحانی باشد برای شما و متاعی تا مدتی، از کشف فهمیده می‌شود که آن راجع به تأخیر عذاب است که از «وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ فهمیده شد، قول کشف به نظر بهتر می‌آید.

۱۱۲- قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ صدر آیه، نقل قول آن حضرت است که به خدا عرض می‌کند: میان من و مشرکان به حق داوری کن. «بالحق» قید توضیحی است که خدا جز به حق داوری نمی‌کند جمله وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ ... خطاب است به مشرکان در طرف آن حضرت یعنی در مقابل آنچه راجع به من و دین من توصیف می‌کنید پروردگار من رحمن و مددکار است و بر من رحم خواهد کرد و پیروز خواهد فرمود.

در روز هفدهم ربیع الاول سال هزار و چهارصد و سه روز ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام صادق صلوات الله علیه، مطابق ۱۲/ ۱۰/ ۱۳۶۱ تفسیر سوره انبیاء بپایان رسید و الحمد لله و هو خیر ختام.

در آخرین ساعت روز بیست و پنجم رجب سال ۱۴۰۹ که روز شهادت هفتمین پیشوای دنیای تشیع حضرت موسی‌الکاظم علیه السلام است بازنگری و تنظیم جملات تفسیر سوره‌های طه و انبیاء بعون الله و قوته به پایان رسید اللهم اجعل سعیی هذا خالصاً لوجهک الکریم و مشکوراً.

م. ح. بکایی

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۲۳۳۳۰۴۵) (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال،

خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

فانمید

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

